کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب ..........

مؤلف ..........

مترجم ..........

شمارهٔ قفسه ۱۶۵۲۰

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۲۰۷۶۸۵

این کتاب در علم طب

۱۶۵۲۰
۲۰۷۶۸۵

مجلس شورای ملی

[illegible] بسم

[illegible]ی [illegible] که اجزای نسخه انتظام کل [illegible] بقانون
[illegible]س ترتیب و ترکیب نموده و باعلاء [illegible]
[illegible]عاد لالی لاهوت و قران مجید [illegible]
[illegible]آل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
[illegible]جاهر [illegible] من امتزاج اخلاط ردیه [illegible]
[illegible]صلاح اخلاط ردیه هیولانیه شفا و نجات [illegible]
[illegible]ت مسیح من رتب اجزاء العالم بحیث لا تری فیها ولا [illegible]
و فاتحه [illegible] طبیبی است که در تعدیل مزاج جلی و خفی
[illegible] علمی و عملی انفاس عیسوی هر کت [illegible]
با بهجت او منطوق منذوق و مبشر امر سول [illegible]
اسمه احمد امراض مرضی و احیای موتی نمود که [illegible]
والابرص و احیی الموتی علیه و اله و اصحابه و اکرم الحیاه

وذرياته

وذرياته المعصومين [illegible]
شفاء **وبعد** چون کالا [illegible]
و اعتلای مدارج علمی است [illegible]
اکرم بن حسین گیلانی از [illegible]
شفا دریافت که [illegible]
[illegible] امام ثامن ائمه اثنی عشر [illegible]
عالم کاینات و ماضی امام علی بن موسی الرضا [illegible]
علیه و علی آبائه و اولاده الکرام [illegible]
و بمحوای بلاغت انتمای العلم علمان علم الابدان [illegible]
محتوی بر چیزی از معالم دینیه و برخی از معارف [illegible]
[illegible] بفارسی نماید تا ذوق انام از خواص و عوام [illegible]
رموز و مکنونات کنوز آن بهره و نصیبی یابند [illegible]
حال و [illegible] باعث کثرت اضاعت علاوه [illegible]
در [illegible] مانع [illegible] اتمام بود ولیکن بحکم ما لا یدرک کله

... ت و مواقع مفوات

... ت والشمس کہ بعودہ

... و ذلک علی الله بعزیز و

... وان نقب عیون علوم او قار

... را موشح داشت بنام نامی واسم

... کہ مجاری شرایف احوالش و قف رضا

... صرف ادراکات علوم نامتناهی ست اعنی

... صاحب جلالت انتساب آصف اقتدار ابو ا

... بلند ذروهٔ منزلت و برتری خورشید سپهر معدلت

... وری انتقار الامراء و افتخار الوزرا ... تو

... اخلاق درنگ و تبق والفایق ببسط الایادی ... نفاو جی

... زمان وعین الاعیان میرزا آقا ... وزیر خطه لاهیجان لازال

... عروس اقباله فی وسط سماء السعادة است کہ عتبهٔ علیه ... محط

... رجال ادانی و اقاصی و مسعف آمال اقاصی و اداني است تا بوسیلهٔ

۲

آن منظور جمهور گردد و چون مقصـ ... بر حفظ

صحت بدن انسانی است و موقوف ...

طبی قبل از خوض بمقصود بر سبیل مقدمه ...

میرود کہ ... در استیفای مطلو ...

تواند بود ومن الله الاعانة فی البداية و ...

طب در لغت بزشکی کردن است و در اصطلاح اطبا علم

کہ دانسته شود از آن احوال بدن انسان از جهت صـ

آن و علم جنس است و حصول توقف احوال بدن انسان

بمثابهٔ فصل کہ باعث خروج علوم الهی و هیئات وریاضی است

و قید اخیر ممیز آن از علم کلام و اخلاق و امثال آن

**فایده** طب منقسم بدو جزء است نظری و علمی و مراد بنظری آنست

کہ تعلم آن افادهٔ اعتقاد و حفظ کند بدون تعرض کیفیت عمل مثل

۳

انکه ارکان واخلاط چهار است ومزاج نه است واصناف حمیات
سه است واعضا دو است ومراد از عملی آنستکه تعلم آن مفید رأی
باشد که متعلق شود بکیفیت عمل مثل انکه در ابتدا ورام حارّه لازم است
در ابتدا استعمال رادع ودر منتها مزج رادع بمرخی ودر انتهای
انضمار مرخیات محلله ودر اخلاط اقتصار بر محللات صرفه
جزو نظری منحصر بچهار جزو است اوّل علم بامور طبیعیه
دوم علم باحوال بدن انسان سیوم علم باسباب چهارم علم بدلایل
وجزو عملی بر دو قسم است اوّل علم بحفظ صحت دوم علم بدفع
مرض وامور طبیعیه هفت است اوّل ارکان دوم اخلاط سیوم
مزاج چهارم ارواح پنجم قوی ششم اعضا هفتم
افعال ووجه تسمیه انتساب این امور است بطبیعت که عبارتست از
مبدء اوّل حرکت وسکون جسم طبیعی ووجه انتساب آنستکه یا مادّه
او است مثل ارکان واخلاط واعضا وارواح یا صورت اوّل

مانند

مانند مزاج یا صورت ثانیه مثل قوی یا غایت مانند افعال
وبعضی گفته اند امر طبیعی چیزیست که آنرا امر فعلی در قوام ذی
طبیعت باشد وبدین اعتبار آنها منحصر است بشش چیز که چهار
چیز از آن بمنزله مادّه است ودو چیز دیگر بمنزله صورت
لیکن اطبا الحاق افعال نیز بدین شش چیز نموده اند از جهت
شدت احتیاج آن بقوی از این حیثیت که آن مؤثر است
واین اثر فایده جزو اوّل از جزو نظری که مشتمل است
بر امور طبیعیه جسم طبیعی که موضوعش بوجهی معلوم شده بر دو
قسم است مفرد ومرکب مفرد آنستکه در اجزای مختلفة الطبایع
نباشد ومرکب بخلاف آن است وآن تام است وناقص تام آنست
که حفظ مزاج در زمان معتدبه کند مانند معظم حوادث ارضیه
وناقص بخلاف آنست مثل کاینات جو که مابین زمین وآسمانست
وجسم مفرد بجمله استوا بر چهار قسم است اوّل آتش که آن خفیف

مطلق حار یابس است **دوم** هوا که آن خفیف مضاف حار رطب است
**سیم** آب که آن ثقیل مضاف بارد رطب است **چهارم** خاک است
که آن ثقیل مطلق بارد یابس است و این چهار را بوجهی ارکان
گویند و باعتباری عناصر و بملاحظهٔ الطقس **فایده**
چون عناصر متصغّر شده باهم مخلوط شوند و بکیفیت سورت
کیفیت همدیگر در هم شکنند لامحاله حالت و کیفیت متوسطه
حاصل شود مابین کیفیات متضاده که نسبت ببارد خالص حار
باشد و قیاس بحار صرف بارد باشد و همچنین قیاس برطب صرف
یابس باشد و قیاس بیابس خالص رطب باشد بحیثیتی که در
حقیقت نوعیه برابر باشند آنرا مزاج خوانند پس اگر آنرا
صورتی که حفظ ترکیب که ازو با فعل مذکور نشود و نما نیز
آید آنرا نبات خوانند و اگر صورتی باشد که با افعال

> و در ثبت [?] آنرا
> معدن گویند و اگر
> صورتی باشد که



مذکوره انزو حس و حرکت ارادی نیز آید آنرا حیوان خوانند
و اگر صورتی باشد که با افعال مذکوره متعلق نفس ناطقه
و محل تدبیر و تصرف او تواند بود انسان است **فایده**
نفس ناطقه در تدبیر و تصرف بمنزلهٔ پادشاه ملک بدن است
که سند او بتوسط روح حیوانی بر تختگاه قلب است و او را
کارکنان چند هست که غیر او از حیوان و نبات نیز باوی
شریکند و عمال دیگر هست که غیر حیوان باوی شریک نیست
و دیگری هست که اصلا با وی شریک نیست بلکه مخصوص
بحضرت او است اما آنکه حیوان و نبات باوی شریکند غاذیه
است و نامیه و مصوره و مولده غاذیه آنست که
تصرف در غذا کرده آنرا در مزاج و قوام و لون مشاکل
مغتذی کند تا عوض بدل ما یتحلل تواند شد و فعل آن بسه چیز

تمام است اول تحصیل جوهر بدل که آن خون و خلط است
که بالقوه قریب بفعل شبیه عضو است دوم الصاق آن بعضو
مغتذی سیم تشبیه آن بعضو مغتذی و آنرا مغیره ثانیه
گویند و نامیه آنست که داخل کند غذا را در اجزای مغتذی
تا زیادتی نماید در اقطار ثلثه و فرق میان او و فربهی
آنستکه اول زیادتی در اجزای اصلیه است که متولد شوند از
منی مثل عظم و عصب و رباط و مانند آن و دوم زیادتی
است در اعضای متولد از خون مانند لحم و شحم و مصوره
آنست که بعد از اعداد و تهیئه هریکی را صورت خاص
ترتیب دهد از تخطیط و تجویف و خشونت و ملاست
و سایر اوضاع یعنی نوعی را متشکل گرداند بشکل خاص
یا متقارب آن مثل بغل که شکل او قریب بشکل فرس و حمار

است

است و کار مولده بدو چیز تمام است یکی آنکه فضلهٔ هضم چهارم
را منی گرداند و این عمل در انثیین صورت می بندند و
دیگری آنکه هر جزوی از اجزای منی ذکر و انثی را مهیا گرداند
در رحم از برای هر عضو خاص چنانچه بعضی را مستعد عظمیت
گرداند و بعضی را مستعد عصبیت و بعضی را آماده رباطیت
و غیر آن و این قوت را مغیره اولی خوانند فایده وجه
احتیاج بغاذیه آنست که معموری هیکل بدن و بقای شخص آن
بدون غذا صورت نمی پذیرد زیرا که تکون آن از جسم
رطب است تا قابلیت تشکیل و تحدید داشته باشد پس ناچار
است آنرا از حرارتی تا عاقد و منضج آن گشته محلل فضول
گردد پس چون رطوبت بواسطهٔ آن حرارت باعانت هوای
خارجی و حرکات بدنی بتحلیل میرود اگر غذایی نباشد تا بدل

آنچه بتحلیل رفته از رطوبت واقع شود بقای آن تا تمام خلقت
متحقق نشود چه جای عدا از آن و چیزی از خارج که
نیز نیست که الصاق آن ببدن موجب التیام بطبیعت آن شود
پس لابد است که سلطان نفس را کارگری باشد که احاله وارد
بجوهر اعضای بدن کند تا بجای آنچه بتحلیل رفته ایستد
فایده وجه افتقار بمولده بقای نوع است زیرا که موت
ضروریست و حدوث آفات نیز ممکن تا در الوقوع است
پس واجب است که نفس را عاملی باشد تا از غذا چیزی جدا
کرده آنرا ماده شخص دیگر گرداند و چون او از آن مقدار
که در کار است بیکبار متصور نیست پس ناچار است که عاملی
دمبدم چیزی باقطار ثلثه بیفزاید تا قدر ضرورت صورت
حصول پذیرد فایده رئیس غاذیه را چهار خادم است

که نام

که نام ایشان هاضمه است و جاذبه و ماسکه و دافعه تفصیل آن
بدین دستور است که چون غذا بدون دستکاری قابلیت بدلیت
ندارد پس ناگزیر است او را از کارگری که تغییر و احاله آن
بر نحوی نماید که استعداد صورت عضویت یابد و آن عبارت
هاضمه است و هضم را چهار مرتبه است اول در معده که غذا در آن
جا نضج یافته جوهری حاصل میشود شبیه آب کشک غلیظ محتاج لطف
مشروب چنانچه در اکثر حیوانات است یا بدون مخالطت مشروب
آن چنانکه در جوارح شکاری است و آن جوهر را کیلوس خوانند
و ابتدای این هضم در دهن است بوقت خاییدن و از اینجا
است که گندم خاییده در انضاج دمامیل بیشتر است از ناخاییده
دوم در جگر است و آن چنانست که چون کار کیلوس تمام شود
در معده منجذب میشود لطایف آن بعروق دقایق صلاب متصل
بمعده و امعا که آنرا ماساریقا خوانند بجگر و داخل میشود در

عروق صغار رقاق و منتشر میشود در جمیع اجزای جگر بحیثیتی که
همه آنرا فرو گرفته هضم دوم دهد پس آنگاه صورت غذا
بیکبارگی منخلع شده مستحیل گردد باخلاط و آنرا کیموس گویند و ابتدای
این هضم در ماساریقا است **سیم** در عروق و ابتدای آن
آن از وقت صعود خلط است در عرق عظیمی که طالع است از حدبه
کبد **چهارم** در اعضا و ابتدای آن از وقت ترشح خون است
از فوهات عروق **فایده** وجه احتیاج بماسکه آنست که غذا
ناچار است از اینکه تا شبیه جوهر مغتذی شود چنانچه مذکور شد
و استحاله حرکت است و هر حرکتی در زمانی پس لابد است از زمانی
که گنجایش آن داشته باشد و دیگر آنکه خلط جسم رطب سیال است
و محال است خود بخود قرار گیرد پس ناگزیر است او را از ماسکی
تا قسر کند او را بر وقوف و آن قاسر ماسکه است **فایده**

وجه احتیاج

وجه احتیاج بدافعه آنست که غذا بتمامه جزو مغتذی نمیشود
بلکه جدا میشود از او آنچه ضیق مکان منع نماید از وصول باعضا
و آن موجب ثقل و فساد بدن است پس لابد است از قوتی که دفع آن فضلات
نماید **فایده** و آن کارکنانیکه حیوانات عجم بآن متمیز گردیده از نباتات
نیستند حواس عشره اند که طلایع سلطان نفسند و بدنرا از ناملایم
محترز دارند و ایشان در تاثیر بمنزله ده انگشت دو دست قدرت
و پنج ظاهر است و پنج باطن که آنها را مشاعر ظاهره و باطنه
خوانند و ادراکات جزئیه از ایشان صادر می آید و مقرر
غیر لامسه که آنرا خصوصیتی بمکانی نیست قلعه بالای گردن است
که در تحت تسخیر سلطان نفس است **اول** لامسه که در جمیع بدن بعض آنست
و کار آن ادراک حرارت است و برودت و رطوبت و یبوست و هیچ
حیوانی نیست که فاقد آن باشد و حکمت در او آنست که چون مزاج
از کیفیات ملموسه است و فساد بدن باختلال آن و حواس طلایع

نفس پس واجب است که اول طلبوئه او چیزی باشد که حفظ صلاح او نموده از چیزی که باعث فساد باشد محفوظ دارد و چیزی از حواس بدین معنا به نیست پس آن اول حواس خواهد بود **دوم** ذایقه و آن قوتی است گسترده در عصبیکه مفروش است بر جرم لسان در منفعت ثانی اشتیش لامسه است ازینجهت که ازاو جذب ملایم و دفع منافی می آید از ماکولات و مشروبات و فعل آن مفتقر است بتوسط رطوبت لعابیه که خالی باشد از کیفیت مثل و ضد **سیم** شامه و آن قوتی است که ودیعه شده است در دو زایده که برآمده اند از خیشوم مانند دو سر پستان و ازاو ادراک روایح بحصول می پیوندد و آن مفتقر است بوصول هوای متکیف بکیفیت ذی الرایحه بمقدم آن **چهارم** سامعه و آن قوتی است مودعه در عصبی که مفروش است در مقعر صماخ و ادراک مسموعات منوط باو است و آن موقوف است بوصول

هوای متکیف بکیفیت صوت بسبب تموج حاصل از قرع یا قلع عنیف بصماخ **پنجم** باصره و آن قوتی است مودعه در مجمع تلاقی دو عصب مجوفه که منبت آنها دو بطن مقدم دماغ است نزد یکتر دو زایده شبیه بسر پستان که آنچه از یمین است بیسار رفته و عکس تا ملاقی هم شده بحیثیتی که تجویف هر دو یکی گشته و بعد از آن یمینی بچشم یمنی رفته و یساری بیسری و اول مدرک آن ضوء و لون است و بتوسط آن سایر مبصرات و حصول آنرا شرایط چند است که در بسایط طبیعیات مبسوط است **فایده** و اما کارکنان پنجگانه باطنه **اول** حس مشترک است که نزد اهل یونان موسوم است به بنطاسیا که آن لوح نفس است و آن قوتی است مرتب در مقدم تجویف اول از سه تجویف دماغ و کار آن قبول جمیع صور منطبعه است در حواس ظاهره که جواسیس وی اند **دوم** خیال و آن قوتی است مرتب در مؤخر تجویف اول و کار آن حفظ صور محسوسات است

مانند دو چشم
[illegible] مبصر در مقابل
[illegible] بنظر یک [illegible]
[illegible] مبصر بیند و در سبب انعکاس
[illegible] شعاع بصر [illegible]
[illegible] مبصر [illegible]
[illegible]
واسطه [illegible]

٩

وتمثیل آن بعد از غیبوبت و آن خزانه حس مشترکست **سیم**
وهم و آن قوتی است مرتب در کل دماغ لیکن معظم اختصاص
آن آخر تجویف اوسط دماغ است و کار آن ادراک معانی
جزئیه که بحواس ظاهره مدرک نشوند مثل حکم بآنکه ذئب
مهروب عنه است و ولد معطوف علیه **چهارم** و آن قوتی است
مرتب در تجویف آخر دماغ و کار آن حفظ مدرکات قوت
وهمیه است که بمنزلهٔ خزانه اوست **پنجم** متصرفه است و آن
قوتی است مرتب در تجویف اوسط دماغ و کار آن ترکیب و تفصیل
مدرکات خیالیه است و این قوت را باعتبار استعمال عقل متفکره
گویند و بملاحظه استعمال وهم متخیله **فایده** خلط جسم رطب
سیال است که اول مرتبه غذا را آن مستحیل میشود و آن بر چهار
نوع است اول خون و آن گرم و تر است دوم صفرا و آن گرم
و خشک است سیم بلغم و آن سرد و تر است چهارم سودا و آن سرد
و خشک است و هر یکی از آنها طبیعی است یا غیر طبیعی اما خون طبیعی

سرخ خالص بسیار شیرین است و بد بوی با وی نیست و غیر طبیعی
بخلاف آن است و اما صفرای طبیعی کف خون طبیعی است و آن
سرخ خالص خفیف است و غیر طبیعی بر چهار گونه است اول
مرهٔ صفرا و آن صفرائی است که رطوبت رقیقه مخالط وی
شده دوم مرهٔ محیه یعنی برنگ زردهٔ تخم مرغ است و آن
صفرائی است رطوبت غلیظه مخلوط وی شود سیم صفرای
کراثیه برنگ گندنا و آن مرکب است از صفرای محیه و مرهٔ
صفرا و تولد آن در معده است چهارم صفرای زنگاری و
آن گرمتر از همه اصناف صفراست و طبع آن قریب سموم
و اما بلغم طبیعی آنستکه صلاحیت آن داشته باشد که بسرعت
تمام مستحیل بخون شود و غیر طبیعی بر پنج قسم است اول بلغم شیرین
و آن بلغمی است که قدری از خلط گرم شیرین مخالط او شده باشد
دوم بلغم شور و آن بلغمی است که مخلوط بصفرای محترقه و آن گرمترین
اصناف بلغم است سیم بلغم ترش و آن بلغمی است که کار کرده باشد

دراو حرارت ضعیفی چهارم بلغم گلوگیر و آن بلغمی است که در
او جوهر ارضی غالب باشد و آن کثیف ترین اصناف بلغم
است پنجم بلغم بی مزه و آن بلغمی است که غالب باشد دراو جوهر
مائی واما سودای طبیعی درد ی خون طبیعی و غیر طبیعی
خلط محترق **فایده** چون غذا از راه ماساریقا بکبد
ریزد درانجا طبخ خوبی یافته ازان چیزی حاصل میشود مانند
کف و چیزی مثل دُرد پس اگر حرارت با فراط است چیزی از
محترق نیز مصحوب آن دو چیز است و اگر بتفریط است چیزی خام
همراه است پس آن کف صفرای طبیعی است و دُرد بلغم طبیعی است
ولطیف محترق صفرای غیر طبیعی و کثیف آن سودای غیر طبیعی
و خام بلغم طبیعی است و صفوهٔ همهٔ اینها خون **فایده**
سبب فاعلی خون حرارت معتدله است و سبب مادی آن اغذیه
واشربهٔ خوب و سبب صوری آن طبخ و نضج خوب و سبب غائی و
فایدهٔ آن تغذیهٔ بدن و تسخین آن تا مندفع شود ازاو آسیب

سرما و سکون شود ازاو روح که حامل قوی است و بشره را
سرخ کند و جمال بخشد و کیفیت تغذیهٔ خون آنست که چون
از کبد منفصل شود از مائیت فضلیه صاف شده آن مائیت
در عرقیکه آن نازل بکلیتین است ریزد و بعد ازان براه بول
پس خون خوش قوام مندفع شود در عرق عظیم طالع از حدبهٔ
کبد و از آنجا تا وریدهٔ منشعبهٔ او ریزد و بعد ازان در جداول
اوردهٔ و بعد ازان در سواقی جداول و بعد ازان در سواقی
سواقی و بعد ازان در عروق لیفیهٔ شعریه و بعد ازان از فوهات
آن در اعضا ریزد بتقدیر عزیز حکیم **فایده**
سبب فاعلی صفرای طبیعی حرارت معتدله است و سبب محترق آن
حرارت مفرط و سبب مادی آن اغذیهٔ لطیف گرم و حریف
حریف و اشربهٔ لطیفه و سبب صوری صفرای طبیعی نضج با اعتدال است
و سبب غیر طبیعی نضج با فراط و سبب غائی آن تغذیهٔ اعضائی است
که بهرهٔ ازان در غذا دارند و تلطیف خون تا بحرارت خود تا دفع کرده

نفوذ آن در مجاری ضیقه و انصباب وی ازان جا متعذر آنرا
از ثقل و بلغم لزج که بر روی آن چسبیده باشد شکوک دهد و لذع امعا
و عضل مقعد تا محسوس شود احتیاج بدفع فضله **فایده**
سبب فاعلی بلغم حرارت مقصره است و سبب مادی آن اغذیه
غلیظه رطبه لزجه بارده و سبب صوری آن قصور نضج و سبب
غایی او آنستکه هرگاه مفقود الغذا گردد مستحیل بخون شده
غذا واقع شود و آنکه ترطیب اعضا کند تا حرکت آنرا خشک
نکند و آنکه مصحوب بخون غذای دماغ گردد **فایده** سبب فاعلی
سودای طبیعی حرارت معتدله است و سبب سودای محترقه
حرارت مفرطه و سبب مادی آن غذاها غلیظه حاره قلیله
الرطوبه و سبب صوری آن ثقل و غلظت ته نشین بحیثیتی که
سیلان نکند و تحلیل نرود و سبب غایی سودا آنستکه با خون داخل
عروق شده آنرا غلظت و متانت بخشد مانند فعل مایه در شیر
و آنکه با خون غذای عظام گردد و آنکه چیزی ازان در فم معده

ریخته

ریخته آنرا آگاه کند بگرسنگی **فایده** مزاج معتدل حقیقی
ممکن الوجود نیست چنانچه در جای خود مبرهن شده است و
مراتب مزاج باعتدال قرب و بعد باعتدال حقیقی
متفاوتست و معتبر نزد اطبا هشت قسم است که آنرا معتدل
طبی خوانند **اول** معتدل نوعی نسبت باموری خارجی و آن
مزاجیست که حاصل است از برای نوع انسان بقیاس بسایر
انواع **دوم** معتدل نوعی نسبت بامور داخلی و آن مزاجی است
که حاصل است از برای اعدل اشخاص انسانی **سیم** معتدل
صنفی نسبت بچیزی که خارج است از صنف و آن مزاجی است
که حاصل است از برای سکان هر اقلیمی **چهارم** معتدل صنفی
نسبت بچیزیکه داخل صنف است و آن مزاجی است که حاصل است
از برای شخصی از اشخاص صنف معین **پنجم** معتدل شخصی
نسبت بامر خارج و آن مزاجی است که حاصل است از برای شخصی
از اشخاص صنف معین تا موجود صحیح باشد **ششم** معتدل شخصی

قیاس بنفس احوال شخص و آن مزاجی است که هرگاه حاصل شود
برای شخص آن افضل احوال او است **هفتم** معتدل عضوی
قیاس بغیر آن و آن مزاجی است حاصل از برای نوع آن
عضو و مختص بوی **هشتم** معتدل عضوی قیاس بنفس
احوال آن عضو و آن مزاجی است که هرگاه حاصل شود
برای عضوی افضل انحای احوال وی باشد و اما خارج
از اعتدال باصطلاح اطبا نیز بر هشت قسم است زیرا که
یا احر ما ینبغی است یا ابرد یا ارطب یا ایبس یا احر و ارطب
یا احر و ایبس یا ابرد و ارطب یا ابرد و ایبس **فایده**
ارواح نزد اطبا اجسام لطیفهٔ بخاریه اند که متکون میشود
از لطافت اخلاط محموده مانند تکون اعضا از کثافت اخلاط
محموده که آن رطوبات ثانیه است و منی و هوای مستنشق هرگاه
مخلوط گردد بآن بدل ما یتحلل میشود و فایدهٔ وجود آن در
بدن انست که حامل قوی شوند تا بتوسط آن نقل و تحویل در بدن

کنند

کنند زیرا که قوی از اعراض اند و عرض بدون محل قایم
و منتقل نمیتواند شد و ارواح حوامل قوا اند و از اینجا است
که اصناف ارواح مثل اصناف قوی است و معرفت ارواح
مستلزم معرفت قوی و ارواح منقسم است بطبیعی و حیوانی
و نفسانی طبیعی آنست که نفوذ کند از قلب در عروق غیر ضوار
ب که نفوذ کند
بسوی جمیع بدن و حیوانی آنست که از قلب در عروق ضوارب
بسوی جمیع بدن و نفسانی آنست که نفوذ کند از دماغ در
عصب بسوی اقصای اعضا **فایده** شیخ ابو علی در
صدر رسالهٔ ادویهٔ قلبیه آورده که خدای تعالی خلق کرده
است تجویف ایسر از دو تجویف قلب را از برای خزانهٔ روح
و معدن تولید آن و خلق کرده است روح حیوانی را از برای
مطیه و محل سواری قوای نفسانی تا بر او سوار شده سیر در
اعضای جسدانیه نمایند و گردانیده است تعلق اول از
قوای نفسانیه را مختص بروح و بتوسط آن فایض در اعضای

بوزنیة و خلق کرده است روح را از لطیف اخلاط و بخارست
آن چنانکه خلق کرده است جسد را از کثیف اخلاط و
ارضیت آن پس نسبت روح بصفوهٔ اخلاط ~~در رقیت~~
~~آن پس نسبت روح~~ بصفوهٔ مانند نسبت بدن است بکثیفة
اخلاط و همچنانکه از کثیفة اخلاط متکون میشود ~~اخلاط~~
اعضا از برای امتزاج میان آنست تا که مؤدی است بصورت
واحده مزاجیة که مستعد میشود بسبب آن ممتزج مر قبول
احوالی را که بسایط مستعد آن نبودند همچنین متکون میشود
روح از صفوهٔ اخلاط از برای امتزاج چهار صنف آن
که مؤدی است بصورت واحده مزاجیة که مستعد میشود روح
بسبب آن مر قبول قوای نفسانیة را که بسایط مستعد آن
نبودند بلکه مبدء آن از فیض الهی است که مخرج کل ها بالقوه
است بفعل هرگاه تمام شود استعداد کمال آن از غیر فتور و
محل و همچنانکه هر عضوی را مزاجی خاص است اگرچه از اخلاط



است باعیانها در جوهر همچنین حادث میشود برای کل آن
مزاج خاص بسبب نسب مقادیر اخلاط همچنین نیز برای
کل واحد از ارواح حیوانیة و نفسانیة و طبیعیة که
در ماست بار واضع آن مزاج خاص است اگرچه از صفوت
خلیط است باعیانها در جوهر و ازین جهت که حادث میشود
برای کل آن مزاج خاصی بسبب نسب مقادیر صفوت
اخلاط و در او کیفیت اختلاط است و همچنانکه اعضای متکونة
کثیرة العدد اند و عضوی که اول متکون است یکی است و منفصل
میشود متکون آن تکون سایر اعضا بحسب اختلاف مزاج
در آن واحد همچنین متکثر است ارواح در ما بعد روحی که آن
اول ارواح متکونه است بر رای اجل حکما یکی است و متکون میشود
در قلب و سرایت میکند و فایض و نافذ میشود در سایر اعضای
رئیسه و چون مستقر شود در کل واحد آن مستعد میشود آنجا

مزاجی خاص امّا در دماغ پس مستفید میشود در او مزاجی
که مستعد باشد قبول قوای حسّ و حرکت را و امّا در کبد مستفاد
میشود در او مزاجیکه بسبب آن مستعد قبول قوای تغذیه و
تنمیه و تربیه کردند و امّا در انثیین پس مستعد میشود در او
مزاجیکه بسبب آن مستعد قبول قوای تولید کردند اگرچه
مبادی این قوا نزد این حکیم از قلب است همچنانکه مبادی
قوای بصر و سمع و ذوق و غیر آن نزد محققین او در دماغ
است لیکن جز این نیست که مستعد میشود روح نزد ایشان قبول
این قوی را بالحقیقت و کمال نزد عضو دیگر امّا بصر بمزاج رطوبت
جلیدیه هرگاه محال شود مزاج روح را و امّا سمع بمزاج عصبه
مفروشه در سطح صماخ است و امّا ذوق بمزاج رطوبتی است
که مولد معظم آن عظیم رطوبتیست که در تحت اصل لسان است
**فایده** لفظ قوت در عرف عام مستعمل است از برای معنی

که صادر

که صادر شود بسبب آن از حیوان افعال شاقه و مقابل آن
ضعف است و این معنی را مبدأ شی است و لازمی دیگر مبدأ قدرت
است و آن بودن حیوانست بحیثیتی که هرگاه خواهد کند و هرگاه
خواهد نکند و امّا لازم آنست که بسهولت از چیزی منفعل نشود
و قدرت را وصفی است و لازمی امّا وصف بودن اوست مؤثر
در غیر و امّا لازم امکان است و چون از قادر فعل و ترک صحیح
است صدور فعل از او در محل امکان است و آن امکان عبارت
از قوت است و آن فاعلی است اگر امکان فعل باشد و وجود
حصول آنرا فعل گویند و انفعالی است هرگاه امکان انفعال
باشد و وجود و حصول آنرا انفعال خوانند و در عرف خاص
تعریف قوت چنین کرده اند که آن مبدأ تغیر است از آخر در آخر
از این حیثیت که آن آخر است و این معنی مراد است در اینموضع و آن
نزد اطبا سه جنس است طبیعی و حیوانی و نفسانی زیرا که فعل
آن یا با شعور است یا نه اول را قوت نفسانی گویند و دوم یا

خاص بحیوانات است یا نه اول حیوانی است و ثانی طبیعی **فایده**
قوت طبیعی از کبد است و حیوانی از صلب و نفسانی از دماغ
و طبیعی دو قسم است مخدومه و خادمه مخدومه یا متصرفه
در غذا از برای بقای شخص آن غاذیه است و نامیه یا متصرف
است از برای بقای نوع آن مولده است اما غاذیه احاله
غذا میکند بمشابه معتذی تا بدل ما یتحلل شود و نامیه زیادتی
میکند در اقطار جسم بر تناسب طبیعی تا بتمام نشو و نما رسد
و مولده بر دو نوع است یکی محصل منی است و دیگری جدا میکند
قوی را در منی بحسب استعداد عضو عضو و آن مغیره اولی است
و مصوره آنست که صادر شود از او تخطیط و تشکیل اعضا
و آن مغیره ثانیه است و اما خادمه جاذبه است و ماسکه و هاضمه
و دافعه ثقل و اما حیوانیه آنست که صادر شود از او انبساط
و انقباض قلب و شرایین از برای ترویح و اخراج اجزاء
دخانیه و آنرا ادراکات خوف و غضب است و اما نفسانیه منقسم است

بمدرکه و محرکه و مدرکه منقسم است بظاهره و باطنه ظاهره
سمع است و بصر و شم و ذوق و لمس و باطنه حس مشترک و خیال
و متصرفه و وهم و حافظه چنانکه کیفیات کل آن بتفصیل
مذکور شد و اما محرکه منقسم است بباعثه و فاعله باعثه داعی
حرکت است بنا بر نفع یقینی یا ظنی یا از ضار یقینی یا ظنی و فاعله
قوتی است عاصه طبیعت از برای قوت باطنه **فایده**
اعضا اجسام کثیفه اند که متولد است از رطوبت محموده آن
و مراد از رطوبت محموده اخلاط محموده است و رطوبت ثانیه و
اما منی نزد کسیکه آنرا از خون نضیج میداند متولد از اخلاط است
و نزد آنکه نوع دیگر میداند از رطوبت ثانیه است غیر خلط و
اعضا مانند اجسام طبیعیه بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد
آنستکه اسم و حد آن جزو بر کل صادق آید و مرکب بخلاف آن و اعضای
مفرد مثل عظم است و غضروف و رباط و عصب و وتر و لحم و سمین

وشحم وثرب این واورده وغشا که جمله آن متولد شوند از منی
غیر لحم که آن متولد است از متین خون که قوت دیبس عاقد آن شده
رطوبات را بتحلیل داده منعقد میشود وغیر سمین وشحم
که متولد شوند از مائیت ودسم خون که برد عاقد آنست وازین
جهت از حرارت بتحلیل روند اما عظم اساس وعماد جمیع اعضای
بدن است وبسبب آن صلب مخلوق شده بنابراین حیوانات که
عادم آنند حرکات ایشان ضعیف است مانند کرم وسایر حشرات
واما غضروف جسمی است نرمتر از استخوان وسخت تر از سایر
عضوهای نرم وفایده آن حسن اتصال عظام است باعضای
لینه تا نرم از سخت متاذی نشود بتخصیص در وقت ضربت
وسقطت مانند شراسیف که آن اجسام غضروفی است که بر
اطراف اضلاع مسمی باضلاع خلف از جهت تحلق آن از
استداره تمام ترکیب یافته که اگر آن نبودی سر ضلع مباشر
گوشتی که بر روی شکم است منخرق شود واما عضو عصبانی

است که منبت آن عظم است واز اعضا بلحم آمده وصل میکند عظام
مفاصل را بهمدیگر وفایده اش آنستکه از عظم بجانب عضل
آید وبا عصب منتقل شده وتر گردد عضل جسم لحمی الجسد است
که مرکب است از لحم وعصب واوتار ورباطات است ومنفعت
آن تحریک اعضا است بمعاونت اوتار خود وبوسیله عظام
وحقن حرارت غریزیه در جسد وعصب عضو ابیض است
که نرم است در پیچیدن وصلب است در گسستن ومنبت آن دماغ
است یا نخاع وفایده اش آنکه تمام کنند اعضا بسبب آن حس
وحرکت را وآن منقسم است بآنچه نابت است از دماغ وآن عبارت
از هفت زوج است که حس حواس خمس بآن تمام است وآنچه نابت
است از نخاع سی ویک جفت است ویکفرد بی زوج وبدان تمام است
حس وحرکت اعضا زیر گردن است ووتر عضو عصبانی است
که منبتش اطراف گوشتی است که مانند عصب است واز آنجا ملاقی
عضو متحرک شده گاهی بانجذاب خود جذب آن نماید وگاهی

و لحم و شیرا بین وا ورده و غشا که جمله آن متولد شود از منی
غیر لحم که آن متولد است از متین خون که قوت دبیس عاقد آن شده
رطوبات را بتحلیل داده منعقد میشود و غیر سمین و لحم
که متولد شوند از مائیت و دسم خون که برودت عاقد آنست و از این
جهت از حرارت بتحلیل روند اما عظم اساس و عماد جمیع اعضای
بدن است و بسبب آن صلب مخلوق شده بنا بر این حیوانات بیکره
عادم آنند حرکات ایشان ضعیف است مانند کرم و سایر حشرات
و اما غضروف جسمی است نرم تر از استخوان و سخت تر از سایر
عضوهای نرم و فایده آن حسن اتصال عظام است با عضای
لینه تا نرم از سخت متاذی نشود بتخصیص در وقت ضربت
و سقطه مانند شراسیف که آن اجسام غضروفی است که بر
اطراف اضلاع منتهی باضلاع خلف از جهت تحلق آن از
استداره تمام ترکیب یافته که اگر آن نبودی سر ضلع منافذ شد
گوشتی که بر روی شکم است منخرق شود و رباط عضو عصبانی

است

است که منبت آن عظم است و از اعضا بلحم آمده و وصل میکند عظام
مفاصل را بهمدیگر و فایده اش آنستکه از عظم بجانب عضل
آید و با عصب منتقل شده و تر گردد عضل جسم لحمی الجسد است
که مرکب است از لحم و عصب و اوتار و رباطات است و منفعت
آن تحریک اعضاست بمعاونت اوتار چون دو بوت بیرون عظام
و حفظ حرارت غریزیه در جسد و عصب عضو ابیض است
که نرم است در پیچیدن و صلب است در گسستن و منبت آن دماغ
است یا نخاع و فایده اش آنکه تمام کنند اعضا بسبب آن حس
و حرکت را و آن منقسم است بآنچه نابت است از دماغ و آن عبارت
از هفت زوج است که حس حواس خمس بآن تمام است و آنچه نابت
است از نخاع سی و یک جفت است و یکفرد بی زوج و بدان تمام است
حس و حرکت اعضای زیر گردن است و وتر عضو عصبانی است
که منبتش اطراف گوشتی است که مانند عصب است و از اجتماع لاحقی
عضو متحرک شده گاهی با نجذاب خود جذب آن نماید و گاهی

ناسورهای خود در تجویف آن و فایدهٔ لحم آنست که خللهای بدن را پر نماید و حرارت
آن گرد از سرما حفظ کند بسیاری که شادی نشود و فایدهٔ لحم
غددی آنست که بعضی تولید رطوبت کند که در بقای نوع الفتاح
است یا آن مثل لحم انثیین که مولد رطوبت منویه است و بعضی مولد رطوبتی
است که احتیاج است بآن در تغذیهٔ اطفال مانند لحم ثدیین و بعضی
مولد رطوبتی است که معاین است در تغذیه و غیر آن مثل تر شدن دهان
از لحم غددی مولد لعاب در تحت زبان است و شرائین عروق ضوارب است
و آن اجسام عصبیهٔ مضاعفهٔ مجوفه است نابت از قلب که آنرا
حس و حرکت ذاتی نیست و در تجویف آن روح کثیر است و خون قلیل
است و منفعتش ادای اعضا است قوت حیوانی که از قلب برد آنرا
اندر آورده عروق غیر ضوارب است و آن اجسام عصبانیهٔ غیر
مضاعفهٔ مجوفه اند که نابتند از کبد و ایشان را حس و حرکتی نیست
و در ایشان خون بسیار است و روح اندک است و منفعت ایشان آنست

که بیان مانند

که بیان مانند اعضاء را خونیکه از کبد برد اند و غشا جسم عصبانی
است رقیق عدیم اللون که آنرا حس قلیلی است و منفعت آن آنکه غشای
اعضا است و جلد جسم عصبانی است که آنرا حس بسیار است و منفعت
آن پوشیدن آن ~~پوشیده~~ اعضا و اما منفعت شعر بعضی زینت
محض است چون موی سر و بعضی مزین بعض ناس است مانند لحیه و بعضی
با زینت و منفعت است مثل مژه و بعضی با منفعت تنها است مثل موی
سایر جسد که باعث تنقیهٔ بدن است از فضول و اما ناخن جوهر
عصبانی است که منفعت آن ادغام انامل است و اعانت آن بر تناول
اجسام صغار و امثال آن **فایده** از اعضاء کاه مرکبه ترکیب
بعضی اولی است مثل عضل که مرکب است از اعضای مفرده که آن عصب
و رباط و لحم و غشا است چنانچه مذکور شد و بعضی ثانوی مانند عضلی
که مرکب است از اعضای مرکبه که آن طبقات مرکبه اوست و بعضی ثالثی
مثل وجه که مرکب است از انف و خد و غیر آن یا رابعی مثل رأس و
بعضی از آن رئیسه است که مبدء اصلی قوای ضروریه است فاعلی یا قابلی

که احتیاج باشد باو از برای بقای شخص یا نوع اما بحسب شخص سه عضو است

اوّل قلب که آن مبدء قوت حیوة است از جهت تولید روح حامل

قوة حیوانی دوّم کبد که مبدء ماده حیوتست برای تولید خون

بدل ما یتحلل و زیادتی در نمو و حفظ حرارت غریزی که از علل سیّم

دماغ که مبدء حس و حیوة و حفظ و تدبیر است و هر یکی از این

سه عضو را خادمی است خادم قلب شرائین و خادم دماغ عصب

و خادم کبد اوردة و اما بحسب نوع همان سه عضو است با انثیین

و خادم آن مجرای منی است بسوی مستقر آن که رحم است فایده افعال

بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد آنست که از یک قوت باشد مثل جذب

و امساک و مرکب آنست که کار بیشتر از یک قوت باشد یا دو قوت

مانند نفوذ غذا که تمام است بجاذبه و دافعه یا سه قوت مثل

ابتلاع که نزد اکثر اطبا متفق است بفعل دو قوت دیگر یکی طبیعی

که آن جاذبه معده و حلقوم است و دیگری ارادی که در لیف عضل

ابتلاع است و نزد قرشی آن هر دو ارادیست یکی آنکه عمل میکند بلیف

عضل

عضل و دیگری آنکه عمل میکند بلیف بهیئات مخصوصه شیخ رئیس

در قانون آورده که ازدراد که عبارت از ابتلاعات تمام میشود

بقوت جاذبه در لیف طویل و بقوت عاصره در لیف عریض که عصر

مبلع میکند از فوق و معاون جاذبه میشود و ممکن است که ازدراد

تمام شود باکثر از دو قوت زیرا که نیز تمام است بقوت ازدرادیه

اوج که در لیف عضل است و بقوتیکه در جسم هر دو است از برای آنکه بالطبع

مایل جانب اسفل است فایده در جزو دوم از جزو دوم از جزو

نظری که محتوی است بر احوال بدن انسان از آن حیثیت که منظور طبیب است

نزد جالینوس بر سه گونه است اوّل صحت و آن هیئت طبیعی است

که بسبب آن جمیع افعال طبیعیة و نفسانیة و حیوانیة در جمیع

اوقات سلامت باشد دوّم مرض و آن خلاف صحت است سیّم

حالت متوسطه میان صحت و مرض یا از برای آنکه هیچکدام بکمال نباشد

مثل حال پیر و طفل و ناقه که کل افعال ایشان سلیم و مستقیم نیست بلکه ناقص

و غیر تام است اما شیخ از جهت اخذ قوای ایشان در انحطاط

19

واستیلای رطوبات غریبه برابدان ایشان و اما اطفال از
برای ضعف قوای ایشان و انغمار حرارت غریزیه ایشان در رطوبات
و اما ناقهین از جهت ضعف قوت ایشان بسبب مرض متقدم
یا از جهت آنکه جمع شده باشد صحت و مرض در دو عضو مثل اعمی که
بعض افعال او تام و فوت که ابصار است و مریض نیست از انجهت
که کل افعال طبیعیه او سلامت است یا در یک عضو از دو جنس
متباعد مثل صحیح المزاج و مریض الترکیب یا متقارب مانند صحیح الخلقة
مریض المقدار یا در دو وقت مثل کسیکه بیمار شود در وقت زمستان
یا بلغمان پیری و صحیح باشد در تابستان و جوانی اما نزد شیخ رئیس
چون شمول جمیع اوقات معتبر نیست حالت متوسطه میان صحت و مرض
متصور نیست **فایده** مرض یا مفرد است یا مرکب زیرا که حصول
آن از اجتماع سوء المزاج مادی است و تفرق اتصال و مرض مقدار
و اگر نه اجتماع باشد مفرد و عروض آن اول بار باعضای مفرده است
آن امراض سوء المزاج است یا باعضای مرکبه و آن امراض ترکیب است

[illegible]

یا آن از اجتماع امراض متعدده باشد که از مجموع
مرض حاصل شود [illegible]

یا عروض آن بهر کدام اول بار است و آن امراض تفرق اتصال است
و همچنین اسباب اقسام و چون مقصود در رساله مقصور بحفظ
صحت است در شرح اقسام المقام بهمین قدر اکتفا میرود **فایده**
**در جزو سیم از جزو نظری** سبب طبی چیزیست که متقدم باشد با آن و ذات یا
با آثار آن و نگاه و واجب شود از آن حالتی از حالات بدن انسان
یا ثبات آن و هر کدام از احوال ثلثه مذکوره را سه سبب است
اما صحت سبب صحت **اول** حالت ظاهره است که آنرا بادیه خوانند
مانند خبر خوشیکه باعث سرور باشد بمریض رسد **دوم** آنکه بیشتر
بهم رسد و آنرا سابقه گویند مثل تناول اغذیه و اشربه که موجب
صحت باشد **سیم** آنکه باعث و صلت صحت گردد و آنرا واصله
خوانند مثل اعتدال المزاج و ترکیب و اما سه سبب مرض بادی مانند
گرم کردن آفتاب که موجب صداع است و سابق مانند امتلا و واصل
مثل عفونت خلط و همچنین است حالت متوسطه بنابر قول کسیکه قایل
است بوجود آن مثل جالینوس و وجه انحصار اسباب ثلثه مذکوره

آنست که یا آنرا نسبتی ببدن نیست بدین معنی که خلطی یا مزاجی یا
ترکیبی نیست بلکه چیزیست محیط ببدن مثل حرارت آفتاب و برودت
هوا و آب یا از مصادمات مانند ضربت و سقطة یا از متناولات
مثل اغذیه و ادویه یا از عوارض نفسانیه مانند غضب و فزع
آنرا اسباب بادیه خوانند بمعنی ظاهر و ظهور ایجاب این حالات
از روی حس و عیان یا بدنی است خلطی یا مزاجی یا ترکیبی پس
اگر ایجاب این بدون واسطه است میان سبب و حالت مانند ایجاب
عفونت تب را آنرا واصله گویند از جهت عدم واسطه و اگر
ایجاب آن بواسطه باشد آنرا سابقه خوانند مانند ایجاب امتلای
لحمی عفونت را زیرا که امتلا سبب مادی عفونت است با آنکه حرارت سبب
فاعلی او است بالعرض از جهت ایجاب سده و حقن حرارت معفنه
پس سابق است بر حرارت و حمی **فایده** فعل سبب یا ذاتی است یا عرضی
زیرا که اگر از مقتضیات طبیعت است من حیث هی ذاتی است مانند تبرید
آب سرد و افیون و الا عرضی مثل تسخین آب سرد از جهت احتقان

حرارت

حرارت حاصل از تکثیف مسام حاصل از آب سرد در باطن
و مانند تبرید سقمونیا حاصل از استفراغ صفرا که آن خلط
حار است **فایده** هر سببی یا ضروری است بدین معنی که انسان از ورود
آن حیات ممکن نیست یا نه آنچنانست و آن گاه باشد که مضاد
طبیعت باشد مانند قطع سیف و فعل سموم و گاهی آنچنان نیست
مثل خفقان در ریه و استعمال ادهان محلله و اسباب ضروریه شش
است اول **فایده** هوا و افتقار حیوان بآن از برای تعدیل روح
است و حصول آن بدو فعل است یکی ترویح حاصل از استنشاق بانکه
منبسط شود قلب و حجاب و ریه و شراین و ممتلی گردند از
هوای بارد نسبت بروح قلبی که گرم شود بسبب احتقان و حرکت
و دیگری اخراج فضلات روح که آن ابخره محترقه است برد نفس
بانکه منقبض شود حجاب و ریه و شراین و بیرون کرده آن ابخره
و آن بمنزله دم آهنگر است که بانبساط پر گردد از هوا و بانقباض
خالی شود از آن و اگر نه این دو فعل بودی هر اینه روح قلبی بسوختی

شیرازی صح
وستجیل بنارتست وازاینجاست سخن سعدی شیرازی که هر نفسیکه
فرو میرود ممد حیات است وچون بر می آید مفرح ذات پس در
هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب و هوای
مستنشق بانکه مروح است غذای روح نیز هست بانفراده نزد
بعضی و با بخار لطیف حاصل از لطافت اخلاط نزد بعضی حکما
وبالجمله بدل ما یتحلل روح است و ما دامیکه هوای معتدل صافی است
که بخار مثل نیستانها و سیلهای آب یا تغیر آبها یا بوی بد
مردارها یا بخارات بقلهای ردیه مانند کلم و تره تیزک یا
درختهای زشت مثل شوحط و انجیر یا دخان یا غبار مترادف
مخالط آن نشود محدث یا حافظ صحت است پس اگر متغیر شود
بیکی از اسباب مذکوره یا بسبب کیفیات ردیه مثل آنکه حاصل
شود از تغیر آبها و مجاورت مردارها و اختلاط بخار و دخان
ردی بسیار بهوا یا بخاصیت مانند سبزیها و درختهای ردی
بسیار بهوا یا بخاصیت مانند سبزیها باعث فساد هوا و مزیل صحت



بدانست **فایده** تغیرات هوا یا طبیعی است یا غیر طبیعی وآن یا بمضادت
طبیعی است مانند تغیرات وبائیه یا غیر مضادت طبیعی وآن تغیرات
فصلیه است زیرا که هر فصلی را از فصول اربعه که آن بهار
و تابستان و پاییز و زمستان است مزاجی خاص است که مناسب
اوست و وجه تسمیه این قطعات زمان بفصول آن است که فصل
در لغت و عرف چیزیرا گویند که تمیز کند چیزیرا از چیزی پس
اگر تمیز جوهریست منطقیین آنرا فصل خوانند و اگر تمیز
عرضی است آنرا خاصه گویند و چون تمیز ازمنهٔ فصول اربعه
بامور عرضیه است مثل بودن آفتاب در مواضع مخصوصه از
فلک البروج چنانچه مشرب منجم است و مخصص بود الکیفیت
خاص چنانکه مذاق طبیب است بنابراین ازمنه را فصول این صح
نامیده اند از آنجهت که اجزای زمان چون متشابه است
ومن حیث الذات در او اختلافی نیست تمیز ذاتی در او متصور
نیست پس البته بالعرض خواهد بود لهذا نزد این دو گروه

مطلق ممیز فصلست یا بمنزلهٔ آن **فایده** مراد از بهار نزد
اطبا زمانی است که در بلاد معتدله محتاج به پرهیز معتد به
از سرما و ترویح معتد به از گرما نباشد و دران ابتدای
نشو درختان و میوه‌ها و شکوفه‌هاست تا وصول بکمال پس ازان
تابستانست و آن مجموع ازمنهٔ حارّه است و بعد ازان پاییز است
و آن ابتدای تغیّر رنگهای برگهاست و ابتدای سقوط آن
تا رسیدن سرما پس ازان زمستانست که عبارتست از مجموع ازمنهٔ
بارده است **فایده** فصل بهار اگر طبیعی بود باشد افضل
فصولست و مناسب مزاج روح و باوجود اعتدال مایل
است بحرارت لطیفه و رطوبت زیرا که سرخ کند از جهت احتقان
خون در تحت جلد با اعتدال حرارت نه با افراط باعث تحلیل
مانند صیف و از انجهت است که حرکت میکند درین فصل اخلاط
محتبسه در زمستان و میریزد با عضای ضعیفه بسبب حرارت
و رطوبت لطیف و قوت قوی از برای تقویت روح و

خون

خون با اعتدال و قبول کنند آن اخلاط فاسده را اعضای
ضعیفه از رخوه متخلخله و زایل شود در او تب ربع و حادث گردد
در او جراحات و اورام حلق مثل ورم دو گوشهٔ زبان و لهاة
و حنجره و مری و حرکت کند در این فصل مرض ذو مادّه که ساکن
شده باشد آن مادّه در زمستان مانند مالیخولیا و سکته و فالج
و اوجاع مفاصل و نیز حادث گردد در او نفث الدم و انصداع
عروق **فایده** فصل تابستان حار یابس است و مولّد و مثیر
صفرا و باعث امراض صفراوی مانند تب غب و محرقه و عطش
صادق که بسبب آن التهاب معده و کبد است و از انجهت است که زایل
امراض مضادّه است بسرعت مثل فالج و صرع و مواد رطبه و نیز
باعث اضطرابست از جهت وصول ابخرهٔ حادّه بقلب و
مولّد صفرا از آنجهت است که ~~مزیل العوارض~~ با او هم مزاج است و نیز
اغذیهٔ آن لطیف عادی است و سریع الاستحاله بصفرا و نیز محلّل
اخلاط است از آنجهت که در او مسام متخلخل است و حرارت هوا
معین و مضعف طبیعت بسبب افراط تحلّل در او آن زمان

طبقاً مرارهٔ سوداست بسبب تحلل لطیف و بقای کثیف **فایده**
فصل پاییز باعث امراض بسیارست مانند اورام نواحی صدر و
و حمیات از جهت تغیر هوا بسبب برودت شبها و گرمی روزها و
حرارت چاشتگاهها از برای توارد اضداد در بدن و تقدم
تابستان که باعث تحلل بدنست که بوسیلهٔ تحلل جمیع قوی است از
رهگذر تحلل روح که مستلزم اثارهٔ صفرای موجب احتراق اخلاط
است بمعنی که تابستان چنانچه دانسته شد مولد صفراست و باعث
تغیر و تحلل لطیف آن و پاییز بسرمای شبها و گرمی روزها وسیلهٔ
غلظت آن و نیز وفور میوه و تناول آن باعث کثرت امراض
مائیه است و جوشش آن و اختلاط با اخلاط و نیز وسیلهٔ غلظت
~~آن و نیز وفور میوه و تناول آن باعث کثرت امراض مائیه~~
کثرت سوداست از آنجهت که تابستان موجب احتراق اخلاط است
و در اواخر آن و پاییز بطبع بارد یابس است و مقتضی قلت خون
از مضادت مزاج از آنجهت که حصول خون از حرارت الطف است

و آن

ولتقدم الصيف المحلل للبدن تحليلا للقوى جميعا لتحلل الروح
المهيج للصفراء المحرق
اي على ما انبر الصيف يولد
للاخلاط [illegible] لطيفه
الصفراء [illegible]
والخريف بغلظه [illegible] الفواكه
[illegible]
اي في الخريف [illegible]
كثرة الامراض المائية [illegible]
[illegible] السوداء
لان الصيف يحرق الاخلاط والخريف بطبعه البارد اليابس
[illegible]
يعني بسوخته گشتن [illegible]
[illegible]

و آن در پاییز نادر الوقوع است از جهت توارد حر و برد
موجب تحیر طبیعت پس موجب غلبهٔ سلطان سوداست که مضادّ
خوناست و ضعف خون مستلزم حمیات مختلطه است مثل ربع و
ایلاوس که بسبب آن بسبب آن ثقل است و مواد غلیظه و نیز موجب
جرب منتشره است و قوبا و سرطان و اوجاع مفاصل که بسبب
آن مواد غلیظه باشد همانا پاییز کفیل اتمام امراض تابستانی
است از آنکه به برد و یبس خود حبس میکند مادّه را که تابستان
مهیای آن کرده و با تمام نرسانیده و چون مواد محتبس شود
کوتاهی کند قوت از انضاج آن و کار تمام شود و از اینجاست
که بقراط در ثالثه فصول گفته که در خریف ظاهر گردد اکثر امراض
صیفی و حمیات ربع و مختلطه و الطحال و استسقا و تقطیر بول و
اختلاف دم و زلق الامعاء و ذبحه و ربو و قولنج شدید و
یونانیان آنرا ایلاوس خوانند و صرع و جنون و الوسواس و
اکثر حصول این امراض در پاییز است که در او بارانکی و رطوبت

و سلس [illegible]
[illegible]

تفسیر ایلاوس
لفظ عربیست [illegible]
است که از شدت درد
آن بیماره [illegible]
م ی

بسیار باشد **فایده** فصل زمستان موجب زکام است و نزله
و سرفه و تابع آن است ذات الجنب و ذات الریه و شوصه
و بالجمله امراض نواحی سینه و تب باشد که تابع آن شود
امراض معده از آن جهت که هوای بارد مسام را کثیف میکند
و میل میدهد ماده را بجانب داخل بدن تا پس اگر در سر
امتلائی باشد منحدر میشود از راه دهن بجانب سینه یا از
طریق حلق بسوی قصبه ریه تا مری پس حادث میشود حادث
گردد امراض مذکوره و بسبب کثرت بلغم آنکه مزاج زمستان
بارد رطب است و اغذیه مستعمله در اغلب غلیظ است مانند هریسه
و کله و امراض آن مانند صداع مزمن است و شقیقه و فالج
و لقوه و قولنج و وجع مفاصل لیکن آن افضل فصول است از
برای هضم طعام از جهت حبس سرما جوهر حار غریزی در باطن
**فایده** حدوث تغیرات غیر طبیعیه که غیر فصلیه و غیر مفارقه
است اسباب سماوی است یا ارضی اما سماوی مثل آنکه جمع شود

ویکثر فیه البلغم ... الشتاء ... والاغذیه المستعمله فیه غلیظه ... والفالج واللقوه والقولنج ووجع المفاصل ...

باافتاب

با افتاب کواکب ثوابت مضیئه بسیار و سبب عفونت گردد
خواه متحیره مانند مریخ و مشتری و زهره و خواه ثوابت
مثل شعری یمانی که آن عبور موسوف بکلب جبار است و شامیه
موسوم بغمیصا و قلب الاسد و عین الثور و اجتماع عبارت
از بودن ایشان در یک درجه و دقیقه میگویند که خط خارج
از مرکز عالم یا از سطح مرور کند بر زهره و بعد از آن بشمس و
بعد از آن بمریخ و بعد از آن بمشتری و بعد از آن بزحل و یا از
فلک البروج که موضع آن کوکب است و مانند حصول سرما و وقت
کسوف در تابستان و اما اسباب ارضیه مثل اختلاف مساکن
از جهت عرض اقلیم از برای وقوع جبال و بحار یا از جهت
بلندی و پستی مساکن و حرارت و برودت زمین و شوره زاری
آن **فایده** اعتدال عبارت از خط استوا است و آن دائره ایست
حادث بر سطح ارض از توهم قطع سطح دائره معدل النهار عالم

رابد و نصف و عرض بلد قوسی است از دائرهٔ نصف النهار
میان سمت رأس و معدل النهار و اقلیم دوم و اول سیم
در نهایت حرارت است از آنجهت که آفتاب همیشه بسمت
رؤس سکان آن گذرد و اقلیم پنجم و ششم و هفتم در نهایت
برودت است از جهت عدم مسامتت آفتاب با رؤس سکان
آن و اقلیم چهارم قریب باعتدال است از آنجهت که مابین طرفی
تفریط و افراط واقع است **فائده** از اسباب تغیرات ارضیه
مجاورت جبال و بحار است که بلد بحری معتدل الحر والبرد است
و بحر باعث رطوبت هوای آن و جبل شمالی باعث سخونت
بلد بجانب جنوب اوست از جهت منع آن جبل وصول ریاح
شمالی را بجانب آن بلد و منعکس گردانیدن جبل شمالی
سخونت آفتاب را بر آن بلد و جنوبی بعکس شمالی است و جبل
مغربی بهتر از مشرقی است از آنجهت که اهل آن بلد مبتلی از



نهار دور زیر جبل پنهان شوند تا آنگاه که ظل جبل زایل شود بیکبار
آفتاب با حرارت تمام بر ایشان نتابد تا بتبش سرمای شب
و مزاج ایشان فاسد گردد بخلاف جبال شرقی که بعکس آنست
و وجه دیگر منع ریح مشرقی است که آن بهتر از مغربی است **فایده**
بلد مرتفع آب سردتر و اصح است از آنجهت که قوت قوای طبیعیه
بیشتر و حرارت غریزیه تحلیل نمیشود و آن باعث هضم طعام
است و حصول خون جید و اما زمین هموار اگر بحری است
مجفف و مسکن است و اگر جبلی است ابدان را سخت کند و هوای
بارد بدن سخت گرداند و هضم را نیکو کند و رنگ را خوب گرداند
و مولد امراض زکام و نزله است و صرع و فالج و رعشه از جهت
تضرر عصب از برد و هوای گرم مرخی و مضعف است
و هضم بد کند و دماغ را ثقیل گرداند و حواس را مکدر کند و امراض
آن خناق است و حمیات و درد چشم **فایده** تغیرات
تضاد مجرای طبیعی نقل و باست و آن تعفنی است که عارض

جسمی شود که پراکنده است میان آسمان و زمین از هوای حقیقی
و بخار و دخان و آنرا متعفن سازد و مانند آبیکه بسیار در
جایی ایستد و در آن صورت فساد ارواح کند و باخلاط عفونت
رساند بتخصیص اخلاطیکه حوالی دل است و از آنجا سرایت کند
بسایر بدن **فایده دوم از ستهٔ ضروریه ماکول و مشروبست**
و آن تاثیر کند در بدن یا بکیفیت تنها یا آنکه تبرید بدن کند
یا ترطیب یا تیبیس بدون آنکه افاضهٔ صورت عضویت
شود مثل فلفل و نیلوفر آن دوای صرف است یا بماده تنها
یا آنکه حاصل شود از آن خلط جید مستعد آنکه عضو گردد
باستعداد قریب مثل آب گوشت و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت
یا بعید مانند نان آن غذای صرف است یا بصورت تنها
آنرا ذوالخاصیه خوانند و آن خاصیت یا از برای موافقت
بدن است که ازالهٔ امراض آن کند مانند فادزهر و تریاق یا
مخالفت مثل زهرهٔ افعی و سایر سموم یا بماده و کیفیت و

آن غذای

آن غذای دوائی است مثل کاهو و شیر و سیب که از آن خلط
قلیلی متولد شود که بدل ما یتحلل تواند شد و در او کیفیتی ظاهر است
که مناسب او است یا بکیفیت و صورت و آن دوائی است که آنرا
خاصیتی باشد مانند سقمونیا که بحرارت خود تسخین کند و
بخاصیت اسهال صفرا و بلغم نماید یا بماده و صورت
مثل خمر که با تغذیه باعث سرور است یا بماده و صورت
و کیفیت و آن غذای دوائی است که آنرا خاصیت باشد
مثل مغز بادام که با آنکه تریاق سموم است و از آن خونی
متولد شود که مستعد صورت عضویه است و تسخین بدن کند
**فایده** غذا بر سه قسم است لطیف و کثیف و متوسط لطیف
مولد خون رقیق است مثل گوشت خروس بچه و کثیف موجب
خون غلیظ است مانند گوشت گاو و متوسط بالنسبه مثل
گوشت گوسفند یکساله و هر یک از این غذای ثلثه کانه یا
صالح الکیموس است یا فاسد و هر یک از این اقسام سه گانه

یا قلیل التغذیه است یا کثیر التغذیه **فایده** آب بسیط صلاحیت
غذائیت ندارد و افضل آبها آب انهار است خصوصاً
آبیکه جاری باشد بر خاک پاکیزه که بر سنگستانها و گل و لای
و شوره زار و مانند آن نگذرد تا خالص باشد از شوایب
مذکورات یا جاری شود بر سنگها که آن ابعد آن از عفونت
است از جهت نشف سنگ رطوبات ردیه آنرا و خصوصاً
آبیکه جاری باشد از جانب شمال یا مشرق زیرا که هوای
آن بد و جهت ابعد است از عفونت و خصوصاً وقتیکه
منبع آن دور باشد زیرا که بعد منبع و مبدء و انحدار آن
از اعالی با سافل بسبب طول مسافت و قوت حرکت سبب
لطافت است پس اگر با این سبکی نیز باشد و بمذاق شارب
شیرین نماید آبی بخوبی آن نیست خصوصاً وقتیکه بر مجاری
در رفتن بسرعت تمام جاری باشد **فایده** آب چشمه خالی
از غلظتی نیست از جهت قلت حرکت و آب چاه ردی تر

از آب چشمه است زیرا که آن مخالطه ارضیت متوقف مدت محتبس
است و خالی از عفونت نیست از جهت احتباس او بجهة غلظت
در او و آب ایستاده ردی تر است از آب چاه که ایمن خالی
از حرکت نیست بخلاف آن و آب برف و یخ ردی است از
جهت غلظت و برودت و تفرر باخت و اعصاب و اگر
کوزه پر آب بالای یخ و برف گذاشته سرد نمایند بدان
رداءت نیست بلکه آب باشد که نافع اصحاب حرارت باشد
خصوصاً صاحب سوء مزاج یا صفراوی را **فایده** سزاوار است
استعمال آب معتدل الحراره و البروده بعد از آنکه شروع
کند غذا در هضم و اما عقب آن مفسد غذا است و در خلال
ردی تر است زیرا که آن باعث تفوق غذا است و وسیله الطفای
آن در معده که باعث سوء هضم است که آن مولد مفاسد بسیار است
نسبت با کثر اشخاص و اما آشامیدن آب بناشتا و عقیب
حرکت بتخصیص جماع و عقیب مسهل قوی در نهایت

رواه قست پس اگر مضطر باشند اندکی ازان مرخص است
بدین دستور که آبرا در کوزه کنند که سر آن بسیار تنگ باشد
تا اندکی ازان بمکد و این وقتی است که احتیاج بآب از جهت
حرارت و یبوست مری و ریه باشد اما اگر از برای اشتعال
معده و کبد در آنصورت بیکدم چندین آب رخصت است
تا مؤدی نشود باحتراق قوی و بسا باشد که تشنگی از [illegible]
بلغم لزج باشد که از حرارت غریبه گرم شده شده باشد یا
بلغم شوری که هرچند آب ازان منع تشنگی بیشتر کند زیرا که
آن خلط محتاج آنست که نضج یافته مندفع شود و آب آنرا
خامتر میسازد پس اگر صبر کند ازان تشنگی خصوصا وقتیکه
بخواهد طبیعت نضج آن ماده داده خود بخود آن عطش
برطرف شود و ازینجاست که تشنگی کاذب مندفع شود بچیزهای
گرم مانند عسل زیرا که آن منضج آن خلط است فایده سیم
از سته ضروریه حرکت و سکون بدنی است و حرکت خروج از قوه

است بفعل

است بفعل بسبیل تدریج و آن واقع است در چهار مقوله کم و کیف
و این و وضع کم مثل تخلخل و تکاثف کیف مثل تسخن و تبرد
این مثل نقل مکانی وضع مثل سکون کل و حرکت اجزاء او
مختلف میشود حرکت کیفی در شدت و ضعف و حد اعتدال
و حرکت کمی در کثرت و قلت و حد اعتدال و سرعت و بطؤ
و اعتدال میان هردو حرکت سریعه قویه قلیله را تسخین
بیشتر از تحلیل است زیرا که تحلیل مفتقر است بزمانی تا قوام
ماده رقیق گشته متجزی شود و تسخین نه چنان است و حرکت
بطیئه ضعیفه کثیره بعکس است و افراط حرکت و سکون مبرد است
اما حرکت از انجهت که موجب تحلل رطوبت اصلیه و حرارت
غریزیه است که باعث تبرد است و تجفف و اما افراط سکون
از جهت کثرت فضلات و انغمار حرارت غریزیه در او
و انطفای آن و اعانت سکون در هضم بیشتر است مانند اعانت
حرکت بر انحدار و حرکت جماع باعث تخفیف است و نقصان

حرارت غریزیه که موجب تبرد است **فایده چهارم** از سته ضروریه
حرکت و سکون نفسانی است و مراد بحرکت نفس حرکت قوای او
است و وجه اضطراریت آن در مدار و معاش از برای تحصیل
ما یحتاج است از ماکول و مشروب که در حال سکون متمشی نشود
و حرکت نفس مستلزم حرکت روح است و چون صافی بسوی
خارج بود یکبار چنانکه در وقت غضب شدید یا اندک اندک
چنانکه در وقت فرح معتدل و لذت و غضب ضعیف
یا بسوی داخل یکبار چنانکه در وقت فزع شدید یا اندک اندک
چنانکه در وقت غم و فزع ضعیف یا بسوی داخل و خارج
چنانکه در وقت خجل و هم و آن مستلزم تحرک آن چیز است
که حرکت بسوی آن شده و برودت آنچه حرکت از آن واقع شده
و توجه دفعی قاتل است اما بسوی خارج از برای برد باطن و
اعضای رئیسه و اما بجانب داخل از برای احتقان روح
و حرارت و افراط سکون نفسانی مبرد و مبلد است از جهت عدم
تحلل واجب که بریاضت معتدله حاصل میشود که حافظ صحت است

فایده

**فایده پنجم** از سته ضروریه نوم و یقظه است و نوم عبارت است
از رجوع حرارت غریزیه بباطن از برای طلب انضاج و از
این است که روح نفسانی با قوی موافقت نماید تا کار تمام شود
و نوم بسکون اشبه است چنانکه یقظه بحرکت زیرا که از سکون
کارها چیزی که شبیه است بکارهای نوم مثل راحت از تعب و
نضج غذا از آن جهت که یقظه مستتبع حرکات حواس است و دیگر
آنکه نوم ترطیب بدن کند بدین معنی که اغتذای در نوم اکثر
و اجود است و تحلل نیز در او کمتر است و سکون نیز ترطیب بدن
کند بدین دو معنی و یقظه تجفیف مانند حرکت از برای تحلیل
و در نوم غور کند روح بداخل یا قوی و حرارت غریزی از
برای طلب هضم و نضج پس سرد شود ظاهر و از اینجاست که احتیاج
نوم بدثار بیشتر است چنانچه بتجربه معلوم است و افراط نوم مرطب
با فراط است پس در آنوقت تبرید کند و هرگاه نوم بدن را خالی
یابد تبرید کند بسبب انحلال روح و هرگاه غذائی یابد که مستعد
هضم باشد مانند کیلوس هضم آن کند و در آنوقت تسخین کند

واگر باید خلطی یا غذای غاصی بر هضم و نضج مثل بلغم خامی که
مستعد استحاله بسوی مرتبت نباشد یا غذای ردی الکیلوس
والکیموس مانند ماهی غلیظ بر انگیزه کند آنرا ایشی در
انصورت تبرید بدن کند **فایده** بیداری مفرط مضعف
دماغ است و میل دهد مزاج او را بطرفی از یبوست از جهت
کثرت تحلل رطوبات بخاری که در ظاهر است بسبب تحریک
ارواح و سب باشد که مؤدی شود باختلاط عقل بسبب افراط
سوء المزاج زیرا که تصرفات عقلیه محتاج ضربی از اعتدال است
و هضم بد کند بسبب تحلیل قوت از برای تحلل رطوبت غریزیه
و حرارت و گرسنگی می آرد و جمیع آن بواسطهٔ تحلیل ماده است
که آن رطوبت غریزیه است و از اینجهت هضم ضعیف شود و خواب
روز ردی است و فساد لون کند و مضرتها رساند و دهان
بدبو کند و ارخای کل قوای نفسانیه کند و از این جهت
ذهن متبلد شود و هرگاه عادت شود خواب روز جایز نیست
ترک آن یکبار بتدریج **فایده ششم** از ستهٔ ضروریه استفراغ

و احتباس است چون غذا از ضروریات است و استحالهٔ آن دفعی نیست
ناچار است از احتباس و چون غذایی یافت هضم شود که بالکلیه
مستحیل شود بعضو بلکه از آن فضلهٔ باقی ماند پس استفراغ
نیز ضروری است و معتدل از استفراغ و احتباس مثل آنکه
استفراغ آنچه فضله است نماید و احتباس خلط صالح تا
بدل ما یتحلل شود نافع و حافظ صحت است و افراط استفراغ
تجفیف و تبرید بدن کند مثل آنکه خون چند بسیار کم کند که
آنکه مستفرغ بارد یابس باشد مانند سودا که در آخر وقت
تسخین و ترطیب کند بالعرض و افراط احتباس مستلزم
سدد و عفونت و سقوط شهوت و ثقل بدن و تشنج رطب
و انصداع و پاره شدن اوعیه و بالجمله موجب جمیع امراض
مادیه است **فایده** اسباب غیر ضروری غیر مضاد
طبیعت مانند فرو رفتن است در ریگ و غلطیدن تا آنکه

تنشیف رطوبت غریبه از حوالی جلد میکند و نافع استسقا
ترهل بدن است و همچنین نشستن در آفتاب و رفتن بران
بهتر است و همچنین تدهین روغن زیتون و سایر ادهان
محلله مثل قسط و بان و همچنین پاشیدن آب سرد بر روی
خصوصا وقتیکه با گلاب باشد تنعیش حرارت غریزی
و تقویت آن میکند و نافع است از غشی که حادث شده
باشد از اضطراب حمام و نیز نفع میکند از حمیات عفنه
خصوصا هرگاه سرکه باوی باشد تاثیر بسیار دارد و اما
اسباب غیر ضروری مضادة مجاری طبیعی مثل غرق است و قتل
بسیف و حرق بنار و استعمال سموم **فایده**
بعد از نمایش طرفی از کلیات احوال و اسباب ایراد بعضی از
جزئیات حالات مناسب می نماید اما مسخنات غیر مفرطه
استعمال مسخنات است خواه غذا خواه دوا داخلی یا خارجی



بدون افراط غذای معتدل المقدار و عفونت و تکاثف
مسام و اما مبردات تسخین کند کل آن هرگاه بافراط
رسد مثل حرکت مفرط و ریاضت مفرط و غم مفرط و وجع
مفرط و مانند آن و استعمال اغذیه و ادویه داخلا و خارجا
و استعمال مبردات و اما مرطبات استعمال مرطبات است
بهر گونه که باشد غذا یا دوا داخل یا خارج و حمام که آب
خوش بسیار داشته باشد خصوصا بعد از طعام رطب و
آرمیدن و کثرت غذا و اجتناب محللات و استفراغ خلط
مجفف مثل سودا و مجففات هر آن چیزیست که تحلیل آن
مفرط باشد داخلا و خارجا مثل کثرت استفراغ و حرکت
مفرط و بیداری و قلت اغذیه و کثرت استحمام با آبهای
مجفف و حبس غذا از عضو مثل آنکه قبض مجاری غذای
آن نماید و استعمال مجففات غذا و دوا داخلا و خارجا

**فایده جزو چهارم از اجزای جزو نظری**

در بیان علاماتست علامت و دلیل و عرض در عرف اطبا
متقاربند لیکن علامت اعم از عرض است که شامل صحت
و مرض است بخلاف عرض که در غیر مرض متحقق نیست و
علامات مزاج ده جنس است **اول** ماخوذ از ملمس وی
که از برای معتدل المزاج معتدل است و متی لف مختلف
**دوم** ماخوذ از لحم و شحم و سمین که کثرت آن از جهت رطوبت
است در لحم با حرارت و در شحم با برودت و قلت آن از
برای یبوست **سیم** شعر که کثرت و غلظت و جعودت
و سواد آن از حرارت و یبوست است و اضداد آن از
برودت و رطوبت **چهارم** لون بدن که سفیدی رنگ
از برودت است و غلبهٔ بلغم و حمرت از حرارت و غلبهٔ دم
و صفوت از حرارت و غلبهٔ صفرا یا از مجرای قلت دم
مانند ناقه و کمودت از برودت و غلبهٔ سودا **پنجم**
هیئات اعضا که سعت صدر و عروق و ظهور آن و عظم نبض

وظهور

وظهور مفاصل از برای حرارتست و اضداد آن از برای
برودت **ششم** کیفیت انفعالی است که سرعت انفعال
از هر کیفیتی دلیل غلبهٔ اوست از آنکه مستعد تام مرهونا
او نی طالبست مانند کبریت در اشتعال **هفتم** افعال
طبیعیه که کمال فعل از اعتدال است و نقصان و بطلان از برودت
و نیز از سوء المزاج حار و تشویش آن از حر و یبس و سرعت
از حرارت و بطوء از برودت **هشتم** کثرت نوم از برودت
و رطوبت است خصوصا در دماغ و کثرت سهر از حرارت
و یبوست و اعتدالین از اعتدالین **نهم** فضول
مندفعه که جودت رایحه و لون از حرارت است و ضد آن
از برودت **دهم** انفعالات نفسانیه است مانند فطنت
و بلادت و امثال آن پس قوت و سرعت و کثرت آن از حرارت
است و بطوء آن از برودت و ثبات آن از یبوست و سرعت
زوال آن از رطوبت و جبن از برودت و ضعف قلب

و بی باکی و طیش و جرأت و حدت و کثرة کلام از حرارت
و کثرت حیا و وقار از برودت **فائده**
از علامات کلیه نبض است و آن حرکتی است از اوعیه ارواح
مؤلف از انبساط و انقباض از برای تعدیل روح
بنسیم و اخراج فضلات دخانیه و اجبة الاندفاع و هم
نبضی که مرکب است از دو حرکت و دو سکون و اجناس آن ده است
**اول** ماخوذ از مقدار انبساط در طول و عرض و عمق
و بسایط آن نه است **اول** طویل و آن نبضی است که اجزای
آن در طول بیشتر محسوس شود و سبب آن کثرت حرارت است
**دوم** قصیر و آن مقابل طویل است در حال و سبب **سیم**
معتدل میان طویل و قصیر و آن دلیل اعتدال حرارت
و برودت است **چهارم** عریض و آن نبضی است که احاطه عرض
اصابع بیشتر از معتدل کند و آن دال است بر غلبه رطوبت
**پنجم** ضیق و آن ضد عریض است در صفت و سبب

ششم

**ششم** معتدل میان عریض و ضیق و آن دلیل است بر
اعتدال حال بدن در رطوبت و یبوست **هفتم**
شاهق و آن نبضی است که اجزای او در ارتفاع بیشتر از
معتدل باشد و دلالت دارد بر زیادتی حرارت **هشتم**
منخفض است و آن مقابل شاهق است **نهم** معتدل و آن دلیل
اعتدال است **جنس دوم** ماخوذ است از کیفیت قرع اصابع
و منقسم است بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که انگشتها
بقوت قرع کند که اثر آن بعمق لحم انامل رسد و آن دلیل شدت
قوت حیوانیه است و ضعیف مقابل اوست و دلیل ضعف
قوت حیوانی و معتدل متوسط هر دو و دلیل توسط قوت حیوانی
**جنس سیم** ماخوذ است از زمان حرکت و آن منقسم است
بسریع و بطیء و معتدل سریع آنست که در اندک مدت
حرکت تمام کند و آن دلالت کند بر شدت احتیاج قلب
بهوای بارد و بطیء بخلاف آن است و دلیل قلت حاجت

و معتدل متوسط و دلیل توسط حاجت **جنس چهارم**
ما خوذ است از قوام آلت و منقسم است بصلب و لین و معتدل
صلب آنست که از غمز انامل متغیر نشود و آن دلالت دارد
بر یبس بدن و لین بخلاف آنست و دلیل رطوبت و معتدل
متوسط و دلیل توسط **جنس پنجم** ما خوذ است از زمان سکون
و منقسم است بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر آنست
که زمان محسوس میان دو قرع کوتاه باشد و آن دلیل ضعف
قوت حیوانیست و متفاوت بخلاف او و در صفت و سبب
و معتدل باعتدال **جنس ششم** ما خوذ است از مقدار آنچه
در تجویف عروق است و منقسم است بممتلی و خالی و معتدل ممتلی
دلالت دارد بر کثرت خون و روح و خالی بر قلت و معتدل
بر اعتدال **جنس هفتم** ما خوذ است از کیفیت عروق و منقسم است
بحار و بارد و معتدل حار دالست بر حرارت ما فی الجوف
و بارد بر برودت و معتدل بر اعتدال **جنس هشتم** ما خوذ است

از زمان

از زمان حرکت و آن نبضی است زمان حرکت آن مساوی سکون
باشد و دلالت دارد بر اعتدال حال در انبساط و انقباض
**جنس نهم** ما خوذ است از استوا و اختلاف مستوی آنست
که اجزای آن متشابه باشند و آن دلالت دارد بر حسن
حال و بدن و مختلف بضد **جنس دهم** ما خوذ است از انتظام
و منقسم است بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که حافظ حرکت باشد بر یک نسبت و آن دلالت
دارد بر ثبات به حال بدن و غیر منتظم بخلاف اوست
**فایده** و اما انواع مرکبه از نبض بدستور مشهور
سیزده است **اول** عظیم و آن نبضی است که زاید باشد در
طول و عرض و شهوق و صغیر مقابل آنست و معتدل
متوسط **دوم** غلیظ و آن زاید است در عرض و شهوق
و مقابل آن رقیق و متوسط معتدل و مطول این شش قسم
مطول بسیط اینست **سیم** غزالی و آن نبضی است
که یکبار قرع اصابع کند و بعد از آن بسرعت تمام قرع دیگر

کند بحیثیتی که رجوع محرکه و سکون او محسوس شود و آن دلالت دارد
بر شدت حاجت بترویح **چهارم** موجی و آن مختلف است در
عظم اجزای عروق و صغر و شهوق و عرض آن با امتلا گویا
امواجی است که بعضی در پی بعضی می آید و آن دلیل رطوبت است
و حصول آن در استسقا و ذات الریه و فالج و سکته **پنجم**
دودی و صورت او مانند موجی است در شهوق جز آنکه عریض
و ممتلی نیست و تموج آن ضعیف است و دلالت دارد بر
سقوط قوت لا بالتمام **ششم** نملی و آن در غایت صغر
و تواتر است و حاصل میشود در وقت کمال سقوط قوت
و قرب موت **هفتم** منشاری و آن نبضی است صلب و در
قرع و شهوق آن اختلاف بحیثیتی که گویا قرع میکند بعضی
اصابع را در حال نزول از بعضی در حال قرع بعضی و
آن دلالت دارد بر ورم عظیم حار مانند ذات الجنب **هشتم**
ذنب الفاره و آن نبضی است متدرج در اختلاف اجزا از
نقصان بزیادتی یا بالعکس و آن دلیل رجوع قوت است

از ضعف

از ضعف **نهم** ذو الفتره و آن نبضی است که در وقت توقع
حرکت ساکن باشد **دهم** واقع در وسط و آن نبضی است که حرکت
کند در وقت توقع سکون **یازدهم** مسلّی و آن نبضی است که
اخذ کند از نقصان بجزئی از زیادتی و بعد از آن بتدریج از آنها
برگشته بجزو اول رسد از نقصان و آن مانند دو ذنب فاره است
**دوازدهم** مرتعش و آن نبضی است که محسوس شود از او شبه رعشه
**سیزدهم** ملتوی و آن نبضی است که گویا عرق خیط ملتوی است
و کل این انواع دلالت دارند بر بدی حال بدن **فایده یکی**
**از علامات بول است** و آن فضلهٔ هضم دوم و سیم است که بیرون می آید
از مجاری معهود و آن مرکب است از دو جزو مائیت و ثفل راسب
و معرفت حال او مشروط است به پنج شرط اول آنکه بول صبحگاه
باشند تا یقین گردد که آن منطبخ شده است با غذای صبح **دوم**
آنکه حبس آن در زمان دراز نکرده باشد که آن با آنکه مغیر بدن
است متغیر میشود از حالت واجبهٔ خود و سبب ترشح رقیق
و بیرون آمدن غلیظ او و سبب حدوث در مثانه مزاجی که

متغیر بول باشد و رشی در شرح کلیات حکایت کرده که بعضی
فقها از برای مناظرهٔ حبس بول نموده پس بول از ... مانع
و مخرج او بیرون آمده در آخر روز برد **سیم** آنکه چیزی
رنگین نخورده باشد مثل زعفران و مانند آن **چهارم** آنکه تمامی
بول در قاروره وسیعی باشد مانند مثانه که باد پر شده باشد **پنجم**
آنکه نظر کنند در او بعد از رسیدن آن در قاروره **فائده**
اجناس اولیهٔ بول بعد از زمان شیخ رئیس هفت است و قبل از آن
نه بوده که دو جنس مدرک بذوق و لمس را شیخ التقاط نموده
از آن جهت که استدلال بلون یعنی از آن **اول** لون است و الوان
آن پنج است زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و کبود نیز از جمله
سبز است شیخ در فصول مستفاد از مجلس آورده که هرگاه بول
سرخ و تیره باشد دلیل غلبهٔ خون است و حمرتش دلالت دارد
بر حرارت و کدورت بر رطوبت و خون نیز حار رطب است و
هرگاه سیاه مایل بسرخی صافی رقیق باشد دلالت دارد بر غلبهٔ سودا

که سیاهی

که سیاهی اش دلیل ... است و رقتش دلیل یبوست و سودا نیز
بارد یابس است و هرگاه سفید رقیق باشد دلیل مرة صفرا
است صفرتش از برای حرارت است و رقتش از یبوست و صفرا
نیز چنین است و تشبیه کرده است در جایی افاده چون را بشناسند
زرد و صفرا را بر زعفران و مرة سودا را با بکامه و بلغم را با آب
صابون و بعد از آن گفته که هرگاه مخلوط شود زردی با آب صابون
برنگ زعفران گردد و همچنین صفرا نیز هرگاه مخلوط بلغم
شود سفید گردد و لون بول لون زعفران گردد و هرگاه مخلوط
شود آبکامه با آب زرد السوده مایل بسرخی گردد همچنین مرة سودا
هرگاه مخلوط شود بخون رنگ بول سیاه گردد و هرگاه مخلوط
شود زعفران بعصفر رنگ زعفران خلوقی گردد و همچنین مره
صفرا هرگاه مخلوط خون شود لون بول خلوقی گردد **اول**
از الوان اصول اصفر است و آن بر شش گونه است **اول** تبنی و
سبب آن سوء هضم است **دوم** ترنجی و سبب آن حسن حال هضم است

سیم اشقر که زرد مایل بسرخی است و سبب آن زیادتی حرارت
است چهارم نارنجی پنجم ناری ششم زعفرانی و هر کدام
ایشان دلالت دارند بر زیادتی حرارت نسبت بمرتبه اول
واما حمرت بول بر چهار مرتبه است اول اصهب که سرخ مایل بزردی
است و آن دال است بر آنکه غلبه خون دوم وردی سیم
سرخ خالص چهارم سرخ خاکی و هر کدام ایشان دلیلند
بر غلبه خون نسبت بمرتبه فوقانی واما خضرت بر پنج مرتبه است
اول فستقی که برنگ پسته است و آن دالست بر برودت دوم
اسمانگونی سیم نیلی و هر کدام ایشان دلیل زیادتی
برودند نسبت بما فوق چهارم کراثی و آن دلالت دارد بر
احتراق شدید پنجم زنگاری و آن دلالت دارد بر احتراق
اشد واما سواد بول نیز چهار مرتبه است اول اسود مایل بزعفرانی
و آن دلالت دارد بر سودای آخذ از صفرا دوم اسود
مایل بخاکی و آن دلیل است بر سودای آخذ از دمویت سیم



اسود آخذ از خضرت و آن دال است بر سودای صرف چهارم
اسود نیلی که بسفیدی زند و آن دلالت دارد بر سودای بلغمیه
واما بیاض بول دلالت دارد بر برد و عدم نضج یا اندفاع
ماده بسفید دوم از اجناس سبعه قوام است پس رقت بسیار
دلالت دارد بر عدم نضج خصوصا در صبیان یا بر سده
یا بر کثرت شرب آب و غلظت از برای عدم نضج است یا نضج
اخلاط در غایت غلظت و معتدل القوام از جهت نضج تام
سیم صفا و کدورت پس صافی از برای نضج است و سکون
اخلاط و کدر از برای عدم نضج و گاه باشد که از جهت سقوط
قوت مدبره باشد و کدر بر سر چیزه از برای صداع حاصل
است یا متوقع و غلیظ مفارق کدر است بالتساوی قوام و گاه باشد
که غلیظ صافی باشد مانند سفیده تخم مرغ چهارم رایحه است
پس بدبوی بسیار از برای افراط عفونت است یا قروح
متعفن در مجاری بول و عدم رایحه از برای جمود و مجاهدت

۳۷
۸

است وگاه باشد که دلالت کند بر سقوط قوت و آن در امراض
حادّه است که شرف موت باشد و رایحه معتدله از برای نضج است
**پنجم** کف است پس کثرت آن و بطوء انفقاق دلالت دارد
بر مادّه غلیظه لزج چنانچه در اصحاء تمدد و تشنج است
**ششم** رسوب است و مراد از رسوب نزد اطبا جوهری است که
قوام آن اغلظ از مائیت باشد و متمیز باشد از او خواه
در تهٔ قاروره نشیند خواه در وسط قرار گیرد و ته‌نشین
بهتر از وسطی است و آن بهتر از بالانشین و امّا رسوب ردی
مثل النخو و السود و الکمد و مانند آنها پس ردی‌تر آن ته‌نشین است
و بعد از آن وسطی و بعد از آن بالانشین و عدم رسوب از برای
عدم نضج است یا از جهت قلت مادّه **هفتم** مقدار بول پس
کثرت از برای کثرت شرب آب است یا ذوبان یا استفراغ فضول
و قلت آن دال است بر فرط تحلل و فنای رطوبت یا سدد یا
اسهال **فایده از علامات براز است** و آن فضلهٔ
ذات قوام غیر ذکی حیات است که بروز کند از طرف امعای مستقیم

کذا فی النسخ والصحیح مطابقة المتن

و آن

کتابخانه مجلس شورای ملی ... ۱۳۰۲ ...

و آن دلالت دارد بلون و مقدار و قوام و هیئات
و دفع و رایحه و عدد مرّات بر احوال هضم **امّا لون**
پس طبیعی آن خفیف الناریه است که در وسط او بینی است
و قبیحی آن از جهت انتفاخ در سبیله است در مثل مقعد معده و
کبد و معا و براز سیاه مانند بول سیاه است در دلالت بر
حرارت قویه و احتراق و براز اخضر هرگاه مانند زنگاری
و کراثی نباشد دلالت دارد بر فرط جمود **و امّا مقدار** پس
قلت آن از جهت قلت فضول اغذیه است یا از برای احتباس
آن در معا از جهت غلظت و لزوجت وگاه باشد که از برای
ضعف دافعه باشد و کثرت آن از برای اضداد آن **و امّا قوام**
پس رقت آن از برای ضعف هضم اولست یا از برای سده
در ماساریقا یا از برای ضعف جذب یا از برای نزله که از
رأس بمعده ریزد یا از برای غذای ارق و ازلق یا از برای
از برای غذای لزج است یا از برای خلط لزج یا از برای ذوبان

[illegible] برای [illegible] است و بیش آن [illegible]

اعضا اگر با او نبض متواتر و سقوط قوت باشد و زردی که از
برای فرط تحلل بسبب تعب قوی یا فرط حرارت تب و قضو
در کُلی و مثانه که جذب رطوبت و مائیت بسرعت کنند یا از
برای قلت شرب آب یا از برای تناول اغذیهٔ یابسه یا
از برای کثرت بول واجود براز آنستکه سهل الخروج باشد
و متشابه الاجزا و خفیف النّاریه و معتدل القوام و
القدر والوقت و کفیه اند وقت براز طبیعی بحرکت یکبار
یا دو بار و معتدل آراییه که با وی قراقر و زبدیتی نباشد
و درایحهٔ منکره و لون منکر دلیل موت است چنانچه در آخر
دق و دلیل ذوبان اعضا **فایدهٔ جزو**
**عملی منقسم است بحفظ صحت و علم علاج** چون مقصود اصلی
در این رساله قسم اول است طرفی از ان بطریق اجمال ایراد
می رود بعون الله العزیز العلیم پس بباید دانست که از
طبیب نمی آید کاری کند که عمر کسی دراز تر شود بلکه غایت

کوشش او آن است که کاری کند تا بجنبهای اجل رسا نظر و آن
بحفظ مزاج است و دفع امراض و حفظ مزاج بتعدیل اسباب
ضروریه است چنانکه گذشت و افضل آن تدبیر ماکول است و
افضل او آنست که منقی باشد از شوایب ردیه مثل خبز
غیر مشوب و گوشت بره و حولی و عجول و دجاج و کبک و
تیهو و از فواکه انجیر و انگور و رطب در بلادیکه اکل آن
معتاد باشد و باید بخورند در تابستان غذاهای بارد و
ادخال غذا ردی است و دون آن در ردائت اطالهٔ زمان
اکل و تکثیر الوان اغذیه محیر طبیعت است و غذای لذیذ
پسندیده تر است اگر اکثار ننمایند و ملازمت غذای بی
مزه مثل ماء اللحم باعث کسالت و سقوط شهوت است و اکل
حلو قطع اشتها میکند و بدنرا گرم و خشک و لاغر کرداند و
دفع مضرت آن بحامض است و بعکس و دفع مضرت تفه بمالح
و حریف است و بعکس یعنی هرگاه دو روز غذای شیرین بخورند

باید روز دیگر غذای ترش بخورند تا تدارک آن شود و پرهیز
بسیار بدن را ضعیف و لاغر کند و پرهیز کردن در صحت
مانند تا پرهیز نیست در مرض و مراعات عادت در دواء هم
دخیل و واجب بلکه واجب است و غذای صفراوی مبرد و مرطوب
و دموی تا مع بیضی چیز بگیرد و قبض باشد مثل کما قیل و
غذای بلغمی ملطف است و غذای سوداوی مرطب **فایده**
اصحاب تجربه منع کرده اند جمع کردن میان اغذیه چند که بعضی
طبیعی را ست مثل جمع کردن میان ماهی و شیر که موجب
مرضهاست مانند جذام و فالج و همچنین میان شیر و ترشی و
همچنین آرد جو بالای کاشیر برنج و انگور بالای کله و انار بالای
هریسه و همچنین سرکه و برنج و همچنین ماست با شربت و گوشت
مرغ و خوردن کباب بالای آتش کنه و همچنین جمع کردن
میان آب چاه و جوی ماده که یکی از آنها سخت شود
**فایده** از جمله امور حافظ صحت اعتدال در حرکت

والسکون

والسکون بدنی است و دانسته شد که بقای بدن بدون غذا محال
است و آن بجهة آن است که عضو میشود بلکه باقی میماند از او در
هر عضوی از عضوی از رطوبت اثری و بقیة ... که آن بقیه
و فضله ترک کنند و بسیار گردد بطول زمان و مرور اوان
جمع شود از آن چیزی که آن را قدری باشد و حاصل گردد از
اجتماع آن مواد فضلیه که مضر باشد بدن و به یکی کیفیت
چنانکه گرم کنند بعضی چون یا بعضی یا سرد کنند بعضی چون
یا بالطفای حرارت غریزیه و دیگری بکیفیت مثل آنکه سد
مجاری کند و بدن را ثقیل گرداند و موجب امراض امتلائی
گردد و اگر استفراغ آن فضله باد و به سهل نمایند بدن
متأذی گردد زیرا که در اکثر آن حیث است مثل تخم حنظل و
سقمونیا و صبر با آنکه خالی از اخراج خلط صالح نیست
و با جمله آن فضلات مجتمعه مضر است خواه که در زیر...
استفراغ نمایند بسهولة ... از چیزی که منع تولد آن نماید

و حرکت که خالی از ریاضت نیست اقوای اسباب است از برای
آنکه گرم کند اعضا را و سیلان دهد فضلات آنرا تا در طول
ایام جمع نشود و موجب اذیت بدن نگردد و در حرکت در
یاضت منافع بسیار است چنانکه وسیلهٔ خفت و نشاط
بدن است و آنرا قابل غذا میگرداند و مفاصل را لخت کند و اوتار
و رباطات را قوت دهد و ایمن گرداند از جمیع امراض مادیه
و اکثر امراض مزاجیه مثل بارد یا رطب یا بارد و رطب

**فایده** نفع ریاضت وقتی است که حصول آن کما ینبغی باشد
مثل آنکه باعتدال باشد و بوقت حصول حاصل شود و
جمیع ستهٔ ضروریه جاری بر صواب باشند و وقت ریاضت
بعد از انحدار غذا و کمال هضم او است چنانکه در نواحی احشا
و عروق کیموس خام ردی نباشد تا ریاضت آنرا پراکنده
منتشر کند در بدن و طعام دوشینه هضم شده باشد در

معده

معده و کبد و عروق و حاضر شده باشد وقت غذای دیگر
چنانچه شیخ در قانون ذکر کرده و تا حد از آن جایز نیست زیرا که
با شکم خالی ریاضت ضرر دارد از آنجهت که قوت را ضعیف
گرداند و ریاضت معتدله آنستکه بشره را سرخ کند و زیادتی
بخشد و عرق را نرم کند و اما آنچه موجب سیلان عرق است
و افراط آن مجفف و باعث سستی بدنست و هر عضو که بسیار
کرده در او ریاضت معتدله قوی گردد خصوصا از برای
کارهای مثل آن ریاضت مانند آنکه هر گاه زیاده شود
ریاضت دست از برای برداشتن چیزها قوی گردد در حمل
اثقال بلکه هر قوتیکه شغل این باشد حکمش چنین است
مثل آنکه هر که اشتغال نماید در حفظ حافظهٔ او قوی گردد
و همچنین فکر و تخیل و سایر ادراکات نفسانیه **فایده**
هر عضوی را ریاضتی است که غالب نفع آن مخصوص او است
مثل قراءت نسبت بصدر که آن حادث میشود از حرکت

اعضای صدر و سینه و آن حجی صد است پس آن ریاضتی است
از صدر و نافع و محلل فضلات او و طریق قراءت آنست که
ابتدا با خفا نموده از آن بتدریج منتقل بجهر شود زیرا که
انتقال دفعی متضمن مفاجات منکر موذی است که آن موجب
طریان مرض است چه جای حفظ صحت و ریاضت سمع شنیدن
نغمهای لذیذ است و آن ریاضت خفیفه است و اما ریاضت
شدیده او شنیدن صداهای سخت است که باعث تحلیل فضلات
است و ریاضت بصر بقراءت خطوط دقیقه و نظر باشیای
جمیله **فایده** سواری اسب با عتدال ریاضت کل بدن است
و تحلیل آن بیشتر از تحلیل و نافع تا قهایی که تحلیل میدهد
بقایای امراض است نزا و ابحیایی ترجیح بر فیل که آن
نشستن است بار چوجه و آن چیزیست که بر ریسمان معلق بندند
و بر یک طرف و بر آن طرف حرکت دهند نافع است امراض راس
را از برای تهیوء مواد بر ازلاق و انقلاع **فایده**

چوکان

چوکان بازی از ریاضت بدن و نفس است از جهت تعب بدنی
و فرح و غضب بغلبه و انقهار و ابجیایی است سابقه بتحلیل
و مانند آن و سواری کشتی محرک اخلاط است و منشور آن و قالع
امراض مزمنه مانند جذام و استسقا از جهت اختلافات
حاصله از برای نفس از فرح و فزع که وسیله حرکت مواد شد
این امراض است باستفراغ بعضی بقی چنانکه اکثری است و بعضی
باسهال و بعضی به تحلیل و مقوی معده و هضم است پس اگر بهیجان
غثیان شود باید بحبس آن مبادرت ننمایند که در انتقاص
و استفراغ آن چندان فایده است که از سر حد اعتدال بیرون
است **فایده** بعضی از اسباب حفظ صحت دلک است
یعنی مالیدن چیزی ببدن و فایده آن تکثیف ابدان متخلخل
است و تصلیب لینه و خلخله کثیفه و تلیین صلبه و آن منقسم
است باقسام حرکت از جهت اقسام بجهت کم از جهت

قلت وکثرت ومعتدل وبحسب کیف از حیثیت صلابت
ولینت واعتدال واز امتزاج این شش قسم نه قسم حاصل
میشود زیرا که هریکی از اقسام کم بحسب کیف یا صلب
است یا لین یا معتدل وهریکی از این ~~کم بحسب کیف یا~~
~~صلب است~~ قلیل وکثیر ومعتدل بر سه قسم میشود که مجموع آن
نه قسم میشود وگاه باشد تقسیم نمایند بوجه دیگر چنانکه گویند
بعضی از آن خشن است وبعضی املس وبعضی معتدل پس چون
ضرب کنند آن نه قسم را در این سه قسم حاصل آن بیست
وهفت گردد پس خشن بدن سرخ کند وفربه گرداند مادامیکه
بافراط نباشد که در آن وقت موجب لاغری بدن است واملس
جمع خون کند در عضو وصلب سخت کند اعضای ضعیفه
را وقوت دهد ولین ارخای اعضا کند وادمان آن بجهه
بدن لاغر کند ومعتدل فربه وباید مالید تا چیزی در نهایت

همواری

همواری وآهستگی باشد تا نفوذ کند در جمیع مواضع
**فایده** از اسباب حفظ صحت نوم ویقظه است
نوم معتدل ممکن قوت طبیعیه است بر افعال آن ومریح قوت
نفسانیه واز اینجهت ممد است بر هضوم اربعه وبسبب آن
تدارک ضعف حاصل از اصناف تحلل میشود از اعیا و
شرب دوا وشغل جماع وغضب وآن نسبت بمشایخ انفع است
که حفظ وتعدیل رطوبت ایشان میکند وافضل نوم غرق
معتدل المقدار است که بعد از هضم طعام وشروع در انحدار
وسکون وتوابع آن باشد از نفخ وقراقر وغیر آن زیرا که
نوم در اول حال موذی است ومنع استفراغ میکند واز اینجا
است که نوم لیل محمود است که تام غرق است ونوم نهار مذموم
است که بخلاف آن است وهرکه بنوم استعانت بهضم کند سزاوار
است که ابتدا کند اندکی بیمین تا منحدر شود غذا بقعر معده

از جهت قوّت میل معده بجانب یمین تا جذب کبد آسان شود هضم قوی
گردد و بعد از آن بگردد بجانب یسار زمان بسیار تا ثقل
شود کبد بر معده و گرم کند آنرا تا معاین باشد بر هضم و چون
هضم معده تمام شود عود کند بجانب یمین تا معاین باشد
بر انحدار کیلوس بجانب کبد و نوم در اسیری معاین جید است
بر هضم از جهت حقن و حصر حرارت غریزی که موجب
وفور اوست و نوم بر پشت ردی است و معدّ امراض ردیّه
مثل سکته و فالج از جهت میل فضول بجانب خلف و احتباس
آن از مجاری خود که آن قوام است مثل منخرین و حنک را
و نوم بالاستلقاء از عادات ضعفا است از مرضی که قدرت
نداشته باشند بر اضطجاع و دم که عرق کند در خواب
بدون سببی از جهت امتلای بدنست از غذا یا از خلط
**فایده** بعضی از اسباب حفظ صحت استفراغ و احتباس است



و معتدل مردو حافظ صحت است و باید که حافظ صحت اعانت
طبیعت نموده بوقت احتباس تلیین آن با غذیهٔ ملیّنه
نماید و در وقت لین بعکس آن **فایده** از اقسام استفراغات
جماع است و دخول حمام و بهترین حمامها آنست که قدیم
البناء عذب الماء واسع الفضاء معتدل الحراره باشد
و بیت اول آن مبرّد مرطّب است از آن جهت که در هوای
مسخّن اندک است و دوم مسخّن مرطّب و سیم مسخّن مجفّف از
جهت کثرت تحلّل بسبب شدّت سخونت هوا و بر حافظ صحت
لازم است احتراز از مکث بسیار در حمام خصوصا در بیت
سیم و خصوصا محرور المزاج بلکه جایز نیست او را دخول
آن و باید که داخل بیت سیم نشوند مگر بتدریج و طول مقام
در حمام موجب غشی است و کرب و خفقان و یابس المزاج
استعمال آب بیشتر از هوا کند و گاه باشد که احتیاج شود

بپاشند تا آب به هیئت حمّام تا موجب ترطیب گردد چنانچه دربارهٔ
مدقوقین است و مرطوب المزاج استعمال هوا بیشتر از آب
کنند و گاه باشد که مضطر شود یا فرط عرق قبل از استعمال
آب مانند اصحاب استسقا و مادامیکه جلد در حمّام روی بزیادتی
است در آنصورت افراط نیست و چون شروع کند بدن بلاغری
و کرب در آنوقت افراط است و باید که زیادتی کند در دثار
بعد از حمّام خصوصاً در زمستان از جهت انتقال از هوای
حارّ به بارد و داخل حمّام شود صاحب ورم باطن و
تفرّق اتصال از آنجهت که حمّام اثارهٔ مادّه بورق کند
و ریزد به برو و زیاد کند آنرا **فایده** جود جماع آنست
که واقع شود بعد از هضم اوّل و دوّم زیرا که جماع بر امتلا
با آنکه بضعف هضم است امر عسیست در احداث امراضیکه
موجب آن حرکت بر امتلا است پس اگر مضطر شود بآن باید
آنقدر صبر کند که غذا از قعر معده فرو گیرد و همچنین باید

واقع

واقع شود در وقت اعتدال بدن تا در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست تا باعث زیادتی این کیفیات شود و همچنین بوقت خلا
و امتلای بدن نباشد پس اگر واقع شود در این اوقات کمتر است ضرر آن تا
در وقت امتلا و حرارت و رطوبت نسبت بضرر وقت خلا و برودت
و یبوست زیرا که ضرری که حاصل شود بوقت امتلا امراض سدّیه
و امتلائیه است و بوقت خلا ذوبان و جفاف پس اگر با حرارت است
موجب دق حقیقی است زیرا که جماع مهیّج حرارت غریبه است و اگر با
برودت است باعث دق شیخوخه است و همچنین وقت غلبهٔ
برد و یبس و هرگاه واقع شود در حرارت تنها بدون خلا موجب
حمّا است و امّا بوقت برد مستلزم رعشه و مانند آنست و باید که
مباشرت کند هرگاه شهوت قوی باشد و انتشار تام حاصل شود
نه آنکه خود را بتکلّف و حیل در ان اندازد بلکه کثرت منی و شدّت
شبق باعث آن شود و چنان کند که باعث حصول خفت گردد و

جماع و نوم معتدل منعش حرارت غریزی است و معدّ غذا و
عضو است شیخ در قانون آورده که جماع معتدل هرگاه بوقت
خود واقع شود مستتبع استفراغ فضولات و مخفف بدن
و مهیّج نمو است و نیز جماع موجب تفریح است و ضعف عصب
و مزیل فکر ردی و وسواس و نافع از اکثر امراض سوداویّه
و بلغمیّه و سبب باشد که ترک آن موجب دوار و ظلمت بصر و
ثقل بدن و ورم خصیه گردد هرگاه راغب بوده احتباس
نماید پس اگر مباشرت نماید هماندم زایل شود و در افراط
آن موجب سقوط قوّت است و ضعف عصب و مستتبع رعشه
و فالج و تشنج و ضعف بصر بسیار و مستلزم سهر و جفاف
**فایده** جماع غلمان مضرّ و متعب بدن است از آنجهت
که استفراغ غیر طبیعی است شیخ در قانون آورده که اتیان غلمان
قبیح است نزد جمهور حرام است در شریعت و آن بجهتی بیشتر مضرّ
در دو بجهت دیگر کمتر اما بیشتر از جهت طبیعت است که موجب

اکثر

اکثر است بسیار است و اما کمتر از جهت آنکه چون بطرف دیگری جاذبی
ندارد و مسند فوق نمیشود و باعث ضرر است و بعد از آن میگویند که
در حکم او است مباشرت جماد و نزد شیخ استمنا بید و امثال آن
**فایده** جماع عجوز و صغیر بسیار و حایض و زنیکه مدّت
مدید با او مجامعت نکرده باشند و مریضه و قبیحة المنظر و بکر
بالخاصیه مضعف جمیع قوی است و جماع محبوب مرغوب موجب
سرور است و اضعاف آن قلیل با وجود کثرت استفراغ منی
و بدترین جماعها آنستکه مرد بر پشت بخوابد و زن بر بالای او
رود و سبب باشد که بقیه منی بیرون نیامده متعفن شود و موجب
اُدْرَه و انتفاخ قضیب و احلیل و مثانه گردد و افضل اوضاع جماع
آنستکه واقع شود بعد از ملاعبت و غمز ثدیین و تهییج شهوت از
طرفین **فایده** از منفعت جماع رؤیت مجامعت
است و نظر بسفد حیوانات و حکایت اقویا از مجامعین
و استماع صوت رقیق از زنان و حلق عانه و ترک باه
موجب قلّت میل و تولید منی است و استمنای بید مستتبع غم و

٤٦

الفصل فی القی

مضعف انتشار و شهوت است بالخاصیه **فایده** از قی
استفراغات قی است که پاک میکند معده را و قوت آن میدهد
و رفع میکند نفرت آنرا از دسومت و میل بحریف و حامض
و عفص و تیز میکند بصر را و زایل میکند ثقل راس را و نافع است
از قروح گلی و مثانه و امراض مزمنه مانند جذام و استسقا
و فالج و رعشه و یرقان و باید صحیح المزاج در هر ماهی دو بار
قی کند لیکن در لمی شیخ رئیس نقل کرده که بقراط امر کرده است بقی کردن
در هر ماهی دو بار متوالی تا قی دوم تلافی ما بقی از فضلات
کنند و ضامن شده است صحت صاحب این عمل را و اکثار در
قی مضر معده است و آنرا قابل فضول میگرداند و بدندان ضرر
دارد خصوصا قی ترش و همچنین ضرر دارد بصر و کم و لب باشد
که صداع عروق کند و هرکه بحلقش ورم باشد باید از آن اجتناب
نماید و همچنین کسیکه ضعیف الصدر یا رقیق الرقبه که بهم نفث
الدم و عسر اجابت است و قی بالنقا یا بیبوست ثقل یا ضعف



احشا بالاغری مزمنه شکم در غایت خطر است و وقت قی صیف
و ربیع است زیرا که مواد در این دو فصل لطیف ذایب است و
مستعد خروج و نیز اکثر متولد است در این دو فصل صفرا است و
باید و بهتر که بعد از فراغ قی دهان بشوید با آب سرد و اندکی
خل تا منع ثقل راس کند و بیاشامد مانند شراب سیب با اندکی
مصطکی و گلاب تا معده او قوت گیرد و باید که بعد از قی البته
چیزی نخورد **فایده از استفراغات اسهال است**
و اسهال قوی در صیف موجب تعب و حمی است از جهت تعارض
جذب دوا و جذب گرما زیرا که دوای مسهل جذب مواد از
عروق بداخل بدن میکند تا دفع کنند از طریق امعاء و
حر خارجی جذب آنها میکند بخارج و از آنجهت که طبیعت متحیر
شده اشاره و جمع اخلاط میکند و حمی حادث میشود و در
شتا دشوار است از جهت جمود خلط و ربیع را چون صیف
دانسته باید که در او استعمال مسهل قوی نکنند خصوصا

الفصل فی الفصد

کسیکه بدن او متخلخل و مزاج او صفراوی باشد و آخر خریف
وقت مسهل قوی است زیرا که در او مواد غلیظه مستعد نضج
است از جهت تقدم صیف محلل و در پی آن شتاست که مقوی
بدن و هاضم است و تدارک ما یتحلل میشود **فایده** از اقسام
استفراغات فصد است و آن عبارتست از تفرق
اتصال ارادی واقع در عرق بر اینکه بیشتر است و رگهای مفصود
بفصد در دست شش است **اول** قیفال و آن رگی است ظاهر بر
مرفق که کشیده است ما بین اعلای ساعد و جانب راست او
**دوم** الکحل و آن رگی است ظاهر بعقب قیفال مایل تر باسفل
ساعد از وسط جانب راست آن **سیم** باسلیق و آن رگی است (متوسط انسیه)
ظاهر نزدیک الکحل که مایلتر است باسفل ساعد از وسط جانب راست
آن **چهارم** حبل الذراع و آن رگی است ظاهر کشیده از جانب
راست ساعد بسوی اعلای آن و بعد از آن بجانب چپ **پنجم**
اسیلم و آن رگی است ما بین خنصر و بنصر **ششم** ابطی و آن

شعبه از باسلیق است و فصد باسلیق شوره بدن پاک کند و استفراغ
نماید از نواحی و اسفل آن و قیفال و حبل الذراع از برای کردن
و بالاست و اکحل مشترک است میان هر سه و اسیلم ایمن نافع اوجاع
کبد است و ایسر نافع اوجاع طحال و فصد عرق النسا و آن رگی است
ممتد بر فخذ از جانب چپ تا بکعب و موضع فصد آن قریب
بکعب است برای اوجاع عرق النسا نفع عظیم دارد و همچنین
دوالی و نقرس **فایده از جمله استفراغات حجامت است**
و آن بر دو نوع است به نیشتر زدن و بغیر آن و باتش مانند آنکه
فتیله روشن کنند و در محجمه نهند حجامت ساقین مقارب فصد
است در نفع که ادرار طمث کند و تنقیه خون و حجامت قفا
نافع است از درد چشم و بخار که حاصل شده باشد بسبب غم و قلاع
و صداع که در مقدم راس باشد لیکن مورث نسیانست و اکثر اطبا
منع کرده اند از حجامت مقدم راس از برای ضعیف کردن حس
و منافع حجامت تنقیه عضو است و قلت استفراغ جوهر روح و قلت

نوحّص اعضای رئیسه **فایده** حجامت نزد اطبا شروطست از جمله شرط
**اول** آنکه در وسط ماه واقع شود و وجه آن چنین گفته اند که قمر
را تأثیر عظیم است در رطوبات عالم و زیادتی و تشویر آن بسبب زیادتی
نور او و در اول و آخر ماه مواد ساکن است و این معنی در فصد نیز
معتبر است لیکن در حجامت مبالغه بیشتر است زیرا که اعتبار آن
در حجامت از ظاهر بدن است و مواد در وقت زیادتی نور قمر
مطیع آن مشتور است در ظاهر و در حین نقصان نور ساکن است در باطن
و استفراغ فصد بیشتر از باطن است **دوم** آنکه واقع شود در وقتیکه
هوا مایل بحرارت باشد تا مواد مطیع خروج شود **سیم** آنکه
در استعمال آن تقلیل نمایند و افضل اوقات استعمال آن ساعت
دوم روز است تا سیم آن **فایده** باید تا ممکن باشد مراهق
را مبدا و آن تنکنند و شرب مسهل و قی را عادت نکنند تا معتبر
شود تدبیر بامسهل و جوه عدول باصعب نکنند و از اضعف

ادویه

ادویه تدرج باقوی نمایند و پیوسته مداومت یک تدبیر ننمایند
**فایده** این تدبیرات که سبق ذکر یافت نظر باکثر انحای صحت و
اما تدبیرات حُبلی باید که احتراز کند از فصد و حجامت و اسهال
وقی و از وقوع عنیف و اصوات هایله و شم روایح و سیر او را است
مداومت کلنگبین و سکنجبین از برای تنقیه معده و اسقاط شهوت
و اما تدبیر مرضعه آنست که زوج با وی جفت نشود و ملازم
دعت و سکون نکرد که آن مصلح لبن اوست و اما تدبیر طفل
تعدیل اخلاق اوست پس واجب است که عارض او نشود غضب
یا خوف شدید یا غم یا سهر که همه آن موجب کسرت نشاط و مانع حسن
نشو او است و بعد از تقدیم این فواید بعون الله العزیز العلیم
شروع بمقصود می نماید **بسم الله الرحمن الرحیم**
بدانکه محمد نصیر بن قاضی بن کاشف الدین محمد الیزدی اعانهم
الله نعم در شرح این رساله که مسماة است بتحفه شاهیه عباسیه

در شرح رسالهٔ ذهبیهٔ رضویه فرموده که والد ماجدم نقل فرموده
که در نسخهٔ معتبره از این رسالهٔ ذهبیه که بخط حضرت استادی شیخ
بهاء الملة والدین محمد قدس الله نفسه قبل از شروع در اصل
مطلب حدیثی منقول بوده با این سند مذکور بعد که ترجمهٔ آن مجملا اینست
که خبر داد مرا شیخ جعفر بن محمد دوری که خبر داد مرا ابو عبید الله
محمد بن وهبان بن محمد بن البشیر نوری ازدی که موفق این ابو
عبید الله محمد به دبیلی که او روایت میکرد از محمد بن الحسن بن
محمد بن جمهور القمی که او گفت حدیث کرد مرا پدرم که از مخصوصان
وملازمان خاص وشیعیان امام همام علی بن موسی الرضا علیه
التحیة والثنا بود وهمیشه در خدمت وملازمت امام معصوم میبود
و در وقتیکه امام از مدینهٔ طیبه بخراسان تشریف میبرد بجانب مامون
پدرش همراه امام بود تا بخراسان تا آنکه امام در طوس شهادت
یافت و سن شریف امام دران وقت چهل ونه سال بود و بعضی گویند

چهل و

چهل و هفت سال که چون مامون در مرو بود و در مجلس او حضرت
امام ع و جمعی از حکما و اطبا مثل یوحنا بن ماسویه و جبرئیل
بن بختیشوع و صالح بن بهلهٔ هندی و غیر ایشان جمعی از حکما
حاضر شدند سخنی از طب مذکور شد پس مامون و آن حکما کلام را
در این باب طولی دادند و هر یکی از ایشان کلامی در طب و
کیفیت ترکیب این بدن از عنصرهای ضد یکدیگر و خلطها و طبیعتهای
مختلفه و مضرتها و منفعتهای این اغذیه و آنچه بهر تن میرسد
از حوادث آسمانی بسبب فلکها و طالعهای مختلفه مذکور میساختند
و امام ع ساکت بود پس مامون گفت چه میگوئی ای ابو الحسن در این
سخنان که هر یکی از این جماعت یک قسمی گفتگو در این معنی بیند و
ضرورتست که بشناسیم ما غذاهای نافع را از غذاهائی که بجهت ضرر
میکنند و در تدبیر بدن سعی نمائیم پس امام ع گفت ای امیر المؤمنین
نزد من هست آنچه خود تجربه کرده ام از این مقدمات وصحت آنرا

بآزمودن و مرور ایام خود یافته ام با آنچه پیش از من انبیا و اوصیا
و معصومین سابقین علیهم السلم تجربه کرده اند و مردمان مطلع ساخته
اند از مسائلیکه جایز نیست انسان را جاهل بآن مسئلها باشد و معذور
مسموع نیست از کسیکه ترک آن مسائل مجربه را بکند و من جمع میکنم
این مسائل را با آنچه احتیاج بر انسان آن باشد پس راوی میگوید
که چون مامون بتعجیل به بلخ رفت و امام در مرو توقف نمود مامون
کتابتی از بلخ بحضرت امام نوشت و طلب نمود از او که آن مسائل
طبیه را که خود تجربه کرده است و آنچه انبیا و معصومین قبل از امام
تجربه کرده اند که احتیاج بدان واقع میشود در مادهٔ طعامها
و شربتها و دواها و منافع و مضرتهای آن و آداب حجامت
و رفتن بحمام و کشیدن نوره و تدبیر بدن نمودن و باقی آنچه مناسب
و مقتضی را بآن احتیاج واقع میشود امام ع نوشته بجهت مامون
بفرستد پس امام ع مکتوبی بمامون نوشت و این رساله شریفه را که از
مجربات او و معصومین سابق است نوشته فرستاد و راوی میگوید

که چون

که چون این رساله شریفه بمامون رسید بسیار خوشحال شد و امر کرد
که بطلا این رساله را بنویسند بآن سبب این رساله را ذهبیه و مذهبه
میگویند و در آخر این رساله نقل کرده است که امام ع امر کرد مامون
را که اتفاق نمیکنم بقول جماعتی که میگویند از اهل جهالت که بسیار
خوردیم فلان غذا و فلان شربتها و هیچ مضرت نیافتیم پس احتیاج
نیست بمسائل طبیه عمل کنیم بدستوریکه همیشه غذاها و شربتها خورده
ایم و مضرت نیافته ایم عمل میکنیم بجهت آنکه شخصی که این را میگوید
از بابت حیوان بی شعور است که نمیفهمد چه چیز باو نفع میدهد
و چه چیز مضرت میدهد و قصه آن شبیهست بقصه دزدیکه مرتبه
دزدی کرد او را گرفتند و عقوبت نکردند پس حریص شد و دیگر
دزدی میکند پی در پی تا آخر گرفتار میشود او را سیاستهای عظیم
میکنند و دستها و پاهای او را می برند اگر مرتبه اول او را گرفتند
جزای سهلی او را میدادند پس چنانچه دزد از گرفتن در دزدی
اول ایمنی باید در دزدی دلیر شود چه آخر الامر بسیاستهای

عظیمه او را می کنند آدمی نیز از اینکه چند مرتبه غذاها و شربتهای
صاحب حضرتنا ولنعمت یدمی باید که دلیر شود در استعمال آن شاید
آخر الامر بامراض عظیمه ومهلکه انجامد وبعد از تمهید این مقدمه
شروع نماییم در مقصود بتوفیق الملک المعبود الرسالة
الذهبیة فی الطب اللتی بعث بها الامام علی بن موسی
الرضا ع الی المامون العباسی فی حفظ صحة المزاج
وتدبیره بالاغذیه والاشربه والادویه **اللغات**
رساله در لغت پیغام بردن ودر اصطلاح خطوط ونقوش
داله بر معانی محتوی بر چیزی از مسایل فن ذهب زر طب بتثلیث
طا دانستن وجادوی کردن وپزشکی کردن چنانچه بعینه تفصیل
یافت بعث برانگیختن وپیدا کردن ومرده زنده کردن وفرستادن
ومراد در اینجا معنی اخیر است امام در لغت آنکه قصد واقتدا
بوی کنند ودر اصطلاح رئیس عام در کار دین ودنیا بخلافت

بر الفاظ دالة



حضرت رسول ص حفظ نگاه داشتن ویاد کردن ومعنی صحت ومرض
مشروح گشت مزاج در لغت آمیختن ومقصود اصطلاحی بتفصیل
گذشت تدبیر صلاح اندیشیدن اغذیه جمع غذا وآن در لغت
طعام دادن وپروردن وخوردنی در آن بیدنی ودر اصطلاح
چیزیکه از شان او وقوع جزو بدن باشد دوا در لغت معالجه
کردن ودارو ودرمان ودر اصطلاح چیزیکه هرگاه منفعل
شود ماده آن از حرارت بدن حاصل شود از او اثری در
بدن وجزو بدن نشود **یعنی** این رساله ذهبیه است در طب که
فرستاده است آنرا امام علی بن موسی الرضا علیه السلم والثنا
بمامون عباسی در حفظ صحت مزاج وتدبیر آن باغذیه
واشربه وادویه قال امام الانام غرة وجه الاسلام
مظهر الغموض بالروية اللامعة کاشف الرموز
فی الجفر والجامعة اقضی من قضی بعد جده المصطفی

واغرنی من غرنی بعد ابیه علی المرتضی امام الانس
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وعلی
آبائه النجباء الکرام الاتقیاء **اللغات** انام اسم جمع بمعنی
آدمیان ونزد بعضی بمعنی خلق ونزد بعضی بمعنی کل مخلوق که بر
روی زمین است غره در اصل سفیدی که بر پیشانی اسب باشد
بزرگتر از قدر درهم ومستعار از برای کل واضح معروف است
اسلام در لغت انقیاد ودر اصطلاح اقرار بشهادتین اظهار
آشکار کردن غموض دور بودن کلام از فهم مرام رؤیت بهره
دیدن ودانستن وبکسر راء وتشدید یای مثناة تحتانی اندیشه
کردن لمع درخشیدن کشف روشن وپیدا ساختن رمز اشاره
کردن بلب یا بچشم یا ابرو ومصدر در اینجا بمعنی مفعول است یعنی
مخفی جفر وجامعه دو کتابند که بآن استنباط معارف حوادث
کیانیه کنند ومعرفت آن اختصاص دارد بائمه اهل بیت

علیهم السلام

علیهم السلام قضا احکام امر است قولا مثل قوله تعالی وقضی ربک الا
تعبدوا الا ایاه یا فعلا مانند قوله تعالی فقضیهن سبع سموات مصطفی
برگزیده غرا جلی جلیله مرتضی پسندیده انس آدمی جن پری
نجیب برگزیده وبزرگوار وبخشنده کرام جمع کریم است بمعنی بخشنده
وبزرگوار وگرانمایه وگناه بخش اتقیا جمع تقی بمعنی پرهیزکار
**یعنی** گفته پیشوای آدمیان یا جمیع خلق یا خلایق روی زمین
وآشکار کننده اسلام وپیدا کننده مخفیات مسائل دینیه بعلوم
لدنیه وروشن کننده مرموزات جفر وجامعه وبهترین حکم
کنندگان بعد از جد بزرگوار خود محمد مصطفی ص وبزرگترین
مجاهدین با جنود قوای شهوانیه وغضبیه بعد از پدر نامدار
خود علی مرتضی علیه السلام افعل تفضیل در موضعین بمعنی زیادتی
رضا حق است امام آدمیان وپریان علی بن موسی الرضا صلوات
خدای تعالی بر او باد وبر پدران او که برگزیدگان بزرگواران بخشندگان

کرامنایه کان از گناه درگذرند کان پرهیزکارانند **قوله علیه السلم**

اعلم یا امیر المؤمنین ان الله لم یبتل العبد المؤمن
ببلاء حتی یجعل له دواء یعالج به ولکل صنف من
الداء صنف من الدواء وتدبیر ونعت وذلك
ان الاجسام الانسانیة جعلت علی مثال الملك
فملك الجسد هو القلب والعمال العروق والاوصال
والدماغ وبیت الملك قلبه وارضه الجسد والاعوان
یداه ورجلاه وشفتاه وعیناه ولسانه واذناه
وخزانته معدته وبطنه وحجابه وصدره **اللغة** امیر
فرمان ده وکارفرما مؤمن بفتح نون [illegible] باذعان بمعارف
دینیه ابتلا از بلا بمعنی بکره رسانیدن دوا وتدبیر آنکه گذشت
علاج درمان کردن صنف یکگونه نعت بتقدیم مهمله صفت کردن
وبقاف مغز استخوان بیرون آوردن جسم ورنعت [illegible] ودر

اصطلاح

اصطلاح جوهر قابل ابعاد ثلثه جعل بمعنی خلق وصیر مثال مانند
ملك بضم میم وسکون لام پادشاهی ومراد درینجا جائی که در تصرف
پادشاه باشد ملك بفتح میم وکسر لام پادشاه جسد کالبد قلب دل
وآن جسم صنوبری است که قاعده آن میانه سینه است وسر آن بجانب
چپ میل کرده تمام مرکب از گوشت ورشته وپرده سخت وآن منبع
حرارت غریزیه وآنرا دو بطن است یکی که بجانب راست است پر از خون
بسیار است وروح اندکست واو مجرائیست که از آنجا خون غذا [illegible]
میریزد واز شش بدل هوا وآن دیگر که بجانب چپ است مملو
است از روح بسیار وخون اندکست وآن منبع جمیع رگهای جنبنده
است وگاهی اطلاق قلب کنند بر نفس ناطقه انسانی که عالم بکلیات
است بالذات ومدرك جزئیات بالات ومراد از قلب اول درینجا
معنی اخیر است عمال کارکنان عروق رگها اوصال مفصلها
دماغ جوهر نرم واشره سفید رنگ که مرکب است از مغز ورگهای

جنبنده وغیر جنبنده وپردهٔ که آنرا ام الدماغ خوانند وپردهٔ
سخت دیگر که ملاقی قحف استخوان کاسهٔ سر است وهیئت دماغ مانند
شلجمی است که قاعدهٔ آن از جانب مقدم سر است وزاویهٔ که دو
ساق احاطهٔ آن کرده از جانب مؤخر وآن منشأ حس وحرکت
است حس بواسطهٔ عصب نرم وحرکت بوسیلهٔ عصب سخت اعوان
یاران ویاوران ید دست وآن نزد اصحاب تشریح مرکب است از
کتف وبازو وساعد وساعد مرکب از دو عظم که بهم پیوسته
اند یکی زند اعلی است ودیگری اسفل ورسغ که سر ساعد است مؤلف
است از هشت عظم وکف مرکب است از چهار عظم وپنج انگشت وانگشتها
مرکبند از پانزده عظم رجل پا وآن مرکب است از ران وساق
وقدم وبزرگترین عظام آن ران است وساق مرکب است از دو
عظم بهم پیوسته وقدم مرکب است از کعب وعقب وده استخوان
دیگر آنرا زورقی ونردی خوانند ورسغ را چهار استخوان است

متصلند

که متصلند باستخوانیکه مانند شانه است وآنرا پنج استخوانست وپنج انگشت
پا مرکب است از چهارده استخوان قحف لب عین چشم وآن مرکب است
از هفت طبقه وسه رطوبت طبقهٔ اول را ملتحمه گویند وآن طبقهٔ
است که مجاور هواست وطبقهٔ دوم که در جنب ملتحمه است موسوم بقرنیه و
او را رنگ نیست بلکه ملون طبقهٔ زیرین خود متلون است وطبقهٔ سیم
را عنبیه خوانند واین گاهی سیاه باشد وگاهی کبود وگاهی سیاه
کبود وآن بعد از قرنیه است وبعد ازین طبقه رطوبت بیضیه
است وآن رطوبتی است صافی که شبیه است بسفیدهٔ تخم مرغ وطبقهٔ
چهارم را عنکبوتیه خوانند که شبیه بنسج عنکبوت است وآن بعد از
رطوبت بیضیه است وبعد از آن طبقه رطوبت جلیدیه است
وآن رطوبتی است صافی ودرخشنده مانند جلید وآن نمی است که
مانند برف بر زمین بندد وگاهی بر یخ نیز اطلاق کنند وبعد
از آن رطوبت زجاجیه است که شبیه به آبگینهٔ گداخته است وطبقهٔ

بنجم شبکیه است که مانند شبکه است و آن بعد از رطوبت زجاجیه است
و طبقهٔ ششم مشیمیه است و آن بعد از شبکیه است و طبقهٔ هفتم
صلبیه است و آن بعد از مشیمیه است که ملاقی عظم عالی است لسان
زبان و آن مرکب است از گوشت محض و رگهای جنبنده و غیر جنبنده
و عصب صاحب حس و پردهٔ که متصل است به پردهٔ مجرای طعام
و شراب و فایدهٔ آن ادای کلام است و تقلیب طعام و صوت
بر گلو فرو بردن آن اذن بضم ذال گوش و آن مرکب است
از گوشت و غضروف که استخوان نرم است و عصب ذی حس
و منفعت آن قبول صوت است و جمع کردن آن تا داخل آنرا
در مقعر صماخ که سوراخ گوش است چنانکه گذشت خزانه بکسر
خای معجمه خانهٔ که در ان مال نهند و نگهدارند معده عضویست که
مقر طعام است و مبدء هضم آن و آن جسم مستدیر است که مرکب است
از لحم و عصب و رگهای جنبنده و غیر جنبنده و منقسم است
بسه جزء و اول مری که مجرای طعام و شراب است دوم فم معده سیم



است و اما در فم معده لحم است
قعر معده که نزد مقطع عظام قص است و آن عاری از لحم
و موضع آن فوق سره و منفعت آن هضم غذا چنانکه گذشت
بطن شکم حجاب پردهٔ صدر سینه و آنرا حجابی است مرکب از
لحم و عصب حساس و منفعتش انبساط سینه و انقباض
آن بعد از تصویر این صور بر مرآت خیال بعون الله
الملک المتعال نموده میشود که میفرماید بدانکه خدای تع
مبتلا کرده بندهٔ مؤمنی را به بلیتی مگر آنکه مقرر داشته است
برای او دوائی که مداوای آن را ابدان دوا کنند و هر صنفی
از در را صنفی از دوا است و تدبیری و صفتی یا معالجتی
و آن بدینگونه است که اجسام انسانی مخلوق شده اند بر
مثال مملکتی پس پادشاه جسد قلب است که عبارت از نفس
ناطقه است و کارکنان او عروق و اوصال و دماغ
و بیت و تختگاه پادشاه قلب او است که جرم صنوبری است
و زبان او حسه است و یاران و یاوران آنکه دستها و پایها

ولبها وچشمها وزبان وگوشهای اوست وخزانه او معده
وبطن وحجاب وصدر اوست وکیفیت این معانی در
ضمن فواید سبق ذکر یافت فلیتذکر قوله علیه السلم فالیدان
عونان تقربان وتبعدان وتعملان علی
ما یوحی الیهما الملک والرجلان تنقلان
الملک حیث یشاء والعینان تدلان علی ما غیب
عنه لان الملک من وراء الحجاب لا یوصل الیه
الا بالاذن وهما سراجاه ایضا وحصن الجسد
وحرزه الاذن لا یدخلان علی الملک الا ما یوافقه
لانهما لا تقدران ان یدخلا شیئا حتی یوحی
الملک الیهما فاذا اوحی الیهما اطرق الملک منصتا
لهما حتی یسمع منهما ثم یجیب بما یرید فیترجم
عنه اللسان بادوات کثیرة منها ریح الفؤاد

ابخای

ومجاری المعدة ومعونة الشفتین ولیس للشفتین
قوة الا بالاسنان ولیس یستغنی بعضها عن
بعض والکلام لا یحسن الا بترجیعه فی الانف
لان الانف یزین الکلام کما یزین النافخ فی
المزمار وکذلک المنخران وهما ثقبتا الانف
تدخلان علی الملک مما یحب من الریاح الطیبة
فاذا جاءت ریح تسوء علی الملک اوحی الی
الیدین فحجبا بین الملک وتلک الریاح **اللغة**
وحی اشاره کردن ودلالت راه نمودن غیبت بفتح عین
معجمه پنهان شدن وراء پس وپیش وآن از اضداد است
نحو وصول ووصل رسیدن وپیوستن وپیوسته شدن اذن
بکسر همزه وسکون ذال معجمه دستوری دادن سراج چراغ
حصن حصار حرز پناه گاه وجای استوار وفاق باکسی
همکاری کردن قدرت در لغت توانا شدن ودر اصطلاح حالتی

که بواسطهٔ آن افعال تابستانی حاصل شود چنانچه شرح
آن بتفصیل گذشت اطراق خاموش بودن و از جای
چشم نموده بزمین نگریستن انصات ساکت شدن برای
استماع کلمن اجابت جواب دادن ترجمه بیان کردن لغتی
بلغت دیگر ادوات آلت حصول چیزی ریح بوی و باد
فؤاد دل بخار در لغت غباری که از جای نمناک برآید
و در اصطلاح اجزای هوای ممازج اجزای صغار
مائی معونت یاری کردن قوت نیرو مند شدن سستی ندادن
استغنای بی نیاز شدن ترجیع آواز گردانیدن [illegible]
نفخ دروسیدن مزمار نای طیب پاکیزه و نیکو و داروی خوشبو
سوء نفخ سخن غمگین کردن و بد کردن و بد شدن این کلام
تفصیل مجمل ما تقدم است میفرماید پس دستها و بیاورند که نزدیک
میگردانند و دور میکنند و بجای می آرند آنچیزرا که اشاره پادشاه
بآن نفاذ یافته و پایهای نقل میکنند پادشاه را بهر جائی که

خواهد

خواهد و چشمها را بخفا میکنند او در آنچیزیکه از او
غایب است زیرا که پادشاه در پس پرده است و نشنوند
بوی مگر بدستوری و نیز دو چشم دو چراغ و دیده و حصار
جسد و پناهگاه وی دو گوش است که داخل نکنند بر پادشاه
مگر چیزیرا که موافق او باشد زیرا که ایشان قدرت ندارند
که داخل کنند چیزیرا تا اشاره نماید پادشاه بدان و
بعد از اشاره خاموش شوند و قصد نکنند تا اشاره شود
و بعد از ان بدانچه خواهد جواب گوید پس ترجمان شود زبان
بواسطت ادوات بسیار که بعضی از ان ریح فؤاد است و
بخار معده و معونت شفتین و نیست شفتین را قوتی
مگر بغذا و مستغنی نیست بعضی از بعضی و کلام خوب
نمیشود مگر بگردانیدن آن در بینی زیرا که بینی زینت
میدهد کلام را چنانکه زینت میدهد نافخ مزمار صوت را

بگردانیدن آن در مزمار و همچنین منخران که دو سوراخ بینی است
داخل میکنند بر ملکی باز انچیزیکه دوست دارد از بوی های
خوش پس هرگاه آید بویکه بد آید باد مرا اشاره میکنند
بر ستنها تا دور دارند او را از او **فایده** قوله حضرت
الملك من وراء الحجب اشاره است بر انکه نفس ناطقه از
جنس بدن نیست و محسوس و مرئی نمیشود و جزو بدن نیست
و حلول ببدن نکرده است بلکه جوهریست مجرد از ماده و جمیع
ما یلازم ماده متعلق است ببدن با ترکیب جسدانی و دیگر حیوانات
به تدبیر و تصرف و او را اصلا نسبتی غیر از این ببدن نیست
بلکه جنس دیگر است ناشی میشود از مبدء فیاض بر طبق استعداد
مواد چنانچه نصوص تنزیلی ناطق است بر آن مثل قوله تعالی
ثم انشأناه خلقا آخر و مانند آن از صراح اخبار
و آثار شاهد حال **قوله علیه السلم** وللملك مع هذا ثواب
وعذاب فعذابه اشد من عذاب الملوك

الظاهرة

الظاهرة القاهرة فی الدنیا وثوابه افضل من ثوابهم
فاما عذابه فالحزن واما ثوابه فالفرح واصل الحزن
فی الطحال واصل الفرح فی الترب والکلیتین ومنهما عرقان
موصولان الی الوجه فمن هناك يظهر الفرح والحزن
فتری علامتهما فی الوجه وهذه العروق کلها طرق
من العمال الی الملك ومن الملك الی العمال ومصداق
ذلك انه اذا تناولت الدواء ادته العروق الی موضع
الداء باعانتها **اللغات** ثواب در لغت مزد طاعت و در
اصطلاح نفع مستحق مقارن تعظیم واجلال عذاب در لغت شکنجه
و در اصطلاح ضرر مستحق مقارن اهانت قهر غلبه کردن بر کسی و
خوار کردن و خشم کردن و فرو شکستن دنیا ذات مؤنثه نزدیک و
بنابر این نام این جهان شده افضل فاضل تر و بهتر حزن بضم حای
مهمله و سکون زای و بفتح هر دو اندوه طحال اسپرز ترب پیه شکم
که بر گرد روده و شکنبه گوسفند و سایر حیوانات پیچیده است کلیه

کلام فی المعاد

کرده مصداق آنست تصدیق **فایده** چون معرفت معاد از اهم
مطالب بود و احسن مآرب است و معرفت مضامین این فقرات را نیز
نحو احتیاجی بدان پس اگر بدینجا تقریب شرح شمه از آن ایراد رود
باکی نخواهد بود بدانکه جمیع اهل ملل اتفاق نموده اند بر معاد جسمانی
بخلاف حکما که ایشان قایلند بمعاد نفسانی و مراد از معاد جسمانی
بعث اجساد در حیات است بعد از تشتت و تفتت و ثواب محسن بملایمات
مستلذات جسدانی مثل حور و قصور و ماکل و مشارب لذیذه و بالجمله
جمیع مشتهیات جسدانیه و عقاب مسیء بمنافرات حسی مانند جحیم و حمیم
و سموم و زقوم و سایر منافر جسمانی و مراد از معاد روحانی بقای
روح است بعد از فنای بدن و تلذذ محسن بملایمات و تألم مسیء بمنافرات
و اثبات معاد روحانی مستند است به براهین عقلیه و شواهد شرعیه
و ثبوت معاد جسمانی منوط است بتلقی از صاحب شریعت علی صادعها
صنوف التحیة که قول او لازم القبول و واجب الاذعان است و قیاس
حکمی نیز منافاتی با آن ندارد شیخ رئیس در اواخر شفا و نجات این

مطلب شرحی وافی و بسطی کافی بیان نموده است بمقام سلوک سبیل تخلیص
میکوید واجب است بدانند که قسمی از معاد است که مقبول است از شرع و عقل
را در اثبات آن راه نیست بلکه اثبات آن از طریق شریعت است و تصدیق
خبر نبوت و آن چیزیست که عاید میشود ببدن در وقت بعث و جزا
و شرور بدنی معلوم است و احتیاج ندارد ببیان شریعت حقه
که سید ما و نبی ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بجا آورده بسط آن
داده است و قسمی دیگر است که مستند است به برهان عقلی و معتمد است
بقیاس برهانی و خبر نبوت نیز مصدق اوست و آن سعادت و
شقاوتیست که راجعست بنفس اگرچه اوهام ما از تصور کیفیت
آن قاصر است و اصحاب حکمت الهیه را رغبت بدین قسم بیشتر است
که آن قسم دیگر را در جنب این بحساب نیاورده اند و بعد از آن
تمهید مقدمات نموده به پنج اصل بدین دستور **اصل اول**
واجب است بدانند که هر قوت نفسانی را لذتی و خیری هست که مخصوص
اوست و همچنین اذیت و شری مثلا لذت شهوت آنستکه کیفیت
محسوس ملایمی بوی رسد و لذت غضب ظفر و همچنین سایر قوی

و اذیت کلی بضد **اصل دوم** این قوی اگر چه در اصل لذت باهم
شریکند لیکن مراتب آن مختلف است در حقیقت پس هرچه کمال آن افضل
و اتم و اکثر و ادوم و اوصل و احصل و فعلیتش اکمل و افضل
و ادراکش اشد است البته لذت او ابلغ و اوفی و ادوم است
**اصل سیم** گاه باشد که کسی داند چیزی در این عالم بهم میرسد
که لذیذ است اما کیفیت آن لذت نداند پس در اینصورت رغبت او
بآنچیز مانند کسیکه نیل آن کرده و ادراک چگونگی آن نموده نیست
مثل عنین نسبت بجماع و کور مادرزاد نسبت بجمال صور او و اصم
نسبت بالحان خوش او ا بنابرین واجب است که عاقل توهمی آن
نکند که هر لذتی مانند لذت حاست مقصور بشکم و فرج و ملائکه
ملأ اعلی محرومند از آن نه اینچنین است بلکه آن لذات عالیه را بآن
لذات خسیسه اصلا نسبتی نیست لیکن اوهام از ادراک کیفیت آن
قاصر است پس حال ما بعینه همان حال عنین و کور و کر است که یقین
دارند که در جماع و دیدن روی سرخ و سفید و شنیدن نغمهٔ خوش
دلپذیر لذتی است لیکن کیفیت آن لذت مثل کسیکه این آفات

نداشته باشد

نداشته باشد نمیدانند **اصل چهارم** گاه باشد که چیزی در واقع
خوب باشد حاصل شود برای کسی و از برای وقوع مانعی از برای
او خوب ننماید و رغبت بوی نکند بلکه راغب ضد وی باشد مثل
کراهت بعضی بیمار شیرینی را و میل او با طعمه کریهه **اصل پنجم**
گاه باشد که قوت ادراکه آلایشی باشد بضد کمال که در انحال ادراک
کمال نکند و احساس بالتذاذ از آن ننماید و چون آن آلودگی
زایل شود و رجوع بغریزهٔ خود کرده ادراک آن نماید مانند
بیمار از رهگذر صفرا که ب باشد که تلخی دهن خود دریابد تا آنکه
دهان او بصلاح آید و آنگاه دریابد و مثل آنکه گاه باشد که حیوانی
اشتهای غذا نداشته باشد بلکه کاره آن باشد و حال آنکه باشد
آن غذا اوفق بحال او و مدتی چنین بگذرد و بعد از آن عایق
زایل شده بطبیعت اصلی خود عود کند و خواهش آن نماید بمرتبه
که او را اصلا صبری نماند و بفقدان آن هلاک شود و گاه
باشد بسبب خفی الم عظیمی حاصل شود مانند احراق آتش و تبرید
زمهریر و از بسیاری آفت قوت حاسه مؤف شده بدن او

بدان متاذی نشود تا آنکه آن آفت زایل شود و آنگاه ادراک
الم نماید و بعد از تقریر این اصول میگوییم که کمال خاص نفس
ناطقه آنست که گردد عالم عقلی که مرتسم باشد در او صورت
کل و نظام معقول در کل و خیر فایض در همه کل ابتدا از مبدء
کل و از او بجواهر شریفهٔ روحانیهٔ مطلقه و از آن به روحانیهٔ
متعلقه بنوعی از تعلق بابدان و بعد از آن باجرام علویه بهیئات
و قوای آن و همچنین تا آنکه مستوفی هیئات کل وجود کرده منقلب
گردد بعالم معقول موازی عالم کل موجود و حسن مطلق و خیر مطلق
و جمال حق را در معاینه بیند و متحد شود با وی و منتقش شود
بمثال و هیئات وی و منخرط شود در سلک وی و گردد از جوهر
وی پس هرگاه قیاس کنند این کمال را بکمالات معشوقهٔ سایر
قوی دانند که در افضلیت و اتمیت و اکملیت نسبتی بوجهی
نمی گنجد اما دوام چگونه قیاس کنند دوام ابدی را بدوام
متغیر فاسد و اما شدت وصول چگونه حال چیزیکه وصول
آن بملاقات سطوح است قیاس بچیزیکه ساری است در جوهر قابل

بحیثیتی

بحیثیتی که هی نا متحد شوند و اما اکملیت ظهور آن معنی مغنی از بیان
است و اما شدت لذت از تقریر ما سلف ظاهر است و لیکن انغماس ما در
رذایل بدنیه و انهماک ما در کدورات هیولانیه مانع احساس
آن لذت است مگر آنکه ربقهٔ شهوت و غضب و امثال آن از
رقبهٔ خود دور کرده مطالعهٔ چیزی از آن لذت نماییم که
در آن وقت ممکن است که خیال طفیف ضعیفی از آن توانیم نمود
و آن بعینه مانند آنست که مطعوم نفایس لذیذ را بو کنیم و بچشیم
پس هرگاه نفس از بدن مفارقت کند و مخلی باشد از رذایل
بدنی و شمایل شهوانی و محلی باشد بکمالات علمی و عملی ملتذ گردد
بلذتی که نسبت بلذات حسیه بی نسبت باشد و همچنین اگر العیاذ
بالله متجسم باشد بضد آن متالم شود بالمی که عقوبت هیچ ناری
و زمهریری بآن نرسد لیکن اشتغال ببدن باعث ذهول آن
شده مانند مریضی که باشتغال مرض از اشتهای حلویات و سایر
مستلذات متنفر شده بماکولات و مشروبات ردیه میپردازد و مراتب
حصول کمالات و فقدان آن مختلف است در مرتبه از مراتب.

آنرا مرتبه از مراتب لذت و الم بر وجهیکه شرح آن به بسط تمام
نموده اما بنا بر ضیق مکان اکتفا بدین نموده بعد از تأسیس
این اساس شروع میرود مقصود **میفرماید** که پادشاه ملک
بدن را که نفس ناطقه است با وجود این همه تسلط و فرمان روائی
مزد طاعت و شکنجه معصیت است بلکه عذاب او سخت تر است از
عذاب ملوک قاهره دنیا یعنی قوای شهوانیه و غضبیه که ثواب
و عقاب آن بمستلذات و مکروهات بدنیه است و وجه افضلیت
داشتن ثواب و عقاب همان است که از کلام شیخ مستفاد میشود
شرا اما عذاب او حزن است یعنی از عدم کمالات و فقدان الات و ثواب
او فرح است یعنی بحصول کمالات چنانکه گذشت و بعد از ان شروع
بمطلب طبی نموده میفرماید که اصل حزن یعنی منشأ آن در طحال
است و اصل فرح در پیه تنکی که بر گرد دل بوده و شکنبه و کلیتین
پیچیده است و از آنجا دور گشته متصل است بوجه و از اینجا
است که آثار حزن و فرح ظاهر میشود بر روی و کل این ازکهار اجهای
کارکنان است بسوی پادشاه و از پادشاه بسوی کارکنان و دلیل صدق

این

این مقال آنستکه هرگاه تناول نمایند دوائی از برای دردی
ادا کند آن دوا را عروق بسوی موضع درد باعانت خویش
**قوله علیه السلم** و اعلم یا امیر المؤمنین ان الجسد بمنزلة
الارض الطیبة متی تعوهدت بالعمارة والسقی من
حیث لا یزاد فی الماء فتغرق ولا ینقص منه فتعطش
دامت عمارتها وکثر ریعها وزکی زرعها وان
تغوفل عنها فسدت ولم ینبت فیها العشب فالجسد
بهذه المنزلة وبالتدبیر فی الاغذیة تصلح وتصح و
تزکو العافیة فیه فانظر یا امیر المؤمنین ما یوافقک
ویوافق معدتک ویقوی علیه بدنک وتستمرء به
من الطعام فقدره لنفسک واجعله غذائک
**اللغات** منزلت فرود آمدنگاه و پایگاه تعاهد بانیدانی چیزی کردن
عمارت آباد انکردن سقی آب دادن غرق بفتحها تمام فرو رفتن
در آب عطش بسکون طای مهمله تشنه شدن دوام همیشه بودن

ریع بفتح را وسکون یای مثناه تحتانی زیاده شده وافزایش کردن
زکا زیاده شدن وافزایش کردن کشت وبصلاح آمدن ولایق
شدن وپاکیزه شدن زرع کشت تغافل خود را غافل نمودن بدون
غافلی فساد وفسود تباه شدن نبت ونبات روییدن وپیدا
شدن عشب گیاه تر غدا بفتح غین معجمه ودال مهمله خوردنی بامداد
وچاشت وغذا بکسر غین وذال معجمتین خوردنی وآشامیدنی
چنانکه گذشت صلاح وصلوح بضم فا نیکو شدن ونیکوکار
شدن صحت تندرست شدن عافیت دور کردن خدای تعالی بدی را
استمراء گوارا آمدن وبگوارانیدن قدر اندازه ومقدار
یعنی آلت اندازه کردن میفرماید بدانکه جسد بمنزله زمین نیکواست
که هرگاه پایندانی آن کنند تا بادان کردن وآب دادن بحیثیتی که
زیادتی نشود در آب تا باعث غرق آن گردد ونقصانی نیز نباشد
بقدر احتیاج بدهند دایم بماند آبادانی آن وزیاد شود نمای آن
واگر تغافل کنند از رعایت آن فاسد گردد وبروید در او گیاه

پس جسد بدین پایگاه است وبصلاح اندیشیدن در غذا ما صلاح وصحت
می آید وافزایش میکند عافیت در او پس بنگر آنچیز را که موافق
توست وموافق معده تو وقوت میگیرد بواسطه آن بدن تو وگوارا
می آید از طعام پس اندازه کن ومقرر دار آنرا برای نفس خود
وبگردان آنرا غذای خود **قوله علیه السلم** واعلم یا امیر المؤمنین
ان کل واحدة من هذه الطبایع تحب ما یشاکلها فاغتذ
ما یشاکل جسدك ومن اخذ من الطعام زیادة
لم یفده ومن اخذ بقدر لا زیادة علیه ولا نقص
فی غذائه نفعه وكذلك سبیله ان تأخذ من
الطعام کفایتك فی ایامه وارفع یدك منه وبك
الیه بعض القرم وعندك الیه میل فانه اصلح لمعدتك
ولبدنك وازکی لعقلك واخف علی جسمك **اللغات**
طبایع جمع طبیعت است وشرح آن در ضمن فواید گذشت ومراد در اینجا
مزاج است یا طبایع ارکان واخلاط شکل صورت ومانند فایده
سود وبهره کفایت بسند کردن وسود رسانیدن قرم بتحریک شدت

شهوت گوشت ومراد اینجا مطلق شهوت طعام عقل در لغت خرد
و خردمند شدن بود و در اصطلاح غریزه که بواسطهٔ آن ادراک کلیات
کنند خفیف بکن **میفرماید** بدانکه هر یکی از این طبیعتها و مزاجها
دوست میدارد چیزی را که مانند او باشد یعنی موافق و مناسب او
باشد در کمیت و کیفیت تا موجب ضرر و خلل آن نشود پس اختیار
کن از غذا چیزی را که مشاکل و مشابه بجسد تو باشد و هر که اخذ
کند آن قدر را که زیاد و کم نباشد در غذای او نفع کند او را
و همچنین طریق اخذ طعام آنست که او را موافق روزها داشته
بقدر کفایت هر روز بکار ببری و بردار دست خود را از طعام
و حال آنکه باقی باشد قدری از اشتهای تو و هنوز ترا میلی باشد
باو زیرا که آن اصلح است از برای معده و بدن و پاکیزه تر است
از برای عقل تو و خفیف تر است بر جسم و جسد تو **قوله علیه السلم**
کل البارد فی الصیف والحار فی الشتاء والمعتدل
فی الفصلین علی قدر قوتک وشهوتک وابدأ فی
اول الطعام باخف الاغذیة التی یغتذی بها

بدنک

تجب خمر

بدنک بقدر عادتک وبحسب طاقتک ونشاطک وزمانک
الذی یجب ان یکون اکلک فی کل یوم عند ما یمضی من النهار
ثمانی ساعات اکلة واحدة او ثلث اکلات فی یومین
تتغدی باکرا فی اول یوم ثم تتعشی فاذا کان فی الیوم
الثانی فبعد مضی ثمانی ساعات من النهار اکلت
اکلة واحدة ولم تحتج الی العشاء کذا امر جدی
محمد صلی الله علیه وآله علیا علیه السلم فی کل یوم
وجبة وفی غده وجبتین ولیکن ذلک بقدر لا یزید
ولا ینقص وارفع یدک من الطعام وانت تشتهیه
ولیکن شرابک علی اثر طعامک هذا من الشراب
الصافی العتیق مما یحل شربه الذی انا واصفه
فیما بعد **اللغات** اکل خوردن بارد سرد صیف تابستان
حار گرم شتا زمستان عدالت حالت متوسطه میان طرفین یا
اطراف ومراد از فصلین فصل بهار و پاییز قوت زور شهوت

خواهش عادت کاریکه کسی اکثر اوقات بر آن باشد حسب بفتح
سین مهمله شمار و اندازه طاقت توانایی نشاط دهانی زمان
هنگام مضی گذشتن ساعت قدری خاص از زمان شبانروز
بکور بامداد کردن تعشّی شام خوردن عشا بفتح عین مهمله خوردنی
شام وجبه شبانروزی خوردن غد فردا اثر بکسر همزه دو کون
ثای مثلثه و بفتح هر دو رنجه و نشانه شراب خمر ونبیذ با قند
پخته وآنچه مانند آن صافی روشن ولی غشی عتیق کهنه وضع
نهادن و بعد از ایراد اجمال تدبیر بدن شروع بتفصیل آن
نموده **میفرماید** باید بخوری خوردنیهای سرد در تابستان
وگرم در زمستان و معتدل در بهار و پاییز باندازهٔ قوت
وشهوت خود وابتدا کن در اول طعام خود بسبکترین غذاها
که معتدی میشود بآن بدن تو بقدر عادت تو و باندازهٔ طاقت
ورغبت تو و مقدار آنچه واجب است چیزی خوردن تو یاد داشت
داری خوردن چیزیرا علی التشهّی در هر روزی وقتیکه

بگذرد

بگذرد از روز هشت ساعت یکبار خوردنست یا له بار در دو
روز بدین دستور که بخوری بوقت شام پس چون بشود روز
دوم بعد از گذشتن هشت ساعت از روز بخوری یکبار و دیگر
احتیاج نداری بخوردنی اینچنین امر کرده است جد من محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را در هر روزی بخوردنی
و در فردای آن روز دو خوردنی و باید باشد بقدریکه زیاد و
کم نشود و بر دارد دستهای خود را از طعام و حال آنکه هنوز
اشتهای آن داشته باشی تکرار از جهت مبالغه است و باید که باشد
شراب تو در پی طعام تو و آن شراب صافی کهنه است که آشامیدن
آن حلالست و من واصف آن بعد از این **قوله علیه السلام** ونذکر
الان ما ینبغی ذکره من تدبیر فصول السنة وشهورها
الرومیة الواقعة فیها فی کل فصل علیحده وما
یستعمل من الاطعمة والاشربة وما یتجنب منه
وکیفیة حفظ الصحة من اقاویل القدماء ونعود

الی قول الائمة علیهم السلام فی صفة شراب یحل شربه
ویستعمل بعد الطعام **اللغات** انبغا سزاوار شدن صلحه
تخفیف دال یگانه شدن و تنها شدن تجنب دور شدن از چیزی
**میفرماید** ذکر میکنیم اکنون آنچیزی را که سزاوار است ذکر او
از تدبیر فصلهای سال و ماههای رومیه آن که واقع است
در او احوال هر فصلی علی حده و جداگانه و آنچه استعمال کرده
میشود از اطعمه و اشربه و آنچه اجتناب کرده میشود از آن
و چگونگی حفظ صحت از گفتگوهای قدما و عود میکنیم سوی
قول ائمه علیهم السلام در صفت شرابیکه حلالست شرب آن
و استعمال آن بعد از طعام **فایده** بعد از ذکر طرفی از تدبیر
حفظ صحت شروع بمناسبت هر فصلی از فصول اربعه نموده
آنچه درخور هر ماه آنست بیان می نماید و ذکر فصول سنه بحساب
رومی از جهت عدم تغیر معتد به است نسبت بفصول اربعه مانند
شهور قدیمه بخلاف شهور عربیه که تغیر آن بسیار است و نظیر

ابن

اینست آنچه صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب معرفت زوال
شمس بسند صحیح از عبد الله بن سنان از امام ابی عبد الله ع
نقل کرده اند قال تزول الشمس فی النصف من حزیران الحدیث
و در بعضی از اشعار فارسی تعداد مجموع این ماهها شده است بدین
دستور **قطعه** دو تشرین و دو کانون و پس آنگه ۞ شباط و آذر
نیسان و ایار است ۞ حزیران و تموز و آب و ایلول ۞ نگه دارش که از من
یادگار است **ذکر فصول السنة** اما فصل الربیع
فانه روح الزمان و اوله آذر و عدة ایامه
ثلثون یوما و فیه یطیب اللیل والنهار و یلین
الارض و یذهب سلطان البلغم و یهیج الدم
و یستعمل فیه من الغذاء اللحوم والبیض النیمبرشت
و یشرب الشراب بعد تعدیله بالماء و یتقی فیه
اکل البصل والثوم والحامض و یحمد فیه شرب
المسهل و یستعمل فیه الفصد والحجامة

ویتقی بالماء

زمین و میرود تسلط و غلبهٔ بلغم و بر انگیخته میشود خون و استعمال
کرده میشود ظاهرش اخبار است و معنیش انست یعنی باید استعمال
کنند در این ماه از غذا گوشتها و تخم مرغ نیمبرشت و بیان شد
شرابی که صفت آن می آید بعد از تعدیل آن بآب و پرهیز کند
در او از خوردن پیاز و سیر و ترشی و خوب موافق است
در اوان سیدن مسهل و استعمال فصد و حجامت ممنوع **فایده**
مجمل دستور العمل فصول سنه در سوابق فواید مذکور شد
و مراد از گوشت که اکل آن در این فصل مناسب است گوشت معتدل
است میان رقت و غلظت و وجه مناسبت آن و تخم مرغ
نیمبرشته سرعت تولد خون صالح است از ایشان تا بدل ما
یتحلل ایام شتوی واقع شود و اما وجه اجتناب از پیاز
ها ما از انجهت است که چون ادمان اکل خام آن باعث صداع
و سرگیجی است و بجهة آن کثیر الغذا و بهار فصل شوران اخلاط
پس بنابراین مناسبت ندارد بحال بهار و از سیر از برای
آنکه چون آن در نهایت یبوست است و مورث صداع پس



**اللغات** فصل جدا کردن و جدائی ربیع بهار روح بفتح را
راحت و بضم جوهر مجرد از ماده متعلق ببدن بتدبیر و تصرف
نزد جمهور و جسم لطیف بخاری متکون از لطافت اخلاط نزد
اطبا چنانکه شرح آن گذشت هر سه در اینجا مناسب است آذر بذال
معجمه و در کتاب من لا یحضره الفقیه آزار واقع شده بتوسط
الف میان زای و رای و در بعض موارد باسقاط الف نیز
واقع است عدّه بکسر عین مهمله و تشدید دال غیر منقوطه شمار
لیّن بفتح لام و تشدید یای مثنات تحتانی و بکسر لام و تخفیف
یا نرمی ذهاب و ذهوب رفتن سلطان پادشاه و پادشاهی
و توانائی تهییج انگیزانیدن بیض بفتح بای موحده تخم مرغ
اتقاء پرهیز کردن و ترسیدن بصل پیاز ثوم سیر حامض
ترش **میوه باید** این ذکر و بیان احکام فصلهای سالیانه است
اما فصل بهار بدرستیکه این بهترین زمانست و اول این فصل
آذر ماه رومی است و شمار روزهای آن سی روز است و در او
خوش میشود شب و روز از جهت قرب باعتدال و نرم میشود

ابلی

از انجهت موافق مزاج بهار نیست واما منع فصد و حجامت
از برای آنستکه چون این ماه ابتدای بهارست و هنوز خون
از انجماد شتوی متحلل نشده پس مناسب آنستکه در اخراج آن
تعجیل ننمایند **قوله علیه السلام** نیسان ثلثون یوما فیه یطول
النهار ویقوی مزاج الفصل ویتحرك الدم وتهب
فیه الریاح الشرقیة ویستعمل فیه من الماکل المشویة
ما یعمل بالخل ولحوم الصید ویعالج الجماع
والتمریخ بالدهن فی الحمام ویشرب الماء علی
الریق ویشم الریاحین والطیب **اللغات** هبوب
وزیدن باد ماکل جمع ماکول مشوی بریان کرده خل سرکه صید
شکار تمریخ آلودن ریق ناشتا شم بوییدن ریاحین شکوفهای
خوشبو طیب بوی خوش **میفرماید** نیسان سی روزست که
دراز شود در او روز وقوی گردد در او مزاج فصل وحرکت
کند خون ومی وزد در او بادهای شرقی وباید استعمال کنند

دراو

دراو از خوردنیها بریان کرده را وآنچه معمول باشد بسرکه و
گوشتهای شکاری ومعالجه ومصالحهٔ آن نماید بجماع ومالیدن
روغن در حمام وبیان شد آب در ناشتا وببویند گلها
وسایر خوشبوها **فایده** قوت مزاج فصل در اینماه
از برای آنستکه چون وسط فصلست منتهای نشو ونمای
اوست وبعد از ان روی بتنزل می آرد وحرکت خون
از جهت کثرت تولدست وتحلل آن از حرارت ومناسبت
ماکولات مشویه وسایر اغذیهٔ مایل به یبوست همانا از
حیثیت شدت قوت مزاج فصلست وشورت رطوبت
آنست واستعمال معمول بسرکه از جهت میل هوا بتولید عفونت
اما شرب آب در ناشتا بحسب ظاهر موافق مذاق اطبا
نیست چنانچه بعضی گفته اند **نظم** تیغ بر من مزن در
اول عشق ناشتا آب ناگوار بود وظرفی از مضرت آن در
سوابق فواید مذکور شد مگر آنکه اختصاص یابد به بعض امزجه

[illegible]

و اما استعمال عطریات گویا از اینجهت است که چون باتفاق
اطبا حفظ صحت بما یماثل است و دفع مرض بما یضاده طبیعت
بهار را با عطریات تن به بلیغ پس از انجهت استعمال آن
دران فصل ابلغ باشد **قوله علیه السلام** ایار احد وثلثون
یوما تصفو فیه الریاح و هو اخر فصل الربیع و
قد نهی فیه عن اکل الملوحات واللحوم الغلیظه
کالروس ولحم الباقر واللبن وینفع فیه دخول
الحمام اول النهار ویکره فیه الریاضة قبل
الغذا **اللغات** در کتب لغات ایار بتشدید یای مثناة
تحتانی ضبط یافته ملوحت شور شدن مصدر بمعنی مفعول
است غلظت مقابل رقت باقر مرد بسیار علم و بسیار مال و
جماعت گاوان مصحوب نگهبان و مراد در اینجا مطلق گاو است
ریاضت در لغت جور بر تن نهادن و رام کردن چهار
پایان و در عرف عرفا نهی نفس از هوا و امر او بطاعت

موی

موی **میفرماید** ایار ماه رومی است و گرم و تر است صافی میشود در او
بادها و آن آخر فصل بهار است و بتحقیق که ممنوع است خوردن
چیزهای شور و گوشتهای غلیظ مانند کله‌ها و گوشت گاوها
و شیر و نفع میکند در او دخول حمام در اول روز و مکروه
است در او مشقت بر تن نهادن قبل از چیزی خوردن **فایده**
صافی هوا در اینماه میل آنست بسبب زیادتی حرارت
که بوسیلهٔ تحلیل اجزاء دخانیه مرتفعه است و نهی از ملوحات
و لحومات و سایر ماکولات غلیظه از جهت انفتاح مسامات
و میل حرارت غریزیه به تحلیل جانب ظاهر که موجب ضعف
هاضمه است چنانچه بتفصیل گذشت و نفع دخول حمام در
اول روز از جهت میل هواست در انوقت به برودت که
جابر حرارت حمام است و کراهت ریاضت قبل از غذا
از جهت اجتماع حرارت داخلی و خارجی است بدون حصولی
از رطوبت که حصول آن از غذا است لیکن بنابر اصول

طبی این حال را خصوصیتی بفصلی دون فصلی نیست بلکه

در وقت شدت حرارت خارجی تاثیر آن بیشتر است

**قوله علیه السلام** حزیران تلثون یوما یذهب فیه

سلطان البلغم ویقبل زمان المرة الصفراویة

وینهی فیه عن التعب واکل اللحم دسما والاکثار منه

وشم المسک والعنبر وینفع فیه اکل البقول الباردة

کالهندباء والبقلة الحمقاء واکل الخضر کالخیار

والقثاء والشیرخشت والفاکهة الرطبة و

استعمال المحمضات ومن اللحوم لحم المعز الثنی

والجذع ومن الطیور الدجاج والطیهوج و

الدراج والالبان والسمک الطری **اللغة** تعب

رنج دسم چرب بقل تره هندباء بکسر دال مهمله والف ممدوده

ومقصوره کاسنی بقلة الحمقاء خرفه خضر سبزیها خیار

معروف فاکهة میوه تر محمضات ترشیها ثنی بزغاله دو ساله



ماهه یا درشت جذع بفتح ذال معجمه بزغالۀ شش ماهه

یا در هفت جداء بزغاله نر دجاج مرغ خانگی ماده طیهوج

تیهو دراج مرغ معروف سمک ماهی طری تازه **میفرماید**

حزیران سی روز است که میرود در او سلطان بلغم یا خون

علی النسختین درو میکند زمان مره صفراویه وممنوع

است درا و رنج و تعب وخوردن گوشت چرب واکثار از او

وبوییدن مشک وعنبر ونفع میکند در او خوردن تره های

سرد مانند کاسنی وخرفه وخوردن خضراوات مثل قم

خیارها وخوردن شیرخشت ومیوه های تر واستعمال ترشیها

واز گوشتها گوشت بزغالها واز مرغها مرغ خانگی وتیهو و

دراج و آنست میفرماید نیرها وخوردن ماهی تازه **فایده**

منع لحوم دسوم در اینماه از جهت میل هواست بحرارت و

انفتاح مسامات وتوجه حرارت غریزی بجانب ظاهر ومنع

از شم مشک وعنبر از جهت حرارت ویبوست هر دو ومناسبت

سایر ماکولات مذکوره ظاهر است قوله علیه السلم تموز احد
و ثلثون یوما فیه تشتد الحرارة وتغور المیاه و
یستعمل فیه شرب المیاه الباردة الرطبة ویکسر فیه
مزاج الشراب وتوکل فیه الاغذیة اللطیفة
السریعة الهضم کما ذکر فی حزیران ویستعمل فیه
من النور الریاحین الباردة الرطبة الطیب
الروایح اللغات تموز ز در رفتن میاه جمع ماء نور شکوفه
هیم دلکو ندار شکوفه میفرماید تموز سی و یک روز است
که دراو شدت حرارت است و فرو رفتن آبها و باید استعمال
کنند دراو آبهای سرد و تر را یعنی سوای سردی طبیعی سردی
عارضی نیز داشته باشد و بشکنند دراو مزاج شراب را
یعنی عملی کنند نمایند که وسیله آنکه حرارت او شود و
بخورند دراو غذاهای لطیف سریع الهضم چنانچه در حزیران
مذکور شد و استعمال کنند دراو از شکوفه ریاحین بارد رطب

طیب الرایحه را

طیب الرایحه را قوله علیه السلم آب احد وثلثون یوما
تشتد السموم ویهیج الزکام باللیل ویهب الشمال
ویصلح المزاج بالتبرید والترطیب وینفع فیه
شرب الرایب ویجتنب فیه الجماع والمسهل ویقل
من الریاضة ویشم الریاحین البارده اللغات
سموم جمع سم باد گرم زکام [illegible] رایب مصلح میفرماید
آب ماه سی و یک روز است که تند میشود دراو بادهای گرم مفرط مهلکه
وانگیخته میشود دراو زکام بشب ومی وزد باد شمال و صلاح
می آید مزاج به تبرید و ترطیب و نفع میکند دراو شیر
مصلح و باید اجتناب کنند دراو از جماع و مسهل و کم کنند ریاضت
را و بو کنند ریاحین بارده را فایده تهیج زکام در شبها بسبب
اختلاف هوا است و مناسبت سرد و تر و مرطبات از جهت حرارت
و شرب مصلحات از برای کدورت مزاج از شدت حرارت و یبوست این ماه
ماه و اجتناب از جماع و مسهل و تقلیل ریاضت بواسطه ضعف

اعضا از حرارت هوا **قوله عليه السلام** ايلول ثلثون
يوما فيه يطيب الهواء ويقوى سلطان المرة السوداء
ويصلح شرب المسهل وينفع فيه اكل الحلاوات و
اصناف اللحوم المعتدلة كالجداء والحولى من
الضأن ويجتنب فيه لحم البقر والاكثار من الشواء
ودخول الحمام ويستعمل فيه الطيب المعتدل المزاج
ويجتنب فيه اكل البطيخ والقثاء **اللغات** حلاوات
شيرينيها حولى يكساله ضأن ميش **ميفرمايد** ايلول سى روز است
كه در او خوش ميشود هوا و قوت ميگيرد سلطان مرهٔ سودا و صلح
است در او شرب مسهل و نافع است در او اكل حلاوات و اصناف
لحوم معتدله مانند بزغاله و يكساله از ميش و اجتناب كنند
در او از لحم بقر و اكثار از بريان و دخول حمام و استعمال كنند
در او طيب معتدل المزاج و اجتناب كنند در او اكل بطيخ و
قثا **فايده** مناسبت حلاوات در اين ماه از جهت ضعف



صفرا و غلبهٔ مرهٔ سوداست و اجتناب از اغذيهٔ غليظه از
براى ضعف هاضمه از كدورت صيفى و اجتناب از بطيخ
از جهت آنست كه آن صفرا و ضعف قوى از دفع و اجتناب
از قثا از براى استعداد خلط آن عفونت و توليد حميات را
**قوله عليه السلام** تشرين الاول احد وثلثون يوما فيه
تهب الرياح المختلفة وتتنفس فيه رياح الصبا و
يجتنب فيه الفصد وشرب الدواء ويحمد فيه الجماع
وينفع فيه اكل اللحوم السمينة والرمان المز والفاكهة
بعد الطعام ويستعمل فيه اكل اللحوم بالتوابل و
يقلل فيه من شرب الماء وتحمد فيه الرياضة
**اللغات** تنفس دم زدن صبا باديكه از جانب مشرق آيد در
فصل بهار سمين فربه مز ترش شيرين توابل دابوها و
اخلاط كه در طعام كنند **ميفرمايد** تشرين الاول سى و يك
روز است كه در او ميوزد بادهاى مختلف و آرميده ميشود

در او باد صبا وباید اجتناب کنند در او فصد وشرب دوا
را وپسندیده است در و جماع ونافع است در او اکل لحم سمین
ودر آن ترشهای شیرین ومیوه بعد از طعام واشتها کنند
در او لحوم معموله با توابل وتقلیل کنند در او از آشامیدن
آب وپسندیده است در و ریاضت **فایده** وجوه جمیع مذکورات
از بهر آن سوابق فواید ظاهر است غیر اکل فاکهه بعد از طعام
که آن بحسب ظاهر مناسب اصول اطبا نیست مگر آنکه محمول شود
بر آنکه استعمال آن بر ریق نباشد یا شکم خالی بلکه واقع
شود بعد از چیزی خوردن بدان قدر که مقرر است چه
با هر زمان تولد امراض مائیه است چنانکه گذشت پس هرگاه
با شکم خالی میوه خورند ممد مواد امراض شود **قوله علیه السلام**
تشرین الاخر ثلثون یوما فیه ینقطع المطر الوسمی
وینهی فیه عن شرب الماء باللیل ویقلل من دخول

الحمام

الحمام والجماع ویشرب بکرة کل یوم جرعة ماء
حار ویجتنب اکل البقول کالکرفس والنعناع
والجرجیر **اللغات** وسمی بتشدید یا باران اولین بهار
جرعه یکبار از آشامیدن از آب وغیر آن کرفس تره ایست
بوستانی وصحرائی وکوهی کوهی در کوه از میان سنگها بر
می آید وآنرا بزبان یونان فطراسالیون گویند نعناع پودنه
جرجیر تره تیزک است **میفرماید** تشرین الاخر سی روز است
که در او قطع میشود باران بهار وممنوع است در او آشامیدن
آب شب وکم کنند از دخول حمام وجماع وبیاشامند صبح
هر روزی جرعه آب گرم واجتناب کنند از اکل تره ها مثل کرفس و
نعناع وجرجیر **فایده** منع شرب آب شب از جهت اجتماع
رطوبات فضلیه است ومیل شب به برودت که مقوی آنست
چنانکه دخول حمام وجماع وآشامیدن آب گرم دافع وباعث
انحلال آنست واجتناب از اکل بقول ظاهر است **قوله علیه السلام**

كانون الاول احد وثلثون يوما يقوى فيه
العواصف ويشتد فيه البرد وينفع كل ما ذكرناه
في تشرين الثاني ويحذر فيه من اكل الطعام البارد
ويتقى فيه الحجامة والفصد ويستعمل فيه الاغذية
الحارة بالقوة والفعل **اللغات** عاصف باد تند
حذر بفتح حاى مهمله والسكان ذال معجمه پرهيز نمودن **ميفرمايد**
كانون الاول سى ويكروزست كه قوى ميشود در او بادهاى تند
وتند ميشود در او سرما ونفع ميكند در او كل آنچه ذكر كرديم
در تشرين الثانى ومحذورست يا مجوزست در او على التشخيص
خوردن طعام بارد وپرهيز كرده ميشود يا سزاوارست در
او حجامت وفصد واستعمال كرده ميشود در او اغذيه حاره
بقوت وفعل **فايده** منافات نيست مناسبت خوردن طعام
بارد وعدم مناسبت آن وهمچنين در مناسبت فصد وحجامت

وعدم مناسبت آن از جهت اختلاف احوال باعتبار امزجه
واهويه نسبت به بعض مزاجها در بعضى هواها مجوز وسزاوار
است ونسبت به بعضى محذور عنه وناسزاوار ومؤيد اينست
قوله عليه السلم در تجويز وتحذير طعام بارد من اكل
الطعام البارد از حيثيت افادهٔ من تبعيض اختصاص
آن ببعضى اكل اطعمه بتقدير حمل بران محذور عنه باشد
از جهت رداءت ووجود اخلاط فاسده ومجوز از
جهت لطافت وحصول خلط صالح ومراد از حار بالقوه
حار بحسب طبيعت وكيفيت است وحار بالفعل حرارت
خارجى عارضى يعنى هنوز سرد نشده تند وتفاينده
**قوله عليه السلم** كانون الآخر احد وثلثون يوما تقوى
فيه غلبة البلغم وينبغى ان يتجرع فيه الماء الحار
على الريق ويحمد فيه الجماع وينفع الاحشاء
ويحمد البقول الحارة كالكرفس والجرجير والكراث

وعدم

ويتفع فيه دخول الحمام اول النهار والتمرّخ بدهن
الخيري وما ناسبه ويجوز فيه الحلو واكل السمك
الطري واللبن **اللغات** آذار ابهام ماهی زمانی که در خود
چیده باشد مراد در اینجا نوبهار است که فرا رسد تا خیری با جلال
**میفرماید** کانون الاول سی و یک روز است که قوی میشود دراو
بلغم و سزاوار است که بنوشند در او جرعهٔ آب گرم ناشتا و
پسندیده است در او جماع و نافع است شوربا و پسندیده است
شربهای حاره مثل کرفس و جرجیر و کراث و نافع است دراو
دخول حمام در اول روز و تدهین به دهن خیری و آنچه مانند
اوست و خوردن ماهی تازه و شیر و وجوه مناسبات در جمیع
آن ظاهر است **قوله عليه السلام** شباط ثمانية وعشرون
يوما تختلف فيه الرياح وتكثر الامطار ويظهر
العشب ويجري فيه الماء في العود وينفع فيه اكل
الثوم ولحم الطير والصيود والفاكهة اليابسة

ويقلل

ويقلل من اكل الحلاوات ويحمد فيه كثرة الحركة
والرياضة **میفرماید** شباط آخر زمستان است بیست و
هشت روز است که مختلف میشود دراو بادها و بسیار میشود
بارانها و ظاهر میشود گیاه و جاری میشود دراو آب در
چوب و سود دارد دراو خوردن سیر و گوشت مرغ و
شکاریها و میوهای خشک و مناسب است تقلیل اکل شیرینیها
و پسندیده است دراو کثرت حرکت و ریاضت **فایده** مجمل
وجوه مناسبات مذکورات میل هواست برطوبت و انحلال
اخلاط و توجه آنها بسیلان **قوله عليه السلام** صفة الشراب
الذي يحل شربه واستعماله بعد الطعام و
قد تقدم ذكر منفعته عند ابتدائنا بالقول
على فصول السنة و ما يعتمد فيها من حفظ
الصحة وصفته يؤخذ من الزبيب المنقى عشرة

ارطال فيغسل وينقع فى ماء صاف فى غمرة
وزيادة عليه اربع اصابع ويترك فى انائه
ثلثة ايام فى الشتاء وفى الصيف يوما وليلة
ثم يجعل فى قدر نظيفة وليكن الماء ماء السماء
ان قدر عليه والا فمن الماء العذب الذى ينبوعه
من ناحية المشرق ماء براق ابيض خفيف و
هو القابل بما يعترضه على سرعة من السخونة
والبرودة وتلك دلالة على خفة الماء ويطبخ
حتى يتفسخ ثم يعصر ويصفى ماءه ويرد ثم
يرد الى القدر ثانيا ويؤخذ مقداره بعود
ويغلى بنار لينة غليانا لينا رفيقا حتى يمضى
ثلثاه ويبقى ثلثه ثم يؤخذ من عسل النحل المصفى
رطل فيلقى عليه ويؤخذ مقداره ومقدار الماء الى

ابى

اين كان من القدر ويغلى حتى يذهب قدر العسل
ويعود الى حده ويؤخذ خرقة صفيقة فيجعل فيها
من زنجبيل وزن درهم وقرنفل نصف درهم ومن
دار صينى مثله ومن زعفران درهم ومن سنبل
نصف درهم ومن الهندباء مثله ومن مصطكى
نصف درهم بعد ان تسحق كل واحدة وتنخل ويجعل
فى خرقة وتشد بخيط شدا جيدا ويلقى فيه
وتمرس الخرقة فى الشراب بحيث تنزل قوى العقاقير
التى فيها ولا يزال يعاهدها بالتحريك على نار
لينة برفق حتى يذهب عنه مقدار العسل فيرفع
القدر ويبرد ويدخر مدة ثلثة شهور حتى يتداخل
اجزاء بعضه فى بعض فحينئذ يستعمل ومقدار
ما يشرب منه اوقية او اوقيتين من الماء القراح
اللغات نقع باكرده شده رطل نيم من نقع خب بيدن

مراد من طبى ابنه كه صد و هشتاد
مثقال باشد كه نيم من آن بود
نقع لت مى ابره

غمره بیماری آب اناء ظرف مثل کوزه وغیره قدر بکسر قاف
دیگ نظیف پاکیزه عذب خوش ینبوع چشمه ناحیه جانب
براق درخشنده اعتراض درمیان آمدن سرعت شتاب
نضج برهم پاشیدن نضیج پخته عصر فشردن غلیان جوشیدن
ثقل بجای سقوط بیخته صفیق جامه تنک خرقه پاره خیط
ریسمان عمر بیضوت مالیدن عقار بتشدید قاف دارو عقاقیر
جمع ادخار ذخیره کردن اوقیه طبی بضم همزه مقدار ده درهم
و پنج سبع درهم واوقیه شرعی قدر چهل درهم قراح خالص
اقداح جمع قدح معروف میویه این صفت شرابی است
که شرب آن حلال است استعمال آن بعد از طعام است و بتحقیق
در بحث گذشته ذکر نفع آن نزد ابتدای ما بگفتگوی فصول
سنه و آنچه معتمد است دران از حفظ صحت و تمام صفت آن
شراب اینست که بگیرند از مویز منقی ده رطل و بشویند آنرا
و بخیسانند دران قدر آب صاف که فرو گیرد آنرا و مقدار

چهار انگشت بر بالا ایستد و بگذارند دران ظرف سه روز
در زمستان و یک شب نه روز در تابستان پس آنرا در دیگ
پاکیزه کنند و باید باشد آن آب از آب باران و اگر میسر
نشود از آب خوشگوار باشد چشمه آن از ناحیه مشرق آب
درخشنده سپید خفیف که آن قابل سرعت انفعالست بگرم
شدن و سرد شدن که آن دلیل خفت آبست و بپزند تا آنکه
برهم پاشد مویز و نضیج یابد و بعد ازان بیفشرند و صاف
کنند آب آنرا و سرد کنند و بار دیگر در دیگ ریزند و کف
آنرا ثابت کنند و بجوشانند با آتش نرم و جوشش نرم بار یکنه
تا دو ثلث آن بسوزد و ثلث دیگر باقی ماند و بعد ازان قدر
یک رطل عسل صافی در او کنند و مقدار آنرا در دیگ نشان
کرده بجوشانند تا قدر عسل رفته بحد اول رسد و بعد ازان بگیرند
از زنجبیل وزن یک درهم و از قرنفل نیم درهم و از دارصینی
مثل آن و از زعفران یک درهم و از سنبل نیم درهم و از کاسنی مثل آن

وازمصطکی نیم درهم مجموع اجزا اصلاحیه نموده با پارچهٔ
متحکم صاف نمایند و جمله را در خرقهٔ کرده بریسمانی سخت
بندند و دران انداخته آنقدر دست بمالند که قوای جمیع
داروها در او ریزد و بعد ازان اورا باتش نرم تا آهستگی
آنقدر بپزند که مقدار عسل بجوشد پس دیگ را بر داشته مقدار
سه ماه بگذارند تا اجزا باهم امتزاج یابد و آنگاه استعمال
نمایند و مقدار شربت آن یک اوقیه با دو اوقیه از آب
خالص **قوله علیه السلم** فاذا اکلت یا امیر المؤمنین
مقدار ما وصفت لک من الطعام فاشرب من
هذا الشراب ثلثة اقداح بعد طعامک فاذا
فعلت ذلک فقد امنت باذن الله یومک و
لیلتک من الاوجاع الباردة المزمنة کالنقرس
والریاح وغیر ذلک من اوجاع العصب والدماغ
والمعدة وبعض اوجاع الکبد والطحال والمعاء

والاحشاء

والاحشاء فان صدقت بعد ذلک شهوة
الماء فلتشرب منه بمقدار النصف مما کانت
تشرب قبل فانه اصلح لبدن المؤمن واکثر لجمامه
وحفظه صح
واشد لضبطه وان صلاح البدن وقوامه
یکون بالطعام والشراب وفساده بهما فان
اصلحتهما صلح البدن واذا فسدتها فسد
**اللغات** امنت ایمن شدن وجع درد مزمنة دیرینه نقرس
درد مفصل ابهام قدم احشاء آنچه استخوانهای پهلو
آنرا فرو گیرد مثل دل و جگر و سایر آلات شکم صدقت صدوق
برگشتن از چیزی و مراد اینجا یافتن قوام چیزیکه بآن چیزی
قایم شود **میفرماید** پس هرگاه خوردی بمقدار آنچه
صفت کردم برای تو از طعام پس بیاشام ازاین شراب
سه قدح بعد از طعام خوردن خود که چون این عمل کنی
بتحقیق که ایمن شوی بدستوری خدای تعالی یکشبانروز
از جمیع دردهای سرد کهنهٔ دیرینه مانند نقرس و

بادها وغیر آن از اوجاع عصب و دماغ و معده و بعضی
اوجاع جگر و طحال و معا و احشا پس اگر یابی بعد از آن
خواهش آبی باید بیاشامی از آن شراب قدر نصف آن
چه آن مبده بودی زیرا که آن اصلحست برای بدن مؤمن
و زیاده کننده حرارت قوت باه او را و لخت کننده حرارت ضبط
و حفظ او را بدرستیکه صلاح کنی آنرا صالح شود بدن و
اگر فساد آن کنی فاسد گردد **قوله علیه السلام** واعلم یا امیر المؤمنین ان
الامزجة تابعة للهواء وتتغیر بحسب تغیر الهواء
فی الامکنة فاذا برد الهواء مرة وتسخن اخری تغیرت
بسببه امزجة الابدان واثر ذلك تغیرا فی الصور
فاذا کان الهواء معتدلا اعتدلت امزجة الابدان
وصلحت تصرفات الامزجة فی الحرکات الطبیعیة
کالهضم والجماع والنوم والحرکة وسائر الحرکات
لان الله تعالی بنی الاجسام علی اربع طبایع وهی

تا صلاح بدن و قوام او
بیاشد طعام و شراب
پس اگر اصلاح ...
تقوة النفس تابعة
لامزجة الابدان انجح

الیرقان

الیرقان والدم والبلغم وبالجملة حارتان وباردتان
قد خولف بینهما فجعل الحارتین لینتا یابستان ثم فرق
ذلك علی اربعة اجزاء من الجسد علی الراس و
الصدور والشراسیف واسفل البطن **اللغة** فتور
سست شدن و شکسته شدن و کند شدن شراسیف جمع شرسوف
سر استخوان پهلو **میفرماید** بدانکه قوت نفس و روح
حیوان تابع امزجه ابدانست و امزجه تابع هوا و متغیر
میشود بتغیر هوا و اثر تغییر یا تغیر میکند در صور یعنی مبادی
افعال پس هرگاه معتدل باشد معتدل شود امزجه ابدان و
صالح شود تصرفات امزجه در حرکات طبیعیه مثل هضم و جماع
و نوم و حرکت و سایر حرکات یعنی سایر امور بالقوه که
بتدریج بحصول بپیوندد زیرا که خدای تعم بنا کرده است اجسام
یعنی اجساد آدمیان را بر چهار طبیعت و آن دو حرارت و دم
و بلغم و بالجمله دو حار و دو بارد که در میان ایشان نامی لفظ آن

مرارة

بس کدا نیده است دو حارتین یابس و بعد از آن تفریق کرده
است آنرا بر چهار جزو از جهه سر رأس و صدر و شراسیف
و اسفل بطن شرح این کلام سبق ذکر یافت فلینظر آنجا **قوله علیه السلام**
واعلم یا امیر المؤمنین ان الرأس والاذنین والعینین
والمنخرین والفم والانف من الدم وان الصدر من
البلغم والریح وان الشراسیف من المرة الصفراء
وان اسفل البطن من المرة السوداء بعد از اجمال
تفریق اخلاط شروع بتفصیل آن نموده **میفرماید** که رأس
و اذنین و عینین و منخرین و فم و انف مخلوقند از خون یعنی
مادهٔ غالبهٔ او خون است و صدر از بلغم و ریح است که عبارتست
از هوا و شراسیف از مرهٔ صفراست و اسفل بطن از مرهٔ
سودا که ممتزج است از برودت و یبوست که منشأ اشیای صلبه
است **فایده** وجه خلقت رأس و اذنین و عینین و منخرین
و فم و انف از خون آنستکه مقرر است نزد اطبا که منشأ تولد

اعضای

اعضای رئیه حارّه خون است و وجه خلقت صدر از بلغم آنکه
نیز از اصول است ثابت است که اعضای صلبه متولّد از خلطیکه
مایل باشد بجزو ارضیت و چون شراسیف مابین صلابت
ولین است منشأ آن صفراست که مناسب اوست در مزاج
و همچنین اسفل بطن و مرهٔ سودا **قوله علیه السلام** واعلم یا امیر
المؤمنین ان النوم سلطان الدماغ وهو قوام الجسد
وقوته فاذا اردت النوم فلیکن اضطجاعک
اولا علی شقک الایمن ثم انقلب علی الایسر وکذلک
فقم من مضجعک علی شقک کما بدأت به عند
نومک وعوّد نفسک القعود من اللیل ساعتین
ساعتین وادخل الخلا لحاجة الانسان والبث فیه
بقدر ما یقضی حاجتک ولا تطل فیه فان ذلک
یورث داء الفیل **اللغات** اضطجاع بر پهلو خفتن است
جانب تعوید عادت فرمودن الحالت دراز کردن داء الفیل

مرض موسوم **میفرماید** بدانکه خواب سلطان دماغ است و قوام جسد
و قوت تن پس هرگاه پس هرگاه اراده خفتن کنی باید که باشد
اول اضطجاع تو بر پهلوی راست و بعد از آن برگردی بجانب
چپ و همچنین برخیز از خوابگاه خود بر پهلوی خود آنجا که
ابتدا کرده بود در وقت خفتن خود یعنی اول بجانب راست قوری
خفته آنگاه بجانب چپ برخیز و عادت ده نفس خود را از
نشستن بشب بر و ساعة و داخل خلا شو برای حاجت انسانی
و درنگ مکن در او بقدر قضای حاجت خود و اطالت آن مکن
که آن مورث داء الفیل است **فائده** شرح کیفیت خفتن در
سوابق فواید بتفصیل گذشت اما کیفیت حال براز و آثار داء
اطالت جلوس احادیث بسیار در این باب از اصحاب عصمت
صلوات الله علیهم منقولست چنانچه از مرسلات صدوق است
در کتاب من لا یحضره الفقیه قال ابو جعفر ع طول الجلوس
فی الخلاء یورث الباسور یعنی بسیار نشستن در خلا موجب باسور
است ناسور بنون علتی است در حوالی مقعد و بخیه با لوریه بای موحده

تحتانی

تحتانی آن نیز علتی است در مقعد که جمعش بواسیر است **قوله علیه السلم**
اعلم یا امیر المومنین ان اجود ما استکت به لیف
الاراک فانه یجلو الاسنان و یطیب النکهة و یشد
اللثة و یسمنها و هو نافع من الحفر اذا کان باعتدال
و الاکثار منه یرق الاسنان و یزعزعها و یضعف
اصولها فمن اراد حفظ الاسنان فلیاخذ قرن
الایل محرقا و سعد او وردا و سنبل الطیب و
حب الاثل اجزاء سواء و ملحا اندرانیا ربع جزء و
فیدق الجمیع ناعما و یستن به فانه یمسک الاسنان
و یحفظ اصولها من الآفات العارضة و من اراد
ان یبیض اسنانه فلیاخذ جزء ملح اندرانی و
مثله زبد البحر فیسحقهما ناعما و یستن به **اللغات**
استیاک مسواک کردن لیف رشته و مراد در اینجا رشته است اراک
درخت مسواک جلاء بکسر جیم زدودن نکهت بفتح نون بوی

فماد
دهن لثه گوشت گرداگرد دندان حفر بفتح وسکون فا بیخ دندان
وزنگ آن ترع ع جنبانیدن قرن شاخ ایل گاو وحشی
حرق سوزانیدن سنبل الطیب وحب الاصل وملح اندرانی
داروها دق کوفتن ناعم باریک **میوهایه** بهترین آن چیزیکه
لو گیتی بآن رنگینه درخت اراک است زیرا که آن زنگ دندان
زداید وبوی دهن خوش کند وگوشت بیخ دندان سخت گرداند
وآنرا مستعد دندان بر آوردن سازد وآن سود مند است از برای
ف دبیخ دندان وزنگ آن هرگاه باشد باعتدال واکثار
از ان باریک کند دندانرا بحیثیتی که در آرد آنرا وضعیف
گرداند بیخهای ویرا پس هرکه خواهد حفظ دندانها نماید باید
بگیرد سوخته گاو وحشی وسعد وسنبل الطیب وحب الاصل — شاخ صح
همه اجزا برابر واز ملح اندرانی ربع جزو واجزای را نرم کرده
صلایه نموده بدندان بمالد که نگهداری نموده حفظ نماید
بیخهای آنرا از جمیع آفات عارضه وهرکه خواهد دندان او

بعض

سفید شود دیگر دفعه ای از ملح اندرانی وما نشر آنارید البحر وهردو
را صلایه نازک نموده بدندان بمالد **قوله علیه السلم** واعلم یا امیر
المؤمنين ان احوال الانسان التي بناه الله تعالى عليها
فانها اربعة احوال الحالة الاولى خمسة عشر سنة
وفيها شبابه وحسنه ثم الحالة الثانية من خمسة عشر
سنة الى خمس وثلثين سنة وفيها سلطان المرة الصفرا
وقوة غلبتها على الشخص وهي اقوى ما يكون ولا يزال
كذلك حتى يستوفي المذكورة وهي خمس وثلثون سنة
ثم يدخل في الحالة الثالثة الى ان يتكامل مدة العمر ستين
سنة فيكون في سلطان المرة السوداء فهو سن الحكمة
والمعرفة والدراية وانتظام الامور وصحة النظر في
العواقب وصدق الرأي وثبات الجاش في التصرفات
ثم يدخل في الحالة الرابعة وهي سلطان البلغم وهي

وفيها بطائر وسلطان الدم
في جسمه

الحالة التي لا يتحول منها ما بقي الا الى الهرم ونكد عيش
وذبول ونقص من القوة وفساد في كونه **اللغات**
شبابه جوان شدن واوّل ابتدا کردن بهاء نیکو وزیبا شدن حکمت گفتار
راست وکردار راست درایت دانستن انتظام بترتیب نیک شدن
کار رای اندیشه ثبات ایستادن تحاشی دل تحول از جایی بجایی
نقل کردن هرم بفتح ها پیری نکد بسکون کاف ناخوشی وسختی وناشایسته
عیش زندگانی ذبل وذبول بپژمرده شدن وکاهیدن وذبل
بمعنی لاغر شدن هم آمده کون بودن **میفرماید** بدانکه اوایله
جز دار وبا شعور کرده است خدای تعالی آدمی را با بنای بنیهٔ او عموده
بر اینه چهار حالت است اول پانزده سالگی وآن عنفوان جوانی
وحسن وبهای اوست وزمان سلطان دم در جسم او وبعد از آن
حالت دوم از پانزده سالگی تا سی وپنج سالگی ودر او سلطان
مرّه صفراست وقوت غلبهٔ آن بر شخص وآن قوی ترین حالتی است که
از برای او ممکن است صحیحه وجحیابی تا تمام شود مدت مذکور و

آن

آن سی وپنج سال است پس داخل میشود در حالت سیم تا آنکه کامل
شود مدت عمر نصف سال پس می باشد سلطان تام مرهٔ سودا وآن
سن حکمت است ومعرفت ودرایت وانتظام امور وصحت
مزاج وصحت نظر در عواقب وصدق رای وثبات در تصرفات
وبعد از آن داخل میشود در حالت چهارم که آن زمان سلطان
بلغم است وآن حالتی است که منتقل نشوند از او مگر بسوی پیری
وناخوشی وزشتی وناشایستگی زندگانی وکاهش ولاغری
ونقصان قوت وفساد در وجود **قوله علیه السلم** ونکسه الی انّ کل شیء
کان لا یعرفه حتی ینام عند القوم وینسیهم عند
النوم ویتذکر ما تقدم وینسی ما یحدث فی
الاوقات ویذبل عوده ویتغیر معهوده ویجف
ماء رونقه وبهاؤه ویقل نبت شعره وظفره
ولا یزال جسمه فی انعکاس وادبار ما عاش

لانه في سلطان البلغم وهو بارد جامد مجمود وبه
يكون فناء كل جسم يستولى عليه في آخر القوة البلغمية
**اللغات** نكته دقيقه با لطف عود بضم عين چوب ومراد در اينجا
تن رونق خوبى نبت روييدن انعكاس واژگون شدن او بار
بنت كردن جمود خشك شدن **ميفرمايد** نكته ووجه اينحال
آنستكه هرچه هست نشناسد آنرا تا بخوابد يا رجوع كند على
اختلاف النسختين نزد قوم وبيدار باشد بوقت خفتن يعنى
آنچنان مبهوت ومفقد گردد كه در معرفت احوال خود محتاج
مردم شود وآنقدر يبوست در وى غلبه كند كه اصلا خوابش
نبرد و ياد كند هرچه گذشته باشد وفراموش كند هرچه حادث
گردد در اوقات ولاغر شود تن او ومتغير شود غلظت
او وخشك گردد آبروى او وكم گردد روييدن موى
وناخن او وهميشه باشد تن او در انعكاس وادبار واحكمه
زنده باشد زيرا كه او در سلطان بلغم هست وبلغم بارد وجمود
جامد هم



وسرد آن باعث فناء هر جسمى كه مستولى شود بر او در آخر قوت
بلغميه **قوله عليه السلم** وقد ذكرت يا امير المؤمنين جميع ما
تحتاج اليه في سياسة المزاج واحوال جسمه و
علاجه وانا اذكر ما يحتاج الى تناوله من الاغذية
والادوية وما يجب ان تفعله في اوقاته فاذا اردت
الحجامة فليكن في اثنا عشر ليلة من الهلال الى
خمس عشرة فانه اصح لبدنك فاذا انقص الشهر
فلا تحتجم الا ان تكون مضطرا الى ذلك وهو لان
الدم ينقص بقدر ما يمضى في نقصان الهلال ويزيد
في زيادته ولتكن الحجامة بقدر ما يمضى من السنين
ابن عشرين سنة يحتجم في كل عشرين يوما وما زاد
فبحسب ذلك **اللغات** سياست نگهداشتن وكار فرمودن
وقهر كردن بر بر كار حجامت كو نهادن براى خون گرفتن

**میفرماید** تحقیقکه ذکر کردم جمیع آنچیز بیرا که احتیاج داری
بآن در نگهداشتن مزاج و احوال جسم او و علاج او و من ذکر
میکنم آنچیز برا که احتیاج داری تو به تناول آن از اغذیه
و ادویه و آنچه واجبست که بکنی آنرا در اوقات آن پس
هرگاه اراده حجامت کنی باید باشد در دوازده شب از هلال
تا پانزده شب آن هلال زیرا که آن اصح است از برای بدن
تو پس چون روی بگذارد ماه حجامت مکن مگر آنکه مضطر
باشی بآن و این از آنجهت است که چون نقصان پذیرد بقدر نقصان
هلال و زیاده گردد بقدر زیادتی آن و باید که باشد حجامت بقدر
آنچه بگذرد از سالها بیست سال حجامت کند در هر بیست روز
و آنچه زاید است بحسب آن **قوله علیه السلم** و اعلم یا امیر
المؤمنین ان الحجامة انما تاخذ دمها من
صغار العروق المبثوثة فی اللحم ومصداق ذلک
ما ذکرته انها لا تضعف القوة کما یوجد من

الضعف

الضعف عند الفصد وحجامة النقرة تنفع من
ثقل الراس وحجامة الاخدعین تخفف من الراس
والوجه والعینین وهی نافعة لوجع الاضراس و
ربما ناب الفصد عن جمیع ذلک وقد یحتجم تحت
الذقن لعلاج القلاع فی الفم ومن فساد اللثة
وغیر ذلک من اوجاع الفم وکذلک الحجامة بین
الکتفین تنفع من الخفقان الذی یکون من الامتلاء والحرارة والذی علی الساقین قد ینقص من الامتلاء
نقصا نابیّنا وینفع من الاوجاع المزمنة فی الکلی
والمثانة والارحام ویدر الطمث غیر انها تنهک
الجسد وقد یعرض الغشی المشعرب الا انها تنفع
ذوی البثور والدمامیل **اللغات** نقره بضم نون وکون
قاف گودی قفای سر اخدع رگی که موضع حجامت گردنست از
گردن و آن شاخی است از ورید قلاع بضم قاف وتخفیف لام
جوششی دهان خفقان بحرکات طپیدن دل مثانه ایستادن گاه
بول در درون آدمی رحم زهدان ادرار شیر و باران و بول

ورو کند نشستن طمث حیض تهتک بدرده دریدن غشی بیهوشی
شدن بثور ورم خرد دانه که مانند آبله بر عضو بر آید دمل کره
آماهیده که بر عضوی بر آید چو **میفرماید** جز این غیست که خون
حجامت بیرون می آید از رگهای صغار یکه پراکنده است
در گوشت و دلیل درستی این سخن آن است که ذکر کردم که حجامت
ضعیف نمیکند قوت را مانند ضعیف فصد و حجامت کوه
قفا نفع میکند از گرانی سر و حجامت دو رگ متصل برگت
ورید تخفیف است از برای سر و روی و چشمها و آن نافع است
برای درد دندان و ب باشد که فصد نیز این کار را کند
و گاه باشد حجامت کنند زیر ذقن از برای علاج جوشش
دهان و فساد گوشت بیخ دندان و غیر آن از دردهای دهان و
همچنین حجامت میان دو کتف نافع است از طپش دل که حاصل
شده باشد از امتلا و ادرار حجامت ساقین گاه باشد که
نقصان کند از امتلا نقصان آشکار و نفع کند از دردهای
دیرینه در کلیه و مثانه و ارحام و ادرار حیض کند غیر

انکه

انکه فاسد کنند جسد و گاه باشد که موجب بیهوشی سخت گردد غیر
انکه نافع است ضد او دندان آبله و دمل را **قوله علیه السلم** والذی
یخفف من الحجامة تخفیف المص اول ما یضع
المحاجم ثم یدرج المص قلیلا قلیلا والتوالی
ان یبدا من المص من الاوائل وکذلک التوالت
فصاعدا و یتوقف عن الشرط حتی یحمر الموضع
جیدا فیبدء بتکبیب المحاجم علیه و تلیین الشرط
علی جلود لینة و یمسح الموضع قبل شرطه بالدهن
وکذلک الفصد یمسح الذی یفصد فیه بدهن
فانه یقلل الالم وکذلک یلین المشرط والمبضع
عند الحجامة وعند الفراغ منهما یلطخ الموضع
بالدهن و لیقطر علی العروق اذا افسد شیئا
**اللغات** من الدهن کیلا یحتجب فیضة ذلک بالمفصود
مص مکیدن محاجم جمع محجمه آلت حجامت کردن تدریج اندک

اند که بکار داشتن شرط بفتح شین و سکون را نیشتر زدن
جلد بود مشرط و مبضع بکسر میم و سکون با بعد نیشتر تقطیر
چکانیدن احتجاب در پرده شدن **میفرماید** آنچه باعث سبکی
است از حجامت آنستکه اول باید که آلت کذارد آهسته
بمکد و بعد از آن بتدریج بر مکیدن زوری زیاد کند تا آخر
و توقف کند از نیشتر زدن تا نیک سرخ شود موضع حجامت
پس ابتدا کن بشکر یر آلت برادو و نرم کند نیشتر را بپوستها
نرم و بمالد موضع را قبل از حجامت بروغن و همچنین کند
هرگاه خواهد فصد کند زیرا که آن کم کند درد را و همچنین
نرم کند مشرط و مبضع را بوقت حجامت و بوقت فارغ
شدن از فصد و حجامت نرم کند آن موضع را بروغن و
باید بچکاند بر رگها هرگاه فصد کند چیزی از روغن تا رفع
احتجاب شود که آن مضر مقصود است **قوله علیه السلم** و لیعمد
الفاصد ان یفصد من العروق ما کان فی المواضع القلیلة

اللحم

اللحم لان فی قلة اللحم من فوق العروق قلة الالم والکثیر
العروق المأ اذا افصد حبل الذراع والقیفال لاتصالها بالعضل وسلامة
الجلد فاما الباسلیق
والاکحل فانها فی
الفصد اقل المأ اذا لم یکن فوقها لحم والواجب
تکمید موضع الفصد بالماء الحار لیظهر الدم و
خاصة فی الشتاء فانه یلین الجلد ویقلل
الالم ویسهل الفصد **اللغات** شرح اسامی رگها
[illegible] فصد بتفصیل در سوابق فواید گذشت الم درد تکمید
گرم کردن عضو بر کوی گرم تسهیل آسان کردن **میفرماید** باید
هرگاه فصد کند فاصد اختیار کند موضع را که گوشت آن
کمتر باشد زیرا که در کمی گوشت از بالای عروق درد کمتر است
و درد کننده تر از همه رگها آنگاه است که فصد حبل الذراع
و قیفال کند از برای اتصال آن دو رگ بفصل و صلابت
جلد فاما الم باسلیق و اکحل کمتر است هرگاه فوق آن لحم
نباشد و واجب است گرم کردن موضع فصد بر کوی گرم کرده

تابو کرم تا ظاهر شود خون خصوصا در زمستان زیرا که آن نیز
کند پوست را و کم کند درد را و آسان کند فصد را قوله علیه السلام
و یجب فی کل ما ذکرناه من اخراج الدم اجتناب
النساء قبل ذلک باثنا عشرة ساعة و یحتجم فی
یوم صاح صلف لا غیم فیه ولا ریح شدیدة
و یخرج من الدم بقدر ما یری من تغیره ولا تدخل
یومک ذلک الحمام فانه یورث الداء و اصبب
علی راسک و جسدک الماء الحار ولا تفعل ذلک
من ساعتک و ایاک الحمام اذا احتجمت فان الحمی
الدائمة تکون علیه اللغات صحو روشن بی ابر و دوا نشد نا ابر
غیم ابر میفرماید واجب است در کل آنچه ذکر کردیم از اخراج
خون اجتناب زنان قبل از آن بدوازده ساعت و حجامت
کنند در روزیکه هوا صاف باشد و اصلا ابر نبود البته باشد
و باد سخت نیز نوزد و بیرون کنند انقدر خون که تغییر ظاهر شود
و باید که آنروز داخل حمام نشوی که آن مورث درد است و



و بریز بر سر و تن خود آب گرم بعد از ساعتی و حذر کن از حمام و گرما
حجامت کنی زیرا که آن موجب تپ دایمی است قوله علیه السلم
فاذا اغتسلت من الحجامة فخذ خرقة خز عودی
فالقها علی محاجمک او ثوبا لینا من قز و غیره
و خذ قدر حمصة من درياق اکبر و امزجه بالشراب
المفرح المعتدل و تناوله او بشراب الفاکهة و
ان تعذر ذلک فشراب الاترج فان لم تجد شیئا
من ذلک فتناوله بعد عرکه ناعما تحت الاسنان
و اشرب علیه جرع ماء فاتر و ان کان فی زمان
الشتاء و البرد فاشرب علیه سکنجبین عسلی
فانک متی فعلت ذلک امنت من اللقوة و البرص
و البهق و الجذام باذن الله تعالی اللغات خز
بفتح خای معجمه و تشدید آخر که ابریشم عودی نوعی از آن قز کج حمص
نخود درياق اکبر ادویه معاجین چیزیست که دفع سم کند و آن معرب

بثائیر مستعمل تریاق اکبر معروف است مفرّح است دکننده اترج بتشدید
جیم ترنج عرکت مالیدن فاتر نیم گرم القوه معروف برص وبهق رنگ
سفید وسیاه که بر پوست آدمی پدید آید مخالف رنگ اصلی جذام
خوره **میفرماید** چو شستی جای حجامت را پس بگیر گوئی از کج عوض
وبفکن آنرا براو یا جامهٔ نرمی از کج وغیر آن وبگیر قدری نخود
از تریاق اکبر وبیامیز آنرا بشراب مفرّح معتدل وتناول نمای
آنرا یا بشراب فاکهه وگرنه بشراب ترنج واگر نیابی هیچکدام از اینها
تناول کن آن تریاق بعد از انکه مالیده باشی بر بریدها وبیاشام
بالای آن جرعهٔ آب نیم گرم واگر باشد زمستان وسرما پس بیاشام
بالای آن سکنجبین عسلی که هرگاه اینچنان کنی ایمن شوی از لقوه
وبرص وبهق وخوره باذن الله تع **قوله علیه السلم** وامتصّ من
الرمان المزّ فانه یقوّی النفس ویحیی الدم ولا تاکل
طعاما مالحا بعد ذلک بثلث ساعات فانه یخاف
ان یعرض من ذلک الجرب وان شئت فکل من الطباهیج
اذا کان شتاءً احتجمت واشرب علیه من الشراب
الزکی الذی ذکرته اولا وادهن بدهن الخیری و



شیئا من المسک وماء بارد وصبّ منه علی هامتک
وساعة من فراغک من الحجامة واما فی الصیف فاذا
احتجمت فکل السکباج والهلام والمصوص ایضا والحامض
وصبّ علی هامتک دهن بنفسج بماء الورد وشیء من
الکافور واشرب من ذلک الشراب الذی وصفته لک بعد
طعامک وایاک وکثرة الحرکة والغضب ومجامعة النساء
**اللغات** هامه بفتح میم سر دیست ... سکباج وهلام ومصوص
سه نوعها از آش **میفرماید** باید بمکی از رمان مزش شیرین که آن مقوّی
نفس است ومحیی دم ومخور طعام شور بعد از آن به سه ساعت که خوف
جربست واگر خواهی بخور از تیهو ها هرگاه حجامت کنی در زمستان
وبیاشام بر او از شراب پاکیزه که ذکر کردم اورا اول بار وبمال
روغن خیری وقدری از مشک وآب سرد وبریز آنرا بر سر وبمال
خود در وقت فارغ شدن تو از حجامت اما در تابستان هرگاه
حجامت کنی پس بخور سکباج وهلام ومصوص ونیز ترشی وبریز
بر سر وپیشانی خود روغن بنفشه با گلاب وچیزی از کافور

وبیان شوم از شرابیکه وصف کردم آنرا برای تو بعد از طعام تو و
حذر کن از کثرت حرکت و غضب و مجامعت زنان **قوله علیه السلام**
واحذر یا امیر المؤمنین ان تجمع بین البیض و
السمك فی المعدة فی وقت واحدة فانهما متی
اجتمعا فی جوف الانسان ولد علیه النقرس
والقولنج والبواسیر ووجع الاضراس واللبن
والنبیذ الذی یشربه اهله اذا اجتمعا ولد
النقرس ومن اومن اکل البیض یعرض منه الکلف
فی الوجه واکل الملوحة واللحمان المملوحة واکل
السمك المملوح بعد الفصد والحجامة یعرض
منه البهق والجرب واکل کلیة الغنم واجواف الغنم
یعکر المثانة **اللغات** جوف اندرون شکم قولنج و بواسیر معروف نبیذ
شراب خرما کلف رنگ سیاه سرخ و دانه که بر رو بر می آید مانند دانه

91

کنجد

دانهٔ خورد بر پلک چشم امر باقی ریختن آب حصاة سنگی ریزها دهانه
دایم در رشتن و دایم کردن طحال بفتح طای مهمله در دیز مسلوق
چون تیره رسود دشواری نفس استهار سپای نفس زدن نی بخشند
یا خام دو درم میفرماید در خلا شدن حقام با پری شکم مولّد
قولنج است و غسل کردن در شب مقلب عین و موجب بر آمدن دانه
بر پلک چشم و اتیان حایض مورث جذام در ولد یکه از آن
اتیان حاصل شود و جماع بر دون ریختن آب در پی آن موجب
سنگ مثانه است و جماع بعد از جماع بدون اغتسال مابین
مورث جنون ولد آن جماع است و بسیاری خوردن تخم مرغ پخته
پخته مورث عسر نفس است و بیاپی قطرن آن و خوردن گوشت
خام مولّد کرم است در شکم **قوله علیه السلم** و اکل التین
یقمّل منه الجسد اذا ادمن علیه و شرب الماء البارد
عقیب الشیء الحار او الحلاوة یذهب الاسنان
والاکثار من اکل اللحوم الوحشی یورث تغیر العقل

و دادن آن مورث درد
سبز است و ریاح در سر
معده و بر شدن شکم از
تخم مرغ پخته صح صح

وتحير الفهم وتبلد الذهن وكثرة النسيان واذا اردت

دخول الحمام ولا تجعل فى رأسك ما يؤذيك فابدأ

قبل دخولك بخمس جرع من الماء الفاتر فانك تسلم

باذن الله من وجع الرأس والشقيقة وقيل خمس

مرات يصب عليه الماء الحار عند دخول الحمام

**اللغات** تبلد الخير **قمل** شپش تحير سرگشته شدن تبلد حيران

وتردد خاطر شدن شقيقه درد يكطرف سر **ميفرمايد** خوردن

الخير موى شپش است در جسد هرگاه ادمان آن كنند وارث ميدن

آب سرد در عقب طعام گرم يا شيرينى مى برد ذهن را و اگر

خوردن گوشتهاى وحشى مورث تغيير عقل است وتحير فهم و

تبلد ذهن وكثرت نسيان وهرگاه خواهى داخل حمام شوى

وبنا بى در سر خود چيزيرا كه آزار كند ترا ابتدا كن قبل از دخول

تو با شاميدن پنج جرعه آب نيمگرم كه سالم شوى باذن الله تعالى

ازدرد

ازدرد سر و شقيقه و گفته اند پنج بار بريزد بر سر خود آب گرم در وقت

دخول حمام **قوله عليه السلم** واعلم يا امير المؤمنين

ان الحمام ركب على تركيب الجسد اربعة بيوت مثل

اربع طبايع الجسد البيت الاول بارد يابس والثانى

بارد رطب والثالث حار رطب والرابع حار يابس

ومنفعة الحمام عظيمة يؤدى الى الاعتدال وينقى

الدرن ويلين العصب والعروق ويقوى

الاعضاء الكبار ويذهب الفضول ويذهب

العفن **ميفرمايد** درن چرك ومراد از اعضاى كبار اعضاى

رئيسه است يا كبار بحسب جثه فضول زيادتى فايده عفن پوسيده **اللغات**

**ميفرمايد** بدانكه حمام مركب شده است بر تركيب جسد از چهار خانه مانند

تركيب تن از چهار طبيعت خانه اول بارد يابس است دوم بارد

97

رطب سیم حار رطب چهارم حار یابس ومنفعت حمام عظیم که بود که
باعتدال مزاج است ومنقی چرک بدن وملین عصب وعروق ومقوی
اعضای کبار ومذهب فضول وعفونت **فایده** از فواید عجیبه
ظاهر شد که حمام نزد اطبا ملقب است از سه خانه که خانهٔ اول سرد
ومرطب ودوم مسخن مرطب وسیم مسخن مجفف وخانهٔ اول بارد
یابس که درانجا زیاد شده اما مراد ازان مسلخ است **قوله علیه السلام**
فاذا اردت ان لا یظهر فی بدنك بثرة ولا غیرها عند
دخول الحمام تدهن بدنك بدهن البنفسج واذا اردت
استعمال النورة ولا تصیبك قروح ولا شقاق ولا
سوء فاغتسل بالماء البارد قبل ان تنور ومن اراد دخول
الحمام للنورة فلیجتنب الجماع قبل ذلك باثنی عشر ساعة
وهو تمام یوم ولیطرح فی النورة شیئا من الصبر والاقاقیا
والحضض ویجمع ذلك ویاخذ منه الیسیر اذا كان

مجتمعا

مجتمعا ومتفرقا ولا یلقی فی النورة شیئا من ذلك
حتی امانت النورة بالماء الحار الذی طبخ فیها
بابونج ومرزنجوش او ورد بنفسج یابس او جمیع ذلك
اجزاء یسیرة او متفرقة بقدر ما یشرب الماء من الخمیر
**اللغات** نوره آهك ومراد اینجا دارویی است که از آهك وزرنیخ
سازند از برای دفع موی بدن قرح زخم شق بفتح شکاف م
صبر واقاقیا وحضض داروهای معروف انمیات در آب خیسانیدن
ودر آب گداخته شدن بابونج ومرزنجوش داروهای معروف **میفرماید**
هرگاه اراده کنی آنرا که ظاهر نشود در بدن تو بثره ونه غیر آن نزد
دخول حمام باید بمالی بدن خود را بروغن بنفشه وهرگاه اراده
استعمال نوره کنی خواهی که نرسد ترا از زخمها وشگافها و
سیاهی اعضا یا بدی پس غسل کن بآب سرد قبل از استعمال نوره
وهر که خواهد داخل حمام شود از برای استعمال نوره باید که
اجتناب بکند جماع را قبل ازان بدوازده ساعت وان

تمام روز است یعنی وقتیکه شب و روز برابر باشند و باید که بیفکنند در
نوره چیزی از صبر و اقاقیا و حضض و جمع کنند آنرا و بگیرد اندکی
هر گاه مجتمع و متفرق باشد یعنی خواه یکبار بیفکنند از دو خواه
جدا جدا و بیفکنند در نوره چیزی از آن تا خیسیده و گداخته
شود تا آب گرم که پخته باشد در او بابونه و مرزنجوش یا گل بنفشه
خشکه یا مجموع آن اندکی بیکبار یا متفرق به آنقدر که بپاشد هر
آب را یکبار آنرا **قوله علیه السلام** و النکق النورة والتی زرنیخ
سدس النورة ویدلک الجسد بعد الخروج منها بشیء
یقلع رایحتها کورق الخوخ وشجر العصفر والحناء و
الورد والسنبل مفردة ومجتمعة ومن اراد ان یأمن
من احراق النورة فلیقلل من تقلیبها و لیبادر
اذا عمل فی غسلها وان یمسح البدن بشیء من دهن
الورد فاذا احرقت البدن والعیاذ بالله یؤخذ عدس

مقشر

مقشر ویسحق ناعما ویداف فی ماء ورد وخل ویطلی به الموضع
الذی اثر فیه النورة فانه یبرئ باذن الله والذی یمنع
من آثار النورة فی الجسد ان یدلک الجسد بخل
العنب الثقیف ودهن الورد دلکا جیدا **اللغات** زرنیخ
معروف سدس ششیک قلع برکندن ورق برگ خوخ شفتالو عصفر
بضم عین لون معروف حنا معروف یبادر پیشدستی نمودن عیاذ
بکسر عین پناه و پناه بردن عدس دانه ایست معروف مقشر پوست کنده
یسحق سابیدن دوف در آب حل نمودن چیزی را و سابیدن برء
بضم بای موحده از بیماری به شدن ثقیف سرکه بغایت ترش و هر چه
تیز باشد **میگوید** باید که باشد نوره بر نهجی زرنیخ ششیک آهک باشد
و بمالد بدن را بعد از بیرون آمدن از نوره آنچیزی که برکند رایحه
آنرا مثل برگ شفتالو و درخت معصفر و حنا و گل و سنبل یکی یکی
یا مجتمع و هر که خواهد ایمن شود از سوختن نوره باید کم کند برگردانیدن

آنرا در بدن و باید که مبادرت نماید در شستن آن و بمالد بر انرا بچیزی
از روغن گل پس اگر بسوزاند بدن را العیاذ بالله بگیرد عدس مقشر
و بپد آنرا انار کرده بجنبانند در گلاب و سرکه و طلا کنند بآن موضعی
را که اثر کرده باشد در او نوره که به گردد باذن الله تعالی و اگر بکلیه منع
کند از آثار نوره در جسد آنستکه بمالد موضع نوره را بسرکه انگوری
بغایت ترش و گلاب مالیده شود **قوله علیه السلم** ومن اراد
ان لا یشتکی مثانته فلا یحبس البول ولو علی ظهر دابته
وان لا تؤذیه معدته ولم تاخذ الورق قوة الطعام
فانه یصیر فی المعده فجا اذا اصب الماء علی الطعام اولاً
ومن اراد ان لا یجد الحصاة وعسر البول فلا یحبس
المنی عند نزول الشهوة ولا یطیل المکث علی النساء
ومن اراد ان یامن من وجع السفل ولا یظهر له ریاح

ریاح یعنی بادهای بواسیر چنانکه وجع مقعد یعنی نشیمنگاه
ومن فعل ذلک اللطب بدن وضعف معدته فلا یشرب علی طعامه ما یروی یفرغ ۷



البواسیر فلیاکل کل لیلة سبع تمیرات برنی لیسمن البقی
ویدهن انثییه بدهن زنبق خالص **اللغات** نشکا گله
کردن و نالیدن دابة بر زمین رونده و چاروای سواری **فج** نگر فا
خام سفل نشیب ترقی پروردن انثیین خصیتین زنبق سوسن سفید
و روغن یاسمین **میفرماید** هر که خواهد تا ننالد از مثانه خود یعنی
درد آن نه بیند باید حبس ننماید بول را اگرچه بر پشت چاروای
باشد و هر که خواهد نیابد درد معده باید نیاشامد بر بالای
طعام خود آب تا فارغ شود و هر که کند آنرا اثر شود بدن او
و ضعیف گردد معدهٔ او و نگیرد عروق قوت طعام را زیرا که
هرگاه ریخته شود آب اول بار بر طعام خام گردد آن طعام
در معده و هر که خواهد نیابد سنگ مثانه و عسر بول باید
حبس نکند منی را بوقت نزول شهوت و اطاله نکند مکث بر زنان
را و هر که خواهد ایمن شود از درد نشیب و ظاهر نشود او را
بادهای بواسیر باید بخورد هر شبی هفت خرمای پرورده بروغن

کاو و تدهین بین خصیتین خود را بروغن زنبق خالص **قوله علیه السلم**
ومن اراد ان یقل نسیانه ویکون حافظا فلیأکل کل یوم
ثلث قطع زنجبیل مربی بالعسل ویصطبغ بالخردل
مع طعامه فی کل یوم ومن اراد ان یزید فی عقله
فتناول کل یوم ثلث هلیلجات مربی بسکر آبلوج ومن
اراد ان لا ینشق ظفره ولا یمیل الی الصفرة ولا
یفسد حول ظفره فلا یقلم اظفاره الا یوم الخمیس
ومن اراد ان لا یؤلمه اذنه فلیجعل فیها عند النوم
قطنة ومن اراد دفع الزکام مدة ایام الشتاء
فلیأکل کل یوم ثلث لقم من الشهد **اللغات** قطعه پاره
اصطباغ یعنی معجون نا خورش کردن خردل اسپندان سکر آبلوج
شکر پخته که آنرا قند طبرزد نیز گویند ردع باز داشتن شهد
عسل با موم **میفرماید** هر که خواهد کم شود نسیان او و باشد حفظ کننده

[illegible]

باید بخورد هر روز سه پاره از زنجبیل پرورده بعسل و ادام
کند اسپندان با طعام خود در هر روز و هر که خواهد زیاد
شود عقل او تناول کند در هر روزی سه عدد هلیله پرورده
بقند و هر که خواهد شق نشود ناخن او و میل نکند بزردی
و فاسد نشود گرد اگرد ناخن او باید که نه چیند ناخنهای خود
را در غیر روز پنجشنبه و هر که خواهد آسیبی نرساند او را گوش
او باید که بگذارد اندر او بوقت خفتن پنبه و هر که خواهد
باز داشتن زکام در تمام مدت زمستان باید بخورد هر روز
سه لقمه از شهد عسل **قوله علیه السلم** واعلم یا امیر المؤمنین
ان للعسل دلایل یعرف بها نفعه من ضرره وذلک
ان منه شیئ اذا ادرکه الشم ینعطس منه ومنه
شیئ یسکر وله عند الذوق حرافة شدیدة فهذه
الانواع من العسل قاتلة ولا تؤخر شم النرجس فانه
یمنع الزکام فی ایام الشتاء وکذلک الحبة السوداء

واذا خاف الانسان الزكام في زمان الصيف فليأكل كل
يوم خيارة وليحذر الجلوس في الشمس ومن خشي من
الشقيقة والشوصة فلا يؤخر اكل السمك الطري
صيفا كان او شتاء ومن اراد ان يكون صالح خفيف
الجسم واللحم فليقلل من عشائه بالليل **اللغات** سكر
مستی و آفت تیز طعم شدن و گزنده شدن بطعم حبة السوداء سیاه
دانه شوصه بفتح شین ورم یا باد که در پرده ضلع پیدا شود
و ذات الصدر **میفرماید** بدانکه عسل را دلایل چند است که شناخته
شود بآن نفع او از ضرر او و آن بدینگونه است که بعض عسل است که
چون او را بو کنند عطسه آید و بعضی از آنست که کنند و او را بوقت
چشیدن حرافت تلخی است پس این انواع عسل قاتل است و تقصیر
مکن بو بیدن نرگس را که آن منع کند زکام را در ایام زمستان و
همچنین حبة السوداء و هرگاه ترسد کسی از زکام در تابستان باید
بخورد هر روز خیار و باید حذر کند نشستن در آفتاب بر او و هر که ترسد

شقیقه

باید تکیه کند بعد از خوردن چیزی بر پهلوی راست خود و بعد از آن
بر گردد بر پهلوی چپ خود بوقت خفتن **قوله علیه السلام** ومن اراد
ان یذهب البلغم من بدنه وینقصه فلیأکل کل یوم بکرة
شیئا من الجوارش الحریف ویکثر دخول الحمام ومضاجعة
النساء والجلوس فی الشمس ویجتنب کل بارد من الاغذیة
فانه یذهب البلغم ویحرقه ومن اراد ان یطفی لهب الصفراء
فلیأکل کل یوم اشیاء رطب بارد ویروح بدنه
ویقلل الحرکة ویکثر [النظر صح] الی من یحب ومن اراد ان یحرق السوداء
فعلیه بکثرة القیء وفصد العروق ومداومة النورة ومن
اراد ان یذهب بالریح فعلیه بالحقنة والادهان اللینة
علی الجسد وعلیه بالتکمید بالماء الحار فی الابزن ومن
اراد ان یذهب عنه البلغم فلیتناول بکرة کل یوم من
الاطریفل الصغیر مثقالا واحدا **اللغات** جوارش در
ترکیب مثل معجون است غیر آنکه غیر لذیذ نیست مضاجعت همخوابگی کردن

اطفا فرو نشاندن آتش التهب زبانه آتش ترویح راحت دادن
و خوشبو کردانیدن حقنه داروی مسهل که در محقنه کنند و استعمال نمایند
**میفرماید** هر که خواهد ببرد بلغم از بدن او و کم گردد باید بخورد صبح
هر روزی چیزی از جوارش تند و تیز و بسیار کند دخول حمام و مجامعت
زنان و نشستن در آفتاب بر او اجتناب کند کل غذای سرد را که آن
می برد بلغم را میسوزاند آنرا و هر که خواهد فرو نشاند زبانه آتش
صفرا را باید بخورد هر روزی چیزهای سرد را و راحت بخشد تن
خود را و کم کند حرکت را و بسیار کند نظر محبوب را و هر که خواهد
بسوزاند سودا را پس بر وی است به بسیاری قی و فصد عروق و مداومت
نوره و هر که خواهد ببرد باد را پس بر وی است حقنه و مالیدن
روغنهای نرم بر بدن و بر وی است گرم کردن بدن به آب گرم در جای
آن و هر که خواهد ببرد از او بلغم باید بخورد صبح هر روزی از
اطریفل صغیر قدر یک مثقال **فایده** مراد از ذهاب بلغم در ابتدای
کلام دفع او است بعد از حدوث همچنانکه متعرض است بر او قول او علیه السلام
وینقصه و از آخر آن منع حدوث آن پس تکراری نیست در عبارت

چنانچه

چنانچه توهم آنست **قوله علیه السلام** واعلم یا امیر المؤمنین
ان المسافر ینبغی ان یتحرز بالحر اذا سافر وهو ممتلی
من الطعام ولا خالی الجوف ولیکن علی حد الاعتدال
ولیتناول من الاغذیة الباردة مثل القریص والهلام
والخل والزیت وماء الحصرم ونحو ذلک من الاطعمة
الباردة واعلم یا امیر المؤمنین ان السیر فی الحر الشدید
ضار بالابدان المهلوسة اذا کانت خالیة من
الطعام وهو نافع فی الابدان الخصبة **اللغات** مهلوس لاغر
کردن خصب بجای منقوطه و صاد مهمله فربه **میفرماید** بدانکه
سزاوار است مسافر را که بپرهیزد که بپرهیزد از گرما هر گاه سفر
کند با امتلا و خالی نباشد شکم او و باید که باشد بر حد اعتدال
و بخورد از اغذیه بارده مثل قریص و هلام و خل و زیت
و ماء الحصرم و مانند آن از اطعمه بارده و بدانکه اندکی از
گرمای سخت ضرر کننده است بدنهای لاغر هر گاه خالی باشد از

از طعام وآن نافع است در بدنهای فربه **قوله عليه السلم** فاما
صلاح المسافر ودفع الاذى عنه فهو ان يشرب من
ماء كل منزل يرده ممزوجا بماء المنزل الذى قبله
او بشراب واحد غير مختلف يشوبه فانه يصلح كل
الامواه على اختلافها والواجب ان يتزود
المسافر من تربة بلده وطينته التى ربى عليها
وكلما ورد الى منزل طرح فى انائه الذى يشرب منه
الماء شيئا من الطين فى الانية بالتحريك ويؤخر
قبل شربه حتى يصفو صفاء جيدا **اللغات** شوب
آميختن امواه آبها اهواء هواها تزود توشه برگرفتن
طينت قطعهٔ خاک **ميفرمايد** فاما صلاح مسافر ودفع اذيت
از او آنست که بياشامد از آب هر منزليکه وارد آن ميشود
آميخته بآب منزليکه قبل از آن منزل بوده يا بيا ميزد بيک شرابيکه
نباشد در او شوب اختلافی زيرا که آن باصلاح می آرد
آبها يا هواها را با اختلاف آن و واجب است که توشه بردارد

الذى تزوده من بلده
ويتشعب الماء والطين



مسافر از تربت وطينت بلديکه پرورش يافته است بر او وهرگاه
وارد شود منزلی را بيفکند آنرا در کوزه که با آن آب خورد
آنرا هم
چيزی از آن گل که از شهر خود همراه آورده و حرکت دهد تا بهم
بياميزد و تاخير کند آشاميدن آنرا تا خوب صاف شود و
آنگاه بياشامد **قوله عليه السلم** وخير المياه شربا لمن
هو مقيم او مسافر ما كان ينبوعه من الجهة الشرقية
الخفيف الابيض وافضل المياه ما كان مخرجها من
مشرق الشمس الصيفى واوضحها وافضلها
ما كان بهذا الوصف الذى ينبع منه وكان مجراه
فى جبال الطين وذلك انما يكون فى الشتاء باردة
وفى الصيف ملينة للبطن نافعة لاصحاب الحرارة
واما ماء الملح والمياه الثقيلة فانها تيبس البطن
**اللغات** ينبوع چشمه خفيف سبك وضح بفتح واو وضاد
معجمه روشنی وسفيدی **ميفرمايد** بهترين آبها از برای آشاميدن

از برای کسیکه مقیم باشد باو آبی است که سرچشمه آن از جهت شرقی باشد
سفید و افضل آبها آنست که باشد بدین صفت که منبع بر نهج مذکور
باشد و مجرای او از کوه گلین و ازین باب آب چاه نیست
که میباشد در زمستان سرد و در تابستان ملین شکم و نافع اصحاب
حرارت تذکیر اسم اشاره باعتبار ماء است و تانیث او باعتبار
جمعیت مدلول علیها بلفظ جبال الطین **قوله علیه السلم**
ومیاه الثلوج والجلید ردیة لسایر الاجساد کثیرة
الضرر جداً واما میاه الجب فانها عذبة صافیة
نافعة ان دام جریها وان لم یحبسها فی الارض
واما البطایح والسباخ فانها حارة غلیظة
فی الصیف لرکودها ودوام طلوع الشمس علیها
وقد یتولد علی من داوم شربها المرة الصفراویة
ویعظم به اطحلتهم **اللغات** جب چاه بطایح جامهای
فراخ که رفتن گاههای آب وسیل باشد و در او سنگریزها بسیار

[illegible]



بود و زمانی هموار سباخ شوره زار ها رکود ایستادن **میفرماید**
آبهای برفها و یخ ردی است مر سایر بدنها را و ضرر آن بغایت بسیار است
و اما آبهای چاه بدرستیکه آن خوش صافی نافع است اگر همیشه باشد روان
شدن او و اگر همیشه نباشد محبوس شود در زمین او و متغیر گردد
اما آب بطایح و شوره زارها پس بدرستیکه آنها گرم و غلیظند در
تابستان از برای ایستادن و دوام طلوع آفتاب بر آن و گاه
باشد متولد شود بر کسیکه مداوم شرب آن باشند مرة صفراوی و
بزرگ شود بسبب آن سپرزها که دانستی کیفیت احوال آبها در
سوابق فواید لکت تفصیل یافت و ذکر آن مغنی از اعاده است
فلیتذکر **قوله علیه السلم** وقد وصفت لک یا امیر المومنین
فیما تقدم من کتابی هذا ما فیه کفایة لمن اخذ
به وانا اذکر امر الجماع فلا تقرب النساء من اول اللیل
صیفا ولا شتاء وذلک لان المعدة والعروق تکون

ممتلية غير محمودة ويتولد منه القولنج والفالج واللقوة
والنقرس والحصاة والتقطير والفتق وضعف البصر
ورقته واذا اردت ذلك فليكن في اخر الليل فانه
اصلح للبدن وارجى للولد وازكى للعقل في الولد الذى
يقضى الله تعم بينهما **اللغات** فالج مرض معروف تقطير قطره
قطره چكيدن فتق نزول بعض رودها ورياح مختلفه در انثيين
از براى اتّ ع مجر **ميفرمايد** بتحقيق كه وصف كردم براى تو
آنچه در پيش گذشته است از اين كتاب من آنچه در او كفايت است
هر كه را فرا گيرد آنرا و من ذكر ميكنم كار جماع را و كيفيت عمل
آنرا پس مقاربت مكن زنانرا با اول شب تا بتابستان و نه زمستان
از براى آنكه معده و عروق در انوقت ممتلى و نابسنديده است
و متولد ميشود از ان قولنج و فالج و لقوه و نقرس و تقطير بول و
ضعف بصر و رقت آن پس هرگاه اراده آن كنى بايد كه باشد در
آخر شب كه آن اصلح است از براى بدن و اوفق است باميد از براى



ولد و زياده كننده تر است عقل را در ولدى كه عطا كند خداى تعالى
ميان ايشان **قوله عليه السلام** ولا تجامع امرأة حتى تلاعبها
وتكثر ملاعبتها وتغمز ثديها فانك اذا فعلت ذلك
غلبت شهوتها واجتمع ماؤها لان ماءها يخرج
من ثديها والشهوة يظهر من وجهها وعينها و
اشتهت مثل الذى اشتهيته منها **اللغات** ملاعبت
بازى كردن با كسى غمز بفتح غين معجمه و زاى كف افشردن ثدى
پستان **ميفرمايد** مجامعت مكن زنى را تا ملاعبت كنى و اكثار بازى
آنرا و كف بيفشرى پستانهاى او را زيرا كه هرگاه اينچنين كنى
تا او وجمع شود آب جو غلبه كند شهوت او از براى آنكه آب او بيرون مى آيد از پستانهاى
او و شهوت ظاهر ميشود از روى و چشمهاى او و اشتها كند مثل
آنچيزيرا كه اشتها كرده تو از او **قوله عليه السلام** ولا تجامع
النساء الا طاهرة فاذا فعلت ذلك فلا تقم قائما و

ولا تجلس جالساً ولكن تميل على يمينك ثم انهض
للبول من ساعتك فانك تأمن من الحصا باذن
الله تعالى ثم اغتسل واشرب من ساعتك من
الموميائي بشراب العسل او بعسل منزوع الرغوة
فانه يرد من الماء مثل الذي خرج منك **اللغات**
نهض ونهوض برخاستن وايستادن موميائي داروئی معروف
نزع کشیده وبر کنده رغوة کفک چیزی **میفرماید** مجامعت
مکن زنان را مگر در حالت پاکی ایشان وهرگاه بکنی آنرا پس برخیز
برخود التفی ونشاید نشستنی ولیکن میل کن بجانب راست خود
وبعد ازان برخیز برای بول کردن در همان ساعت زیرا که ایمن
شوی از سنگ مثانه باذن الله تعالى پس غسل کن وبیاشام در
ساعت از موميائي بالشربت عسل یا با عسل کف گرفته که آن
باز آرد از آب منی آنقدر را که بیرون رفته است از تو **قوله عليه السلم**

واعلم

سانکسر راسو

واعلم ان جماعهن والقمر في برج الحمل وفي الدلو من
البروج افضل وخير من ذلك ان يكون في برج الثور
لكونه شرف القمر ومن عمل بما وصفت في كتابي هذا
ودبر فيه جسده امن باذن الله من كل داء وصح
جسمه بحول الله تعالى وقوته فان الله تعالى يعطي العافية
لمن يشاء ويمنعها اياه **اللغات** حول قوت وگرداگرد چیزه
سحت عطیت **میفرماید** بدانکه مجامعت زنان وحال آنکه باشد قمر در
برج حمل یا دلو افضلست وبهتر ازان که باشد در برج ثور
برای بودن آن شرف قمر وهرکه عمل کند بدانچه وصف کردم در این
کتاب خود وتدبیر کند بدن خود را بدین ایمن گردد بیماری خدای
تعالی از هر دردی وصحیح شود تن او بحول خدای تعالی وقوت
او زیرا که خدای تعالی عطا کند عافیت را بهرکه خواهد وعطیت
فرماید صحت را بهرکه مشیت وارادهٔ او تعلق گیرد ببرو **فایده**
کلام رساله تا بدینجا تمام است لیکن مناسب می نماید که قدری از

احادیث اهل عصمت صلوات الله علیهم در هر بابی از تره و مصالح
و مستحبات ابدان انسان از ماکولات و مشروبات و غیر آن بوده
نماید که نفع آن اشمل و بهره آن اعم و اکمل خواهد بود در صحیفه
رضویه باسناد خود از رسول الله ص نقل کرده که فرموده
علیکم باللحم فانه ینبت اللحم و من ترک اللحم اربعین یوما
ساء خلقه یعنی حضرت رسول ص فرموده که بر شما باد خوردن گوشت
که آن می رویاند گوشت را و هر که ترک کند خوردن گوشت را چهل
روز بد شود خلق او احادیث بسیار در کتاب کافی کلینی و غیر آن
وارد است نیز باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه نقل کرده که فرموده علیکم بالقرع فانه یزید فی
الدماغ یعنی بر شما باد خوردن جوزه یا کدو علی التحقیق
که آن زیاد کند نور دماغ را و نیز باسناد خود نقل کرده است
که قال علی ع جاء جبرئیل ع الی النبی ص و قال علیکم بالبرنی

بالقرع خبر

فانه

فانه خیر تمورکم یقرب من الله عز و جل و یبعد من
النار یعنی فرموده است امیر المؤمنین ع که آمد جبرئیل ع بسوی
پیغمبر ص و گفت بر شما باد خوردن برنی که یک نوع از خرماست که آن
بهترین خرماهای شماست نزدیک میکند به خدای تعالی و دور میکند
از دوزخ و نیز باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین ع
نقل کرده که من بدء بالملح اذهب الله عنه سبعین
داء اولها الجذام یعنی هر که ابتدا کند در طعام بنمک
ببرد خدای تعالی از او هفتاد درد را که اول آن جذام است
و از حضرت رسول الله ص نقل کرده اند که فرموده یا علی علیک
بالزیت کله و ادهن فانه من اکله و ادهن به لم
یقربه الشیطان اربعین یوما یعنی ای علی بر تو باد
روغن زیتون بخور آنرا و تدهین نمای که هر که اینچنان کند نزدیک
نشود او را شیطان چهل روز و نیز نقل کرده که ان النبی ص

و از حضرت رسول

اتی ببطیخ و رطب فاکل منهما و قال هذان الاطیبان
یعنی آوردند نزد حضرت رسول الله ص خربزه و خرمای
تر پس تناول نمود از هر دو و فرمود این دو میوه پاکیزه اند
و از حضرت سید الشهدا امام حسین بن علی ع نقل کرده که
قال دخل رسول الله ص علی علی بن ابی طالب ع و هو
محموم فامره ان یاکل الغبیرا یعنی رسول ص داخل شد
امیر المومنین ع را و حال آنکه تب داشت پس بفرمود او را تا بخورد
سنجد را و از امیر المومنین ع نقل کرده که کلوا الرمان بشحمه
فانه دباغ المعده یعنی بخورید انار را با پیه او که آن
دباغ معده است و نیز در صحیفه رضویه باسناد خود از امام
ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع نقل کرده که قال دعانی
ابی بدهن فادهن و قال ادهن قلت ادهنت
قال انه البنفسج قلت و ما فضل البنفسج قال حدثنی
ابی عن ابیه الحسین ع عن ابیه علی بن ابی طالب ع

قال

قال قال رسول الله فضل البنفسج علی الادهان
کفضل الاسلام علی سایر الادیان یعنی طلبید
مرا پدر من روغنی و مالید بخود و گفت تو نیز بمال گفتم
مالیدم گفت بدرستیکه این روغن بنفشه است گفتم چیست فضل
بنفشه گفت حکایت کرد مرا پدر من از پدر خود حسین از پدر
خود علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت رسول صلی الله علیه
و آله که فضل روغن بنفشه بر سایر روغنها مثل فضل اسلام است
بر سایر دینها و نیز در صحیفه رضویه نقل کرده که قال حدثنی
ابی علی بن الحسین قال کان عبد الله بن عباس
اذا اکل الرمانة لا یشرک فیه احدا و یقول فی
کل رمانة حبة من الجنة یعنی حکایت کرد پدر من علی
بن الحسین که بود عبد الله بن عباس که هر گاه میخوردی
یکعدد انار شریک نمیکرد او را با کسی و میگفتی که در هر اناری
یکدانه است از دانه های بهشت و نیز در صحیفه رضویه

من حبة

نقل کرده که کان رسول الله صلعم اذا اکل لبنا تمضمض
فاه وقال ان له دسما **یعنی** بودی رسول الله
صلعم هرگاه میخوردی چیزیکه در او شیر بودی مضمضه میکردی
دهن خود را و میگفتی که بدرستیکه او را چربی است **ونیز**
در کتاب مذکور نقل کرده که قال حدثنی ابی علی بن ابی طالب
ع قال قال ابو جحیفه اتیت النبی صلعم وانا اتجشأ
فقال یا ابا جحیفه اکفف جشائک فان اکثر الناس
شبعا فی الدنیا اطولهم جوعا یوم القیمة قال فما
ملأ ابو جحیفه بطنه من الطعام حتی لحق الله تعالی
**یعنی** حکایت کرد پدر من علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت ابو
جحیفه که آمدم نزدیک رسول الله صلعم و حال آنکه آروغ میکردم
پس گفت مرا آنحضرت صلعم ای ابا جحیفه باز دار آروغ خود را
بدرستیکه سیرترین مردمان در دنیا گرسنه ترین همه مردمانند
در آخرت گفت امیر المؤمنین ع که دیگر پر نکرد ابو جحیفه شکم

خود را

خود را از طعام تا بدار البقا انتقال نمود **ونیز** در کتاب مذکور
آورده که کان رسول الله صلعم اذا اکل طعاما یقول اللهم
بارک لنا فیه وارزقنا خیرا منه واذا اکل لبنا او شرب
قال اللهم بارک لنا فیه وارزقنا منه **یعنی** بودی
رسول الله صلعم هرگاه تناول نمودی طعام گفتی بار خدایا برکت بخش برای
ما در او و روزی کن ما را بهتر از او و هرگاه میخوردی شیری یا طعام
شیرداری میگفتی بار خدایا برکت کن برای ما در او و روزی کن
ما را از او و این نهایت توصیف شیر است **ونیز** در کتاب مذکور
و فقه رضوی و غیره مسطور است که قال علی بن ابی طالب ع
ثلثة یزدن فی الحفظ ویذهبن بالبلغم قراءة القرآن
والعسل واللبان **یعنی** امیر المؤمنین ع فرموده است که سه
چیز زیاد کند حفظ را و ببرد بلغم را قراءت قرآن و عسل و لبان **ونیز**
در صحیفهٔ رضویه مذکور است که حدثنی ابی علی بن ابی طالب ع
فی قوله عز وجل لتسئلن یومئذ عن النعیم قال الرطب

الماء یعنی حکایت کرد برای من پدرم علی بن ابی طالب در تفسیر قول
خدای ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم پرسیده خواهید شد روز قیامت از نعمتی که در دنیا
کرده اید که فرموده آن نعم خرما تر است و آب سرد و نیز در صحیفه
رضویه نقل کرده که قال رسول الله صلعم کلوا التمر علی
الریق فانه یقتل الدیدان فی البطون یعنی رسول صلعم
گفته است که بخورید خرما را بر ناشتا که آن میکشد کرمهارا در شکم
و نیز نقل کرده که قال رسول الله صلعم ادهنوا با
البنفسج فانه بارد فی الصیف حار فی الشتاء یعنی
گفته است رسول صلعم تدهین کنید بروغن بنفشه که آن سرد است در
تابستان و گرم است در زمستان و نیز در صحیفه مزبوره مسطور است
قال رسول الله صلعم سید طعام الدنیا والآخرة اللحم
وسید شراب الدنیا والآخرة الماء وانا سید ولد
ادم ولا فخر یعنی فرموده است رسول صلعم که سید طعام دنیا و آخرت
لحم است و سید شراب دنیا و آخرت آب و من سید ولد آدمم و فخر

نیست

نیست و نیز در صحیفه مذکور است که قال رسول الله صلعم کلوا
الرمان فلیس منه حبة تقع فی المعدة الا انارت
القلب واخرست الشیاطین اربعین یوما یعنی
فرموده است رسول الله بخورید انار را که نیست از آن دانه که داخل
شود در معده مگر آنکه منور گرداند دل را و لال کند شیطان را تا چهل
روز و نیز در صحیفه مسطور است که قال رسول الله صلعم علیکم
بالزیت فانه یکشف المرة ویذهب البلغم ویشد العصب
ویحسن الخلق ویطیب النفس ویذهب بالهم
یعنی فرموده است رسول الله صلعم بر شما باد بروغن زیتون با ترتیب
که آن بکشد مره صفرا و سودا را و ببرد بلغم را و محکم کند عصب
را و خوب کند خلق را و خوش کند نفس را و ببرد هم را و نیز در صحیفه
مسطور است که قال رسول الله صلعم کلوا العنب حبة حبة
فانها اهنأ وامرأ یعنی بخورید انگور را دانه دانه
که آن گوارا تر و سودمند تر است و نیز در صحیفه مسطور است که

قال رسول الله صلعم ان یکن فی شیء شفاء ففی شرطة
الحجام او شربة عسل من یاتیکم بها یعنی فرموده است
رسول اکرم باشد در چیزی شفا پس در نیشتر حجام است و عسل که
بیارد آنرا برای شما ونیز در صحیفه مسطور است که قال رسول
الله صلعم اذا طبختم فاکثروا القرع فانه یشد القلب الحزین
یعنی هرگاه چیزی می پزید پس بسیار کنید کدو را که آن خوشحال کند
غمگین را ونیز در صحیفهٔ رضویه مذکور است که قال رسول الله
صلعم لیس شیء ابغض الی الله عز وجل من بطن مملوٍ
یعنی فرموده است رسول صلعم که نیست چیزی مبغض در نزد
خدای عز وجل از شکم پر ونیز مذکور است که قال علی عم
اُتی النبی صلعم بطعام فادخل اصبعه فاذا هو حار فقال
دعوه حتی یبرد فانه اعظم برکة فان الله عز وجل لم
یطعمنا الحار یعنی گفت علی عم آورده شد طعامی نزد رسول الله صلعم
پس داخل کرد انگشت مبارک خود را در او و دید که گرم است گفت

بگذارد

بگذارید این را تا سرد شود که برکت آن اعظم است که خدای عز وجل
هرگز اطعام نکند گرم را ونیز مذکور است که قال علی عم رسول
الله صلعم اتانی ملک فقال یا محمد ان ربک یقرء علیک
السلام ویقول ان شئت جعلت لک بطحاء مکة
ذهبا قال فرفع راسه الی السماء فقال یا رب اشبع
یوما فاحمدک واجوع فاسئلک یعنی فرموده رسول
الله صلعم آمد بمن فرشته و گفت یا محمد بدرستیکه پروردگار تو
میخواند بر تو سلام و میگوید اگر خواهی بگردانم بطحای مکه را
برای تو زر سرخ پس حضرت سر مبارک بسوی آسمان کرد و
گفت ای پروردگار من سیر میباشم روزی و حمد و شکر تو میکنم
و گرسنه میگردم و از تو سؤال میکنم و چون غرض از رساله حفظ
صحت است و نیل صلاح حال انسان چیزیکه باعث صلاح دنیوی
و فلاح اخروی باشد از برای النفس واجب دانسته حسب حضرت
خاتمة الحجابیت لازم صواب آمد دید که ختام المسک این
رساله بذکر طرفی از مناقب این فن فایح گردد در صحیفهٔ رضویه

باسناد خود نقل کرده که قال رسول الله ص یا علی اذا کان
یوم القیمة کنت و ولدك علی خیل بلق متوجون
بالدر والیاقوت فیامر الله بکم الی الجنة والناس
ینظرون **یعنی** فرموده رسول الله ص یا علی هرگاه بشود روز
قیامت باشی تو و فرزندان تو بر اسبهای ابلق متوج بدر و
یاقوت پس امر کند خدا شما را به بهشت و مردمان نظر کنند
**و نیز** مذکور است که قال رسول الله ص تحشر فاطمة و علیها
حلة الکرامة قد عجنت بماء الحیوان فینظر الیها
الخلایق و یتعجبون ثم تکسی ایضا حلتین من حلل الجنة
مکتوب علی کل حلة بخط اخضر ادخلوا ابنة
محمد علی احسن الصور واحسن الکرامة واحسن
النظر فتزف الف جاریة **یعنی** فرمود رسول ص حشر کرده
دختر من فاطمه و بر او حلة الکرامه باشد بر او حله است که آمیخته باشد
باب حیوان پس نظر کنند بسوی او خلایق متعجب پس نیز پوشند

دو حله

دو حله از حلل بهشت که نوشته باشند بر هر حله بخط سبز داخل
کنید دختر محمد ص را بر احسن صورتها و احسن کرامت **و نیز** مذکور است
قال رسول الله ص یا علی اذا کان یوم القیمة اخذت
بحجزة الله عز وجل واخذت بحجزتی واخذ ولدك
بحجزتك واخذ شیعة ولدك بحجزهم فتری این
یؤمر بنا قال ابو القاسم الطائی سئلت ابا العباس
عن الحجزة فقال هی السبب **یعنی** هرگاه بشود روز
قیامت بگیرم من بحجزه خدای تعالی و تو بحجزه من و اولاد تو بحجزه
تو و شیعیان اولاد تو بحجزهای اولاد تو پس خواهیم دید که
بکجا امر خواهند کرد ما را گفت ابو القاسم طائی پرسیدم از ابو العباس
معنی حجزه گفت آن سبب است یعنی وسیله تمت الرسالة الشریفة

بعون الله تعالی یوم الثلث من ایام شهر ربیع
الثانی من شهور سنة ۱۱۹۵ علی ید الحقیر
الجانی محمد علی بن زین العابدین
الجیلانی والحمد لله اولا
وآخرا وظاهرا
وباطنا
م

جوامع الطب

١١١

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من خلق كل شيء فقدره تقديرا
واتقن امر العالم ودبره تدبيرا واظهر عجيب
صنعته بما صوره كل شيء تصويرا واوضح
دلايل حكمته بما جعل في شيء حقير
اثرا خطيرا فرب داء خطير وضع له
علاجا يسيرا انه كان على كل شيء قديرا
ونصلي على من ارسله بشيرا ونذيرا وداعيا
الى الله باذنه وسراجا منيرا وعلى المعصومين



من اله الذين اذهب الله عنهم الرجس
وطهرهم تطهيرا واتاهم الحكمة ومن يوتي
الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا اما بعد
چون بمقتضای العلم علمان بر عامه متدینان لازم و بر کافه
مردمان متحتم که بعد از تحصیل اصول دین مبین و تعلم مسایل
واجبه بر مکلفین لااقل بهره از معالجات جزئیه و چندی
از تجربیات یسیره طبیه مطلع گشته و کلی از این کلمات نیز
به تحفه بر داشته که عند الضرورة گاهی بآن رفع احتیاج
توان کرد لهذا این اقل الخلیقه بل لاشیء فی الحقیقه محمد علی
بن زین العابدین بن محسن الحسینی الجیلانی بعد از تحصیل
بعضی از علوم دینیه و تحریر رساله موسومه به سبیل الرشاد
در اصول دین با وجود قلت بضاعت و کثرت زلت چندی

اوقات خویش را بمطالعهٔ کتب طبیّه و مکالمه از این مقوله با برادران
دینیه مصروف داشته غوّاص فکر را بگنج کاوی بحار این علم
گماشته چندی از جواهر یکه یسیر المؤنه و کثیر المعونه بوده انتخاب
نموده و از هر کتابی لبّ لبابی برچیده کرده و مجموعهٔ فراهم
آورده به جواهر الطب موسوم ساخت و چون علت غائی
این جمع و تالیف انتفاع عامهٔ مؤمنان برادران دینی و
خلّان خاندان ائمهٔ طاهرین بود لهذا اغلبا باطبعه و نشره
وادویه موضوعه و معالجات جزئیه که آنقدر خطری در ضمن آنها
متصور نباشد اکتفا نموده مرکباتی که استعمال آنها بفتوای
طبیب حاذق نباید کمتر متعرض گشته خصوصا در اوایل بحث امراض
که طریقهٔ اختصار را بیشتر مرعی داشته و چون با واسطه و
اواخر رسیده و بسبب کثرت ممارست و مداومت کتب مدوّنه
در این صناعت بضاعت خود را بفضل الله زیاده از سابق



دیده و هر بار دقایق فواید بیشتر برچیده لهذا اکثر تحریر
بعضی از فوایدی را که بران ظفر یافته حیف دانسته به تدریج
در تفصیل افزوده و در بعضی از مواد که خلاف این داب ظاهر
میشود که گاهی تفصیل اتفاق افتاده و در ما بعد آن اجمال
شده برای آنست که به ترتیبی که جمع شده بهمان ترتیب تالیف
نگشته بلکه بسا بوده که شیئی من حیث الجمع مقدم و من حیث
الترتیب والترکیب مؤخّر میشده و بالجمله این جمع در اوایل
خوض حقیر در این فن شده و بمشیّة الهی من بعد اهتمام
تامّی در این فن میشود والحال همین جمع کردن از کتب معتبره
مقصود است چنانکه آنچه از قبیل اسباب و علامات و بعضی
از معالجات مخصوصه و کلامات مناسبهٔ آنها است از معالج
کتب معتبره مانند اسباب و موجز و غیرهما که جهت امراض مخصوصه
بیان کرده اند ماخوذ است و سایر کلامات مناسبه و معالجات

یسیر المؤنه کثیر المعونه از قرابادین معتمدین و کتب مالابد
الطبیب جمله مشهور بجامع بغدادی و کتاب تحفة المؤمنین و
غیرها جمع شده چه کتب قرابادین وادویه مفرده و مرکبه فواید متفرقه بسیار است
که عند الحاجه جهت مطلب مخصوصی پیدا کردن اشیای مهمه از
مواضع متفرقه آنها بغایت مشکلست حتی متفرق بودن و
مناسبات هر مطلبی در یکجا مجتمع و متعین نبودن باعث حرمان
اکثر الخواص از انتفاع بآن منافع جلیله در مطالب مخصوصه
گشته بنابرین حقیر کثیر التقصیر را غرض اصلی جمع متفرقات
بود نه نقل مجتمعات چنانکه دأب متحلین است که کلامی را در
یکجا مجتمع یابند و چنان از انجا بر زنند که کسی پندارد که از
خود افاده مینمایند ازینجهت حقیر غالبا از ... جمع
ها از کتب ادویه مفرده و مرکبه صحیح
کرده و اشاره بماخذ هریک در اکثر مواضع نموده و چون اینست

بلکه

یکت دوا منافع چند مذکور بود در اینصورت مناسب دانسته
در یکجا منافع مهمه یک چیز را ذکر کنند تا اطلاع بمنافع مهمه آن
مجموعا در یک موضع بهم رسد و در سایر مواضع که نفع ان چیز عام
باشد مر انها را نیز بطریق اجمال اشاره شود که در فلان موضع
نیز فلان دوا جهت این امر گفته شد تا از همه منافع آن انتفاع
بیشتر شود و چون رباعیات و اشعار را دخل عظیمی در ضبط
هست علاوه ملاحتی که دارند لهذا در اثنای جمع هرجا
که بدیهة چیزی بخاطر فاتر رسید و یا منظوم از کلام دیگری
یافته شد بزبان قلم جاری ساخت و چون بعضی از اسرار
عجیبه بتجربه قاصر رسیده که مشتمل بر بعضی از مصالح جلیله و برخی
از مفاسد عظیمه بود بنابراین آنرا بر عرض تحریر نمود تا
همگنان را اطلاع بر آنها بطریق میسر نموده در مفاسد آنها
بکار نبرند و فواید است بر کسیکه مطلع بر آن اسرار شود

اینکه آنها را در مفاسد بکار نبرد و اینکه هر کس را بران مطلع
نسازد و اینکه چون نسخه بردارد از رمز خط صریح تبدیل
نکند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان
الله سمیع علیم و چون معلوم شد که مطالب مذکوره در این رساله
در مقتبسات کتب مدونه نیست بلکه از مخترعات حقیر پس
هرگاه احیانا عند التجربه ثمره مطلوبه از بعضی مطالب بظهور
نرسد عهدهٔ آن بر جامع نباشد و از اینجهت حقیر نیز بآداب
حکیم مؤمن سر ستره که در اوایل تحفة المؤمنین مذکور است عمل
کرده هر چه را که دیگران تجربه کرده و خود بتجربه نرسیده
نگفته که مجرب است بلکه بعبارت مجرب دانسته اند یا شبیه آن ادا
کرده مگر آنکه نقل کلام دیگران باشد که در ان لفظ مجرب است مذکور
باشد پس هر چه بتجربه حقیر رسیده مذکور میشود که مجرب حقیر
است یا مجرب حقیر است یا لفظی که بهمین مفاد باشد و معالج در
اکثر موارد احتیاط را باید منظور داشته بی مشورت عارفی

الی آنکه از رساله ی نقل شود و جم



جراحات در هر معالجه نکنند چه معالجات بحسب اختلاف حالات و سن
مریض و فصل و وقت مختلف میباشد و چون دانستن تمام
هر مرضی بلغت عربی که افصح لغات است و همچنین بلغتیکه میان اطبا
متداول است که گاهی نیز مطلوب است که گاهی احتیاج بآن جهت
رجوع بکتب عربیه بهم میرسد لهذا اسامی امراض و همچنین
عنوان هر مطلب را بلغات مذکوره تعبیر و بفارسی یا ترکی
تفسیر نمود امید از لطف عمیم جناب سبحانه آنکه عامه مردم
را از این رساله نفع عام و تمام ارزانی فرماید و چون
اکثر مواضع این رساله حواله بمکرر یکدیگر است پس لابد است از ذکر
فهرست مضبوطی که باعانت آن استخراج مطالب توان نمود
و نیز بعضی از فواید عامة النفع متفرقه در این رساله مندرج
است باید بعد از فهرست اشاره اجمالیه بموضع هر یک نماییم
**اما فهرست** پس میگوییم که این رساله مرتب است

از رسالهٔ ما

بر دو مقدمه و چهار جزو و خاتمه **مقدمه اوّل** در
تفسیر بعضی از لغات و کلمات که در این رساله وارد میشود ع
**مقدمه دوّم** در تحقیق و تحویل بعضی از اوزان طبیه

## جزو اوّل

در ذکر بعضی از ادویه و اغذیه
مفرده و مرکبه و این جزو مبتنی بر دو فصل است **فصل اول**
در بعضی از مفردات **فصل دوّم** در ذکر بعضی
از مرکبات

## جزو دوّم

در امراض
مخصوصه بهر عضوی از اعضا و در آن یازده فصل است
**فصل اوّل** در امراض سر و دماغ الصداع
درد سر الشقیقه درد نیم سر السرسام معروف
النسیان فراموشی المالیخولیا و بعض ما یناسبه
جنون وحشت و وسواس و غم و هم و سایر اقسام جنون و تر[...]

خلط

خلط سوداوی و ضعف دماغ الصرع معروف السکته
مشهور السبات خواب بسیار سنگین السهر بی خوابی
السدر والدوار سیاهی کردن چشم و گیج زدن سر اللقوه
کج شدن دهان و روی و چشم الفالج و الاسترخاء بی حس
و حرکت شدن نصف بدن طولا و سست شدن اعضا التشنج
والتمدد در هم کشیده شدن و خشک گشتن پی الرعشه
لرزیدن الرعاف خون از بینی آمدن الزکام والنزله
معروف و مشهور **فصل دوّم** در امراض چشم الرمد
درد چشم السلاق غلظت پلک چشم و جوشیدن و سرخ شدن
آن الدمعه اشک کردن چشم نزول الماء فرود آمدن
آب در موضع روشنایی چشم البیاض سفیدی که بر سیاهی چشم بهم
الحول کجی چشم العشی شب کوری محددات الباصره
چیزهایکه بصارت را تند کند منع نبات الشعر فی العین

نکفر رستن روییدن موی در چشم منع ظهور الجدری فیها
نکفر استن روییدن آبله در چشم **فصل سیم** در امراض گوش
الطرش والصمم سنگینی گوش وکری آن الطنین والدوی
صدا کردن گوش وجع الاذن درد گوش قرحة الاذن
زخم گوش دخول الحیوان وتولد الدود فی الاذن
داخل شدن جانور وبهم رسیدن کرم در گوش دخول الماء فی الاذن
داخل شدن آب در گوش **فصل چهارم** در امراض لب
ودهان ولثه ودندان وزبان تشقق الشفة ترکیدن
لب القلاع جوشش دهان وزبان تدبیر الاسنان
تدبیر دندانها که عبارت از حفظ صحت واصلاح آنهاست
الضرس کند شدن دندان دود الاسنان کرم دندانها
تحرک الاسنان جنبیدن دندانها وجع الاسنان
درد دندانها قلع الاسنان کندن دندانها نقصان

اللثة

اللثة کمی گوشت دندان استرخاء اللثة سستی گوشت
دندان اللثة الدامیة گوشت دندان که خون آید
البخر بدبویی دهان شقوق اللسان ترکیدن زبان
ثقل اللسان سنگینی زبان **فصل پنجم** در خناق وبعضی
از لواحق آن العلق الناشب زلو که بچسبد بحلق وآنچه
در بلع اوست اللقمة والشوکة فی الحلق لقمه یا خار
که بند شود در گلو وهمچنین است استخوان وامثال ذلک **فصل ششم**
در امراض شش وسینه ضیق النفس تنگ شدن نفس
الربو والبهر مردو دشواری نفس است بحوحة الصوت
گرفتگی آواز السعال سرفه نفث الدم آب دهن انداختن
خونین ذات الریه آماس شش ذات الجنب درد پهلو

117

السل قرحه شش **فصل هفتم** در امراض پستان ۞
ورم الثدی آماس پستان ابقاء الثدی علی صغره
باقی داشتن پستان بر کوچکی که بزرگ و او بخته نشود قلة اللبن
کمی شیر منع در الدر اللبن منع روان شدن شیر **فصل هشتم**
در امراض دل الخفقان طپیدن دل الغشی غش کردن
**فصل نهم** در امراض معده وجع المعدة درد معده
نقصان الشهوة وبطلانها کم شدن اشتها و زایل شدن آن ۞
التخمه و فساد الغذا ثقل غذا بر معده و فاسد شدن آن در معده
بعض مقویات المعدة والهاضمه بعضی از چیزها که مقوی معده و
هاضمه است و بعضی که مناسب آنست فساد الشهوة خواهش کردن
چیزهای بد مثل گل و زغال و غیرها خواه در حال حمل خواه غیر آن
القی والغثیان والتهوع قی کردن معده است با دفع چیزی
از راه دهان غثیان حالتی است مر معده را که گویا تقاضای قی میکنند

التهوع

تهوع حرکت معده است بی حرکت چیزی با او قی الدم
الهیضه حرکت کردن معده و میل کردن آن بقی و اسهال
قی الدم قی کردن خون الفواق سکسکه العطش
تشنگی **فصل دهم** در امراض جگر ضعف الکبد
ضعف جگر سوء القنیه مقدمه استسقا است ناشی از
ضعف جگر الاستسقا معروف **فصل یازدهم**
در امراض سپرز و زهره الیرقان زردی بشره
یا بیماری غیر طبیعی آن علاج الطحال یعنی علاج
صاحبان سپرز **فصل دوازدهم** در اسهال
و چیزی از امراض روده و ناف و مقعد الاسهال
مشهور السحج زخم روده کلام فی الحبس والاطلاق
سخنی است در بستن طبع از فعل کردن و روان کردن آن در صورت بیکی

المغص پیچ شکم القولنج درد روده الدیدان
کرمهایی که در معده وامعا بهم رسد الزحیر بزبان کیل
روز سنکینی مانند البواسیر معروف ورم المقعدة
آماس مقعد حکة المقعدة خارش مقعد
شقاق المقعدة ترکیدن مقعد خروج المقعدة
بیرون آمدن مقعد از موضع خود **فصل سیزدهم**
در امراض کرده و بول دان حصاة الکلیة والمثانة
سنک ریزه که در کرده و مثانه بهم رسد قروح الکلیة
والمثانة زخمها که در کرده و مثانه بهم رسد بول الدم
بول کردن خونین جمود الدم فی المثانة بستن خون
در بول دان جرب المثانة معلوم حرقة البول سوزش
بول احتباس البول وعسره حبس شدن بول و
دشواری آن سلس البول والبول فی الفراش

بی دربی

پی در پی آمدن بول و بول کردن در جامهٔ خواب تقطیر البول
قطره قطره آمدن بول **فصل چهاردهم** در
امراض اعضای تناسل و بعضی از مناسبات مقام
نقصان الباه کم شدن قدرت مجامعت سرعة الانزال
زود انزال شدن منی کثرة الاحتلام معلوم است
معظمات الذکر چیزها که آلت مردی را بزرگ کنند
الملذذات لذت افزاینده‌ها المضیقات وشی
مما یناسبها تنک کننده‌ها و چیزی از آنچه مناسب آنهاست
مثل خوشبو و کرم و خشک کردن موضع مخصوص و بعضی از اسرار
کلام فی الجماع وبعض ما یتعلق به کلامیکه تعلق
بجماع دارد چون اوقات و آداب و اشخاص و اشکال
جماع و منفعت و مضرت و تدارک مضرات آن قروح
الذکر زخمهای آلت مردی اورام الخصیتین

آماس خصیه الفتق معروف کلام فی ما یتعلق بالنساء
سخنی است در چیزهایی که تعلق بزنان دارد افراط الطمث
از حد گذشتن خون حیض احتباس الطمث بسته شدن
حیض اورام الرحم آماس بچه دان وجع الرحم
درد بچه دان اختناق الرحم مرضی است شبیه بصرع
در زنان العقر و عسر الحبل نازایید نبودن دشوار
بار گرفتن تدبیر الحوامل تدبیر زنان آبستن تسهیل
الولادة آسان کردن زاییدن اسقاط الاجنه و
اخراج المشیمه سقط کردن بچها از شکمها و بیرون
کردن مشیمه تدبیر النفساء تدبیر زنانیکه در نفاس
باشند موانع الحبل منع کنندهای آبستنی الرجا
مرضی است شبیه بآبستنی که بزنان گیرد [illegible] نامند **فصل**
**پانزدهم** در درد پشت و بعضی از مناسبات

وی

وی و بعضی از امراض اعضای طرفیه وجع الظهر
و بعض مما یناسبه درد پشت و آنچه از آنجا مناسبات دارد
چون درد کمر و تهی گاه و هر عضوی از اعضا که دردناک
شود یا آفتی یابد اوجاع المفاصل دردهاییکه
در پیوندهای اعضا بهم رسد و از این جمله است درد ورک
و عرق النسا و نقرس

## جزو سیم رساله

در بعضی از امراض که مخصوص عضوی نیست و بعضی
که تعلق بزینت دارد و در آن چهار فصل است
**فصل اول** در بعضی تدبیر تبها **فصل دوم**
در اورام و بثور الاورام آماسها الدمامیل
دنبلها الحمره باد سرخ الجمره و النار الفارسی
آتشک الطاعون معروف الخنازیر آماسهای خورد
محکم بگوشت چسبیده السرطان آماسی است شبیه بخرچنگ

12.

الجذام خوره الداخس ورم سر انگشت که بزبان کیل
گردیج نامند الجدری والحصبة آبله و حصبه
الجرب والحکة جرب و خارش بودن نبات الثلیل
شام الثآلیل بفارسی زگیل و بزبان کیل کُلیچم نامند
البثور اللبنیة دانهای شیردار که کندر مکه نامند

فصل سیم در قروح و جروح و مناسبات مقام

الجراح ای کچلی سر السعفة والشهدیة ای پرده و
نیز از زخمهای سر است الاکلة زخمی است که اطراف خود را
بخورد و متعفن سازد ای زخم نوره زخم میان انگشتان
پا ادویة قروح و جروح بر سبیل الاطلاق نزف
الدم روان شدن خون نشوب النصل والشوکة
وغیرهما بند شدن پیکان و خار وغیرهما در عضوی

الغریبة

الغریبة والسقطة والکسر والوثی والوهن والاعیاء
والسحوج والشجاج تعبیر هریکی در موضع ذکر نموده است
الشقاق ترکیدن اعضا حرق النار والماء الحار
وغیرهما سوختگی آتش و آب گرم وغیرهما مثل روغن گرم
و آفتاب گرم

فصل چهارم در بعضی از چیزها که

تعلق بزینت کردن دارد موانع نبات الشعر
چیزهایی که مانع رویدن موی گردد داء الثعلب و داء الحیة
هر دو نیز بکسرند در ریختن موی و از داء الحیة پوستهای رقیق
نیز از کله میشود قلة شعر الرأس والحاجب واللحیة وغیره
کمی موی سر و ابرو و ریش و نبودن آن مطولات
الشعر ومقویاته درازکنندهای موی و قوت دهندهای
آن تشقق الشعر وافراط جعودته علاج
شکافتگی موی و بسیار درهم پیچیدگی آن تدبیر غلظ الشعر

علاج در تسوید موی تجعید الشعر مجعد و پیچیده کردن موی
المقوسه چرب موی کبر الشیب و بعضی متعلق به
سفیدی موی و بعضی از چیزها که تعلق بآن دارد مثل
رویانیدن موی سیاه و بعضی از خضابات و مفید کننده های
موی زرق العین کبودی چشم فساد اللون
یعنی فاسد شدن رنگ موی ذکر بعضی الجالیات للون
والمحسنات بیان بعضی از جلا دهنده های بشره و سرخ کننده
و حسن افزاینده ها الکلف والنمش والبرش و [illegible]
[illegible] در پوست [illegible] البرص والبهق
که پیسی [illegible] سیاه یا سفید القوبا [illegible]
الوسم والوشم و آثار القروح و سایر الآثار [illegible]
المنکرة الکائنة فی البدن والثوب زایل کننده های [illegible]
و [illegible]

جلی

حجامه [illegible]
افراط الهزال والسمن زیاده از حد [illegible] لاغری
و فربهی المسمنات [illegible] المهزلات لاغر کننده ها
کثرة العرق بسیار عرق کردن نتن العرق والصنان
و ما یناسب المقام بدبوی عرق و بدبوی زیر بغل
و دیگر مناسب مقام است مثل بدبوی [illegible]
القمل والقمقام والصئبان شپش و [illegible]
شپش [illegible] کلام فی الاطفال [illegible]
در خصوص [illegible]
[illegible]
[illegible]

## جزو چهارم

در وبا و تحرز از آن و تدبیر [illegible]
و دفع موذیات و بعضی از مناسبات مقام [illegible]
[illegible] **فصل اول** در وبا و تحرز از آن

**فصل دوم** در تدبیر کسیکه سم قاتل خورده باشد
مانند زرنیخ و تریاک و زهره مار و غیرها **فصل سیم**
در گزیدن جانوران **عضة الکلب الکلب** گزیدن
سگ دیوانه **لدغ الحیات والعقارب** گزیدن مارها
وعقربها **نهش الرتیلا** گزیدن رتیلا **لسع الزنبور**
**والنحل والبق والبعوض** گزیدن زنبور و مگس عسل و پشه
بزرگ و کوچک **فصل چهارم** در طرد بعضی موذیات
ودفع اذیت آنها عموما وخصوصا که بعد ذکر تدبیر عام مذکور
میشود تدبیر راندن و کشتن بعضی بخصوص مثل مار و عقرب
و پشه و زنبور و مگس و کیک و ساس و موش و ارضه و سوس
و مورچه **خاتمه** در بعضی از اشیای
متفرقه چون تدبیر درخت و حفظ شکوفه و میوه آن و دفع آفت
زراعت و منع زنگ کردن آهن و احاله شراب بسرکه و بالعکس

وازاله

وازاله تعدی و تغییر طعم روغن و سایر الحمه متغیرة الطعم
وغیر ذلک از فواید متفرقه و اسرار مکتومه که در اینجا
مذکور است این فهرست اجمالی که ضمیمه بود و در تحت عنوان
مضبوطی بود **اما فواید متفرقه در مباحث**
**مختلفه این رساله که باید بر یکی**
**اشاره اجمالیه شود** از انجمله معالجه
بعضی از امراض متفرقه است که در عنوانهای سابقه نام برده نشده و تبعیت
وازاین مقوله ... اول رساله است در ذکر روغنها
از ... را وسیمها در فصل دوم آنکه تعداد بعضی از ...
مرکبات است در ... ذکر منافع بعضی از ادویه بسیار مذکور است
و بعضی دیگر در اینجا اشاره میشود کی ای ... شده مفصل
است قریب به ... که در فهرست اشاره شد و در موضع ذکر ...
بیانش به تفصیل مذکور است و بعضی از مناسبات کی از ... 
و دراوجاع المفاصل مذکور است حکی ... مرضی است

اشیای مذکوره در رساله کاهی
مذکور شده باشد که از معالجات است

... تشیخ و تعدد و ...

در حشو لمس که در کتب مبسوطه مفصل است و خواب بیرون یا دوست
کرفتن و سحر ... و نشستن و غلاف هیئت طبیعی کند نشستن
بهم میبرسد چنانکه بی حس میشود و کویا سوزن نامیز سند نوعی
از خدر است و در عشه منابی جهت خدر مذکور است کو افعی الاف
کوشتی است رو بیده در مجرای بینی که باعث نقصان یا بطلان
شم میشود جهت این در و ریحی در اکلاء مذکور است فو حصی
زخمهای عفونت دار زیره است که در مقعده و اطراف متای شقیقم
حادث شده ریم از انها سیلان میکند جهت وی کاو در مجرب
مذکور اتفاقًا مناسب است و در ... ادویه ووج و در ویا بر سبیل
اطلاق نیز مذکور است نمله دانه ایست بیرون می آید با
التهاب و احتراق و ورم اندک ... بعد از موضعی بموضعی
ماننده نمله که مورچه باشد جهت این نیز در ادویه ووج
مذکور است سلعه ورمی است غلیظ بر امده از گوشت
منفصل از عضو چون وی را حرکت دهند در هر جانب
از چهار جانب حرکت کند و مقدارش از نخود است

تا بقدر خربزه و در میان کیسه میباشد و غدد جمع غده
و ان کره سفتی است که در میان گوشت بهم میرسد جهت هر دو
ایضا در ادویه ووج مذکور است ماشرا ورم دمویست که
ظاهر میشود در رو و پیشانی و گاه باشد که بسوی سر صعود کند
جهت وی در جدوری و حصبه مذکور است خال نیز مذکور است
و جمعش خیلان است جهت وی در ثالیل و همچنین در الوشم و الوشم
الخ مذکور است وضح که سفیدی است غیر برص جهت وی در برص
مذکور است الا برص حیوانات است جهت آن در برص مذکور است

**و از الجمله اعمال متفرقه است** از قبیل الاقات
و غسل بعضی از چیزها و سایر اعمال **اما احراقات** پس
بباید دانست که شرط است در احراق انکه دو جسم مختلف مانند نمک
و بوره را باهم نوزانند و انچه از جنس احجار باشد مبالغه
در احراق ضرورت بخلاف نباتات و حیوانات و دیرو است
صموغ ادنی احراق کافی است و اگر مقصود تبرید باشد بعد از

اوراق باید شست والا فلا پس اشاره بوضع اوراق بعضی از
چیزها که در رساله مذکورست نمائیم سوختن شیشه در دوم حصه
چشم در بیاض سوختن پوست تخم مرغ که تکلیس آن باشد
نیز در جا بجا مذکورست سوختن الحجر انها و صدف و
مهرها و امثال ذلک و همچنین سوختن نمک و همچنان سوختن
جمیعًا در تدبیر الانسان مسطورست سوختن جو و سایر
حبوب و بزور و عود و بیخ نی در تحرک الانسان مزبورست
سوختن نبت و عقیق و یاقوت و احجار صلبه در اللغة
الکرامیه سوختن بسد و مرجان و کهربا و امثالها در
علاج مطحولین سوختن موی سر و پشم و ابریشم و پوست
کدو در اکله سوختن سرطان در شقاق سوختن
بوره و نوشادر در رسوبات و بندهای موی مذکورست تخمیص
برز که عبارت از بودادن آنهاست در اعمال مسطورست
و اما غسل بعضی از چیزها که در رساله مذکورست



پس با این تخفیص غسل سپیداب و توتیا و اجی رشل
یاقوت و شهدانج و شبه احجار مثل راسخت و اقلیمیا و شنجرف
و امثال ذلک در ذکر سپیداب از فصل اول از ج و اول
مذکورست غسل شیشه در بیاض مزبورست غسل موم
و ادهان و زفت و سایر چیزها که باتش گداخته شود در ذات
الرئه غسل مرداسنگ در اکله غسل لک که رنگ لاک
نامند در مهزلات مذکورست اما سایر اعمال
پس تصعید کردن مرداسنگ در مزیلات الوسم والوشم
مذکورست محلوب کردن طلق در کلام فی الجبس والاطلاق
مذکورست عمل ابکامه در حرف الف از فصل اول از ج و
اول عمل سپیداب در حرف سین عمل سه بنشم نیز
نیز جابجا عمل کل حکمت در حرف را در ذکر روغن آن عمل شیر سته
در حرف شین در ذکر شراب عمل قرنی در حرف قاف عمل

عمل صاروج الحکمه در ذکر سرشم نیز

قبیله که ناطف گویند در حرف قاف عمل کشمش

که نیز نامند و عمل کشک هردو در حرف کاف و همچنین

عمل کلقند و کلنگبین عمل قلیه نرگسی در نقصان الباه

تدبیر ذبایح که بزباز کیل در سل نامند و اتخاذ

دوده کنند روس پر دوده ها جمع در قلة شعر آرایش

والحاجب مذکورست اداب استعمال مقیئات

در فصل دوم از جزو اول مذکورست اداب نفوعات

در احتباس الطمث اداب سنونات در تدبیر الاسنان

اداب اکحال در اوایل فصل امراض چشم اداب مراهم

در ادویه مطلق و قوه واردة و از الجمله سایر

اشیای متفرقه هست بیان قلت مضاعف

در آداب مراهم که اتفاق افتاده مذکورست بیان مراد

مصطلح الطبا در حرف النار تفسیر زرد و در اللغة

الترابعه

التومسه تفسیر حجر الخطاطیف و طریق تحصیل ان در تریاقات اوصاف

غاریقون و کیفیت استعمال او در تحفه تفسیر مزد فالاطب

و طریق اتخاذ آن در زدوات الارکیه بدل سیر که عنصل که در تحفه آن احکام بیان

در بحر بدل مومیایی جهت ضربه و سقطه و رفع اثر خوف در ضمن

معالجات ضربه و سقطه بدل روغن بلسان و زریت عتیق در حرف

از فصل اول جزو اول معدل ام حبه در ذکر ریحان ملحقات

بول در حصاة الکلیه والمثانه چیزها که قبض طبیعت و بیرون که اطلاق

کند در فصل دوازدهم چنانکه در فهرست اشاره شده مرقات خون

خونها و سکنات حرکت آن در کلام فی الاطفار و در معالجات بر کنده

شدن ناخن حیله در آسان کنند ناموی در موانع نبات الشعر

حیله در مهر آکرده و سریع الهضم ساختن گوشت غلیظ در مقویات معده

امتحان بکر و امتحان خون بکارت و امتحان حامل و عاقر و امتحان اینکه علت

واشیاء جالب از حمل و حفظ جنین در العقر و عسر الحبل مذکورست و جون

بعضی از رموز بجهت اختصار در این رساله مرموز است بیان میشود
اینست ص علامت صفت است که بعد از ذکر منافع دوایی مرموز
میشود که صفت آن چنین است م رمز درهم است که عنقریب وزن آن معلوم
میشود ق رمز مثقال است مکی رمز من کامل واحد است که بعد از ذکر چند
چیز وزن همه بیان میشود که از هر یک فلان مقدار انتهی علامت منتهی
شدن کلام انگیست که از اینقل میشود تا کلامها بیکدیگر مخلوط نشود
و بعد از اتمام رموز شروع در ذکر اشیای مذکوره در رساله و آنچه متعلق باشد
که از اول دیباچه تا باینجا تحریر شد شروع در ذکر تحریر آن اشیا بقصه
مینماید **مقدمه اول** در تفسیر بعضی از کلمات
که در این مختصر وارد میگردد که بترتیب حروف ابجد چندی از آنها ذکر
میسازد و بعضی که از جنس امراض باشد و در اینجا مذکور نبود چون تفسیر
آنرا خواهند در فهرست رساله و در امراض متفرقه آن ملاحظه کنند
که در سامی اکثر امراض در اینجا مجتمع است با تفسیر هر یک و هر گاه زیادتی
وضوح در بعض مواد مطلب باشد در موضع ذکر آن مرض از رساله
رجوع کنند ابازیر آنچه در اطعمه داخل کنند خواه از جنس

سبزیها

سبزیها باشد یا ادویه یا به احتراق سوخته شدن احشا
شامل جمیع آنچه در جوف است از دل و جگر و معده و روده و غیرها
احلیل سوراخ ذکر اختلاج جنبیدن عضو اخلاط
خون و بلغم و صفرا و سودا استرخای بیه گنج زاران استفراغ
خالی کردن اخلاط و فضولات از بدن استنشاق در بینی
کشیدن چیزیکه مایع باشد اسفیدباج طعامی است معرب سفیدآش
است و بفارسی شوربا نامند و آن مرقی است که از ادویه حاره و
گوشت مرغ و غیر آن و سبزیها و غیر ذلک بحسب اقتضای حال
ترتیب دهند و طعم غالبی نداشته باشد افاویه ادویه خوشبو
مثل هیل و دارچینی و بسباسه و غیرها اکتحال در چشم کشیدن چیزی را
با میل و امثال آن خواه جامد باشد چون سرمه و خواه مایع چون
عسل التهاب برافروخته شدن حرارت غریبه است در بدن یا جزوی یا عضوی از آن
آنچه دود دهند بآن چیزی را بخور داده آنچه از سوختن آن دود برخیزد
برود چیزیست که با آبهای مخصوصه سرشته ببندند در چشم

استعمال نمایند چون توتیای غوره بزر تخم نباتاتست که در
غلاف و پوست باشد مثل خشخاش تدهین روغن مال کردن
چیزیست تسقیه آنست که ماهیی را بتدریج بخورد چیزی دهند
خواه آنچیز بر سر آتش باشد یا نه تطفیه انداختن آهن یا
غیره است که با آتش بسیار گرم کرده باشند در میان مایعی تعلیق
آویختن چیزیست بر گردن یا بموضع دیگر تغریه از آنچه در
مغری مذکور میشود ظاهر میگردد تقلّب نفس شیخ گفته که آن
گفته میشود مر غثیان لازم را و گاه گفته میشود مر زایل شدن
اشتها را و غثیان در فهرست رساله گذشت تکلیس عبارت از
مهیا کردن چیزیست برای سرعت نفوذ و سرعت تاثیر و قابل
سوختن آنست برای ساییدن خواه بسوزانیدن چون آهک
و خواه بتدبیر دیگر چون تعفین قلعی برای سپیداب چنانکه
در حرف سین از فصل اول از ج و اول مذکور میشود تکمید
کماد کردنست و کماد مذکور میشود تلطیخ نیز برسم لطوخ معلوم

میگردد تمریخ در مروخ معلوم میشود تنقیه پاک کردن
بدنست از اخلاط و فضول توابل ادویه ایست که در
اطعمه کنند مثل گشنیز خشک و زیره و امثال اینها جذب آنچه
بسبب حرارت تحریک فضلات یا پیکان و امثال آن که بعضو
نشسته باشد نماید و بجانب خود کشد جالی آنچه رفع رطوبات
لزجه جامده از سطح عضو کند جامد چیزیست را گویند که
در نفس سیلان باشد چون موم جفاف خشکیست حرّیف
چیزیست که در اجزای زبان فرو رفته بسیار بگزد و تفریق اجزا
نماید چون سیر حسق چیزیست که مانند قهوه بباشد منعقد
حشفه سر ذکرست حصاة سنگ ریزه است حکه خارش
عضوی یا بیشتر از یک عضو حمول برداشتنی دواییست در
قبل یا دبر دلک و دلوک بمعنی مالیدن چیزیست ذرور
بمعنی پاشیدنی دواییست که نرم ساییده و از حریر بیخته باشد که
بجاهایی بپاشند که بعضو بپاشند ذوبان بمعنی گداختگی است
رادع مقابل جاذبست که مانع ریختن ماده بعضو شود و ماده

بقوت صح

رادایس برد مر طوبت فضلیه رطوبتی است زیاده از
اجزای دوائیه و غذائیه جسم که خارج است از حقیقت آن
اجزا اگرچه داخل حقیقت آن جسم است سحیه بفارسی ششی
مانند سحق یعنی نرم سابیدن چیزیست سعوط داروئیست
که در بینی کنند سم بفارسی زهر گویند و آن هر چیزیست که مفسد
مزاج گردد بسبب ضدیت کیفیت یا خاصیت سنون آنچه
دوائیست که سابیده بدندان بپاشند و بمالند یا بچیزی سرشته
و یا قرص ساخته دلک کنند و مخصوص دندان و لثه است سوء مزاج
تغییر یافتن مزاج است از حال طبیعی و میل کردن به یکی از کیفیات
اربعه یا دوتای غیر متضاده خواه مادی باشد که از غلبه
خلطی یا زیاده حرکت بود و یا ساده که غیر مادی است مثل تاثیر
هوای سرد و آفتاب گرم و غیر هما ضماد آنچه مایع غلیظ القوام
بوده بر عضو بنهند و به بندند طبیخ آبی را گویند که در او چیزی
جوش بیده باشند طلا آنچه رقیق القوام بوده بر عضو بمالند
عاقر زنان نازاینده عصاره آبیست که از نباتات بفشرند

اعم ازانکه

اعم ازانکه آب مذکور را بافتاب یا باتش منعقد و خشک کرده باشند یانه
عصیده طبیخی است که از فلفل یکجا بر هم زده خوب بهم مخلوط
کنند عصیر آب تازه افشره نباتات که منعقد ساخته باشند
پس اخص از عصاره است غرغره آنچه از راه بینی در حلق حرکت دهند
چنانکه آن از انواع ادویه های مختلف بهم رسد غسول چیزیست که بآن
روی یا عضو دیگر را بشویند و غمره نیز قریب بآنست غشاوه
پرده ایست در چشم که بر سطح ملتحمه ظاهر گردد غلیان هیجان دادن
و جوشیدن چیزیست و غالبا در هیجان اخلاط حاره که خون و صفرا است اتفاق
میشود فتیله شیافه ایست که بر دبر برد و در دبر دارند و شیاف نیز نامند
فرزجه شیافه ایست مخصوص قبل زنان قابض مراد از آن
در طعم چیزیست که اجزای زبان را بهم آورد و در غیر طعم مراد از آن
چیزیست که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و امساک
فضلات نماید قاتل بنابر اشهر مرادف سم است که گذشت و بعضی زهر
حیوانی را باسم سم و غیر حیوانی را باسم قاتل مخصوص دانسته اند

قتال مبالغه قاتل است قرع بمعنی کدو است و مراد از ان انا در اعمال
ظرفی است از شیشه و غیره که در تقطیر استعمال کنند قضب شاخ
گیاه و نبات قات است قضبان جمع او است قضیب آلت مردی است
قطور آنچه در عضوی مانند گوش و چشم و بینی بچکانند کحل
بفارسی سرمه گویند و آن دوائی است که نرم سائیده و از ریخته
بی سرشتن بچیزی بچشم بکشند کرب اضطراب و بی آرامی است
کلیه گرده است که قلوه نیز نامند کماد آنچه از ادویه بالیه گرم
کرده بر عضو بندند چون تکمید سبوس گندم و گاهی کماد عبارت
از ادویه مطبوخه میباشد که در شانه گاو و امثال آن کرده و یا طبیخ
را که بپارسی اسپرده گویند یا آب ادویه تر کرده بر عضو بگذارند
کیلوس آنچه از هضم اول که در معده است شبیه بآب کشک بهم رسد
کیموس آنچه از هضم دوم که در جگر است بهم رسد که آن اخلاط اربعه
است لخلخه آنچه با مایعات در ظرف سرتنگی برهم زده ببویند لزج
چیزیست که بالفعل یا بالقوه صاحب رطوبت چسبنده بود که قابل انعقاد

باشد

باشد چون لعاب بهدانه و خود بهدانه که اول بالفعل و ثانی بالقوه
است لطوخ دوائیست از ضماد رقیقتر و از طلا غلیظتر که بر عضو
بمالند لعوق چیزیست که قوامش از معجون بسیار رقیقتر بوده انگشت
بیچ نموده تناول کنند مالح چیز شور است مایع چیزیست که رقیق
القوام و سیلان کننده باشد و ضد جامد است مبرد سرد مزاج
را گویند و جمعش مبردات است مبخر آنچه در ان ابازیر که کوفت
کرده باشند مبهی چیزیست که بسبب تولید ریاح لطیفه محرک اعصاب
و عضلات اعضای تناسل گردد و باعث تکون منی شود مثانه
بول دان است مجفف چیزیست که رطوبات را برطرف سازد یا
کم کند محرق بفتح را چیزیست که سوزاننده باشد لیکن بحد خاکستر
شدن نرسیده و بکسر را چیزیست که تحلیل اجزای لطیفه و رطبه
کرده احداث رمادیت نماید مثل فلفل و فربیون محرور کسی گرم
مزاج و جمعش محرورین محلل چیزیست که بحرارت مجوفه قوت خلط
کنند و اجزا اجزای آن جزو ابعد جزو نماید محمر آنچه بحرارت
جذابه جذب خون بظاهر پوست کند و سرخ نماید مخمص آنچه

از بزور و غیره که بو داده باشند بر بر آتش **محلل ریاح** آنچه رفع نفخ

و حیوانی از جهت تحلیل کثیف نماید که مانع حس و حرکت گردد مثل ترباک

**مدر حیض** آنچه مانع عیب اغذیه و فضول را مثل بول و حیض و شیر و عرق

روان سازد **مرخی** آنچه عضو را سست و قابل تمدید سازد **مرطوب**

کسی است که رطوبت در مزاجش غالب باشد و جمعش **مرطوبین** است **مرق** آب

طبیخ گوشت و غیره است که از طبخ غلظتی بهم رساند **مروح** مالیدن روغن

در و غنی است بر عضو **مزمن** قریب بعضی دانسته لیکن استعمالش در **قروح**

و جروح و جاری مجرای آنها است **مزمن** مرضی است که کهنه شده باشد و گاهی

اطلاق بر هر مرض عسر العلاج میکرد **مزوره** غذائیست که

جهت مریض ترتیب میدهند شبیه بآش لیکن در آن گوشت و چیزهای

ثقیل و کثیر الغذائیت **مسکن** آنچه مستی آورد خواه با تفریح

یا بلا تفریح **مسمن** آنچه فربهی آورد **مسوح** آنچه در مالیدن

آن بعضو مبالغه در دلک کنند **مسهل** آنچه خروج اخلاط

و فضول از راه روده نماید **مشهی** آنچه تحریک طبع بخواهش

غذا کند **مصدع** چیزیست که درد سر آورد **مصلح** آنچه



**مستحصف** آنکه بسبب ... عضو را ... کند ... دیگر را ... کند **مسدد** آنچه بسبب کثافت و لزوجت یا سبب ... در مجاری ... نموده منع ... رفع مواد و جذب آن منع کند ...

اصلاح ماکول و مشروب کند بر فع اذیت ضرر یا بکسر حدت نمودن یا بدرقه شدن

آن بجهت وصول باعضا یا معین بر فعل آن شود **مضغ** خاییدن چیزی

**مضمضه** حرکت دادن مایع است در دهن **مطفی** آنچه حدت اخلاط

حاره کند **مطبق** آنچه بکل حکمت گرفته باشند **معا** روده است

معای اعور و صایم و قولون هر یک اسم روده مخصوصی است **معدل**

آنچه بسبب رفع مفاسد بالکیفیه یا بالمیه باعث اعتدال مزاج شود

**معطش** آنچه اشتیاق کند طبیعت را بترویح خواه ترویح باب

چون عطش معده و جگر و خواه ترویح بهوا چون عطش قلب و ریه

**معفن** آنچه رطوبت مهیا جهت تغذیه عضو را چنان فاسد سازد

که بدل ما یتحلل نتواند شد بدون احداث احراق و تاکل چون زرنیخ

**مغثی** آنچه غثیان آورد و غثیان در فهرست گذشت **مغری** آنچه

بالفعل یابس بوده در او رطوبت لزجه باشد که باعث حبس سیلان

مواد شود **مفتح** آنچه توزیع اجزای خلط منجمد مثل بلغم شانه

کنند **مفتح** آنچه منافذ اعضا را از مواد خالی نموده باعث سهولت

اخراج خلط منجمد از مسالک آن گردد **مفرح** آنچه باعث انبساط روح

حیوانی و نفسانی گشته و تعدیل مزاج آن نموده بسبب رفع غم و وحشت گردد

مقشّر چیزیست که پوست ازوی کنده باشند مقطّع آنچه بحرارت لطیفه ما بین
خلط و سطح عضو جدا و آن نفوذ نموده رفع آن خلط کند بدون تفرق در
قوام آن مقوّی هر چه تعدیل مزاج و قوام اعضا کند که قبول
فضول نموده ممانعت تواند کرد مفتّح آنچه اخراج فضول از راه حلق کند
عی اودان ملطّف آنچه بحرارت معتدله خلط غلیظ را رقیق نماید ملیّن چیزی
است که مادّه را نرم کند خواه به نضج دادن و خواه بلغزانیدن و اخراج کردن
چیزیکه در معده و روده محتبس باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد
خواه به ترقیق غلیظ یا بعکس و یا منجمد را لزج سازد مفتّت آنچه قوت آورد
نشاره ریزه اره و سوهان است نشوق آنچه به بینی کشند نطول آنچه
بجوشانیده آب و بر اعضا ریزند و باشوره نوعی از ادویه است نفاخ آنچه
در او رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل به باد گردد
نقوع و نقیع آب جیسانده چیزیست هاضم آنچه اعانت طبیعت
کند بر طبخ و کثرا به لیلاف غذا و خلط **مقدمه دوّم** در تحقیق بعضی
از اوزان و تحویل بعضی درهم بفارسی درم گویند در طب چهار دانگ و
نیم مثقال صیرفی است که بوزن شش دانگ است که بوزن تو بیده این زمانست و
معادل یکرو شش سبع درهم شرعی است مثقال طبی یک درهم طبی است و سه سبع آن
دانق بفارسی دانگ گویند از درهم بوزن ناسی و دو ارزه است و از
مثقال چهل ارزه است است و دانه برنج است که بوزن دو دانه جو است تسوج
که نیم شعیره باشد شعیره جو است و بوزن دو ارزه است قیراط نصف دانگ است

شانزده

شانزده ارزه و از مثقال چهل ارزه حمّصه سه درهم است
کف که قبضه نیز گویند شش مثقالست سیر نزد
اهل خراسان پانزده مثقالست و گفته اند که سیر ربع عشر
یکمن است یعنی یک جزو از چهل جزو آن پس اینکه مذکور شد
که سیر پانزده مثقالست بحساب من تبریزی است که ششصد
مثقالی باشد زیرا که ربع عشر آن پانزده مثقالست
اوقیه که وقیه نیز گویند هفت مثقال و نیم است که ده
درهم و پنج سبع درهم است رطل مراد از مطلق آن در طب
رطل بغدادیست که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و
هشت درهم و چهار سبع درهم است که دوازده اوقیه باشد
من مراد از مطلق آن در طب دو رطل است صاع
چهار مد است که نه رطل است این بود تحقیق بعضی از اوزان

۱۳۴

که بقدر کفایت این رساله و اهم از سایر اوزان طبیه است

**اما تحویل** پس اهم در این باب تحویل درهم بمثقال
و بالعکس است که مذکور میشود تحویل درهم بمثقال طریقش
آنست که از عدد دراهم نصف و خمس را جمع نمایند تا
عدد مثاقیل حاصل شود مثلا میخواهیم بدانیم که بیست
درهم چند مثقالست از بیست نصفش را که ده است
با خمسش که چهار است جمع کردیم دانستیم که بیست درهم
چهارده مثقالست تحویل مثقال بدرهم طریقش
آنست که بر عدد مثاقیل سه سبع آنرا بیفزاییم تا عدد
دراهم حاصل شود مثلا خواستیم بدانیم که بیست و هشت
مثقال چند درهم است بر بیست و هشت سه سبع آنرا که دوازده
است افزودیم دانستیم که بیست و هشت مثقال چهل درهم است

## جزو اول

در ذکر بعضی از ادویه و اغذیه مفرده
و مرکبه و این مبحث بر دو فصل است کتب اطبا بانواع اسماء
متداول است بلغتیکه در این ازمنه و بلدان متعارفست و عنوان
مفردات را بترتیب حروف ابجد بلغت متعارفه مذکوره قرار
داده و بان اسامی متداوله تعبیر نموده مع انضمام
نبذی از طبایع و خواص بعضی از آنها که اهم باشد تا هرکه را
مطلب دانستن طبایع و خواص غیر مذکوره در اینجا
مختصر بوده باشد اول استعلام اسم آن چیز نموده که در
کتب مبسوطه بان عنوان مذکور است نموده آنگاه رجوع
بان کتب نموده بر مطلب خود ظفر یابد مثلا کسی که خواهد
بعضی از طبایع و خواص بادرنگبویه یا ترنج را
گوید بداند در حرف با یا حرف تا از این رساله رجوع
نموده استعلام کند که بادرنگ و ترنج را اترج
می نامند آنگاه رجوع بکتب مبسوطه در حرف الف نموده

### فصل اول

طبایع و خواص امزجه معلوم کنند و علی هذا القیاس
و چون احوال بعضی از ادویه بلکه اکثر آن برای غیر طبیب مهم
نیست و طبیب را احتیاج بمعرفت جمیع فوائد این اسم نیست
و برخی از ادویه هم اسم خاصی که معروف این ازمنه و
بلدان بوده باشد ندارند لهذا این مختصر را لایق اشتمال
بجمیع ادویه مذکوره در کتب اطبا ندانسته اقتصار به
بعضی که مناسب دانسته نمود و من الله الاستعانة و علیه التکلان

**وقبل از خوض** در این فصل لابد است از تمهید مقدمه و آن این است
پس به برهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است لیکن هرگاه در جسم
یکی از دو کیفیت متضاده از کیفیات اربع که حرارت و برودت و
یبوست و رطوبت باشد بر آن دیگر بحد ظهور نرسد یا بمعنی که از
مزاج معتدله تاثیر آن محسوس نشود آنرا معتدل در آن دو
دو کیفیت خوانند مجازاً مانند سبب مخوش که معتدل است در گرمی
و سردی چه ترشی علامت گرمی و ترشی علامت سردی است
چنانکه تلخی و تندی و شوری نیز علامت گرمی است و از این مثال

لیکن اگر فطنت داشته باشند توانند اعتدال دو کیفیت و غلبهٔ
احدی آن دیگر را تصور نمود و هرگاه غلبه یکی از دو کیفیت متضاده
بر آن دیگر بحد ظهور رسید پس اگر تاثیر آن خفی و غالب
بر دیگری به یکچند زیاده باشد آن را متصف بکیفیت غالبه در
درجه اول خوانند و اگر دو چند باشد در درجه دوم و اگر
سه چند باشد در درجه سیم و اگر چهار چند باشد در درجه
چهارم که آخر درجات است و مرتبه افراط تاثیر است که چون
بر طبیعت وارد شود فاسدش نماید و سم قتال باشد
مگر آنکه بحسب صورت نوعیه مشتمل بر تریاقیت بوده حفظ
قوت و روح و تصحیح مزاج نموده دفع سمیت آن نماید و
باید دانست که هر یک از درجات مذکوره بحسب شدت و ضعف
تاثیر در همان درجه منقسم باول و وسط و آخر میگردد مثلا
گویند گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر
درجه سیم و علی هذا القیاس و قدر شربت هر دوائی متفرع
بر مقدار تاثیر خفی و غالب آنست در مزاج معتدل

کرا طقا بحسب قیاس و تجربه معلوم اوله قدر شربت ایر
معین ایده لر

## حرف الالف

**آب**

[illegible]

**اب جو** اسم فارسیدر ماء الشعیر در و آنا اپسنه ابو
... اوده دی بهتر آنکه باشند سرد و تر و مدر بول و مسکن حرارت
خون و اخلاط محترقه در و مولد خون صالح و جهت سل
و ... ربو و اسعال و سرفه گرم و خشک و تبها نافع است
لیکن مرخی معده و مضر اصحاب بارده و نفاخ است و
مصلح آن گلقند است و در جمیع بشکی طبع استعمال اولور
است **الو بالو** اسم فارسی قسیم ...
وجرانیه ... در دوم سرد و در اول خشک ...
و مقوی معده و رافع غثیان و التهاب و مسکن تشنگی
و حدت خون و صفرا است **الوچه** اسم فارسی ...

**انجاص** اسم فارسی ...

و بیسوق تقدیم خون ... در اول
سرد و در دوم تر ملین طبع و مسکن حرارت صفرا است و نافع
و نفاخ و مضر معده و مصلحی گلقند است **الو بخارا**
اسم فارسی اجاص است اگرچه اجاص استعمال بر جمیع اقسام
الو ... و لیکن غالب استعمالی ... بو قسم است و الو بخارا
در اول سرد و در دوم تر ملین طبع و مسهل صفرای رقیق
و مسکن حرارت دل و تشنگی و قی صفراوی و جهت صداع
١٣٥ حار و تبهای حاره نافع و ... فوق سینه ... شربت
که مضر ... لیکن مضرات ... و مصلحی ...
و معده و مصلحی گلقند و در سرد مزاج مصلحی ...
است و قدر شربتی ... رطل ... **انتهی**

**املج** اسم فارسی آمله است در دوم سرد و در سیم خشک
و آنچه شیر پرورده باشند که شیر املج گویند در اول سرد
و در دوم خشک است و قدر شربتی از ... درهم تا پنج درهم
و در مطبوخ زیاده درهم ... از اکثر افعال ...

کابلی است **آهک** اسم فارسی نوره و کلس بکسر کاف است
اگرچه کلس اسم جنس اجسام سوخته است که بحد سفیدی
رسیده و از هم ریخته باشد مثل کلس پوست تخم مرغ و صدف
وغیرهما لیکن مراد اطبا از مطلق آن آهک است **آهو**
اسم فارسی غزال است گوشت او در آخر دوم گرم و خشک
و از گوشت ... بر صیود او بمزاج انسانی است و سریع
الهضم و قلیل الغذا و موافق مبرودین و مرطوبین است
لیکن مصدع و کبابش مورث قولنج است و مصلحش ترشیها
و سکنجبین است **اردک** اسم فارسی مرغ آبی اهلی است
و بعربی اهلی و وحشی هر دو را بط نامند در دوم گرم
و در اول خشک لیکن برطوبت فضلیه مرطب بدن و سمین انسان
و سمن کرده و مبهی و رافع ریاح است لیکن بطیء الهضم و
مولد خون غلیظ و سریع التعفن و مصدع و مولد خون غلیظ است و مصلحش
سکنجبین و ادویه حاره و سرکه است **اسبیوس** اسم فارسی
بزر قطونا است که بترکی قاتی یاروق گویند بهترین او

(حاشیه:) ... جوز ... 
(حاشیه:) اسپرغم اسم فارسی ... ریحان است و در ... فارسی
... نامیده میشود ...

بلغم

سفید و زبون تر بین او سیاه و تند و لطیفش سرخست در سیم
سرد و در دوم تر و قسم سفید او مسکن حرارت و تشنگی
و غلیان خون و ملین است هرگاه بو داده باشند و الا قابض
خواهد بود و جهت تبهای حاره و علل صفراوی و دموی
و اخلاط سوخته و سرفه و خشونت سینه و حلق و زبان
و ذات الجنب و سرفه و مغص و قرحه امعا و زحیر نافع است
لیکن مضعف عصب و مفسد اشتها است و مصلحش عسل و
سکنجبین عسلی و قدر شربتش از ۲ درم تا ده درم لیکن باید کوبیده
که دو درهم از کوبیده او کشنده است و بدلش در تبرید تخم خرفه و در
سرفه و خشونت حلق و امثال آن بهدانه است **اسپرک**
اسم فارسی زرریر است که بیونانی ارجنین نامند و آن نباتیست
که از وی چیزها را زرد میکنند و رنگیست معروف **اسفناج**
اسم فارسی اسفاناخ است که تره ایست معروف که بردمی سوماخوس
نامند در آخر اول سرد و تر و بعضی گویند معتدلست و ملین
طبع و سریع الهضم و کم نفخ تر از سایر سبزیها و جهت

تشنگی والتهاب و تبهای حاره و درد شش و سل و جمیع امراض
سینه نافع است لیکن مضر است به سرد مزاج و مصدع او است
و مصلحش تخمش با روغن بادام و دار صینی است و بدلش از ده

۴۲ اسپندان و اسپندین هر دو اسم فارسی خردل است
لیکن اسپندان منصرف به تخم خردل است و اسپندین منصرف
بگیاه آن که برگش شبیه به برگ ترب و از آن کوچکتر و خشن
و ساقش مرتفع و گلش زرد و سبزی معروفی است که مانند ترب
با طعام میخورند ~~و در سیم~~ گرم و خشک و هاضم و محلل
رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتح سدد و ...
فضلات و رافع نسیان و امراض بارده دماغی است و تخمش در
افعال قوی‌تر از گیاه وی است لیکن مضر محرورین و مورث تشنگی
و غثیان و مصلحش کاسنی و روغن بادام و سرکه و قدر شربت
از تخم او ... تا ۳ م و بدلش دو وزن او حب الرشاد اشبیل
اسم کیلکی تخم ماهی است که بطارخ عبارت ~~از او~~ است نمکسود و
در دوم گرم و خشک و جهت کرده و سبز و ریاح نافع

و قاطع بلغم و منقی قصبهٔ ریه است لیکن سریع التعفن و
مضر محرورین و مصلحش ترشیها و مورث تشنگی و مصلحش
زنجبیل که بالخاصیه رافع تشنگی آنست اشنان معروفست
و حرض نیز نامند و آن دو قسم است قسمی سبز که اشنان غاسول
نامند و قسمی سفید که گازران بآن جامه میشویند و چوغان
مینامند و این قسم را عربی خرء العصافیر گویند و اشنان
در سیم گرم و در آخر دوم خشک و ده م او کشنده است

امرود اسم فارسی کمثری است که بزبان گیلی خوج نامند بهترین قسم
شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و مفرح و مقوی معده
و دل و هاضمه و معتدل خون و مرطب دماغ لیکن مولد نفخ
و قولنج است مصلحش مربای زنجبیل و رازیانه است و بهترین
قسم ترش آن لطیف آبدار رسیده است در اول سرد و در
دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی و رافع
تشنگی و مسکن غلیان صفرا و حرارت خون و مولد خون
صالح و خوردن آن قبل از طعام قابض و بعد از آن مسهل
بعصر است لیکن مسدد و مضر مشایخ است و مصلحش عسل و جوارشات

وکنند رست و نار رسیده آن غلیظ و مورث قولنج است و احتیاط
از خوردن آن اولی است **انجیر** اسم فارسی میوه ایست معروف
که بعربی تین گویند و نوعی بری آن را که بهیلکی دیوانجیر خوانند
تین بری است که بسیار گرم و تند و باسمیت است و انجیر تازه
بستانی در اول گرم و در دوم تر و کثیر الغذا و سریع الانحدار
و مشهی و مسکن حرارت دل و ملین طبع و مقوی جگر و جهت — کاسر قوت غضبی
خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونت قصبه
ریه نافع و باعث رفع سده و ورم طحال است و سمن آرد
و بهتر آنست خصوصا چون اهل صباح با قدری انیسون
تناول کنند که در سمین بدل عدیل ندارد و لیکن مضر است
بجگر ضعیف و مصلحش سکنجبین [illegible]
خشک در دوم گرم و در اول تر و در افعال ضعیفتر از
تازه و معطش و ثقیل و مولد قمل است [illegible]
و مضر جگر ضعیف است و مصلحش گردکان و صعتر و انیسون
و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت ریباس است و قدر

شربت از انجیر تازه تا یکرطل و از خشک تا بیست عدد **اناس** اسم
فارسی رمان است شیرین آن [illegible] معتدل مایل بسردی و در دوم
تر [illegible] خون صالح و مدر بول و ملین طبع و مورث تشنگی
و مقوی جگر و جهت استسقاء لحمی و یرقان و سوء القنیه و یرقان
و خفقان و الم سینه و سرفه حار را نافع است و جرب و حکه
و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و خوردن آن بعد از غذا سبب
انحدار غذا و نفوذ او در اعضاست لیکن نفاخ و مورث تشنگی است
و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده است و مصلحش انار
ترش و در [illegible] شیرین زنجبیل پرورده است و انار ترش که بعربی رمان حامض خوانند
در دوم سرد و خشک است و قابض و مسکن غلیان خون و حرارت
معده و سیلان مواد بمعده و دافع قی و خفقان حار
و مانع صعود بخارات غذا است لیکن اکثار آن مورث بحه
و قرح امعا و مضر سینه و [illegible] ضعف جاذبه جگر و قوت باه است
و مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده است و انار میخوش که اسم عربی آن رمان مز است
در سردی و تری مایل باعتدال است
**انگبین**
اسم فارسی عسل است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک است و مقطع

بلغم و رطوبات و جاذب آن از عمق بدن و مقوی جوهر ...
غریزی و جهت فضول دماغ و سینه و قصبه ریه و معده
و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و انواع ریاح و ...
و لقوه و نقرس نافع است لیکن مغز تجحر و رین و سریع الاستحاله
بصفرا و مصدع و مفسد دماغ حار و مصلحش سرکه و کشنیز
و ربوب حامضه و آب میوهای حامض و شربتی از وی تا
٥ ال و بدلش دوثلث انگور است و باید دانست که عسل
سبز انگور سیاه رنگ و خشک و تلخ و عسلیکه زیاده هر دو
سال مانده باشد ردی و بهترین اقسام عسل و مورث جنون بلکه
باعث هلاک است و بهترین عسل آنست که مایل بسرخی و قوام
دار و بالذت و حرارت و خوشبو طعم و ... باشد **انگور**
اسم فارسی عنب است بهترین انگور ... بزرگ
... آداب خوردن وی آنکه وی چیده دو روز بگذارد
تا نگاه شسته و ما بین طعامین آب او ... ثقل آنرا
بلعند از نم و البته از خوردن آب سرد بعد از آن اجتناب کنند
که مورث استسقا و ... عفونه و غیره ... خواهد بود ...

باب الباء

با آداب مذکوره است و الثمانیه بغایت مسمن بدن و وافر بنده
پیه کرده و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهت مواد
سوداوی و خلط محترق نافع خواهد بود لیکن انگور مضر است
بمعده رطب و ربحی مصلحش زیره و رازیانه و سدد جگر و سپرز
مصلحش تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین
و شربتهاست **پاچه** اسم فارسی ~~پای حیوانات است عربی~~
کراع الشاه و جمعش اکارع است و بهترین او پاچه گوسفند
و بزغاله است سریع الغذا و مولد خون صالح و ...
استخوان و زخمها است و جهت ... سعال ... و خشونت حلق
و سینه و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم
و عسر البول و ... و سودای محترق نافع لیکن دیر
هضم و مولد قولنج و مصلحش سرکه و عسل و بخاش او با کرفس
دوار ... اخذ آن است **بادام** اسم فارسی لوز است تلخ و شیرین
بادام تلخ را بعربی لوز المر گویند در اول سیم گرم و در آخر
اول خشک و بادام شیرین که بعربی لوز حلو گویند

در اول گرم و تر و ملین طبع و مفتح و جالی اعضای باطنیه و
مقوی باه و مسکن حرارت منی و بول و حافظ قوتها و دماغ
و حلق و گرده و سینه را نافع است و بوداده او قابض و مقوی
معده و بو نداده وی ملین طبع است و انچه فاسد شده باشد باعث
کرب و سقوط الشهوة و غشی است چاره آن قی کردن و الکامخ ...
ربوب حامضه است **بادرنجبویه** اسم فارسی گیاهیست معروف
معرب آن بادرنجبویه است و نوعی از آنرا بقلة الاترجیه
و ترنجان نیز نامند در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و
حواس و جگر و معده و مفتح و ملطف طعام غلیظ و هاضم
و موجب ذکا و حفظ و جهت خفقان و غشی و مغص و امراض
درکین و گرده و رفع انواع سموم و سده دماغی و غم و وحشت
سوداوی نافع و مفرح است و لهذا یکی از اسمای وی مفرح
القلب المحزون است لیکن گویند که مضر است بورک و مصلحش
صمغ عربی و کثیرا و بدلش دو وزن او ابریشم و دو ثلث او پوست
ترنج و شربتی از تازه اش تا پنج درم و از خشک او تا ده درم

بادنجان

**بادنجان** معروفست و گاهی آنرا آنب و مغد و کهکر
و حیصل نیز نامند و بوبی مغد و غه نیز گویند در دوم گرم و در
سیم خشک و مقوی معده و مدر بول و مسکن صداع حار بالخاصیه
و دافع صنان که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف رطوبات
غریبه و خوردن آن با روغن ملین و با سرکه قابض است و سده که
در مجاری باشد تفتیح مینماید با آنکه خود بنفسه مسدد است و اکثار
خوردن بادنجان مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد
سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلحش پختن آنست با روغن
و گوشتهای فربه و سرکه و آب انار ترش و شیرین و انار دان
و کوله بیر و امثال آن **بادیان** اسم فارسی رازیانج است که
بزبان کیل تین گویند در اول گرم و در آخر اول خشک و مدر شیر
و بول و حیض و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و صاحب تجفیف
قوی با قوت قابضه و مقوی معده و باصره است لیکن مضر محرورین
و مصلحش سکنجبین و صندل است و تخم بادیان گرم تر و بخش در

افعال قوی تر است و شربتی از تخمش ۲ مثقال و از بیخ او در مطبوخات ۳ مثقال و بدلش تخم کرفس است

**باس تنک** اسم فارسی گیاهیست بهمن برگ شبیه بزبان بره که بعربی لسان الحمل و بزبان کیل ریم آنجخ و بترکی باغ یپراغی نامند در دوم سرد و خشک و مقوی جگر و مفتح و حابس نزف الدم جمیع اعضاست و برگ و تخم او الطف سایر اجزای وی است و عصاره او جهت دق و سل و نفث الدم و قی الدم و خونش دهان و لثه و تبهای حاره و حرقة البول و سیلان حیض و خون بواسیر نافع و مسکن تشنگی است لیکن مضر سپرز و مصلحش مصطکی است و قدر شربت از آب او ده مثقال تا نیم رطل و تخم او در افعال مانند عصاره و قدر شربتش تا سه درم

**باقلا** معروفست و کاهی آنرا فول و فابشی الیونانی که هر دو اسم مصدر بقالست می نامند تازه اش در اول سرد و تر و خشکش در اول سرد و در دوم خشک و مقوی باه و با رطوبت فضلیه و سریع الانحدار و جهت سعال و اسهال و قی و قرحه امعا و تقویت سینه و شش و پاک کردن آن از فضلات و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ نافع لیکن مولد

باقلا

باقلا سورت نفخ و اضلاج و نقل دماغ و فساد ذهن و مهیج باه و احتلام و مصلحش طبخ دادن با روغن بادام و ضم کردن ادویه حاره است بوی

**بالنک** اسم فارسی اترج است و همچنین بترنج و ترنش باتکرار اترج در آخر دوم سرد و خشک و قابض و مقوی دل و مسکن قی صفراوی و مقطع مره صفرا و مشهی و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و مقوی معده و جگر و مسکن حرارت احشا و تشنگی و جهت خفقان حار و یرقان و اسهال صفراوی و کبدی نافع لیکن مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التفاح و بدلش آب نارنج و آب لیموست و گوشت او که لحم الاترج نامند در اول سرد و تر و دیر هضم مانع صعود بخارات از معده بدماغ و مضر حرارت غریزی معده و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او در دوم گرم و خشک و مشهی و مفتح و مفرح و با قوت تریاقیه و مقوی دل و دماغ و معده و احشاست خصوصا چون با عسل پرورده باشند لیکن عسل مضر است بجگر حار و مصلحش عسل و به دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و شربتی از خشک او پنج درم و از مربای وی تا هفت درم و تخمش در اول گرم و در دوم خشک و شکوفه و برگ درخت وی در

آز دوم گرم و مجفف و محلل و هاضم طعام و مسخن معده و مقوی و خشک است

**بوستوک** اسم فارسی خطاف است که بترکی قرلانقوج و بزبان اکبل
باجی باجی نامند مرغیست معروف گوشت او در سیم گرم و خشک و سرگین
او بغایت جالی و دافع بهق و سایر اثار و نیکو کننده رنگ رخسار است

**بوسیا و شان** لغت یونانی است و تعبیرش بلغت عربی دواء القدر است
و اسم عربی وی شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و لحیة الحمار
و جعدة الفقاع است و بیونانی بولوطر یخون نیز نامند و آن گیاهیست
برگش شبیه بگشنیز و سیاه رنگ که غالبا در چاهها میروید و معروفست
معتدل مایل بگرمی و خشکی و مفتح و محلل و منضج و مدر بول و حیض و منقی
معده و امعاء از سودا و بلغم و منقی سینه و شش از فضول و جهت درد
سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و یرقان نافع لیکن مضر طحال و
مصلحش مصطکی است و قدر شربت از جرم او تا ۷ ماه و از طبیخش تا بیست درم
و بدلش در امراض شش بعد از نش بنفشه و نصف او اصل السوس است

**بوف** اسم فارسی بلح است در سیم سرد و در دوم خشک و مقوی معده
حاره و جهت تبهای حاره و جرب و حکه نافع و بحجوانات میدانش ببب

اجتماع

اجتماع حرارت در معده و سورش سعال و مضر مبرودین و صاحب
اورام باطنی و احشای ضعیف و مصلحش ترنجبین و عسل است
و آنچه به برف پرورده باشند نفعش بیشتر و ضررش کمتر از خود برف است

**بوکت** اسم فارسی ورق است و برگ هر نباتی تابع اصل آنست

**بوموم** اسم فارسی علک است و آن چرکیست که زنبور عسل رخنهای
آشیانه خود را بان مسدود میکند و معروفست در اول دوم گرم و خشک
و لطیف و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع اثر خوف
قایم مقام مومیایی است و لهذا او را مومیای نحلی مینامند و شربتی
از وی ال که باده مثقال ثبات یا عسل یا آب با شربت نموده بنوشند

**بونج** اسم فارسی ارزنست در حرارت و برودت معتدل و در دوم
خشک و قابض و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم
و امراض گرده و مثانه نافع و ادمان اکل آن مصلح حال بدن و رنگ
رخسار و مولد خلط صالح و سورشدیدن خوابهای خوب لیکن به
تنهایی قلیل الغذا و با شیر کثیر الغذا و مسمن و مسمن بدن و مولد منیست
و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی

وغثیان نافع و صاحب تحفه گفته که بانی مصیبه در محرور المزاج حرارت
و در مبرود المزاج برودت احداث کند و ظاهرا جهت این تاثیر
قدما و اکثر متاخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص
اصحی دانسته اند چه در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحی کیفیت
متوافقه شرط است و حکمای هند متفق اند برانکه او باعث طول عمر
و صحت بدن است و در حدیث نیز این معنی ورود یافته و برنج مولد
قولنج و سده و اعتقال الطبیعت است و مصلحش آنکه در آب نخاله خیسانیده
با شیرینی میل کنند و بدلش آرد جو مغسول است و پوست شلتوک را از
سموم قتاله شمرده تا یک مثقال آنرا کشنده میدانند بچه آهو
چون از مادر متولد شود تا شش ماه ظبی گویند و بعد از آن تا یک سال
اخشف و بعد از آن تا شش سال ظبی و طبیعتش در آهو گذشت لیکن بره
هرچه خوردتر است یبوست وی کمتر است بچه بز اسم فارسی جدا
و جدی است که بزغاله نیز نامند گوشت بزغاله که ماهی شش ماهه و یکساله
باشد بهترین گوشتها و مسکن غلیان خون و ملطف و بسیار با رطوبت
است بچه گوسفند بعربی حمل نامند طبیعت وی چون گوسفند است که

مذکور میشود با زیادتی رطوبت بز اسم فارسی ماعز و معز است و بز نر را تیس گویند
گوشت وی از سایر لحوم سردتر و موافق محرورین و هوای گرم
و کثیف‌تر از گوشت گوسفند است و مضر سوداوی مزاج و مصلح او (و دیر هضم و مولد خون فاسد)
بادام و نارجیل و قزها و میوه‌های تازه و ترشیها است بستان
حیوانات بعربی ضرع نامند بهترین وی آن بود که از حیوان نیکو
گوشت باشد و در وی شیر بسیار بود طبیعت آن سرد و خشک و دیر
هضم و مدر بول و شیر زنان لیکن مولد خلط کثیف و دیر هضم است مصلحش
آنکه با افاویه که عبارت از ادویه خوشبو است مانند هیل و جگر و امثال
آن میل کنند تا ویرا زود از معده بگذراند پسته اسم فارسی
فستق است مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر است و نزد بعضی در سیم
مبهی و مولد خون صالح و مسمن بدن و مقوی فم معده خصوصا
چون با پوست رقیق ملاصق مغز وی خورند و مفتح سده جگر و تریاق
گزیدن هوام و سموم بارده و جهت قی و غثیان و مغص و سرفه
مزمن و تقویت دل و ذهن و حافظه و خفقان و یرقان و سپرز
نافع لیکن مصدع محرورین و مورث شرا و مصلحش سرکه و ترشیها
و میوه‌های بارده است پشه نوع بزرگ ویرا بعربی بق و کوچک را
اسم فارسی جانوریست معروف که بعربی

وبراکه بفارسی خاکینه گویند بعوض می نامند بقم اسم زنگیه
موروف که عندم نیز گویند در سیم گرم و در چهارم خشک
پلنک اسم فارسی نمر است پلهم اسم طبرستانی گیاهیست
بدبو که بقدر نبات کزنه و ساقش گره دار و از هر گرهی دو برگ
یا سه برگ متشعب بشعبهای عدیده رسته و برگش بغایت با ملاست
وگلش سفید و چتری و تخمش شبیه بعنب الثعلب که بعد از رسیدن
سیاه و پر آب میباشد و بزبان گیل وبرا الشوند نامند وبلغت
یونانی غالیس و غالیسیس و غالوسیس یعنی معجمه و مهمله
هر دو آمده و بقیرتس بعربی منتن الرائحه است در سیم گرم و خشک
مفتح سده و مدر بول و حیض و محلل ریاح و مفتت حصاة
و بالخاصیه جهت علل سوداوی نافع و خوردن ساق او مانند
سبزی جهت سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و ربو و درد سینه مجرب
است که چیزی دیگر قایم مقام بلکه قریب بوی نیز ندانسته اند و
قدر شربتش تا ۲ درم و نقوع بیخ او بقدر ده درم مسهل قوی
بلغم و سودای رقیق است بلیله اسم فارسی بلیلج است که معربش [illegible] مستعمل

بولره

پوست اوست که در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک است و ملطف
و قابض و مقوی معده و هاضمه است لیکن مضر سفل و مصلحش
عسل و شکر و شربتی از وی تا ۳ درم و بدلش گویند بقدر نصف او
آمله مقشر است بنفشه لغت فارسی است و معرّبش بنفسج
است و بعربی فرفیر نامند طبیعتش مختلف فیه بعضی در اول
سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در
اول گرم و تر دانسته اند منوم و محلل اورام و ملطف و
مسکن عطش و حرارت خون و جهت تبهای حاده و خفقان
و صداع حار و سرفه و نزلات و زکام و خناق نافع
و مسهل صفراست لیکن اکثر را مورث کرب و غثیان و التهاب
و ضعف دل و مصلحش اندکی انیسون و بدلش نیلوفر و ضرر [illegible]
و در سرفه گل گاو زبان است شربتی از وی تا پنج مثقال است
پنیک اسم فارسی جلبغ بتشدید نون است تازه او در
سیم یا دوم سرد و تر و مقوی گرده و ملین طبع و مولد اخلاط صالح
و با مغز گردکان و شکر بغایت مسمن بدن لیکن نیز تازه
دافع اشتهای طعام و مولد سنگ گرده و مثانه و سده و چون
در معده بماند باعث قولنج و ظلمت بصر گردد مصلحش

١٤٧

[illegible]

عسل و نعناع و صعتر نیست و بنیر عکسو د کهنه که جبن عتیق
عبارت از او است در دوم یا سیم گرم و خشک و قاطع
بلغم و مجفف رطوبات و مهیج اشتها است لیکن مولد خلط
مراری و حکه و جرب و معطش است و مضر محرورین است
و متعفن او قریب بسمیت است و مصلحش مغز گردکان و در
محرورین میوها و ترشیها است **پنیرمایه** اسم فارسی انفحه
است تا درجه سیم گرم و خشک و ملطف و محلل و با قوت تریاقیه
است **پنیرک** اسم فارسی خبازی است که بترکی ایم کاجی نامند
در اول یا در دوم سرد و تر و ملین طبع و مدر بول و نفخ
سدها و منضج و رادع است و تخم او سرد و تر و ملین و مزلق و مقوی
و جهت سرفه گرم و خشک و گرفتگی آواز و نزله و بحح و تقویت
امعا نافع است و خبازی مولد ریاح است و مصلحش آنکه
با گوشت مرغ و ادویه حاره طبخ دهند و تخمش مضر بمعده
معده ضعیف و مصلحش رب میوها و شربتی از آب خبازی
تا ۵م و از تخم وی تا ۵م **بوی مادران** اسم فارسی
قیصوم است و بقول بعضی اسم برنجاسف است والله یعلم
**به** اسم فارسی میوه ایست معروف که بعربی سفرجل نامند

وبفارسی

وبفارسی آبی نیز نامند شیرینهاء آن در برودت قریب الاعتدال
و در آخر اول تر و مفرح و مقوی معده و دل و دماغ است
و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت
معده از شیرینها قویتر و خوردن آن بعد از غذا مسهل
بعصر و قبل از غذا حابس طبع سیما در محرورین و اقسام
به مفرح و جهت وسواس و ضعف جگر و معده و مضمضه
و برانگیختن اشتها و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود
بخارات بدماغ و تشنگی و التهاب و از اله بد بوی عرق
و خفقان و یرقان و خواهش بخوردن گل و امثال
آن نافع است و جرم به قابض و مسدد و مصلحش آنکه
ویرا بعسل بپرورند و خوردنش مضر احشای ضعیفه و
سورش رعشه و سرفه و قولنج مصلحش عسل و انیسون
**بهدانه** اسم فارسی حب السفرجل است در دوم سرد و
و تر و لعاب او جهت سرفه گرم و خشک و خشونت حلق
و سوزش زبان و دهان و تسکین حرارت معده و تب نافع
است لیکن مضر است بمعده و مصلحش در گرم مزاج شکر و در
سرد مزاج رازیانه است و بولس بزرقطونا و شربتی از وی

دو مثقال و از لعاب او تا ده درم **بیک** اسم فارسی است

در خشبیت معروف و آن بر سه قسم است بید هری و بید موله

و بید مشک و خلاف اسم عربی مجموع است و بید مشک مخصوص

است باسم خلاف بلخی و بهرامج و ضومران و عطفل و کل

بید مشک را بعضی سرد و تر و بعضی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی

دانسته اند و عرق او **بیلدرچین** اسم ترکی سمانی

است که بزبان گیلی ودشم خوانند در آخر دوم گرم و خشک

و کثیر الغذا و مسمن بدن و مهیج باه سیما در زنان و مدر بول

و مفتت حصاة و مورث رقت قلب خصوصا دل او لیکن

اکثار آن مورث صداع و کزاز و مصلحش آب انار و روغن

کنجد و بادام است **پیه** اسم فارسی شحم است تازهٔ هر پیه

گرم و تر و کهنهٔ وی گرم و خشک است و حیله در حفظ پیه که

خواهند متعفن نگردد آنکه چند روز در عسل بنهند از آن بعد آنگاه

شسته و خشک کرده و در لته کتانی پیچیده در سایه بیاویزند

و همچنین ضبط کردن آن در ظرف قلعی باعث حفظ وی است از

فاسد شدن و حفظ مغز نیز مانند حفظ پیه است و مراد از مطلق

پیه و شحم پیه بز است

# حرف التا

**تخم** نبات تا

اسم فارسی بزر است و تخم هر گیاهی که ذکر آن مناسب این مختصر باشد در

طی ذکر خود آن گیاه مذکور میشود **تخم مرغ** اسم فارسی بیض است

و واحدش بیضه است و مراد از مطلق تخم مرغ و بیض تخم مرغ خانگی

است سفیدی آن در اول دوم سرد و خشک و زردهٔ وی در اول

گرم و تر و کثیر الغذا و بهی و مولد خلط صالح و مقوی دل و

بدن و رافع ضعف فصد و نفع جهت خشونت حلق و سینه و معده

و روده و مثانه و گرده و نفث الدم و انصباب نزلات حاره بسینه

نافع است و نیم برشت او معتدل ترین اغذیه و بسیار پخته او دیر

هضم و مورث قولنج و مصلحش ادویه حاره و آبکامه است و سفیدی

تخم مرغ دیر هضم و مولد خلط خام است و قدر شربت از تخم مرغ

از پنج عدد تا یازده عدد و بدل تخم مرغ خانگی تخم تذرو و تیهوج و دراج و کبک

است **توق تندکت** و توتینی لت هر دو اسم فارسی جرجیر است و بری

و بستانی میباشد و بری وی را بفارسی گلگیر نامند و آن در سیم گرم و

در دوم خشک و مفتت حصاة و مولد منی و مهیج شهوت جماع است

لیکن موجب ثوران خون و انصباب مواد باعضای صغیره و

مصلحش شیر تازه و گویند مصدع و مضر دو مثل بصر است و مصلحش

[illegible]

کاهو و کاسنی و خرفه و سرکه است و نوعی از ترتیزک بستانی اصفهانی
است چنانکه گذشت و تخم ترتیزک قوی‌تر از گیاه آنست و شربتی
از بستانی تا پنج درهم و از بری تا ۳ درم و بدلش مثل آن تودری
و تخم زردک بری است **قشه واش** اسم گیلکی حماض است در اول
دوم سرد و خشک و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشهی و مقوی جگر
و جهت یرقان و التهاب نافع لیکن مضر است بقوت باه و مصلحش
شیرینی‌ها و قدر شربتش تا ۱۸ م و بدلش ترشی ترنج است و تخم وی که
جرجیر الحماض نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض و
جهت قرص امعا و دیرقان و خفقان حار و التهاب نافع است
لیکن مضر گرده و سپرز مصلحش رازیانه و قند و شربتی از وی ۲
**قتونج** اسم فارسی اترنج است و در باب الالف گذشت **قتونک** بلغت دار المرز
اسم مرغیست معروف که بپارسی تذرو و معرب آن تدرج است و بترکی عرغاول
نامند و آن در دوم گرم و در اول خشک و سریع الهضم و مقوی فهم و
دماغ و رافع وسواس و بغایت لطیف و مولد خون صالح لیکن اکثار
او مصدع و مولد صفرا است در محرورین و مصلحش سکنجبین است **تریاک**

حماض بعض است که نوع صغیر حمص

اسم فارسی

اسم فارسی است و بیونانی افیون که تفسیرش مسبت است نامند و بعربی لبن
الخشخاش گویند آنچه از خشخاش سیاه باشد که اصل تریاک اوست در مرتبه
چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید در آخر سیم چنین است منوم و
مخدر و قابض و جهت سرفه و ضیق النفس و رمد و نزلات و صداع
حار بالطبع و بارد بالتحذیر و اسهال و وجع و قرحهٔ امعا نافع است
لیکن ادمان آن مسقط الشهوه و باه و مضر فهم مصلحش فلفل و فرفیون
و دارچینی است و قدر شربتش بحسب الاعتیاد الخاص شش وت و زیاده
از یکدانگ ممنوع و ۳ م او کشنده و بدلش در احتباس طباشیر و کافور
و کهربا و در غیر آن بوزن وی بیخ لفاح است **تنباکو** صاحب تحفه گفته که
ظاهر قسمی از ماهیزهرج جبلی که فلوس نامند باشد و در این خصوص
بعضی از مؤیدات ذکر کرده از انجمله آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وبا
گیاهی را مقرر کرده که در خندق اطراف شهر دود کنند و دود او باعث
گردیده که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه قسمی از فلوس بود و میگفتند
با تنباکو میباشد چه در بلاد دیگر تنباکو شیوع یافته و بتدریج کم شده و
و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال در آخر سیم گرم و خشک
و خوردن او از سموم و دود او مصلح هوا و منقی رطوبات دماغی

[illegible]

ومحرک آن وجهت درد دندان رطوبی وربو بلغمی نافع لیکن مضر دل ودماغ یابس ومغلظ خون ومورث سدد وخفقان ومکدر حواس

**ثعلب** اسم روباه است

**توت** معروفست ترش آن که بعربی توت حامض گویند در دوم سرد ودر اول خشک وقابض وقاطع صفرا وحدت خون وعطش ومانع ریختن مواد حاره بحلق وزبان وسایر اعضا ومهیج اشتها لیکن خشک آن مضر سینه وعصب ومصلحش عسل وجوارش تمر وشیرین او در اول گرم ودر دوم تر وملین طبع ومدر بول ومبهی ومولد خون صالح ومرطب دماغ ومسمن ومقوی گرده وجهت سینه وشش وجگر سبز وحصبه وابله نافع است لیکن مفسد معده وسریع الاستحاله بخلط موجود ومصلحش سکنجبین است

**توتیا** معروفست وجابر [illegible] گویند که در اول سرد ودر دوم خشک است

**تیبی** بزبان گیل اسم بادیان است که گذشت

## حرف الجیم

**جربی** گوشت [illegible] چو سایر اجزای حیوان را بعربی کمیخ نامند وآن قریب به [illegible] است که [illegible] در منافع ومضار ومصلح

**چشمک وچشوم** اسم فارسی تشمیزج که معرب تشمیزک است وآن دانه سیاه هست بقدر

بهدانه در آخر دوم گرم وخشک وبغایت قابض ومحلل ومقوی باصره وجهت قروح قضیب واعضای عصبانی نافع است

**جعفری** بلغت دار المرز اسم نوعی است از کراث بری که برگش شبیه به برگ کرفس است ودوم را بدون تا نیز گویند وابن تلمیذ در طی ذکر [illegible] گفته که منصرف به بستانیست گفته که در طبرستان جعفری گویند واول قول صاحب تحفه است ودوم [illegible] بجای مهمله قبل از زای معجمه است در دوم گرم وخشک ومقوی هاضمه ودافع ریاح وسموم بارده وسم عقرب است لیکن مجفف منی ومصلحش بادرنگبو وبدلش [illegible] ومفرح [illegible] ومصدع وباعث رمد [illegible] ومصلحش آب سرد وکاسنی وترشیها وسبزیهای سرد است وبدلش سداب است

**جعل** اسم فارسی جانوریست که در زمین نمناک بسیار میباشد و سرگین که در زمین نرم ونمناک باشد بدست وپای خود گرفته بتدریج درمیانه زمین می برد وبزبان گیل کاه کو یال نامند ودر ابو علی خنفسا گویند [illegible] چه دار و می برد وبزرگ تر [illegible] وکوچکتر اهلی میباشد وظاهرا جانوری که بزبان گیل شله سبل وسیاه سبل میگویند نوع بری اهلی از خنفسا باشد و[illegible] بردار وی قویتر است در دوم گرم وخشک وبستن شکافته او بر موضع گزیده عقرب دافع سمیت او است

جمعش خنافس است

و گویند چون بهفت عدد ضفدع را در زیر طاس مس سرخ حبس کنند
باعث برودت هوا و نزول باران میگردد **چغندر** اسم فارسی
سلق است
و گویند مرکب القوی است و حرارتش در اول و با قوت مقطع بلغم
و مفتح و محلل و مبرد و مطفی حرارت او حابس طبع و مایت او
ملین آن و جهت رعشه و ... باه نافع و ساق برگ وی بهتر از بیخ
او است لیکن اکثار چغندر محرق خون و مورث قولنج و مغص است
مصلحش سرکه و پختن وی با عدس و استعمال خردل و آب کامه است
و گویند بیخ او مغثی و مصلح وی زعفران است **جگر** اسم فارسی کبد است
بهترین جگرها جگر اردک و مرغ پرواری و بعد از آن جگر بز عاله
گرم و تر و بطیء الهضم و غلیظ و مولد خون سریع العفونة مصلح
آبکامه و سرکه است و گویند که جگر بز بالخاصیه محرک صرع مصروعین
است و مجرب است **جوز بویا** اسم فارسی جوز بوا است که مقدار آن که در
بلاد ... بقدر ... و بیست خوشبو تند طعم و معروف بجوز است بهترین آن
تازه وی است که در وی خطوط سیاه باشد گرم و خشک در دوم و قابض و ملطف
و مفرح و مقوی معده و مری و جگر و هاضم و حافظ حرارت غریزی
و محلل ریاح و خوشبو کننده عرق و دهان و جهت قی و غثیان و رق



الامعا نافع لیکن مقرر به و مصلحش عسل و مصدع محرورین است و
مصلحش کتیرا و اکثار آن مورث سوء خلق و حمق و مضر جگر و
مصلح او بنفشه و شربتی از وی تا ۲ درم و گویند تا ۲ مثقال و بدلش
بوزن آن لسان الحمل **جوغان** اسم فارسی نوع سفید الثعالبة است بنا که
در السنه اندکی است **جیک** اسم کیلکی صرصر است و آن حیوانیست
بسیار کوچک و شبیه بملخ که شبها در خانها بسیار صدا میکنند در دوم
گرم و خشک است **جیوه** اسم فارسی زیبق است و سیماب نیز اسم فارسی
ویست در دوم سرد و در سیم تر است

# حرف الخاء

**خاکشی** بلغت اصفهان اسم خبه است که بترکی شیوران نامند
بهترین آن سرخ رنگ ریزه و تازه ترین طعم است در دوم گرم و در اول
تر و مقوی معده و هاضم و مشهی و بهی و جهت برودت معده
و ... و تحلیل مواد آبله و حصبه نافع است لیکن مصدع و مصلحش
کتیرا است و شربتی از وی تا ۲ مثقال و بدلش تودری است **خالو واش**
بزبان گیلک اسم نوعی از صعتر بری است و جبلی را انزابتری گیلکلاه او دی
گویند و صعتر بستانی را بفارسی مرزه نامند واقسام وی در آخر دوم

بلکه تا اوایل سیم گرم و خشک و منضج و محلل بلغم و مشهی و ملطف غذای
غلیظ و منقی معده و ریه و جگر از رطوبات و مانع صعود بخارات
بر دماغ و مانع ضرر سبزیهای مضره بچشم خواه حاره و خواه بارده
لیکن مضر است ریه و مصدع محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش
تا ۵ درم و تخم صعتر در جمیع افعال قویتر از سایر اجزای وی
و صعتر جبلی اقوی از سایر اقسام و گرمی و خشکی وی بیشتر است
خربزه اسم فارسی بطیخ است و نوعی از وی که خربزه کرمک
گویند مخصوص است باسم ملیون و ملونیا و مقلونیا و بسیاری
از اطبا ملیون را دستنبویه دانسته اند لیکن صاحب تحفه گوید
که غلط است و مجموع اقسام خربزه هرچه ناشیرین بود سرد است و تر است در اول
هرچه شیرین بود بقدر شیرینی میل بگرمی کند و بهترین خربزه شیرین
کم آب نازک است و خربزه مدر بول و عرق و شیر و سریع النفوذ
و ملطف و مرطب بدن و مصلح حال گرده و مخرج حصات و مسهل
آنچه با او رسد لیکن مرخی است و سریع الاستحاله بخلط موجود
در معده و مصلحش سرکه و آب انار ترش و گویند که هیضه آورد و
اگر در معده تباه شود سم گردد و مصلحش سکنجبین ساده بود که بعد از



قی کنند و خربزه کرمک بهترین اقسام خربزه است و ناشیرین وی مانند
ناشیرین سایر اقسام مفسد نیست و مثل انها سریع الاستحاله بخلط موجود
و سریع التعفن نه و در حرارت و برودت معتدل و مرطب دماغ
و مفتح سده و موافق مزاج سوداوی و صفراوی است و بباید
دانست که بهترین اوقات خوردن خربزه ما بین الطعامین است
به خوردن آن ناشتا مورث تبهای صفراوی و بر بالای طعام
قبل از انحدار طعام از معده موجب تخمه است و گفته اند که چون خربزه
در معده فاسد شود قی کردن آن لازمست و خوردن خربزه با
چیزهای کثیف مانند پنیر مورث سده است و تخم خربزه در اول
گرم در دوم تر مدر بول و ملین و مبهی و مفتح سده جگر و منقی
گرده و مثانه و امعا و رافع رقت و خشونت قضیب که از جهت
حصاة بهم رسیده باشد لیکن گویند مضر است به سپرز و مصلحش
عسل است و قدر شربتش از ۲ درم تا ۵ درم است خرچنگ اسم
فارسی سرطانست و آن جانوریست معروف که نهری و بحری میباشد
و ذکر طبیعت و خواص آن در این مختصر مهم نیست خرس اسم فارسی

بود بت است و آن از جمله سباع معروفه است خربتی بزبان گیل اسم گیاهیست
خوشبو و تند طعم قریب به نعناع که بپارسی پودنه نهری گویند و معربش
فودنج نهری است و فوتنج نیز گویند و بعربی حبق نامند در سیم
گرم و خشک است و مدر بول و ملطف و منقی فضول معده و سینه است
بستانی بهتر وی که از نهری در افعال مذکوره سوای ادرار بول
اقوی است و شربتش از دو تا یک درم و بدلش نعناع است خرف
بزبان گیل اسم شوا الغول و شوا الجن است اگرچه بعض شوا الغول و شوا الجن
برسیاوشان نزدانسته اند حتی صاحب تحفه در ذکر برسیاوشان این دو
اسم را نیز از اسمای برسیاوشان شمرده لیکن در حرف الشین گفته
که شوا الغول غیر برسیاوشان است و بعد از چند ورق گفته که شوا الجن
شوا الغول است و بنظر قاصر میرسد که خرف ~~[illegible]~~ نوعی از برسیاوشان
باشد و مخصوص باشد باسم شوا الغول و شوا الجن زیرا که گذشت
که برسیاوشان بلغت یونان بمعنی دواء الصدر است و خرف در
تنقیه صدر اقوی از برسیاوشان معروف است و در سایر افعال قریب
بآنست پس هر که گوید که شوا الغول و شوا الجن برسیاوشان نیست یعنی قسم معروف
آن که عند الاطلاق منصرف بوی شود نیست وانکه گوید که برسیاوشان است

یعنی قسمی

یعنی قسمی از انست والله العالم خرفه اسم فارسی گیاهیست بسیار
نازک و زود شکن و برگش ریزه مایل به تدویر و بعربی بقلة
الحمقا گویند و بقلة المبارکه نامند در سیم سرد و تر و گویند در دوم
تر است آب او مدر بول و مسکن حدت آن و حدت صفرا و خون و دم
مانع نزلات و قاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه آید
و حدت حرارت جگر و تبهای حاره و قرحهٔ امعا و درد سر حار
و تبرید دماغ و بواسیر و نواصیر نافع و بیخ او در عزوره صاحب
تب و امراض حاره بغایت نافع است لیکن مضر باه در غیر حار
المزاج و بالخاصیه مسقط الشهوه و مورث تاریکی چشم و مصلح او
مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا ۲۰ مثقال
و تخم او در جمیع افعال قریب بآب او و در رفع تشنگی قوی تر
از ان و بوداده وی قابض و غیر بوداده ملین طبع لیکن گویند
مضر سپرز و معده بارده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا ۵ درم
و بدلش در اکثر افعال بزر قطونا است خرگوش اسم فارسی
حیوانیست معروف که بسریانی ارنبا گویند و معرب آن ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است و بوی تازه وی را رطب گویند در دوم گرم و در اول تر است و بعضی

تری و برا نیز در دوم معتدل اند و خشک و برا ثمر نامند که در دوم
گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و هر دو قسم مولد منی
و مبهی در مهر و دین و کثیر الغذا ~~و مولد خون صالح~~ و مقوی گرده لاغر
و جهت درد پشت و ورک و کمر و امراض بارده بلغمیه نافع و خشک آن
مولد خون صالح و تر وی گویند مولد خون فاسد و سریع التعفن است
و هر دو قسم محرق خون و مولد سودا و سده جگر و سپرز و معفن
اخلاط و مصدع و موجب رمد و قلاع و درد دندان و خناق است
و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار است
و محرورین را بیشتر در غیر بلد که از انجا حاصل شود تقلیل در ان لازم است
بلکه در محرورین مطلقا اجتناب از زرد آلوی در مهر و د در غیر بلد از انجا
بسیار تقلیل در اکل آن لابد است **خروس** اسم فارسی دیک است
و در مرغ مذکور میشود **خشخاش** معروف است و گاهی و برا ...
نیز نامند سفید و سیاه میباشد و تخم سفید آن در آخر درجه دوم سرد و
تر و منوم و مخدر و منضج مواد رقیقه صفراوی و خوردن آن با
شکر جهت سرفه گرم و خشک و خشونت سینه و نفث الدم و سوزش
مثانه و تقویت جگر ضعیف و گرده نافع است اما مضر به و معده

مهر و دین است

[illegible]

مهر و دین است مصلحش مصطکی و عسل و شکر است و قدر شربتش تا ده درم
و خشخاش سیاه در اول سیوم سرد و گویند در سیوم خشک و گویند در چهارم و شربتش
و شربتش از وی تا ده درم **خطمی** معروف است و انجل بینونا قبل از جیم
نیز گویند مرکب القوی است و مایل سردی و تری لیکن جالینوس سرد و تر
و شیخ آنرا گرم با عتدال و داننده و اول قول اکثر است و خطمی از انواع
خبازیست که بزرگ باشد **خوخ** بزبان گیل اسم امرود است که گفته شد
**خیار** اسم فارسی است دو نوع میباشد نوعی بسیار طویل و گاه
باشد که بقدر ذرعی شود ~~که ...~~ خیار چنبر میگویند اینقسم
را بعربی قثا گویند و نوعی دیگر ~~...~~ طولانی تا بقدر شبری و
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
نمی باشد هر دو قسم سرد و تر در آخر دوم بلکه اوایل سیوم مدر بول
و مسکن عطش و جهت تبهای حاره نافع و موافق محرورین لیکن
مضر مهر و دین و خام کننده غذا و مولد قولنج و درد تهیگاه و چون
در معده فاسد شود مولد خلط سمی و مصلحش ناخواه و عسل

و این نوع معروف است و ناکول ... و معروف بسعری قند و گاهی خیار زه ... خیار رنی عبارت از هر دو قسم است ۱۲

[illegible]

است و آب خیارزه نیم رسیده که ترش شده باشد مسهل قوی است

که بر معده و امعا باشد و سکنجبین آب خیار ~~بس~~ دی لیکن آب رسیده

او اقوی است و تخم وی تر و مخرج صفرای سوخته باد در ار و جهت درد مثانه

و قرحه آن و ورم جگر و سپرز و تبهای حاره بغایت نافع است لیکن

مضر انثیان و مصلحش کثیرا و بدلش تخم خیار چنبر و تخم خیار

چنبر اقوی است از خیار زه لیکن گویند مضر بود بسپرز و مصلحش

سکنجبین است و شربتی از تخم خیار تا ۵ م و ترش خیار بسیار دیر

هضم و بعد از طعام و با طعام مضر است

## حرف الدال

دار اشکنه اسم فارسی سلیمانی است **دارچینی** اسم فارسی

دارصینی است و بیونانی افیمونا و بسریانی قرسلون نامند در آخر

دوم گرم و خشک و بغایت لطیف و حافظ قوای نفسانی و حیوانی

و طبیعی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و محلل ریاح و دافع مواد

بارده و مفتح و مفرح و مصلح عفونت اخلاط و انواع سموم جهت

و مجفف رطوبات دماغی و رافع رطوبات ارحام و مطیب نکهت دهان

و مقوی اعضای رئیسه و جهت وحشت و وسواس و جنون و امثاله

القلبیه و استسقاء و خفقان و درد گرده و عسر بول نافع لیکن

مضر مثانه و مصدع محرورین و مصلح او اسارون و کثیرا و

شربتی از وی از دو درم تا ۵ م و بدلش در باب قولنجها و در

عقرب ابهل و کبابه است **دار ساس** بزبان کیل اسم جانوری

کیستی بقدر باقلای بسیار بدبو و بعربی ذراریح گویند و بعضی

ذراریح است **دستنبویه** اسم فارسی شمامه و شغار بر

بثای مثلثه قبل از غین معجمه است و در اکثر افعال مثل خربزه

کرمک است که گذشت **دُقبه** اسم فارسی الیه است گرم و

تر و دیر هضم و مکرب و ردی الغذاء و مضعف قوت هاضمه

است و گویند که در مبرودین گاه است که موجب قی می شود و

مصلحش سرکه و ابکامه و ادویه حاره است **دوشاب**

اسم فارسی شیره انگور و مویز و خرما است و دوشاب انگوری را

عقید العنب و میفختج که معرب می پخته است نامند و قسم ترش آن

که بی داخل کردن خاک در آب انگور بقوام می آورند رب العنب

نامند و آب انگور یکه دو ثلث او سوخته و یک ثلث باقی مانده باشد مثلث

دار فلفل

١٥٢

گویند و دوشاب خرما و دبس خوانند اگرچه دبس شامل انگوری
نیز هست لیکن اطلاق وی منصرف است بدوشاب خرمایی که در آخر اول
گرم و تر و صاحب تحفه گفته در دوم گرم و در اول خشک است و بطیء
و کثیر الغذا و موافق مزاج سرد و بلغمی و مضر گرم مزاج و سوداوی
مزاج و سوزاننده خون است مصلحش سرکه و بادام و خشخاش
است دوشاب انگوری در آخر اول تر و در دوم گرم و مولد
خون صالح و مفتح و مسمن و با اندکی زعفران جهت رفع غضب و
وهم و غم مؤثر و با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندکی ...
مصرح ... در جمیع افعال سوای اسکار قایم مقام خمر است
لیکن اکثار دوشاب انگوری مصدع و محرق خون و مصلحش
خشخاش و تخم ریحان است و رب العنب چنانکه در جامع بغدادی
گفته در دوم گرم و در اول خشک و در امزجه پیران و مبرودین
نافع و در محرورین سریع الاستحاله بصفرای غلیظ است و وی ...
... ملین طبیعت و ملطف است و مصلحش سکنجبین و فواکه ...
**دوغ** اسم فارسی مخیض است بهترین آن است که دهنیت وی را تمام گرفته
باشند در دوم سرد و رطوبت وی بر یبوست غالب و مشهی و مسکن

غلیان

غلیان خون و حدت سموم و جهت تپ دق و تشنگی معده
حار و التهاب جگر نافع و چون سنگ یا آهن را خوب با آتش سرخ
کرده در میان دوغ نطفیه کنند ~~خوردن آن دوغ~~ خوردن آن
دوغ قاطع اسهال صفراوی است و دوغ در مزاج گرم مشهی
است و همچنین ... و چون در معده بارده ترش شود سوء هضم
زود ... و غثیان آرد و مصلح او جوارشات است **دیو انجیه** لغت
گیلکی اسم تپنجا جری است و آن بسیار گرم و تند و با سمیت و محلل قوی
است

## حرف الذال

**ذانوبایند** اسم فارسی بادیان
است که گذشت ... **انگور** اسم فارسی است و تاک ... نامند و عربی
کرم گویند و شاخ تازه وی را لسف الکرم و عسالیج نامند که بهترین
اجزای کرم است در آخر دوم سرد و خشک و عصاره وی ... مقوی
معده حار و مانع قی و قاطع قی الدم و مدر بول و جهت غلبه
عطش و ... استسقا و اسهال صفراوی نافع است لیکن مضر باه و
سرفه است و مصلحش عسل است **رشته خطایی** اسم فارسی ...
و آن طعامی است معروف که در گیلان بسیار پزند و از آرد برنج با آب

[illegible]

آمیخته ترتیب دهند و بعضی با آرد گندم و گاهی با نشاسته نیز میآمیزند
و طبیعت آن تابع طبیعت اصل خود آش است و بهترین آنست که با آرد
برنج سازند خوردن آن با عسل سریع الهضم و کثیر الغذا و مولد خون
صالح و مقوی ارباب ضعف و نقاهت و خوردن آن با مغز گردکان
که بعد از آن سکنجبین بنوشند بغایت مسمن بدنست و آنچه با آرد
گندم میسازند بطیء الهضم ترست و آنچه با نشاسته ترتیب دهند
بدوائیت اقرب است سی و باه اسم فارسی ثعلب است سی و ده
اسم فارسی معاست و جمعش امعا در سیم سرد و خشک و قلیل الغذا
و دیر هضم و مولد قولنج است و مصلحش جوارش عود سی و روغن
بلغت فارسی شباد را از آن دهنیت شیر چهار پایان است که بعربی سمن بفتح
اول و سکون ثانی نامند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند است و گاو
لطیفتر از سایر است و روغن تازه که بفارسی کره و مسکه نامند و بعربی
زبد در اول گرم و تر است و ملین و مسمن و مفتح سده و مصفی صوت
و قصبه ریه و مدر فضلات و جهت سرفه و خشونت حلق و اورام
ظاهری و باطنی نافع است لیکن مغثی و مرخی معده و مسقط الشهاست
و مصلحش قوابض و علک و شکر و عسل و شراب ازوی سی م و بلا

و تری وی زیاده برگرمی

شیر تازه

که از روغن پنیر [illegible] سوخته باشد

شیر تازه است و روغن هر چه کهنه شود گرمی و خشکی اش زیاده و رطوبتش کم میشود
حتی آنکه دو ساله خشکی بدرجه اول میرسد و قوی تر از کره است در افعال
و مقام کموم و مانع رسیدن سم افعی بدل است لیکن در ~~[illegible]~~ مولد
صفرا است در گرم مزاج و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف
هاضمه است و مصلحش در محرورین ترشیها و در مبرودین جوارشات است
و قدر شربتش در تداوی تا ده اوقیه است سی و روغن مطلق یعنی روغنی که مضاف
و مقید بقیدی باشد چنانکه بدون قید یا قرینه دالّه بر مقصود استعمال نکنند
چون روغن بادام و روغن گل و امثالها این قسم روغن را بعربی دهن گویند
باضافه آنچه مقصود روغن است چنانکه گویند در روغن بادام دهن اللوز
و در روغن گل دهن الورد و بر همین قیاس است جمیع ادهان مگر
بعضی که اسم خاصی دارند چون روغن کنجد که و را [illegible]
که بفارسی شیره و روغن شیرجت و روغن شیره و غیره نامند و بعربی
شیرج و دهن الحل و دهن السمسم گویند و چون روغن زیتون
که بعربی زیت گویند و کهنه ~~[illegible]~~ باشد زیت
عتیق نامند و چون از زیتون نارس گرفته باشند زیت الانفاق
خوانند و تفصیل طبایع و خواص روغنها و طریق اتخاذ آنها مقابلش

این مختصر نیست بلکه در ضمن معالجات این رساله طریق اتخاذ بعضی که ...
با ذکر نبذی از منافع آن متفرقا مذکور شود بلکه در همین جا اشاره بموضع
ذکر هر یک که مذکور است در این رساله نموده و چون روغن زیتون از ...
روغنها بیشتر است و در ساختن طریق اتخاذ تمام بر وجه کلی نیز ...
وجود عموم فایده مشتمل بر تطویل نیست لهذا طبیعت روغن زیتون
و طریق اتخاذ تمام بر وجه کلی در اینجا مذکور میشود پس میگوییم که ...
پس آنچه از زیتون رسیده گرفته باشند که زیت مطلق منصرف بآنست معتدل
مایل بگرمی و تری و صاحب تحفه در دوم گرم و بایبوست و قبض ...
و ظاهر التحقیق آنست که شارح موجز کرده و باین مضمون گفته که باید
امتحان کرد زیت را بچشند پس اگر یافته شود در او چیزی از قبض
پس او مایل ببردی و خشکی است و اگر یافته شود شیرینی بی قبض پس او معتدل
است و اگر یافته شود در او حدت و لطافتی پس او مایل بگرمی است ...
هر چه کهنه شود حرارت در وی افزوده گردد و حدت کهنگی ...
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~

ا

زیت عتیق

زیت کهنه که زیت عتیق عبارت از او باشد موافق تصریح
مؤلف مالابد و غیره زیاده از یک سالست و صاحب تحفه
گفته که زیت عتیق آنست که شش سال بر وی گذشته باشد ...
اگر بهم نرسد زیت جوش داده که به نیمه برسد بدل او است

روغن ترب

در همه افعال و همچنین روغن ترب که آب برگ ترب شروع
بدانکرده با ربع آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن بماند
و شارح موجز گفته که هرگاه حاضر نباشد تو از زیت عتیق
و محتاج شوی ببوی او پس بریز در ظرفی از بهتر زیتی که
قادر باشی بر تحصیل آن و طبخ ده تا غلیظ شود و بگردد مثل عسل
و استعمال کن آنرا پس بدرستیکه قوت آن مثل قوت زیت عتیق
است و صاحب تحفه گفته که چون روغن زیتون را اعتقاد
با ربا مثل او آب بجوشانند تا آبها سوخته روغن بماند در جمیع
مواد و خواص بدل روغن بلسان است و ایضا گفته که روغن
ترب بهتر از سایر ادهانست در بدل آن و اکثر مجربانی بدل

او دانسته اند و ایضا گفته که چون روغن زیتون را با مثل
او آب بجوش کنند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول
نمایند تا نصف بار و بعد از آنکه آبها سوخته باشد قلیه الف
بجوش کنند که بنصف رسد بعد از آب کشی بهتر از روغن بلسان
و در او اسرار عجیبه است اینا بود کلامات صاحب تحفه که از
مواضع عدیده کتاب او جمع شد و چون در این از منه روغن
بلسان بجهت فقدان درخت آن که در عین الشمس مصر بوده نایاب
و [illegible] بنام راسکم بلسان اشتهار داده اند
با آنکه قوت وی به بلسان نمیرسد لهذا روغن دیگر [illegible]
ترتیب داده که بهتر بدلها و اقوی از روغن بلسان دانسته اند
ایراد میشود اینست مر صاف چهار اوقیه زیت عتیق دو
اوقیه روغن نارجیل که مغز نارجیل را کوبیده و با آب پخته
و روغن را از سر آب جمع کرده باشند یک اوقیه [illegible] را نرم
کوبیده و با روغن ها مخلوط کرده و چهار اوقیه آب برگ ترب

روغن نارجیل

اضافه

اضافه نموده بجوش کنند بهمواری تا آب سوخته روغن بماند و
صاف کرده استعمال نمایند و اما روغن آجر
پس آن روغنی است بغایت گرم و سریع النفوذ و ملطف و
محلل و تدهین او جهت درد پشت و مفاصل و فالج و رعشه
و عرق النسا و لقوه بغایت مؤثر و قطور او در بینی صرع
را نافع و نسیان را رافع و در گوش جهت ثقل سامعه مفید
و در دندان متآکله کاکننده کرم و مسکن الم آن و فرزجه
او با پشم صوف جهت حیض بسرعت و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه
تقویت و ضماد او با اشق جهت ورم سپرز سعید یل و طلای
او بر زخم آتشک بغایت نافع است و چون مشتمل بر اجزای
لطیفه آجر است و آجر حرام میباشد لهذا مفتی که بعضی از اطبا
جهت امراض مخصوصه در شرب آن بیان کرده اند متعرض نگشت
که مردمان گاه باشد که بدون ضرورت بحجه شرب آن رغبت کرده
باغوای بعضیت [illegible] این سنگین بار شود و طریق

عملش آنکه آجر سرخ آب نرسیده را ریزها هر یک بقدر باقلا
تخمیناً کرده و همه را در میان آتش ریخته تا خوب گرم و سرخ شود
پس با انبر برداشته و در زیت عتیق که آنرا مذکور شد تطفیه
کرده تا روغن را جذب کند پس از روغن بر آورده و نیم کوب
کرده قرع مطلق را از آن مملو سازند و کلوی قرع را لطیف و
یعنی ظرف گل گرفته
استوار گرفته بنحوی که چون منکوس بر سر آتش نصب کنند سوای
روغن خالص چیزی بیرون نیاید پس کوره دو طبقه که طبقه
بالا ثقبه بقدر بیرون آمدن کلوی قرع منکوس داشته باشد
یعنی سوراخی
ترتیب داده و قرع منکوس بر سر همان ثقبه نصب کرده و بنشته قرع
را بگل حکمت یا سرگین گاو و پوست نیره و قابله از قبیل کوزه و
امثال آن در طبقه پایین بنحوی که کلوی قرع در آن داخل شود
گذاشته ما آتش در طبقه بالا بهمه اطراف قرع افروخته و بتدریج
آتش را زیاد کرده تا روغن تماماً از قرع بقابله چکد پس روغن
را برداشته در ظرفی نگاه دارند و باید حلیه سر ظرف آن روغن

تجربه

و تجربه رسیده خاک کوزه گری را با قدری کاه کوبیده و نمک محوق
یعنی سابیده و خاکستر بیخته با آب خمیر کرده استعمال نمایند و صاف روباه که
در شده وصل قدرچینی معمول است در باب تمیز کوزه
و اما طریق عام در گرفتن روغنها آنکه اگر از
حبوبات که از قبیل جو و گندم و سیاه دانه و شنبلیله و نحو و امثال
ذلک خواهند باید نیمکوب کرده در قرع مطلق مانند آجر که طریق گرفتن
~~روغنش در اینجا مذکور شد~~ روغن بگیرند و اگر از مغزها مانند
و کنجد و امثال اینها خواهند باید مانند روغن بادام آن مغزها را کوبیده و
قدری آب گرم پاشیده بفشارند و چون نرم شود باز دیگر آتش
باز بفشارند تا تمام روغن آن بیرون آید و اگر از گلها بتازه
چند طریق هست یکی آنچه مشهور است اینست که آن گل را در روغن
مناسبی از قبیل روغن کنجد یا زیتون ریخته با آفتاب نهند و بعد از
هر هفته تجدید گل نمایند تا سه مرتبه اقلا و هرچه گل بیشتر
کنند قوی تر گردد طریق دیگر صاحب تحفه بهتر و قوی تر از طریق سابق
دانسته آنست که آن گل را کوبیده و آب او را گرفته با مثل او روغن
مناسبی بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند و طریقه دیگر طریقت

که بنفشه را غالبا بان طریق روغن میکنند اینست که بادام یا کنجد یا فندق
یا پسته امثال ذلک را مقشر کرده بهمراه آن گل در کرباس ریخته بدست
بمالند تا گل مضمحل شده و بادام یا غیره رطوبت آنرا جذب کند
آنگاه بادام را خشک نموده بار دیگر همین عمل کنند تا جذب یکه اثر
رنگ یا بوی آن گل در جوف بادام یا غیره نفوذ کند بعد از ان یا گل
بار اخیر خشک کرده و کوبیده چنانکه در روغن بزر گذشت روغن
بگیرند و چون گل سرخ تا این طریق روغن بگیرند بغایت معطر گردد و اگر
از گلها و برگهای خشک روغن خواهند باشد گل سرخ یا بنفشه
یا برگ مورد یا غیر ذلک که خشک باشند باید با شش وزن او آب
بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مساوی آن روغن
یا بادام یا غیرها بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند و در این مختصر
بهمین قدر از ضوابط اتخاذ ادهان اکتفا نمائیم **ر روناس**
اسم فارسی رنگیست معروف که بان سرخ میکنند و بعربی فوه و
فوة الصباغین گویند **ر ریحان** معروفست و ان انواع بسیار
میباشد لیکن مراد از مطلق آن مراد نوعی است ریزه برگ و سبز مایل

بزردی

بزردی و نوعی است بزرگ برگ و سبز خالص و هر دو قسم معروفست و سوم
است که در اول گرم و در دوم خشک و بوی او مفتح سدهٔ دماغ و مقوّی
و رافع درد سر محرور و [illegible] و ما فوقها و رافع وبا لیکن مداومت بو
ییدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدل ریحان بادرنجبویه است
و تخم ریحان مقاوم سموم و بالخاصیه معدل امزجه و قدر شربتش تا
۳ درم است و بدلش تخم مرو و مصلحش [illegible] کرده مرزنجوش است
**ر ریم آهنج** اسم گیلکی بارزنکست که گذشت که ویرا [illegible] گویند

## حرف الزا

**ز زاج** معروفست و معرّب از زاکه
است که لغت فارسی است و زاج چندین قسم میباشند سفید او مخصوص
است باسم قلقدیس و زرد او قلقطار و سبز او قلقنت و قلقند
و سرخ او زاج سوری است و مجموع گرم و خشک تا اواخر سیم است
و حاد و اکّال و قاطع خون جراحات **ز زردآلو** اسم
فارسی مشمش است و آن میوه ایست معروف در دوم سرد و تر و
شیرین وی را سردی کمتر و خشک کرده او را قیسی خوانند

و مصلحش [illegible]
**ز [illegible]** اسم فارسی
راوند است مرکب القوا
و در اول دوم گرم
و خشک و مسهل
اخلاط غلیظه
و رقیقه و خام
است بعضی با قوت
قابضه نیز هست

وی واز تازه بهتر

تری ناقص تر است و زرد او لطیف تر و جهت معده بهتر از نفخ او
و مفتح سدد و ملین صلابات و رافع بخر معدی و مسکن غلیان خون
و صفرا و التهاب معده و عطش خصوصا نقیع خشک آن که در تسکین
تشنگی اقوی است و آن میدن آن خصوصا آب سرد بعد از او خوردن
خصوصا طعام غلیظ
او ناشتا و مجلبا و قبل از انحدار طعام از معده بغایت مضر و پیران و سرد مزاج
و صاحب معده ضعیف را اجتناب از خوردن آن اولی مگر آنکه بعد از وی جوارش کمونی یا سرد
و کندری بیاشامند و وی سریع التعفن و نفاخ و مداومت آن
مورث برص و مفسد خون است و شیر بیشتر دیر هضم تر و از خام اش
بیشتر و مصلح جمیع اقسام او در جمیع امزجه انیسون و شکر است
و بدلش شفتالو و مغز دانه او که شیرین باشد در اول گرم و تر و
منتهی است لیکن دیر هضم مصلحش آنکه پوست رقیق او را نیز بر کنده
مغز خالص را با نمک بخورند و تلخ او در دوم گرم و خشک و مکیف حال
او کشنده کرم معده و مسهل قوی آن است ش ی **دچوبه**
اسم فارسی بیخی است معروف که وی را بعربی عروق الصفر و عروق
الصباغین و بقلة الخطاطیف گویند و نوعی از آن که صغیر باشد

مامیران

مامیران خوانند در سیم و گویند در دوم گرم و خشک و بغایت جالی
و مفتح سده جگر و جهت یرقان و استسقا نافع لیکن مضر دل و مصلحش
لیمو و ترنج و شربتی از وی تا ۲ درم و بدلش مامیران و گویند قوة
الصبغ است ش ی **زرشک** اسم فارسی امبرباریس است در
دوم سرد و خشک و مقوی معده و جگر و دل و قابض و قاطع
صفرا و مسکن عطش و حرارت معده و جگر و غلیان خون و مانع ریختن مواد باعضا
و جهت سحج و اسهال خونی نافع و آب او مانع قی و غثیان لیکن
مولد ریح و مصلحش نبات و مضر صاحب قولنج و مصلحش جلاب شکری
یا ماء العسل و قابض طبع و مصلحش شکر و شیرینیها و قدر شربت از
آب او تا ۲۰ ل و از جرم او تا ۵ ل و بدلش مثل او گل سرخ و دو ثلث
او صندل سفید است و گویند در تقویت معده و جگر بوزنش تخم گل
و ربع وزنش صندل سرخ است ش ی **زرنیخ** معروف و بیونانی
فرسالیس نامند سرخ و زرد و سیاه و سبز و سفید میباشد و سرخ
او مخصوص باسم السفرخا است و زرد او ارسنیقون و ارنیقی

است آنچه سرخ باشد در چهارم گرم و خشک و زرد در سیم و باقی
اقسام قوی‌تر و اجود اقسام زرنیخ محرق و معفن و از سموم قتاله
است **زعفران** معروفست و در بعضی لغات دیر جادی
و جاد هر دو مصدر بجیم و ریهقان نیز نامند و وی بنابر قول
اکثر در دوم گرم و در اول خشک و گویند در سیم گرم و صاحب
تحفه گوید در دوم خشک است بهر تقدیر منضج و محلل و مفتح
و مصلح عفونت خلط بلغمی و مسهل و مقوی حواس و منوم
و مورث نشاط و ضحک و بغایت مقوی جوهر روح و دل و جگر
و احشا و آلات تنفس و مفرح و مدر بول و حیض و مسقط اجنه و مثانه و بشره لیکن
مصدع و مغثی و مبخر و مضعف اشتها و مداومت او مکدر حواس
و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و شربتش تا ۲ م و ۳
او گویند کشنده است بتقریب مفرط و بدلش **بوزنش** دانه ترنج و
منقی و قسط و سدس او سلیخه و ربع او سنبل است **زغفت** معروفست و
طبع آن در سیم گرم و در اول خشک و خشک ان در دوم گفته‌اند
**زقال** اسم فارسی میوه ایست که ... ترش و بقدر





دانه زیتون است و در ریاض دانه تشبیه بدانه زیتون کرده و بزقال اقمه
مشهور است و بیونانی قرانیا گویند اگرچه بغدادی در جامع
خود که کتاب مالابد باشد زقال را غیر قرانیا و از اقسام زرشک
دانسته و در ذکر زرشک یاد کرده و صاحب تحفه گوید که وی
قرانیا را اشتباه بزقال نموده بهر تقدیر زقال معتدل مایل
ببردی و خشکی و قابض و مسکن عطش و التهاب معده و غلیان خون
و صفرا و مانع صعود بخارات بدماغ و جهت تقویت امعا
و قرحه آن و اسهال نافع لیکن مضر سینه و مصلحش شکر است
**زلو** اسم فارسی کرمیست سیاه که در آبها و زمینهای متعفن
میباشد و موضعیکه قابل حجامت نباشد چون بلغ چشم و گوشت
دندان چون دیر ابران بهنهند خون فاسد را جذب نماید
و قایم مقام حجامت باشد لیکن باید ماده از موضع علت رد
گردانیده باشد که زلو را بران بنهند **زنبق** اسم گلیست
سفید بسیار خوشبو و معروفست و بفارسی سوسن آزاد نامند
و بعضی انرا سوسن ابیض و برخی یاسمین ابیض دانسته‌اند
و صاحب تحفه گفته که اشتباه عظیمی کرده‌اند در دوم گرم و در

و بعربی علق نامند

و قد نا و بیرا رازقی می نامیده‌اند

بهبوست معتدل و بوی او مقوی دماغ است **زنجبیل** معروفست

در سیم گرم و تا اواخر اول بلکه تا اوایل دوم خشک و با رطوبت

فضلیه و مهیج و مقوی هاضمه و معده و جگر و مفتح سده جگر و محلل

ریاح غلیظه معده و امعا و مجفف رطوبات و منقی معده و جگر

و جهت سموم حیوانی و رطوبات دماغی و بلغم و حلقی و اثر برد و لبنا...

امراض فالج و یرقان و تقطیر بول نافع لیکن مضر حلق و مصلحش

عسل و روغن بادام و قدر شربتش ۲ م و بدلش بوزنش دار

فلفل و فلفل سفید است و مربای او در تقویت باه مبرد اول

و تقویت هاضمه و تنبیه پیران قوی تر است **زیتون**

معروف است بهترین او سبز رسیده است که با آب نمک پرورده باشد

که گرم باعتدال و با اندک قبض است و چون با طعام تناول کنند

مقوی معده و دافع آن و مشتهی و حابس طبع و منهی لیکن

مورث بیخوابی و لاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و روغنها

و سرکه و گویند که اکثارش مضر ریه و محرق اخلاط و مصلحش

عسل و شیرینی هاست و زیتون سیاه گرم و خشک و مرخی

معده و مفتح و سریع الاستحاله بصفرا و سودا است و خوردن

زیتون قبل از طعام و بعد از آن مناسب نیست **زیرہ**

اسم فارسی کمون است و نوعی از آن که او را زیره سبز می گویند

مخصوص است بنام کمون نبطی در سیم گرم و خشک و گویند گرمی

وی در دوم است و بهترین اقسام او کرمانی است بغایت

ملطف و هاضم و محلل ریاح و مفتح و مجفف و محرک آروغ و حابس

طبع خصوصا چون بسرکه پرورده آنگاه برشته میل کنند

و مدر بول و شیر و عرق و مفتت حصات و جهت تخمه و مغص

ریحی و خواصش کل و امثال آن و عسر نفس و فواق رطوبی نافع و زیره

لیکن مضر تشنج و شکم و مصلحش کتیرا و اکثارش مورث زردی رخسار

و مصلحش سرکه و قدر شربت از کرمانی ۲ م و بدل کرمانی بوزنش سایر

اقسام زیره و بدل مطلق زیره کرویا و گویند نانخواه است

و از نبطی که زیره سبز باشد تا ۲ دل جو

# حرف السین

**ساس** اسم کیکی جانور کیست بشکل عدس و بسیار بدبو و بوی فرفس نامند

**سبوس** اسم فارسی نخاله است که از بیختن آرد حبوب

بهم رسد و از مطلق آن مراد سبوس گندم است که از آرد گندم

خشک تر و حرارتش کمتر و ملین طبع و نان او قابض و

[illegible]

مجفف رطوبت است سپیدن اسم فارسی طال است **اسپیداج**
معروف است و معربش اسفیداج است بهترین وی سپیداب قلعی
است که اسفیداج رومی نامند در دوم سرد و در اول [illegible]
خشک و آشامیدنش بصورت خناق و زیاده از یکدرهم او کشنده
و بدلش آبار و سرنج است و طریق ساختن سپیداب آنکه صفایح
قلعی یا سرب را بانگور بادانه کوبیده آغشته و در ظرفی کرده در
مکان نمناکی بگذارند تا همه آنچه در ظرف است حل گردد و یا صفایح
آغشته مذکور را سوراخ کرده در خم سرکه تند بیاویزند و
ظرفی محاذی آن صفایح در میان خم بگذارند که هر چه ریخته شود در آن
ظرف جمع شود آنگاه سر خم را محکم به بندند چنانکه منفذ بیرون آمدن
بخار سرکه باقی نماند و هر چند روز یکبار آنچه از سطح ظاهر صفایح
پیدا شود گرفته ضبط نمایند و باز مثل سابق در خم بیاویزند تا
همه سپیداب شود و یا صفایح قلعی را در ظرف سفالی مشبک
گذاشته در میان خم سرکه بسیار تند نهند و بدستور سابق سر خم
را محکم کنند تا قلعی بتدریج ازهم ریخته و از سوراخها گذشته به
سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده و بآفتاب خشک کرده باید



و هرچه در ظرف مشبک مانده سپیده شود تکرار عمل کنند و هرچه از
سائیدن و بیختن اول بهم رسد بهتر است از آنچه بار دوم بهم رسد و علی
هذا القیاس و غسل او شرط است خصوصاً در استعمال کردن وی
بادویه عینها تا نرمش سرکه از وی زایل شود و لطیف و مجفف بی لدغ
گردد و طریق غسلش مانند غسل احجار و شبه احجار از قبیل زرنیخ
و اقلیمیا و تنکار و توتیا و امثال ذلک است که بسیار نرم سائیده و در ظرفی مثل هاون
کرده و آب بر او ریخته باهستگی برهم زنند تا هرچه ~~مثل غبار باشد~~
~~با آب مخلوط گردیده~~ آنگاه هاون را باهستگی در ظرف دیگر سرازیر کرده
تا هرچه مثل غبار با آب مخلوط باشد در ظرف مذکور ریخته شود و
آنچه در هاون باقی باشد باز با آب سائیده و بدستور سابق در همان
ظرف دیگر ریخته تا همه آنچه در هاونست بانتها رسد آنگاه روی ظرف
را بپوشانیده تا غباری داخل نشود بگذارند پس ته نشین را
خشک کرده استعمال نمایند **فصل اب** گیاه تند بوی است
معروف که بزبان کیلیاب(؟) گویند و بیونانی فیجن(؟) نامند در سیم
گرم و خشک و خوردن قلیل او مقوی هاضمه و مشهی و عصاره
دوای مدر بول و حیض و مفتح سده و محلل ریاح و باتر باقیه

با جوز یا قوت و شهد انجیر(؟)

و بهترین بستانی است(؟)

لیکن مجفف منی و قاطع باه است و مداومت او مضعف باصره
و مصدع و محرق اخلاط و مصلحش سکنجبین و انیسون و شربتی
از وی تا مم خواه برگ و خواه تخم و خواه عصاره و گویند که برای
اطفال از یک قیراط تا پنج قیراط است و بدلش صعتر فصل سسنبر
اسم کیلکی پیشنبر است که بعربی غمام و غماما و غمام الملک گویند و بهر
[illegible] برگ بستانی شبیه به نعناع و بری شبیه (واز ان سفید تر)
بسداب و قوی تر از بستانی است و مرد و در دوم گرم و خشک و
گرمی وی بیشتر از خشکی و مفرح و مفتح و معدل روح و مقوی دل
و احشا و روح دماغی و رافع عفونات و محلل ریاح و محرک گرم
شکم و مدر بول و حیض لیکن مضر ریه و مصلحش کشنیز و بدلش مرزنجوش
است فصل سرکه اسم فارسی خل است بهترین آن سرکه انگوری است
که مرکب القوی و سردی وی غالب چنانکه به درجه دوم میرسد و خشک
در دوم یا سیم خشک و قابض و مجفف قوی و قاطع اخلاط
غلیظه خصوصا صفرا و سریع النفوذ و ملطف و معین هضم و مفتح
سده ها سار یقا و سپرز و رافع تشنگی و بوییدن او مفتح سده صفا

لیکن ادهان

(ادهان)
لیکن آن مهیه ناسرکه مضر باه و مورث استسقا و ضعیف است و تشنج باشد و ضعیف
و مضعف بصر و مورث زردی رخسار و لاغری بدن و جرب و مضر
پیران و سوداوی مزاج و مبرودین و ناقهین و صاحب ادرار و مفاصل
و مصلحش شیرینی ها و گوشت آب ... و مضر سعال تازه و سعال
یابس و مصلحش شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیف الحراره
و مضر اعصاب و اعضای عصبانی و رحم و مصلحش عسل و ادویه
حاره و مورث بحج و مصلحش لعابهای بزور و بهدانه و قدر
شربتش تا ... و بدلش در اکثر امور آب لیمو فصل سرگین حیوانات اسم فارسی است
و آنچه خشک ... و از هم متفرق باشد مثل سرگین سوسمار و گوسفند و شتر
بعر نامند و آنچه از گاو باشد خثا که جمعش اخثا است گویند و آنچه
از مرغان باشد ذرق خوانند و آنچه از باقی حیوانات بلکه جمیع
آنها باشد [illegible] گویند و مجموع گرم و مجفف و محلل است
فصل سرمه اسم فارسی اثمد و کحل است و بهترین آن اصفهانی است
سرد و خشک ... و در جالش مختلف فیها و مقوی باصره و حافظ صحت چشم
و رافع حرارت و رطوبت و قروح آن و التیام دهنده قروح و قروح سایر
اعضا و با اندک مشک مقوی باصره پیران است فصل [illegible] اسم فارسی

است ... اسم فارسی است و ... و اسم عام سرگینها ... بعربی ... است و بعضی اسم خاص ... چنانکه ازان ... عذره گویند

و ... است

اشراس بشین معجمه اولا و در آخر سین مهمله است و آن بیخ نباتی است که صمغ
و صمغ آنکه ... و در اول گرم و خشک است فصل هیشم پنیر اسم فارسی جبن
الصنایع است و آن چیزیست که از پنیر تازه میسازند و چون چیزی شکسته
مانند ظرف چینی و سنگی و شیشه و غیرها را با آن وصل کنند بمرتبه ایست
که از آب و آتش منفصل نگردد و اگر صدمه با آن ظرف خورد موضع دیگر
شکسته شود نه موضع وصل و بغایت عجیب و در امور غریبه و حیل
و از اسرار مکنونه است لهذا اختلاف دأب این مختصر در این مقام مذکور
شد و عملش آنکه پنیر تازه را ورقهای رقیق کرده و بر روی سنگ مسطح
آهک بیخته آب ندیده ریخته و ورقهای پنیر را متصل بهم بر روی
آهک مذکور چیده و بر پنیر هم آهک بقدر پوشانیدن پاشیده
و سنگ گران مسطحی بر روی آن گذاشته چنانکه چربی پنیر بالتمام
افشرده شود و ده روز چنان در آفتاب گذارند آنگاه پنیر را
برداشته و با آب شسته بار دیگر مثل اول لیکن بجای آهک نمک سائیده
کرده یکهفته بگذارند پس نیک شسته از سرخی و چربی که داشته باشد پاک
کنند که کمالش در ازاله سرخی و چربی است چنانچه اگر در آفتاب گذارند
و چربی ظاهر گردد با آب نمک و آهک بجوشانند تا خوب چربی و

و بهترین اوقات آشامیدن آن از فصل بهار است تا اواسط تابستان
و در زمستان و همچنین قبل از گرسنگی کامل روز و از زوال تا ... استعمال
شیر مناسب نیست و آشامیدن تازه آن قبل از سرد شدن و اگر سرد شده
باشد گرم کردن بهتر است که موجب سرعت نفوذ او میگردد و بعد از شیر چیزی
خوردن خصوص میوه‌های تازه و پیاز و ماهی و امثال آن و همچنین
خوابیدن و همچنین نزدیکی و ترشی خوردن خواه قبل و خواه بعد بغایت
مضر است و با وجود اخلاط فاسده در بدن گویند استعمال او
مهلک است و شیر اول زاییدن که بترکی آغوز گویند در حرف الف
گذشت و مجموع شیرها ملطف و رافع اخلاط سوخته و جالی و مهیج
باه و موافق اعضای تناسل و مناسب مزاج سوداوی و مزاج
گرم و خشک که معده صفرا نباشد و الا مستحیل بصفرا گردد و مضر بلغمی
مزاج و مصلحش عسل که جهت اینها اعانت بر هضم میکند و نعناع
و مصلحش جوشانیدن است و مضر معده ضعیف و مصلحش شیرینیها
و اکثار آن مورث تبها و مولد شپش است این بود بعضی از احکام شیرها بر
سبیل عموم والحال بیان برخی بر سبیل خصوص میشود شیر بز
بعربی لبن المعز گویند ... او غالب و لطیفتر از شیر گاو و در طب

ومدرّ فضلات و در سایر افعال مانند شیر گاو و گوشت **شیر گاو**
وبعربی لبن البقر نامند و گاومیش نیز در آن داخل و غلیظتر از آنست
و دهنیتش هر دو غالب و با عتدال است و آنچه بدون تازه دوشیده
قبل از سرد شدن سریع الهضم و کثیر الغذا و مسمن و منفتح و مقوی
و مولد منی و ملین طبع و مدرّ فضلات و باعث نیکی رنگ رخسار و
قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است لیکن سریع الاستحاله بخلط غالب معده
و مبخر و مضر ضعیف العصب و صاحبان صرع و دوار و خفقان
رطوبی و سپرز و ورم احشا و جگر و زنان آبستن و ادمان آن
مورث برص و سنگ گرده و مثانه و مصلحش شکر و عسل و بدلش شیر
و بالعکس **شیر گوسفند** دهنیت و جبنیتش بیشتر و از
شیر گاو غلیظتر و دیرتر ادرار کند مضرت جماع و تقویت جوهر دماغ و
جماع مؤثر و چون از میش سیاه باشد بهتر و در سایر منافع و
بدستوریست که در سایر شیرها گذشت **شیر ماهیان** اسم ترکی
خاکشی است که گذشت

## حرف العین

**عدس** بفارسی مرجومک نامند معتدل مایل بگرمی
خشک ~~و گویند مرکب القوی~~ و گویند در دوم سرد و خشک

است بهر تقدیر ازم او قابض و چون با آب یا غوره پخته باشند جهت
تغذیه صاحبان آبله و اورام حارّه مناسب لیکن نفاخ و دیر
الهضم و مضر معده و مصلحش وی پختن با سرکه است که در این وقت
غیر نفاخ و سریع الهضم و مقوی معده شود و اکثار او مولد امراض
سوداویه و محرق خون و مورث مالیخولیا و جذام و سرطان و دیدن خوابهای
و مظلم بصر و با شیرینیها مولد استسقا و قولنج و مورث عسر بول
و احتباس حیض و مضر بواسیر و اعصاب و ریه و سر و مصلحش
پختن با برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است و کسیکه
و روغن کنجد در اصلاح او تریاق است و کسیکه مبتلا بامراض
امراض سوداویه باشد ویرا اجتناب از عدس سزاوار است
و کسیکه مضطر شود بادمان آن ویرا از اخراج سودا از بدن بمطبوخ
افتیمون و امثال آن غافل نباید شد و برشته عدس در آتش
بغایت مجفف و بطیء الهضم و مصدع و مصلحش
و مکیدن آب انار با مخیش **عرق بهار** اسم فارسی
ماء القداح است و آن عرق شکوفه نارنج است در دوم گرم

وخشک ومفرح ومقوی دماغ واشتها وباه وجهت سده
مصفات ونزلات وخفقان وغشی وپیچش نافع واکثر
بوییدن او سودمند بحوالی ومصلحش گلاب وقوتش در شیشه
تا یکسال ودر ظرف مس تا هفت سال باقی است **عرق بید مشک**
اسم فارسی ماء البهرامج است در جمیع افعال قوی‌تر از گلاب چون
ولطیف الطبع ومقوی دل وارواح ومعین باه است **عرق گوشت**
اسم فارسی ماء اللحم است وآن بغایت لطیف ومقوی دل
وارواح نفسانی وحیوانی وطبیعی وزیاده کننده خون وجهت
دفع ضعفی که از امراض وخوردن مسهلات وفصد وجماع
وسایر استفراغات بهم رسیده باشد بی‌عدیل است وقوی‌ترین
گوشتها در این امر گوشت بره یکساله است ودر بعضی امزجه
گوشت کبک ومرغ وامثال آن مناسب است وطریق عمل آنکه گوشت
تازه ذبح کرده را از استخوان وچربی جدا کرده ورق کنند
وهموار به پزند چنانکه با آب مساوی شود انگاه آن اب غلیظ

ابالسور

را بالستور معمول عرق بکشند واگر تقویت بیشتر خواهند با گوشت
قدری به وسیب وعطری بارد وقدری ابازیر بارد یا ادویهٔ حاره اضافه کنند
لطیفه چون دارچینی طبخ داده عرق بکشند **عروسک پس پرده**
اسم فارسی کاکنج است که قسمی از عنب الثعلب است وآن دانه ایست
تا بقدر فندقی که بعد از رسیدن بسیار سرخ میشود ودر غلافی
شبیه بمثانه باشد مستعمل از آن پوست سرخ او است در آخر دوم
سرد وخشک ومدر بول ودر امراض گرده ومثانه بی‌عدیل
لیکن مخدر است ومصلحش گلقند وقدر شربتش تا پنج درهم وبدلش
عنب الثعلب است **عسل** بفارسی انگبین نامند ودر حرف
الف گذشت

## حرف الغین

**غاز** اسم فارسی نوعی از مرغابی است بزرگتر از اردک است ودر
افعال مثل او است با زیادتی حرارت وغلظت آن نسبت
باردک است **غوره** اسم فارسی حصرم بکسر حای مهمله وفتح
را است وعبارت از انگور نارسیده است در سوم سرد وخشک

وخشکی وی بیشتر از سردی وی قاطع صفرا و مطفی حرارت وی
و حرارت خون و مسکن عطش و مقوی جگر و معده و مقطع
بلغم معده و مانع انصباب مواد و حابس طبع است و آب غوره
مقوی ماسکه معده و مهیج اشتها و مقوی احشا و دافع
غثیان صفراوی و خمار و مسکن حرارت و التهاب معده و
حافظ جنین و رب غوره در افعال مذکوره اقوی از غوره
و آب وی است لیکن مجموع مضر عصبیه معده سرد و باه و مولد ریاح
و مغص و در امزجه کثیفه مورث عطش و مصلحش گلقند و
ربیبونا و انجیر و بدلش تمر هندی ترنج است **غوره خرما**
اسم فارسی بلح و بسر است و در طبیعت و اکثر افعال مانند غوره انگور است

## حرف الفا

**فرنی** اسم فارسی مهلبیه است
~~و آن طعامیست معروف که از آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند~~
گرم و تر و کثیر الغذا و مسمن و مسمن بدن و مقوی گرده و مبهی و
مولد منی و جهت مالیخولیا و جنون و درد سر یبس و خشونت حلق
نافع و صحیح



و سرفه و یبوست طبع نافع و ادمان آن مورث طول عمر لیکن مسدد
و مضر جگر ضعیف و بطئ الهضم در معده و سرد است و طریق ساختن وی
آنکه آرد برنج را با آب و شیر عما الصفه بجوشانند تا مهرا شود
و شکر بقدر حاجت اضافه نموده طبخ دهند تا منعقد شود **فلفل** گرم آلت است که [illegible] باقسام طبخ خود در حرف کاف مذکور شود

**فلوس** اسم بردهای جوف خیار شنبر است لیکن در این ازمنه
و بلاد اطلاق بخود خیار شنبر که مسهلیت معروف میکنند و مستعمل
از وی رطوبت سیاه منجمد در جوف ویست که عسل خیار شنبر نامند
و طبیعت و خواص آنرا در حرف خا از کتب مبسوطه استعلام کنند که
بر اسم خیار شنبر مذکور است **فندق** معرب پندق است فارسی [illegible]
و بعربی جلوز بجیم [illegible] نامند لیکن اسم مشهور وی بندق است مغز او اغلظ مغزها
و در اول گرم و خشک یا بازیادتی گرمی بر خشکی و گویند معتدل مایل
بگرمی و خشکی است و گویند در سیم گرم است بهر تقدیر قلیل الغذا و نفخ
و باعث زیادتی جوهر دماغ و مبهی و مقوی امعا خصوصا
معای صایم و خوردن برشته آن با انجیر . فلفل و شکر منضج نزله بارده
و موافق سینه و نشفهاست لیکن مولد ریاح و مضر معده و مهیج قی

و مصلحش فانید و سکنجبین است و بدلش مغز کردکان و مجنبیق و جلغوزه و گویند بادام شیرین است

## حرف القاف

~~قاب اسم فارسی...~~ **قاتی یا ترق** اسم ترکی البرزه است که در حرف الف گذشت و برومی بزر قطونا گویند **قبیله** اسم فارسی ناطف بتقدیم نون است
و آن الطف ترین حلویات و سریع الانحدار و کثیر الغذا است جهت سینه و ریه و سرفه و خشونت حلق و یبوست طبع و خلط بلغمی و انصباب
سودا بمعده نافع لیکن مغثی محرور است و مصلحش ترشیهات و طریق
عملش آنکه بگیرند انگبین صاف کرده سه جزو و شکر خام یکجزو
و با قدری آب هر دو را باهم بجوش دهند آنگاه از سر آتش برداشته
و خنک کرده کف سفیدی تخم مرغ که از بسیار برهم زدن آن تمام
کف میشود داخل انگبین مذکور کرده بقوت برهم زنند و بر سر
آتش گذاشته نیز نیکو برهم زنند تا خوب سفید گردد و در قوام
بحدی رسد که بعد از خنک شدن بغایت زود شکن باشد آنگاه قدری
مغز پسته و بادام و یا مغز نارجیل و امثال ذلک بقدر حاجت اضافه
کرده بردارند و قرصها سازند **قرمز** بزبان رومی یا

ترکی



**ترکالی الخلاف** اسم حیوانیست در نهایت سرخی بقدر نخودی که در برگ
درختان عنکبوت شود دانه سرخی از او بهم میرسد که ابریشم و پشم را
بآن رنگ میکنند و معروفست و بعربی دود الصبا غین نامند **ق قنقیم** اسم ترکی رصاص الاسود است که بفارسی سرب نامند
**قرنفل** بفارسی میخک گویند که در میم مذکور میشود و خشک آن را
نیز قرنفل مینامند لیکن با قید بستانی برای شباهت بوی آن ببوی میخک
**قلعی** اسم فارسی رصاص ابیض است **قلوه** بزبان اصفهان
اسم کلیه است که بفارسی گرده نامند و بزبان گیلک گرده گویند
و آن نیز هر حیوانی سرد و خشک است و بهترین آن قلوه بره یکساله
و بزغاله که در ساعت ذبح برگرفته باشند و قلوه مقوی گرده و کمر است
لیکن غلیظ و بطی الهضم و سریع الفساد و مولد خلط فاسد و دردی
الغذا است و مصلحش طلا کردن وی بروغن زیتون یا کنجد قبل
از بریان و بریختن آن و نمک و فلفل و دارچینی استعمال کردن و
در گرم مزاجان مصطکی و کشنیز که در آنجامه بکار بردن است **قند**
شکر طبرزد است که در حرف شین گذشت **قیر** اسم فارسی قار است
**قهوه** ...

بقدر دانه ... و گویند ...

[illegible]

148

وانطوبت سیاه مایل بسرخی است که با آب گرم از چشمها بجوشد
و نوعی از آن صلب میباشد در سیم گرم و خشک و در افعال قریب
بقفر الیهود بلکه صنفی از آنست **قیسی** اسم فارسی زرد
آلوی خشک است که مذکور شد در حرف زا گذشت

## حرف الکاف

**کاسنی** اسم فارسی هندبا است و آن گیاهیست
معروف در اول سرد و تر و مفتح سدها و مقوی معده و جگر
حارین بالکیفیه و باردین بالخاصیه و مسکن عطش و وارث
خون و صفرا و التهاب معده و آب او با آب برازیانه بهترین
ادویه یرقان سردی است لیکن مضر سعال و مصلحش شکر است و تخم او
که بزر الهندبا گویند مایل بحرارت و در دوم خشک و در رفع ترطیب
قایم مقام برگ کاسنی و قدر شربتش از دو درهم تا ده درم و از آب
کاسنی تا نیم رطل است **کاغذ** اسم فارسی قرطاس است و مراد اطبا
از قرطاس کاغذ مصری است **کاکنج** عروسک پس پرده است که
گذشت **کاو** اسم فارسی بقر است گوشت او در دوم
گرم و در سیم خشک و بعد از انهضام مقوی و مسمن و قاطع



سوداء رقیقه و موافق اصحاب ریاضت و کد و بغایت غلیظ
و دیر هضم و مسدد و معفن خون و مورث امراض سوداوی و مولد خون سیاه غلیظ
و قاطع حیض و مضر نقرس و مفاصل و اکثار او را باعث
موت فجاه دانسته اند و مصلحش مهرا پختن او با قدری پوست
خربزه و التی ادویه حاره ملطفه از قبیل دارصینی و امثال آن
سکنجبین و نبیذ مویز سودای خرما و اگر خوف اعانت بر تولید سودا
نمیبود هر اینه طبخ دادن وی با سرکه یا آن سید باسر که بهتر از آن
بهترین مصلح نمیبود و بعد از خوردن گوشت گاو از آن سیدان
اشربه و سیاه غلیظه و آب غلیظ و آب ایستاده اجتناب باید
نمود و خوردن ترب و کلم و خردل و آشنان ذلک بادی یا بعد از
وی مناسب است خصوصا صاحب مزاج و ضعیف معده را و
بهترین گوشت گاو گوشت گوساله یکساله است که عجل نامند حتی آنکه بعضی
بعضی بهتر از گوسفند به چهار ساله دانسته اند و بعد از آن بهتر گوشت
گاو جوان فربه غیر عامل زرد رنگ ماده یا خایه کنده است
و منافع و مضار شیر او و سایر اجزای بهیمه او هر یک عموما یا خصوصا

در عنوان خود مذکور است **کاورس** اسم فارسی نوع
ریزه دخن است و معرب آن جاورس است که دخن را بفارسی ارزن
نامند و مجموع در اول سرد و در آخر دوم خشک و قابض و بغایت
قلیل الغذا است و مورث سده و مصلحش روغن و شکر است و چربی
در غذائیت وی می افزاید و کاورس از ارزن سریع الهضم تر
و لطیف‌تر و مقوی بدن است **کاوزبان** اسم فارسی
لسان الثور است و آن گیاهیست که در جبال دار المرز بسیار
میروید در اول گرم و تر [illegible] و بغایت مفرح دل
و مقوی آن و مسهل سودا و اخلاط محترقه و رافع وحشت
و وسواس و خیالات فاسده و خفقان و جنون و مالیخولیا
و مقوی ارواح غریزیه است لیکن مضر سپر و مصلحش صندل
و شربتی از آبش تا چهار اوقیه و از جرم تا دو درم و بدلش بوزن
او ابریشم محرق و چهار دانگ وی بوزن ترنج است **کاوکوپال**
اسم گیلکی جعل است که گذشت **کاومیش** معرب جاموس

و از جنس گاو است و گویند گاو بحری است و گوشت وی گرم و خشک
و غلیظ‌ترین گوشتها و دیر هضم‌ترین آنهاست و غذای اصحاب
کد و تعب است و مضار و مصلحات وی بدستور است که در گاو گذشت
**کاهو** اسم فارسی خس بجای معجمه و سین مهمله است
بستانی وی که معروفست در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مانع صعود بخارات بدماغ
و مسکن حدت خون و صفرا و مولد خون رقیق و مفتح سدد و منوم
و مدر بول و [illegible] ملین طبع و رافع ضرر آب و هوای وبائی و دافع
حکه و جنون و جذام و امراض حاره و یبوست سودا و
صفرا و تبهای حاره و نزله حاره و سرفه گرم و خشک و یرقان
و درد سر خصوصا هرگاه که از آفتاب بهم رسیده باشد و حرقت
مثانه و بول نافع و بعد از فصد و حجامت خوردن کاهو
بغایت مفید و در سایر اوقات بالمره که سبب برانگیختن
اشتهاست و پخته او کثیر الغذا و سریع الهضم تر از خام است و خستن
کاهو و همچنین سایر سبزیها باعث زیادتی نفخ میشود و اکثار
او مضر باه و مورث نسیان و ضعف باصره و مضر نسل در ...

و مولد ریاح و مصلحش کرفس و نعناع و در سرکه پخته و تخمش در دوم
سرد و خشک و مجفف منی و دماغ و احتلام را قطع و غلبه شهوت جماع
و مضر باه و معده و مصلحش مصطکی و عسل و دم الاخوین
و شربتش ۲ درم است **کباب** اسم عربی گوشت بآتش برشته
است و آن بحسب اختلاف گوشت مختلف لیکن مجموع مولد خون
صالح و مسمن بدن و محلل کرده و محرک اشتها و باه و مقوی
اعضا و موافق معدهٔ مرطوبین لیکن دیر هضم و مورث ...
و مصلحش سکنجبین است و خوردن آب بعد از کباب لازم الاجتناب
است **کبک** اسم فارسی مرغیست معروف و مولد ...
و بترکی کلیک و بعربی حجل نامند در دوم گرم و خشک و سریع الهضم
و کثیر الغذا و مولد خون صالح و مسمن و باعث بر درستی جگر و معده و
احشا و سینه و امراض بارده را نافع لیکن مصدع
محرورین خصوصا در هوای گرم و مورث حکه و مصلحش
سکنجبین و ترشیهاست **کبوتر** اسم فارسی حمام است و بلغتی

آن مخصوص باسم یمامه است و مجموع آن در دوم گرم و خشک و با رطوبت
فضلیه و مولد خون متین و مسمن و رافع اخلاط بارده و مقوی گرده
و مولد منی است و کبوتر بچه که تازه بیرون آمده بر او درده باشد بهتر است لیکن
مولد ... و اکثار بچه را مورث برص و لقوه اند و مطلق کبوتر
مصدع محرورین و محرق خون و مصلحش ... با سرکه و آب غوره
و استعمال کاسنی و حماضست و کبوتر صحرائی خشک تر و لطیف تر از
اهلی است **کج** اسم فارسی جغد است و نام دیگر او جبت و خسیس
... و بجیم قبل از بای موحده نامند **کدو** اسم
فارسی قرع است که بترکی قباق نامند نوعی از آن سبز و نوع
دیگر که رومی است و مجموع در دوم سرد و تر و ملین و قلیل
الغذا و مدر بول و عرق و سریع الاستحاله بهر خلطی که بر
خورد و بهم طبیعت هر چیزی که با وی بخورند و بامزورات
تبهای گرم و سرفه و حکه گرم نافع و مرطب بدن و دماغ است
و با ... مسکن حرارت دماغ و دفع وسواس و جنون

و مسکن عطش

ودرد و درد سر که از بخارات حاره باشد نافع و مخرج صفرای
سوخته و منقی گرده است و بخته او سریع الانحدار و حسن الغذا
و مولد خلط صالح و خام او برای معده بد است و اقسام کرد
نفاخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر ماده بلغمی و
سودای که از احتراق بلغم باشد و مضر قولنج و چون در معده
فاسد شود و مثل خیار مولد خلط لمی و مصلحش زیره و ادویه حاره
و جهت صفرا مزاج غوره و سرکه و آب انار و روغن بادام است
و سرد مزاج و بلغمی را اجتناب از خوردن کرد و اولی آنکه با روغن
زیتون بر خشته کنند و فلفل بپاشند و اگر خردل و کرفس و نعناع
نیز استعمال کنند و بر سر آن جوارشات بیاشامند برای این
بهتر باشد اگر چه اصلاح بخردل و آبکامه باشد نرا کافیست
و مغز دانه کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت خشونت
سینه و نفث الدم و تبهای گرم و قرحه مثانه و امعا و لاغری
کرده نافع و قدر شربتش تا ۷ دل و بدلش مغز تخم هندوانه است
گردکان اسم فارسی جوز است که معرب گوز فارسی است

و بو بخف بخای معجمه قبل از سین مهمله نامند مغز او در دوم گرم و
در اول خشک و تازه او در اول تر و با اندک سمن بدن است و مجموع
او با رطوبت فضلیه ~~و ملین طبع~~ و محلل و مانع تخمه و مبهی و
ملین طبع خصوصا چون دو مثقال او را با ده مثقال انجیر کوبیده
بخورند که در تلیین به تجربه مجربین رسیده و بریان کرده او با پوست
جهت سرفه که از سردی هوا باشد نافع و خوردن مغز گردکان با ماهی صحیح
مسکن مغص و مصلح قروح است نرم با و ضماد او و ناشتا خوردن آن
باعث سهولت قی و مغز گردکان کهنه که متکرج شده باشد سم است
و مداوی او بقی و خوردن ترشیهاست و گرم مزاج را گردکان مضر
و مصلحش اضافه کردن قدری خشخاش و آشامیدن سکنجبین بر سر آن
و اکثار مغز گردکان صورت ورم حلق و بثور دهان و خشخاش
مصلح آن و همچنین شستن دهان و مکیدن انار میخوش بعد از آن
و بدلش بوزن آن حبة الخضرا است گوف اسم کیلکی خرفه است
که گذشت گوت چر واش اسم کیلکی تیل بنای مثلثه قبل
از یای مشدده مثناة تحتانیه است و بترکی ئیلان اوتی گویند و در ابجم و بجیل
و آن گیاهی است در گیلان تا بغایت کثیر الوجود ساقش باریک و برگ او و دراز

از هر گرهی برگهای ریزه رسته و بخودش بر زمین و طعمش مایل به تلخی است
در اوّل سرد و خشک و قابض و آب گیاه او از نیم رطل تا یک رطل
در رفع سمّ هر نوع مار و سگ دیوانه گزیده و رفع حرقة البول
و احتباس بول و حصاة و تبهای حارّه و سل مجرّب مجرّبین
است **کرم آلت** اسم فارسی فلفل است و بترکی ایستی اوت نامند
قسمی سفید و قسمی سیاه است و گویند که درخت هر دو یکی است که ثمر آن
اوّل سفید و بعد از تمامی رسیدن سیاه میگردد و هر دو در آخر
سیم بلکه تا اوایل چهارم گرم و خشک و فلفل سیاه گرم تر از
سفید و سفید قابض تر و جالینوس بعکس دانسته بهر تقویت هاضمه و لطف
و مقوّی معده و جگر و محلّل و قاطع بلغم و مفتّح سدّه و مقوّی حافظه و در رفع ریاح
و مغص و سرفه بارد و ربو و ضیق النفس نافع است و استعمال آن با طبیخ
که از گوشت کنند باعث رفع زهومة گوشت و معین بر هضم
آن و فلفل مجفّف دماغ و اعصاب و مجفّف منی و مصدّع
و باعث خشونت سینه و حلق و مضرّ گرده و جگر حارّ و مصلحش

قوّ

قوّت باطنیه و الم مجاری بول و کم خون و گرم مزاج است و مصلحش روغن بادام سرد
بخورند که در مصر و دینا عسل و شربتی از وی تا یک مثقال و بدلش زنجبیل است
و فلفل دراز که دار فلفل عبارت از او است گرمی و خشکی وی کمتر است از خشکی
وی که در اواخر درجه دوم است و مدرّ بول و حیض و در رفع قی و خوشبو
کننده دهان و مضر بصداع و مصلحش صمغ عربی و صندل و گلاب و بدلش فلفل
سفید و شربتش تا دو **کرم ابو قیثم** اسم فارسی دود الحریر است
**کرم معی خ** که در میان زمین نمناک میباشد اسم فارسی خراطین است
**کرملت** اسم فارسی طیون است و در خربزه گذشت **کره تازه**
اسم فارسی زبد است و در روغن گذشت **کرنب** اسم فارسی
ماکول معروفی است و معرب کرنب است و بفارسی زرد که بترنامند بری
و بستانی میباشد بستانی وی در دوم گرم و در اوّل تر و بعضی
گرمی و تری هر دو را در اوّل و برخی هر دو را در ثانی دانسته اند
نفخ و ملیّن و مفتّح سدّه جگر و مدرّ بول و مخرج حصاة و مهیّج
باه و مولّد منی و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر نافع لیکن

نفاخ و بطی الهضم و مضر سحج و ریاح و مصلحش جوشانیدن
در سرکه و آنکه مامه استعمال کردن و شربتی از جرم او تا صد و شصت (?)
و گویند گز سرخ ارطب و زرد ا غلظ است و گز ریزی که بحجمش
بقدر انگشتی و در بلاد قزوین متعارف است در اول سیم گرم و در
آخر اول خشک و در تحریک باه قویتر از بستانی و بستانی در تولید
منی اقوی است چنانکه مؤلف مالابسع تصریح کرده اگرچه صاحب تحفه
~~بستانی در تحریک باه~~ خلاف این گفته که در افعال سوای تحریک
باه قوی تر از بستانی است و مضر معده و حلق و اعصاب و مصلحش
انیسون است **گزمازو** اسم فارسی ثمره الطرفا (?) است و معربش کزمازج
است ~~و آن بار درخت ...~~ **گزانگبین** اسم فارسی
نوعی از منّ است که غالباً بر درخت گز بطریق شبنم می نشیند و گاهی
نیز بر درخت بلوط و بید و غیرها می نشیند آنچه بر بید نشیند بید انگبین
نامند الطف و آنچه بر گز و بلوط نشیند با قوت قابضه است و بهتر بخش سفید و صاف
است در اول گرم و مایل بخشکی و با قوت مسهله خصوصا بید انگبین و جهت
خشونت سینه و سرفه خصوصا گزانگبین نافع و بید انگبین است ضیق النفس
و تقویت آلات تنفس و غذا و دفع ریاح غلیظه و نزلات نافع است
دماغ و (?)

لیکن

[illegible]

لیکن اکثار آن محرق خون و مورث ~~...~~ بثور و مصلحش
سرکه و قدر شربتش تا ربع رطل است **کرفه** بزبان گیلان
و بعضی از بلاد دیگر اسم انجره است که نبات القریص گویند و آن گیاهیست
بغایت سوزاننده و گزنده و سرد قسمت در اول سیم گرم و خشک است
**کشته** اسم فارسی زردشبوه (?) قبل از دال المهمله است بخور و شرب وی مقوی
دل و دماغ و حواس و مصلح هوای و بائی و رافع زکام است و طریق
ساختن وی آنکه بگیرند صندل سفید و عود هندی و پوست ترنج
و حسن لبه بالتسویه و نبات دو وزن مجموع و با اندک مشک بید قرصها
بسازند و آنچه در نزد عطاران اطلاق کشته اطلاق بر حسن لبه فقط میشود
بی صورت است **کشک** اسم فارسی اقط است و آن چیزی است معروف
که از طبخ دادن دوغ چنانکه منعقد شود آنگاه چکانیدن و خشک کردن
بهم میرسد و وی سرد و خشک و قابض و مبرد وجوه بریان کرده
بخورند اسهال مزمن را قطع کند لیکن دیر هضم و مولد ریاح و بلغم
غلیظ و مصلحش قند و جوارشات است **کشمش** اسم فارسی انگور خشک
کرده بیدانه است و معرب قشمش است اگرچه مؤلف مالابسع قشمش را

**کشنبت** بزبان گیلان
اسم عربی است معروف
بقدر قمری و بیضه
و منقار و بالهای
او زرد مایل بسرخی
و موی بشتر و تا سه (?)
در دوم گرم و تر
و صالح الغذا
و جهت فالج و ...
و ما ... نافع است
صح

[illegible]

١٧٨

فارسی وکشمش را مویز وی دانند و آنچه دانه دار باشد مویز و بعربی زبیب
نامند و چون اطلاق کشمش در این از منه والسنه بر جمیع اقسام شایع است
اطلاق کشمش را در این باب بار ره در آورده مجموع از اوّل تا دوم
علی اختلاف الانواع گرم و در اوّل تر و قسم سیاه که شانی نامند گرمی
وی از سایر بیشتر و سفید رنگ باعتدال از همه نزدیکتر و سرخ حدّ
وسط میان این دو قسم است و کشمش باقوّه منضج خلط غلیظ و جالی
معده و امعا و قصبهٔ ریه و مقوّی جگر و مسمن و جهت امراض گرده
و مثانه و قرحهٔ امعا و سرفهٔ بلغمی نافع و محرّک باه مبرودین است خصوصا
بیدانه که در تسهیت اقوی است لیکن مضر محرورین و مصلحش سکنجبین
و میوه های ترش و گویند معده مضر کرده و مصلحش عناب و شربتش تا سی درم
و کشمش بیدانه لطیفتر از دانه دار و باقوّت مسهله و بهترینش سبز رنگ
است و دانهٔ مویز که عجم از بیب نامند در اوّل سرد و در دوم
خشک گشنیز اسم فارسی کزبره بزای معجمه قبل از مهمله است
و مرکب القوی است بنا بر قول بقراط در دوم سرد و خشک و بقول الشیخ و جالینوس
گرم است بهر تقدیر آرام او حابس قی و دافع رطوبات لزجه معده و

مسکن التهاب معده

مسکن التهاب معده و تشنگی و حدّت صفرا و خمار [illegible] و ادرار [illegible]
آب گشنیز تا چهار وقیه که بجوشانند باشند کشنده و بکوفیه از آن مسموم
و باعث اختلاط ذهن است و تخم گشنیز که گشنیز خشک نامند
در دوم سرد و در سیم خشک و مقوّی دل و بغایت [illegible] و مانع
صعود بخارات بدماغ و حابس اسهال دموی [illegible] بودادهٔ او
و جهت خفقان و وسواس حار و درد سر بارد و [illegible]
نافع لیکن مضر صاحب ربو و ضیق النفس و مسقط نعوظ و مجفف
منی و [illegible] را و مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم [illegible]
و سکنجبین و عسل و [illegible] شربتش از [illegible] تا بکوفیه و بدل
تخم کاهو و خشخاش است کفتار اسم فارسی حیوانیست معروف
که ضبع و ضباع نامند کلج و کلیخ هر دو اسم فارسی [illegible] مذکور
است که گذشت گِل بکسر کاف اسم فارسی طین است پس گل ارمنی را
طین ارمنی و گل مختوم را طین مختوم و علی هذا القیاس [illegible]
گُل بضم کاف اسم فارسی ورد است و هر دو اسم جنس [illegible]
لیکن در اطلاق منصرف بگل سرخ که معروف و مشهور است [illegible]

و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اوایل دوم خشک
عصبی گرم و تر است مفرح و مفتح سده ها ساریقا و مسهل صفرا و
رقیق حتی آنکه ده درهم از آن ده مجلس فعل میکند و مقوی دل و معده
و جگر و گرده و جهت خفقان و غشی نافع و صاحب قوت قابضه
و خشکی آنرا قبض بیشتر و بو بیدن گل مهیج زکام و عطسه
در مزاج گرم و دماغ ضعیف و اکثار بو بیدن او گویند مضر
باه و مصلحش بو بیدن شکوفه نارنج است و قدر شربت از گل تازه

## گل

تا ده درم و از خشک ۳ درم و بدلش مثل او بنفشه
اسم فارسی الورد است مرکب القوی و مایل بسردی و تری
و با حرارت لطیفه و قوت قابضه و مقوی دماغ و فم معده و بو بیدن
و طلا کردن او جهت درد سر حار و درد چشم نافع و بو بیدن او جهت
تقویت دل و دماغ و حواس باطنی و در قطع غشی مؤثر لیکن
بالخاصیه مضر باه و طلای او بر مو باعث سفیدی
او و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش تا ۱۸ ال است

## گل انکبین و گلقند

هر دو اسم فارسی جلنجبین است که
گل انکبین باشد اگرچه گل انکبین آنست که با عسل ترتیب دهند و گلقند

ایجه

ایجه با قند بسازند لیکن اطلاق جلنجبین بر هر دو شایع است سوای آنکه
قندی را جلنجبین سکری نامند و این قسم در دوم گرم و در خشکی مایل
باعتدال و در مزاج گرم و مزاج خشک موافق تر از عسلی و جهت
ابتدای وسواس و جنون نافع و عسلی در آخر دوم گرم و خشک
و جهت مزاج بارد و فضول بارده بهتر از قندی و جهت فالج
و نقرس و درد مفاصل و عسر البول و سنگ گرده و مثانه نافع
و هر دو قسم مجفف رطوبات غریبه معده و مانع صعود بخارات
اغذیه بدماغ است و قدر شربتش ۴ ال و طریق ساختن وی آنکه
گل سرخ را از تخم و اقماع جدا کرده آنقدر برابر است مالند که خوب
درهم شود آنگاه قند یا عسل بوزن گل اضافه نموده تا سه روز
هر صبح و شام برهم زنند و بعد از آن چهل روز در آفتاب
گذارند و اگر قندی باشد باید در اول امر با گل ساییده در آخر
کمی کنند و باره قند از ده

## گلم

اسم فارسی کرنب بری
مهمله قبل از نون است وی مرکب القوی و در اول گرم و خشک
و گویند خشکی وی در دوم است و مبهی و مولد منی و مسوم و مانع
صعود بخارات بدماغ و باعث نیکویی رنگ رخسار و نیم پخته او

مسهل دماغ و مهرای وی قابض و رافع سرفه مزمن و تعطیش است و آب
طبیخ او منقی بدن و عروق و نافع است در درد سر و کمر و زانو و سرفه کهنه
و ورم حجاب و واحی و تاریکی چشم که از بخارات و رطوبات باشد
نافع است لیکن کلم مولد سودا و خون **غلیظ** و مضر سوداوی مزاج و محرورین
و صاحب بواسیر و مصلحش با گوشت فربه خوردن و روغن بادام
و سکنجبین و در مبرودین فلفل و سیر استعمال کردن است و کسیکه مستعد
امراض سوداوی خصوصا مالیخولیا و سرطان و داء الفیل باشد وی را
اجتناب از کلم ضرور است و تخم او در دوم گرم و خشک و مسهل است

**کلنک** اسم فارسی کرکی است و آن مرغی است معروف که بعضی کلنگ
نیز نامیده اند و ظاهر آنکه کرکی غیر کلنگ است

**کنجد** اسم فارسی سمسم است در اول گرم و تر و تری وی بیشتر و قلیل
التغذیه و صالح الغذا و مسمن و جهت گرفتگی آواز و خشونت
حلق و اخلاط سوخته نافع لیکن بطیء الهضم و مرخی اعضا و
مصدع و مورث بدبوئی دهان مصلحش آنکه بو داده با عسل استعمال

کنند

[illegible]

کنند و بعد از خوردن کنجد دهن را و بن دندانها را باید از وی پاک
نمود که مفسد لثه و دهان است اگرچه خلط حاصل از شرب او نیز موجب
بخر است و تسکین بیوست که در این امر نیز عسل اصلاح وی کند و قدر شربت
از کنجد ده درم و بدلش تخم کتان است

**کنجشک** اسم فارسی عصفور
است و گوشت عصافیر است در دوم گرم و خشک و گویند بری را خشکی
و اهلی را گرمی بیشتر و مجموع موافق مبرودین و مرطوبین و باعث زیادتی منی
و نعوظ و تحریک باه خصوصا تخم و مغز سر او که در وقت هیجان
آن خورند و خصوصا چون مغز سر را با روغن بادام برشته و با فاوانیه
معجونه چون دارچینی و امثال آن خوشبو کرده تناول کنند و گوشت آب او
ملینه و جرم او قابض و محلل بدن و مقوی جگر و مضر محرورین
و گاهی باعث هیجان خناق در ایشان و مصلحش آب انار و آب غوره
و سکنجبین ترش و امثال ذلک و استخوان او بغایت مضر آلات و
اعضایی که بر آنها مرور کند خصوصا ناشکیده وی

**کندر** اسم فارسی لبان است که معرب از لبیا نوس است که زبان یونانی باشد
و کندر الذکر اسمای وی است در دوم گرم و در آخر اول خشک

و صاحبان نفخ [illegible]

و گویند از سم خشک است و با تریاقیت و مقوی دل و معده و
هاضمه و حافظه و ملطف و محلل ریاح و مقوی روح حیوانی
و دماغی و مجفف بلغم و بهق و خاییدن او جالب رطوبات
و بلغمها از سر و محکم کننده دندان و گوشت آن و بدلش مصطکی
و قدر شربتش نیم درهم و اکثار آن قاتل یا باعث جنون و جذام
و بهق بیاض و مصدع محرورین و مصلحش برنج فارسی و شکر است

و محرق خون و بلغم

**کندس** بزبان طبرستان اسم قسم کبیر زعرور است
و بزرگی از کیل و بزبان گیل کنس و فتر نامند و اسم مشهور
وی کندس طبری است تا اوایل سیم سرد و تا اواخر اول خشک
و قابض و مسکن حدت خون و صفرا و موافق جگر و معده
حارتین و مقوی اشتها لیکن مضر سرد مزاج و بلغمی مزاج
و مصلح وی برای ایشان رازیانه و مضر زاده و قولنج
صاحبان احشای ضعیفه و قولنج و مصلحش انیسون
و عود و قدر شربتش ۱۲ م و بدلش سبب ترش

و آن میوه ایست و در گیلان اکثر الوجود و درختش بزرگ است

**گندم** اسم فارسی حنطه است در اول گرم و در یبوست و رطوبت معتدل

وکثیر الغذا

وکثیر الغذا و مسمن و بهترین اغذیه اصحا لیکن مسدد و خام او مولد
کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و گندم بخته
نفاخ و دیر هضم و مصلحش شیرینیها است و خوردن آب بالای
گندم مورث قولنج ریحی است و نوعی از گندم که بزبان گیل
با با گندم نامند در حرف با گذشت

**کنده واش**
اسم گیلکی نوعی از مخلصه است و آن گیاهی است بغایت تلخ و تند بود و انواع مخلصه
در سیم گرم و خشک و شرب او قبل از سم و بعد از آن باعث
خلاصی از ضرر سم است و لهذا او را مخلصه نامند و گویند که چون
در اول حمل که نوروز گویند سه روز از تخم او بقدر یک مثقال
بنوشند در آن سال از ضرر انواع سم خلاص باشند و مخلصه
مقوی جگر و معده و سپرز و اعصاب و رافع قولنج صعب
و محلل اخلاط از جگر و مفاصل و ورک است و قدر شربتش تا
ال است **کواری** اسم دیلمی کراث است که بفارسی گندنا گویند
در سیم گرم و در دوم خشک و ملطف و مقوی هاضمه و مانع ترش
شدن غذا در معده و منقی قصبه ریه و مقوی کمر و باه و مفتح
سده جگر و سپرز و ملین طبع و مدر حیض و دیر هضم تر

از پیاز و نعناع و ترب و سیر و مظلم بصر و محرق خون و مفسد دندان
و مورث درد دندان است
و لثه و مضر محرورین و مصلحش کشنیز و کاسنی و سرکه است و تخم او در
دوم گرم و خشک و مشهی و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و
دافع امراض بارده آن و بوداده وی قاطع اسهال و زحیر و محلل
ریاح است لیکن مضر ریه و مصلحش عسل و شربتش تا دو درم است

**گوسفند** اسم فارسی ضأن است اگرچه نزد بعضی اطبا
ضأن مخصوص بگوسفند ماده است در دوم گرم و تر و کثیر الغذا و سریع
الهضم مولد خون محمود و سمن و مقوی بدن است و دل و جگر و قلوه او مقوی
دل و جگر و گرده انسان و گوشت گردن وی بهتر از سایر اعضای آن و خوردن
و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و گوشت بره یکساله تا دو ساله اوفق
لحوم است جهت ابدان و گوسفند چهارساله و زیاده گوشتش
غلیظ و کثیف است و مصلحش پختن با سرکه و استعمال آبکامه است
و مولد خلط فاسد
**گوشت** اسم فارسی لحم است و اقسام گوشتها بر طبق
وسعت این رساله در ضمن اصل حیوان وی مذکور است و بعضی
از احکام کلیه وی در این مقام مذکور میشود و وی بهترین اغذیه

وترک

و ترک خوردن او مورث سوء خلق و ضعف ارواح و سقوط
قوتها است و بهترین گوشتها گوشت گوسفند و بره شش ماهه و بعد از آن
انکه گوساله یکساله و گوشت هر حیوانی که سیاه باشد بهتر و لذیذتر
از سایر الوان و مذکر خصی بهتر از غیر خصی و وی بهتر از مؤنث
و اعضای پیشین حیوان بهتر از پسین او و پهلوی راست بهتر
تر از پهلوی چپ و حیوان لاغر و مریض و مسن لازم الاجتناب
و مورث امراض عجائب و آنچه از شکافتن شکم حیوان بهم رسد
چون دل و جگر و غیر هما کثیف‌تر و غلیظ‌تر از سایر اعضا و استعمال
ادویه ملطفه و سرکه و آبکامه و روغن کنجد و امثالها جهت اصلاح آنها
ضروریست و در روزی دو مرتبه خوردن گوشت باعث تخمه طبیعت است ممتنع است جهت
از هضم آن و خوردن آب بالای گوشت بغایت مضر است و همچنین جمع
کردن او با شیر و تخم مرغ و اکثار گوشت مورث قساوت قلب و
بلادت و غیره و صفات بهیمیه و ظلمت قلب است **گوگرد**
اسم فارسی کبریت است **کوکنار** اسم فارسی پوست خشخاش است
و خشخاش گذشت **کوکو** اسم فارسی نوعی از خبیص البیض است مانند

و بهترین گوشتها گوشت مرغ خانگی و دراج [illegible]

خاکینه که گذشت **کوله پی** بلغت دار المرز رسم انجدان
است که معرب انکدان فارسی است و بهترین او قسم سفید وی است
که خوشبو و معروف به ... او در دوم گرم و خشک است
نه سیاه وی که بدبو و در سیم گرم و خشک است و کوله بر ملطف
و مقوی ... و مسخن روده و گرده و محلل ریاح و مقطع
بلغم و دافع ضرر ادویه ... و اخلاط غلیظه و اغذیه غلیظه
و ملطف آن و مهیج اشتها و مقوی معده با ضماد و محرک باه و مدر
بول و حیض و ... مضر مثانه و مصلحش ... زیره و
مضر اسعاد و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا ... و بدلش
بوزن او مخروث که بیخ گیاه وی است و ... او حلتیت که صمغ
او است **کیلاس** اسم فارسی قسم شیرین قراصیا و در اصبهان
و ترش او آلو بالو است که گذشت و کیلاس در اواخر اول و گویند
در دوم گرم و تر او صاحب تحفه در اول سرد و تر دانسته ...
ملین و سریع الانحدار و محرک باه محرورین و جهت خشونت حلق



وسینه و نفس نافع لیکن سریع الاستحاله بخلط غالب ...
و بعد از غذا اسورث تخمه است و مصلحش جوارشات

**کیکواش** اسم گیلکی خشیشة البراغیث است که نوعی
از دو قسم است در سیم گرم و خشک و پاشیدن سبیده و ...
باعث بیهوشی کیک ... ... حشیشة البراغیث ...
چه براغیث جمع برغوث است که بمعنی کیک است

## حرف اللام

**لاله** اسم فارسی شقایق النعمان
است که نعمان بن منذر و ... ... و دیرا ...
میکرده در دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و مجفف و ...
... **الو** اسم گیلکی ...

**لله کی** بلغت دار المرز اسم درختی نوعی از خرنوب است و
ثمر او را که مانند باقلا در غلاف درازی میباشد و رطوبت شیرینی
در خلال دانه های وی است بلغت مذکوره لله کی ... گویند و ...
وی از سایر ... گرمی کمتر و مایل باعتدال و مسهل ...

و مدر بول است لیکن مضر معده و مجفف اعصاب و مصلحش ...

و نبات است **لوبیا** دانه ایست کوچکتر از باقلا و مانند وی
در غلاف و گیاهش بر زمین پهن و بعضی از آن بیجا در نخود دیده
میشود و بهتر از باقلا و بهتر از نخود و سرخ وی در اول گرم
و قسم سفید او مایل باعتدال و هر دو با رطوبت قویه و مدر
شیر و بول و حیض و مولد منی و محرک باه و مسمن و موافق
سینه و شش و در رفع سعال است لیکن نفاخ و مولد خلط غلیظ
و درد شکم و مورث دیدن خوابهای آشفته و مصلحش فلفل و نمک و
خردل و سرکه مفرده و مجموعه بجهت امزجه و مورث غلیان ...
و مصلحش دارچینی و سکنجبین است **لیمو** معروف است
ترشی وی در سیم سرد و خشک و با پوست خورد چون ... مضر ...
در دوم سرد و خشک باشد و وی مقوی معده حاره و رافع
ضرر ... و تقلب طعام و قی صفراوی و غثیان و مسکن
التهاب معده و غلیان خون و صفرا و قاطع اخلاط ... و
غلیظه و ملطف آن و جهت تبهای حاره دمویه و صفراویه و
غب خالص و غیر خالص و بثور و دمامیل و ورم حلق و ...

اجابت و فتح

اجابت ... کرب و غم ... خفقان سوداوی و درد سر ... 
ایلاوس و چشم ... که از بخار اخلاط غلیظه باشد نافع است و در اکثر افعال
قایم مقام سرکه و برای مرضی بهتر از آن لیکن مضر عصب و صاحب
سرفه و مزاج سرد و در معده خالی مضعف امعا و مورث
پیچش و مصلحش شکر و عسل است و آنچه ما بین پوست زرد ...
و ترشی وی باشد در افعال چون گوشت ~~...~~ اترج
است که در حرف با بعنوان بالنگ گذشت بلکه صاحب تحفه گفته که
لیمو در جمیع خواص مانند ترنج است و لیموی شیرین اگرچه مضر
عصب نیست لیکن منافع ترشی دخلی با و ندارد و دیر هضم است

## حرف المیم

**ماش** اسم فارسی عفص است

در دوم سرد و در سیم خشک و قابض است **ماست** اسم فارسی
لبن حامض است در دوم سرد و تر و شری ... بیشتر ... مرطب و مسکن التهاب و حرارت
و تشنگی بشرط آنکه خلط فاسدی بر وی غالب نشود و مقوی باه
محرورین و غذای وی از دوغ بیشتر و در سایر افعال قریب است بدوغ

که در حرف دال گذشت و سبب آن است لیکن دیر هضم و کثیف و
مسدد و مولد خلط خام و مضر معدهٔ سرد و بلغمی و مشتهای مورث
و عفونه و مصلحش زنجبیل پرورده است **ماش** معروف
است و بعربی مج و بیونانی اقطن نامند در اول سرد و مایل بخشکی
و قابض و مسکن حرارت و التهاب صفراوی و جهت اصحاب تبهای (و مقوی عصب)
حاره بهترین اغذیه و از سایر حبوب کم نفخ‌تر و از عدس لطیف‌تر
و مولد خلط صالح و جهت درد دل و ضعف باصره و ورم اعضا
و سرفه و نزلات نافع است لیکن مضر مبرودین و صاحبان نفخ و بو
و مصلح برای ایشان جوارش کمونی و فرد دل و مصطکی و مضر باه و مصلح
وی روغن بادام و آب قرطم و مضر دندان و دیر هضم و مصلحش
باقلی است و استعمال وی بعد از آنکه مقشر کنند بهتر است **مامیران** دانه
اسم کیلکی جوشیصا است و آن ثمر درخت خار دار است که قامت وی بلند
و بهن و برگش و ثمرش شبیه ببرگ و ثمر درخت سیب لیکن بقدر نخودی بیش
نیست که بعد از رسیدن سرخ و شیرین میشود در دوم گرم و خشک و

مسمن بدن

مسمن بدن و مشتهی و هاضم و مانع تعفن اطعمه در معده و از تجربات
وی را در تنکابن یلافوار نامند و خوردن او قبل از طعام و بعد
از آن مسکن درد معده و سایر دردهای بدن خصوصا درد
کمر و تهیگاه لیکن مضر محرورین و مصلحش انارین و قدر شربتش
تا سه درهم است **ماهی** اسم فارسی سمک است و اقسام وی بسیار
لیکن چند قسم از وی که ماکول و متعارف است الطف از سایر اقسام
و تازهٔ او در دوم سرد و تر و صالح الغذا و مرطب و مسمن و مشتهی
محرورین و مصلح اخلاط حاره و جهت سرفهٔ خشک و ضعف گرده و زحیر
و مغص حار نافع و کباب او بهتر از در روغن برشته و لطیف‌ترین اغذیه و با پیاز
و چون با آب غوره و سماق کباب کرده باشند جهت قطع اسهال مراری و
دموی مجرب و تخم او که بزبان گیلی اشبل تازه نامند در تقویت
باه عجیب الفعل و جهت سرفه و زحیر حار نافع لیکن ماهی مضر صاحب مزاج سرد
و معدهٔ بلغمی و دماغ رطب و مضر عصب و مصلحش نخاتن وی با روغن

و سکوجات بحجم

و با پیاز بسبب تولید [illegible] و لقوه و فالج خصوصا [illegible]

یا روغن گاو کاو یا روغن

بجز ~~...~~ بادام و خوردن زنجبیل پرورده و عسل و گلقند و صعتر
و آبکامه وادویه حاره است و باقلا صحیح مورث تشنگی و رافع وی
سرکه و آبکامه است و آب که بغایت مضر است چنانکه گفته اند که هرکه
بعد از ماهی آب خورد خود ماهی را زنده کرده و خود را کشته
است و همچنین جمع کردن او با لبنیات و گوشت و تخم مرغ بغایت
مضر و مورث امراض صعبه است و ماهی های بزرگ مانند ماهی سرخی
و ماهی آزاد و امثالها خوب نیست و بطیء الانحدار است و خوردن
شیرینی برسر انواع ماهی معین هضم و سعد است بعد احیاناً هضم وی

**ماهی شور** اسم فارسی سمک مملح است و آنچه پانزده روز
یا کمتر در نمک مانده باشد که بزبان گیل ماهی لوایی گویند
گرم و خشک و مشهی و قاطع بلغم و موافق مبرودین است و آنچه مدتی
در نمک مانده باشد مولد اخلاط فاسده و بلغم زجاجی و سودا
و تقشیر جلد و مصلحش پروردن با سرکه است و آنچه بعد از نمک گذاشتن

خشک کرده باشند که بزبان گیل ماهی دستبیج و بو بی تدبیر السمک
و مقدد و بیونانی سمارس نامند کنیفترین اقسام و مقوی هضم
معده و محلل بلغم غلیظ است و اشبیل ماهی در حرف الف گذشت

**می جوبات** اسم فارسی عدس است که گذشت **می دا اسنک** موقوف
و مقرنش مرد ابیج است وان از معادن مانند سرب و قلعی
بعمل می آید **می نره** اسم فارسی صعتر بستانی است و در حرف خا
بعنوان خالود انش گذشت **مرغابی** اسم فارسی مرغیست که در
آب زندگانی کند و بقول اکثر اسم جنس او اوز است و مجموع اقسام
او تا درجه دوم گرم و تر و از آن مسمن و محرک باه مبرودین
و بجهت ادویه حاره انسب و گوشت مهرا بجهه او جهت زیادتی
بیمه کرده و ریزانیدن سنگ او و سنگ مثانه مؤثر لیکن غلیظ
دیرهضم و غلیظ الغذا و مصلحش آبکامه و آب زنا است
و نوعی از آن که از غاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و در رنگش ابلق
از سفیدی و سیاهی و سرخی و مایل بزردی و بسیار است

ودر کوکو نافع بصحت

وا در انجام نامنهد گرم و تر و بعد از انهضام مقوی بدن
و مولد خون متین و منی و محرک باه و مقوی بدن و مصلح فساد
آن از استیلای برودتها و باعث نرمی ملمس آن و مورث نفخ
و موافق مبرودین و خشک مزاج است و دیر هضم و مضر محرورین
و مصلحش در سرکه پختن و فانید بعد از او خوردن مرغانه
اسم کیلکی تخم مرغ است که گذشت مرغ خانگی اسم فارسی دجاج
است که واحدش دجاجه است و نر آن را بفارسی خروس و بعربی دیک نامند
بهترین آن سیاه رنگ و زرد رنگ و رنگارنگ و مختلف الالوان است
که در فربهی و لاغری میانه بوده تعلیف بچیزهای خشن شده باشد
و بهترین مرغ آنست که هنوز تخم نکرده و بهترین خروس آنکه هنوز
بانگ نزده باشد و مرغ جوان فربه را صاحب تحفه در آخر اول
گرم و در رطوبت معتدل دانسته و مؤلف مالابد معتدل مایل برودت
شمرده و گفته که خروس جوان در اول گرم و تر است و خروس پیر را
بعضی سرد دانسته اند و صاحب تحفه گفته که خلاف قیاس و تجربه

است

است چه کل لحوم غیر مائی حار اند بهر تقدیر مرغ جوان مسمن بدن
و مصفی رنگ رخسار و صوت و زیاد کننده جوهر دماغ
و عقل و فهم و منی و رافع خیالات فاسده است و مرغ فربه
با رطوبت فضلیه و خروس پیر بجهت نافع بعض امراض
حاره و صاحبان التهاب معده نافع است و خروس جوان زیاده
کننده و صاف کننده منی و گوشت آب خروس پیر مدر
محلل و ملین طبع و محرک سودا و رافع قولنج است و کباب
مرغ باعث رفع خواهش در انسان بخوردن گل و سایر اشیای
خبیثه و موافق معده رطبه و حار است و مرغ غذای نیکو
است جهت صاحبان ابدان معتدله که صاحب کد و تعب باشند
و رنگ رخسار اینها نیکو میسازد و قوی صالح الغذا و محتاج
مصلح نیست مگر در مزاجهای سرد و معده ضعیف که اکثار اکل وی
نمایند که در این وقت محتاج میباشند بچیزی که اعانت بر هضم
آن کند مانند توابل حامضه و جمع کردن مرغ با شیر و ماست و
کشک و پنیر مورث قولنج و مداومت و اکثار مورث نقرس و قولنج است

ومصلحش ادویهٔ حاره ومطبوخ مثلث انگوری و در محرورین
سکنجبین است و مغز سر او مقوی دماغ و مفکره و جگرش
بهترین جگرهای مرغان و معتدل ترین آنها و مسمن و غلیظ
الغذا و بطیء الهضم و مصلحش کباب کردن یا با ابازیر و
مصطکی بخائیدن است مرگ موش اسم فارسی موش دارو
است آنچه معدنی باشد سم الفار و شک و تراب الهالک نامند
اثر اکالی او است و آنچه مصنوعی باشد دیگر برد دیگر کوبند
و هر دو از سموم قتاله است مروارید اسم فارسی لؤلؤ
است مس اسم فارسی نحاس است مسکه اسم فارسی کره
است که در روغن گذشت مشک عطریست معروف و
معرّبش مسک بسین مهمله است در سیم گرم و در دوم خشک
و حابس طبع و مسکر و بوییدن او مانع نزلات و صداع بارد
است مصطکی معروفست و گاهی وی را علک الروم و دراة
و صلال بحای مهمله نیز نامند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی
معده و جگر بارد و تین و هاضمه و محرک اشتها و آروغ و رافع

تا روغ و با غلظ
نفخ و بخش و جهت درد سر و نزلات و قروح باطنی نافع است لیکن
مضر مثانه است و مصلحش گردکان و کثیرا و صمغ عربی و مقدار شربتش تا یک روز
جب نیدن و مقدار شربتش تا یک مثقال و بدلش بوزنش کندر است و ما یکون نیم آن سقمونیا است که علک البطم باشد
و خاییدن مصطکی باعث جذب رطوبات دماغ و رفع برودت
سر و نواحی حلق و عضلات وی است مغز استخوان
اسم فارسی مخ است و مغز قلم نیز نامند گرم و تر و کثیر الغذا و
مسمن و ملین و بهترینش مغزیست که سیاه رنگ و در استخوان
ران ملوک و حیوانش سالم و سالم باشد و اکثار
وی مفسد اشتها و مورث غثیان و مرخی معده و مصلحش
صعتر و دارچینی و در محرورین ترشیها است مغز حرام
اسم فارسی نخاع است و آن مغزیست از دماغ رو بیده و با ستخوان
مقعد منتهی شده گرمی وی کمتر از مخ و بیشتر از دماغ و رطوبتش
کمتر از رطوبت دماغ است مغز سر اسم فارسی دماغ است
و مغز بعضی از حیوانات در کرم اصل آن حیوان قلمی شده حکم
دماغ سرد و تر و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی

و سرکه بلغم و غلیظ النفه

ودیر هضم و مضر معده و مصلحش نعناع و سرکه و ادویه حاره
است و بهترین گوشت مرغ خانگیست و از چهارپایان گوشت
بره گوسفند و گوشت بز است و دانستنی که گوشت گوسفند مورث
بلادت و نسیانست **مگس** اسم فارسی ذبابست و مگس عسل
را نحل نامند **ملح** اسم فارسی نمک است در دوم گرم و خشکست و مسهل
و جهت امراض قصبه ریه و تقطیر البول و جذام نافع لیکن محرق
اخلاط و مولد اخلاط فاسد و مورث حکه و جرب و مصلحش سکنجبین و انار
دانست **مورد** اسم فارسی آس است و برگ آن را ورق
الآس و تخم آن را حب الآس نامند و وی بجمیع اجزائه سرد
و خشکست **موش** اسم فارسی فار است که واحدش فاره
است **موم** اسم فارسی شمع است در اول دوم گرم و در رطوبت
معتدلست **مویز** اسم فارسی انگور خشک کرده است که بادانه
باشد و در کشمش گذشت **میخک** اسم فارسی قرنفل
است در سیم گرم و خشک و مقوی و مفتح و محلل و مقوی



و تخم سعد و جگر بارد نیز
خصوص حافظه

دل و دماغ و معده و هاضمه و جگر و باه و اعضای باطنیه
و جهت قی و غثیان و زلق الامعای رطوبی و استسقا و فالج و جمیع
امراض بارده دماغی و علل بلغمی و سوداوی و وحشت و وسواس
و خفقان و تقطیر البول و سلس البول و امراض بارده رحم
و بدبویی دهان و نزلات متوالیه و سستی لثه و بدبویی دهان
و ریاح غلیظه متولده از فضول اغذیه بغایت نافع است
و گویند مضر گرده و امعاست مصلحش صمغ است و قدر شربتش تا ال...
و بدل آن ... دارچینی و نصف او ... است

## حرف النون

**نارنج** میوه ایست معروف و معرب از نارنگ فارسی است
ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و موافق سرفه حار و سینه
و نزلاتست و سایر اجزای نارنج و درخت وی در دوم گرم
و خشکست و جمیع اجزای وی من جمیع الوجوه بهتر از ترنج و
ضرر ترشی وی بعصب کمتر از ضرر ترشی اترج است و اتربه در اوراق با
برسم بالنگ گذشت **نان** اسم فارسی خبز است و طبیعت وی

تابع طبیعت آنچیزی که از وی ساخته باشند چون گندم و جو و
و نخود و غیر آنها که هر یکی در باب خود مذکور است الا آنکه از خمیره که بوی
نرسند قوت محلله و از ساییدن و آتش دادن حرارت و
انضاج کسب مینماید و نان گرم مسخن و مجفف رطوبات معده
و سریع الانحدار است و مرطب بدن است و خشک تر
دیر هضم و مجفف رطوبات و مجموع مورث تشنگی است و بهترین
نانها نان گندم سفید است که نخاله از وی بقدر اعتدال گرفته و
بحد اعتدال پخته باشد و آنچه نخاله بسیار داشته باشد قلیل الغذا و سریع
الخروج و ملین است و آنچه مبالغه در گرفتن نخاله کرده باشند که نان حواری
مینامند اطبا خشک خمیره و پخته کردن بیشتر از نخاله دار و موافق اقویا
و اهل ریاضت و مسدد است و آنچه بی خمیره باشد که فطیر نامند مضر
اصناف مردمان و مسدد و ممدد است و آنچه خشخاش بادی
باشد منوم و آنچه سیاه تخمه یا رازیانه یا شنبلیله یا زیره بادی
بادی باشد منهی و مفتح و مجفف و محلل ریاح است و آنچه با شیر

با روغن

یا روغن یا زرده تخم مرغ باشد مقوی گرده و دیر هضم و غلیظ است
السعه بهترین چیزها که با نان مقارنه میکنند شکر است پس روغن که باعث
سرعت هضم نیز می شود و آنچه بر آهن پخته باشند که بفارسی نان
ساج و بعربی خبز الطابق نامند سریع الانحدار و حابس طبع و
الهال بول الیسری را نافع است و آنچه بر ریگ پخته باشند که بفارسی
نان سنگک و بعربی خبز الملة نامند و آنچه بر حجرهای آتش
پخته باشند بهتر از نان ساج است و آنچه در تابه پخته و کنده باشند
باشند که کماج گویند و بعربی خبز الفرن نامند موافق اقویا
ریاضت است و آنچه با [illegible] از ارد برنج ترتیب داده باشند
که بزبان گیلانی لاکو نامند سرد و بسیار خشک و کثیر الغذا و جهت نیکویی

## نانخواه

رنگ رخسار و الهال صفراوی و دموی مناسبست نانخواه
اسم فارسی کمون ملوکی است و بزبان هندی نیز نامند لیکن نانخواه اسم
وی است و آن تخمیست اندک شبیه بانیسون و معروفست در اول سیم گرم و خشک
و مجفف رطوبات از معده و منقی آن و از دوحات سینه و رافع قی

و غثیان و آروغ بدبو و تخمه و دفع انتهای و عادت تریاک و ...
آن و مدر بول و حیض و عرق و محلل ریاح و تریاق سموم است و
درد سینه و صلابت جگر و سپرز و مغص ریحی و عسر بول و
و تبهای مزمنه خصوصا ربع نافع است و اکل و طلای او بر بدن
مورث زردی بشره است و قدر شربتش تا سه درهم و مصدع محرورین
و مصلحش کشنیز و مقلل شیر مرضعه و مصلحش ترمس و بدلش نخود سیاه است
و مضر معده و جگر حارتین و مصلحش ... با سرکه و ...
سکنجبین با برگ آن و بدلش نخود سیاه است **نبات** در شکر مذکور است

**نخود** اسم فارسی حمص است و نخود سفید در اول گرم و تر و ...
نخود خشک در همان درجه گرم و خشک است و گویند گرمی وی در دوم
است بهر تقدیر کثیر الغذا و مسمن بدن و مولد خون صالح و منی و شیر
و نفاخ و مقوی باه ... و مدر بول و حیض و عرق
و ملین طبع و منبه اشتها و منضج گوشتی که با وی طبخ کنند و معین هضم
غذا چون با طعام یا بعد طعام بخورند و نخود را بهترین حبوب

دانسته اند و نخود سیاه گرمی بیشتر از سرخ و سفید دارد و در افعال قوی‌تر است
و مجموع مضر ... ساده و قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و نفاخ و ثقیل
و مصلحش جوارش کمونی و زیره و گلقند و در محرورین سکنجبین
ساده و خشخاش و بدلش در باه لوبیا و در سایر ترمس است

**نرگس** اسم فارسی گلیست معروف و معربش نرجس است
و عبهر نیز نامند در سیم گرم و خشک و تخم او در دوم گرم و در
اول تر و بعضی خشکی نرگس را در دوم و برگش قریب باعتدال
دانسته اند و طایفه تخم نرگس را تا سیم گرم و تر شمرده اند و بوییدن
وی مانع زکام و مفتح سده دماغ و صداع بارد را مفید
و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه است و تخم او ... نیم مثقال
محرک باه و بدلش یاسمین است **نشاسته** اسم فارسی چیزی
است که از خیسانیدن گندم تا بجهت تعفین بهم میرسد و ...
و معربش نشا گویند در اول سرد و خشک و تر و بعضی تر است
بهر تقدیر قابض و حابس اسهال و نفث الدم و ملین خشونت

حلق و موافق امعا است و نوشیدن آن با شکر و روغن بادام بجهت
جهت خشونت حلق و سرفه و سل و درد سینه و قطع خون بواسیر
و صیص نافع است لیکن دیر هضم و مولد سودا و مقلل منی و مصلحش
شیر بنیها و مصطکی و مصلح تخمش کرفس و ...
ایشان گفته اند که تسدید وی با شیر بنیها بغایت است اگر چه از کلام حکیمی مستفاد
میشود که شیرینی در تسدید نیز مصلح وی است **نعناع** بالطبرستان
پودنه است و نعنع نیز نامند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی دل
محلل ریاح معده و محرک ارواح و باه و مفتح سدد و بعلاوت مقوی
معده و دل و ماسکه و هاضمه و مرقق خون غلیظ و قاتل اقسام
کرم شکم و خوردن دو سه شاخ او با آب انار ترش رافع قی و هچکی
و هیضه و فواق و مشهی است و گویند که مولد ریاح و مصلحش کرفس است
و دبرالثور فوتنج نهری است که بزبان گیلان از شنها نامند و چون خواهند که
نعناع را خشک کنند در سایه بنهند که عطریت و قوتش باقی بماند
**نمک** اسم فارسی ملح است و نمک طعام که عند الاطلاق مراد است

مخصوص است بنام ملح العجینی و این نوع ملح اندرانی هردو
بهتر بیان اقسام نمک و در آخر دوم گرم و خشک و رافع
تخمه طعام و مقوی فهم و ذهن میباشند خصوصا اندرانی
و مجموع نمکها مسهل بلغم و سودا و جلاء الصفر و رافع رطوبات
لزجه و مصلح اشیای بارده و معین اخراج آن و باعث رفع
تخمه غذا و تشنه و مورث بیخوابی و رفتار و مانع حدوث جذام
است و خوردن او با صعتر که بزبان گیلان ... گویند رافع عفونت
و ریاح است تا آروغ و تجارب فعل لیکن مضر دماغ و اکثارش
مورث تاریکی چشم و محرق خون و مورث جرب و حکه و مصلحش
صعتر و اشیای بارده رطبه و چربیها است **نوشادر**
معروف است و بیونانی ارمنیا گویند در سیم گرم و خشک و ده درهم
او قاتل است به تقطیع احشا و از خواص مکتومه او است که چون با ... سرکه بین ان
تصعید کنند شرب یک مثقال آنرا در رفع مطلق سم مجرب دانسته اند

## حرف الواو

**واشک** اسم گیلکی صمغ است و

والک اسم کیلکی [illegible] که بترکی و بپارسی بانه گویند و آن درختیست معروف که کنجک صبیره نیکو
وزغ که بزبان ترکی قورباقه نامند ضفدع است
وسمه اسم فارسی کتم است و از آن خضاب سودی است
وشم اسم کیلکی هلیله چینی است که گذشت وک اسم کیلکی قلوه است که گذشت ولیتی اسم کیلکی علیق بضم عین مهمله و تشدید لام مفتوحه و سکون یاء مثناة تحتانیه است و بفارسی در نامند و آن خاریست که برگش شبیه به برگ درخت گل سرخ و ثمرش شبیه به توت سیاه و قسمی از وی بر ساق شود قایم است که بزبان کیلکی گزولش و گاهی گزتمشی مینامند و نوعی دیگر بر بجا در خود می پیچد و گرمی القوی و سردی و خشکی وی غالب تا درجه دوم و ثمرش ببرد حرارت جوف و مقوی اعضا و معده و مانع انصباب مواد بمعده و حابس خلفه اسهال و فضلات و خونها و جهت بچه و بواسیر نافع لیکن مضر گرده و مصلحش شکر است ونجه اسم کیلکی سقز است که گذشت

## حرف الها

هاجی هاجی اسم کیلکی بر شتوک [illegible]

---

هلیون اسم فارسی [illegible]

هلو اسم فارسی شفتالو است که گوشت وی زرد و جدا شود و در شفتالو گذشت هندوانه اسم فارسی بطیخ رقی و بطیخ هندی است و دلاع و ابو قه نیز گویند در دوم سرد و تر و تری وی بیشتر از سردی و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و ملین طبع و مدر بول و مرطب بدن و مولد خون رقیق و بلغم شیرین است و جهت تبهای محرقه و عطش خالص و رفع خلط ردی الکیفیه قلیل الکمیه نافع است خصوصا با شیرخشت و امثال آن لیکن مضر محرورین و معده سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن است و در مزاجیکه صفرا غالب باشد بسبب لطافت زود مستحیل بصفرا شود و مربای پوست هندوانه بشکر و عسل مقوی معده و ناشتا و جهت وسواس و کثرت نسیان و برسام و درد سینه نافع است و تخم هندوانه در دوم سرد و تر و در جمیع افعال چون تخم کدو است و قدر شربتش تا ۵ م

هوبح اسم فارسی گزر است که گذشت هیل اسم فارسی هیشنه بهانه [illegible]

قاقله است اگرچه اطلاق هیل در نوعی از قاقله صغار که کوچک‌
تر از همه اقسام و مثلث و پوست وی سفید و دانهای سیاه خرد
در جوف اوست مشهور است و قاقله صغار دو نوع دیگر نیز
میباشد که یکی بقدر استخوان هلیله است و دیگری بقدر جوز بوا
و مثلث شکل است و قاقله کبار یکنوع است که بزرگتر از جوز بوا
و غلافش سیاه مایل بسرخی و دانه‌اش چون پنبه دانه است و مجموع
خوشبو و تند و تلخ است و کبار که ذکر نیز نامند تا آخر دوم گرم و خشک
و با قوت قابضه و ملطف و مفرح و مفتح و مقوی دل و معده
و رافع بویناکی معده و افتا و قی غثیان و درد جگر خصوصا بلون
با غلاف وی خورده شود و گویند مضر ریه و مصلحش شکر و شربتی از وی
مثقال است و قاقله صغار که انثی نیز گویند در آخر اول گرم و در
دوم خشک و مجفف رطوبات حلق و سینه و معده و در تقویت هاضمه
و تسکین قی قویتر از کبار و در سایر افعال مثل او و با ضعفی
اطراف امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش نصف
آن کبابه و بدل کبار یکوزن آن و نیم صغار است یا بوزنش کبابه است

و خصوصا چون با آب انار ترش
با ارسباس بیاشامند
که در این وقت جهت قی
و غثیان سبب بلغم

و نصف او [illegible] است



# حرف الیاء

یخ اسم فارسی جمد است و طبیعت
وی مانند برف و لطیف‌تر از آن و عجب آنکه از آب منجمد شود و مختلف
در فضیلت میباشد و جهت تبهای صفراوی و دموی محرقه و
هیضه بغایت نافع است لیکن مضر اورام باطنیه و اعصاب است
لیشم اسم فارسی حجر الیشف است و بدل فا بای موحده نیز
آمده بهترین وی زیتونی و بعد از آن سبز مایل بزردی و بعد از آن
سبز صاف و بعد از آن مایل بسفیدی است در آخر دوم سرد و خشک
و خوردنش تعلیق او بر گردن جهت خفقان و بر معده جهت تقویت
وی و بر ران جهت عسر ولادت و بر دست جهت دفع سحر و
چشم زخم و آفت صاعقه مؤثر است یلیم اسم فارسی سریشم
ماهی است که گذشت یونجه اسم ترکی گیاهیست معروف
که ترکی وی قضقضه و بستانی وی رطبه است و بفارسی اسپست

وضفضغه عمادی ... 

نامند و مستفاد از بعضی عبارات آنکه رطبه و فصفصه و رطبه یکی است
و چون تر بود رطبه گویند و چون خشک شود قت تبای منّاة
نامند و بونجه در آخر اول گرم و تر و ملیّن و مبهّی و نفاخ است
دفع ادرار حیضست و تخم او قوی تر از سایر اجزاء او و قابض و مولّد شیر و منی و
مدر حیض و مسمّن بدن نحیف است تناول کردن آن بعد از حمام و جهت
سرفه و خشونت سینه نافع و قدر شربتش از ۳ درم تا ۵ درم است

## فصل دوم در بعضی اشارت

به بعضی از ادویهٔ مرکبه که در این رساله متفرقاً مذکور است
و مشهور باسم خاصی است مع منافع بعضی بر سبیل اجمال
که چه کار بعضی از منافع آنها در ضمن عنوان مضبوطی که
توان از آن عنوان پی بآن منافع برد مندرج نباشد و در
اینجا اشاره بموضع ذکر آن شود که هرگاه کتاب دیگر حاضر
نباشد و خواهند صفت دوای مرکبی را استعلام نمایند

یا دوای

یا دوای مناسبی جهت مرضی بیابند چنانکه در صدر فصل سابق
بدان اشاره شد در اینجا رجوع کنند که شاید بمطلب خود
ظفر یابند بمشیة الله تعالی و اکثر منافع این ادویه مشار الیها
در موضع ذکر هر یک مذکور است و چون جهت این رساله
فهرست مضبوطی سمت تحریر یافته پس اندک اشاره
بموضع ذکر هر یک کافی است و ادویه مرکبه مشار الیها در این
مقام بعضی از تریاقات و جوارشات و معاجین و
حبوب و اقراص و سفوفات و اشربه و ربوب و مربیات
و لعوقات و مطبوخات و مسهلات و حقنها و مقیئات
و عرقها و آبها و ادهان و غوالی و اکحال و بعضی دیگر
از ادویه چشم و مراهم و ذرورات و خضابات و
مبیضات موی است که از هر یک بعضی که در این رساله مذکور است

[illegible]

اشاره میشود **امّا تریاقات** پس تریاق الافاعی
در وبا و تریاق کل مختوم و تریاق الاربعه در فصل
دوم از جزو چهارم رساله مذکور شد و تریاق الانتیلا
جهت سم هوام در نقش الانتیلا مذکور است **و امّا جوارشات**
پس یکی از آنها که جوارش اترج است در وجع المعده مذکور
است **و امّا معاجین** پس معجون القوع در جرع
مذکور است معجون هندی جهت اکثر امراض بارده
رطبه دماغی بعید یل است در ثقل اللسان مزبور است
معجون لکونی جهت تقویت معده و نفخ و سردی و
رطوبات معده در وجع المعده مسطور است معجون
جوز جندم در فساد الشهوه مذکور است معجون

ملوکی

ملوکی معجون جلالی معجون حب القطن معجون
ثوم هر چهار در نقصان الباه مذکور شد و هر یکی را
منافع بسیار است خصوصا دو معجون آخر که معجون حب
القطن از منافعش تفتیح سده و تقویت گرده و مثانه
و صاف کردن آواز و رفع ربو و دشواری نفس است
و معجون ثوم جهت صاف آواز و تحلیل ریاح و سدد و
تقویت معده و کبد و امراض مقعد و امراض رحم
مگر اختناق رحم و جمیع امراض بارده و رفع رطوبت
بعید یل است **برشعثا** یعنی برء الساعه است
و منافع بسیار دارد در سلس البول مذکور است
**و امّا حبوب** پس حب ذهب در امراض چشم

در جزو اول اماء مذکورست که جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثلثه
از سر و بدن و تفتیح سده و ادرار و رفع بخارها و سایر منافع بسیار
است بلکه سزاوارست او مغنی از جمیع ادویه است **حبی** که تنقیه دماغ
و اسهال بلغم کند در سر دود وار مذکورست **حب المسک** در جزو
حب **عنبر** در نقصان الباه **حب مسهل** در عطشة الکلب الکلب
مذکورست **واما اقراص** پس **قرص** کل سرخ صغیر
در وجع المعده **قرص** رودی اون و **قرص** کافور در دو
در فصل اول از جزو دویم مذکورست **واما سفوفات**
پس **سفوف** نانخواه در وجع المعده **سفوفیکه**
مسمی بجوارش السمسم است در فساد الشهوه **سفوف** مقلیاثا
در اسهال مذکورست **واما اشربه** پس اشربه
بدل حمزه در حرف شین از فصل سابق مذکورست **سکنجبین**
دیناری در یرقان **سکنجبین** انجدانی در فصل اول از

از جزو دویم

جزو دویم مذکورست **سکنجبین ساده** عبارتست از
سرکه و قند که باهم بقوام آورند هرگاه سرکه و قند مساوی
باشد مایل بسردی خواهد بود و مفتح سده و رافع تشنگی و
قاطع صفرا و در تبهای گرم و امراض معده و جگر و سپرز
نافع است و هرگاه سرکه زیاده کنند سردتر خواهد بود و
اگر قند دو چندان سرکه باشد معتدل میباشد **سکنجبین**
عسلی که سرکه و عسل بالتسویه باشد معتدل مایل بگرمی و جهت
تقویت معده و جگر و تفتیح سده و تبهای مرکبه و امراض
بلغمی مفیدست **سکنجبین** دوشابی که سرکه و دوشاب
بالمناصفه باشد معتدلست **شربت** انار ساده و
شربت سیب ساده و شربت ریباس و شربت حماض
و امثال ذلک باید بقدر ثلث هریک از آبهای اشیای مذکوره
قند یا عسل یا دوشاب انگوری اضافه کرده بقوام آورند
و بعضی بالمناصفه گفته اند و بعضی از اشربه که مخصوصه

در رساله مذکورست شربت لیموی ساده
و شربت لیموی لوجلی هردو در وجع المعده مسطورست
شربت حماض جهت امراض بارده مانند استسقا و جنون
و نسیان و سایر منافع بعید بسیار است در صداع مرقومست
شربت ابریشم جهت رفع مواد سوداوی و تقویت
اعضای رئیسه و معده و سایر منافع در ... مذکورست
شربت افسنتین شربت نیلوفر شربت خشخاش
که جهت مرطوبی و حبس نزلات و رفع حرارت و تب
و اخلاط محترقه نافع است همه در زکام مذکورست
شربت الجبار که حابس خون از جمیع اعضای باطنی
و باعث التیام و قوة التصاق است آنچه ساده است در بحج
و غیر ساده در نفث الدم مذکورست شربت زرشک در خفقان
شربت نعناع در نقصان الباه شربت صندل و

و صفت شربت ریحان جا مذکورست ...
شربت ... در ...

مربز

شربت مورد هردو در اسهال شربت پوست اترج
بعد از سعالیجات بحج مذکورست جلاب جهت تبها
و تشنگی و حرارت معده و جگر و تقویت آلات تنفس نافع
و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و جهت ادرار
... مذکورست در حرقة البول مذکورست شربت انجیر
در نقصان الباه شربت عناب و شربت کادی
که شراب الکوریز نامند هردو در جدری و حصبه مذکورست
با منافع خصوصا شربت کادی که جهت جمیع امراض
دموی و تسکین حرارت قویه و اخلاط محترقه که
باعث رکت دل باشد و اصلاح عفونت اخلاط و سایر
عفونات نافع است **و اما رب** پس باید آب
چیزی را که رب او را خواهند مثل سیب و به و انار و
غوره و غیرها باید آنقدر بجوشانند که بربع یا بثلث رسد
و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید اندک باشد و بعضی

از ربوب که بخصوصه مذکور است اینست مربات سبب در مالیخولیا
مربات گردکان سبز در قلاع مربات سوس در سعال
مربات نعناع در نقصان الشهوه مذکور است **واما مربیات**
پس مربای گل که گلنگبین و گلقند باشد در حرف کاف
از فصل سابق مربای صعتر جهت نیکوئی ذهن و رنگ
رخساره و منع بخارات و منع نجاست در نسیان مذکور
است مربای وصعتر که تیز با نیل نشست که در چوچاق
نیز نامند و ما بیند گلنلبین با عسل مربا کنند غایت
مقوی احشا است مربای گزر و جهت منع بخارات
و مرضهای سوداوی و انواع جنون و تولید خون صالح
و تقویت دماغ و جگر و معده و منافع دیگر در مالیخولیا
مسطور است مربای زردک جهت تصفیه صوت
و تنقیه ریه و بدی هضم و ضعف جگر و معده و باه

مع بهتر بیاق مرانه رحمه

در نزله

در نزله مذکور است مربای زنجبیل جهت تقویت هاضمه و معده
بارده و غیر ذلک در نقصان الباه مسطور است مربای هلیله
جهت تقویت معده و جگر و دماغ و دفع ریاح بواسیر و سوداوی
که از احتراق بلغم باشد نافع است در الشیب مذکور است **واما لعوقات**
پس لعوق خشخاش با لعوق دیگر در نزله و لعوق صنوبر
و لعوق حلبه و لعوق قرمل جمیع در ضیق النفس مذکور است
لعوق حب القطن در بحوحة الصوت لعوق خیارشنبر
در ذات الریه مذکور است **واما مطبوخات و مسهلات** پس مطبوخ
اسطوخودوس که جهت رفع اخلاط سوداویه محترقه و
صلابات و جنون و کدورت فکر و وسواس و درد مفاصل
و صلابات نافع است و دو مسهل دیگر برای سودا که
یکی مسهل بلغم نیز است جمیع در مالیخولیا مذکور است مغلی حلو
یعنی جوشانده شیرین در ضیق النفس مسهل صفراء و

در فصل ... رحمه

وجع الاسنان و همچنین در معالجات تبها مذکورست مسهل
صفرا و بلغم و صحا دیگر مسهل صفرا و سودا و بلغم و صحا دیگر که
باضافه زینها مسهل خون نیز هست و همچنین بعضی از چیزهای
دیگر که مسهل و ملین طبع است چنانچه بعد از معالجات نجح مذکورست
و سه صحت مسهل دیگر در حبوب اشاره شد **واما حقنها** پس
یک حقنه حاده در فالج مذکورست و سایر آنها مع شروط و لوازم
موکول بکتاب تحفه و سایر کتب مبسوطه است **واما مقیئات** پس شرط
است که معده خالی نباشد و قبل از خوردن مقیئ صفرا یکساعت پاره
شوربای ترش بخورند و در مقیئ سودا شیرینی و در مقیئ بلغم
قدری ماهی شور بریشته قبل از مقیئ بخورند و بعد از قی مقوی
معده تناول کنند و کسیکه گردنش دراز و سینه وی تنگ باشد
نباید قی کند مقیئ رطوبات که در اسافل اعضا باشد در
بول آدم مذکورست مقیئ رطوبات متعفنه صدیدیه



از جمله

معده در رف دالشهوه مقیئ بلغم در داء الثعلب مقیئ سم چندی از آن در فصل دوم
چهارم در بحث سموم مذکورست مقیئ دیگر جهت پاک کردن معده
عملت و سکنجبین است مقیئ دیگر نیم وقیه تا یک وقیه آب طبیخ
پوست بیخ درخت کردکانست که چون بر امتلای معده بیاشامند
مقیئ قوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد شکم و اسفل نافع
است مقیئ دیگر یک مثقال تا ۲ ل ریشه خربزه است که مقیئ قوی است
**واما عرقها و آبها** پس عرق گوشت که ماء اللحم نامند در رف
عایش از فصل سابق گذشت که مقوی دل و ارواح ثلثه و رافع
ضعفی است که از امراض و استفراغات بهم رسد عرقیکه مسمی
بماء الحیوة است که مقوی باه و اعضای رئیسه و هاضمه و قوای
طبیعی و حیوانی و نفسانی و رافع اکثر علل است و با منافع
بسیار است در ذکر شراب از فصل سابق مسطورست عرق
قرنفل که مقوی حواس و معدل اخلاط و رافع استسقاء امراض

بارده است نیز همانجا مذکور است ماء الجبن و شبی در کثرة البول مزبور است
واما زرو غنها پس جمیع آنچه این رساله از آن معقود را مشتمل است
در حرف را مذکور است بعضی بطریق بیان و برخی بطریق اشاره
واما غوالی پس یک غالیه عجیبه که از اسرار محزونه است و باعث
ظهور آثار عجیبه است جهت فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل
و کمر و جمیع امراض بارده رحم نافع است در ملذذات که در فصل چهارم
از جزو دویم است مذکور است واما الکحال و بعضی دیگر از ادویه چشم
پس کحل ... جهت بیاض و غشاوه و ... و استرخای پلک
و اکثر امراض چشم و حفظ صحت آن در امراض چشم در ردعه مذکور است
ذرور رمادی که جهت رفع حمرت و جرب و حفظ صحت
چشم و سبل و درد چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافع است نیز
در ردعه شیاف غلامی که جهت حکه و سبل و جلا و تقویت
چشم نافع است نیز در ردعه مذکور است شیاف علیقی جهت

جمیع

از فصل [illegible]

جمیع علتهای چشم و پلک در اول فصل امراض چشم مذکور است
کحل الاشفار و برود القاطع مرده جهت رویانیدن
مژه و اخیر جهت تقویت اشفار و رفع مرض آن نیز
در سلاق مذکور است ذرور مامیران جهت اختلاج
دایم و امراض بارده مزمنه چشم در محذرات الباصره
مزبور است واما مراهم پس مرهم زنجار و مرهم
... جوبه و مرهم کافوری و مرهم زال و مرهم
رمادی جمیعا در معالجات مطلق قروح و جروح که در
فصل سیم از جزو سیم است مذکور است و هر یک را منافع
چند است خصوصا مرهم زال که جهت ناصور و رویانیدن
گوشت و رفع گوشت فاسد و اصلاح عضو ضعیف بی بدل
است و مرهم رمادی نیز قریب به اوست مرهم اسفیداج و
مرهم توتیه و مرهم ابیض هر یک با منافع در رق

النار مسطور است و اخیر جهت التهاب جراحات و تنقیه قبل که
کار از جراحات باشد نیز نافع است مرهم دیاخلیون در فصل
زینت در حزبیات و سم و زخم مذکور است **و اما ذرورات**
پس ذرور [illegible] اعظم جهت اکله و قروح ساعیه دهان
و گلو و قضیب و [illegible] اعضا و [illegible] و منافع دیگر در
اکله مذکور است ذرور [illegible] قولیون جهت التیام جراحات
مزمنه و [illegible] و غدد و منافع دیگر در علاج مطلق قروح
و جروح مذکور است **و اما خضابات** و مستعملات موی پس جمیع
در فصل زینت در الشیب مذکور است

## جزو دوم

در بعضی از معالجات امراض مخصوصه بهر عضوی از اعضا
و در آن پانزده فصل است

### فصل اول در امراض سر و دماغ

**الصداع** یعنی درد سر و صداع بعضی [illegible] است چه در آن
در امراض [illegible] چون [illegible] و جذام و غیرهما و صداع
اقسام بسیار شده [illegible] اکثر امراض [illegible] این رساله را

و جهت تفصیل امراض و معالجات هر یک بخصوص نیست و اکتفا بانچه
جهت آنها معالجه قلیل المؤنه و کثیر المعونه بنظر قاصر رسیده مینماید
فالعهدة علیهم و از الجمله جهت بعضی از اقسام صداع مخصوصه
معالجه مذکوره یافته ایراد مینماید و من الله التوفیق و علیه التکلان

**صداع دموی** یعنی درد سری که از خون باشد علامتش
سرخی چشم و درد و [illegible] دهانست **رباعی** رگ در درد سر تو
گشته از خون نا پیدا کز هست میسر است سر رگ بگشا شربت
ز گلاب و قند و آب لیمو ترتیب کن و آش عدس ساز
غذا صفت شربت مذکور قند سفید ده مثقال در هفت
قاشق آب حل نموده و صاف کرده نیم قاشق گلاب و یک
قاشق آب لیمو اضافه کرده بناشتا میل نمایند و در تحفه
المؤمنین در ذکر سرکه گفته که جوشانیده او با گلاب که پارچه
را بآن تر کرده ضماد کنند جهت درد سری که از صفرا و خون و

[illegible] و انچه [illegible] جهت [illegible] صداع [illegible] یا باطلاقه [illegible]

بخارات حمام حادث شده باشد مجرب و پاشیدن سرکه بر سنگ
گرم کرده و بدستور سنگ را دران انداخته بخار او را جهت درد
سر مزمن و نزلات نافع **صداع صفراوی** علامتش
تلخی دهان و زردی چشم و روایت رباعی در دسر بود ز
روی صفرا ؛ صندل بمکن بآب کشنیز طلا ؛ و از اغذیه کشک
جو و ماش و اگر اصلحت طلای مذکور صندل سفید نیم مثقال
در نیم پیاله آب کشنیز تر حل کرده ملغمه کهنه زمان زمان طلا کنند
صفت شربت نارنج قند سفید کف گرفته ده مثقال بجوش کنند تا آنکه
غلیظ شود آنگاه از سر آتش بر داشته بیست مثقال آب نارنج
اضافه نمایند و هر صباح یکقاشق آنرا در هفت قاشق آب
حل کرده بناشتا میل کنند ایضا کاه پارچه آلوده بسرکه کهنه در صداع
دموی گذاشت صداع حمی که از هوا خوردگی باشد علامتش

تقدم

تقدم ملاقات هوای سرد و سفیدی بول است بگیرد مرتکی کوفته
نیم مثقال عنبر لادن کوفته ال روغن زیتون با گنجد گرم کرده
۴ ال همه را بهم آمیخته و صلایه کرده نیم گرم طلا کنند
و صاحب تحفه گفته که ضماد برگ کدو کاهو و برگ حنا رافع درد
شقیقه و صداع بارد است صداع که از گرمی آفتاب بود
علامتش تقدم محاورت آفتاب و گرمی سر و خشکی دهان است
رباعی از گرمی آفتاب هرگه ترا ؛ برگشت مزاج و درد سر شد
پیدا ؛ آب گل خطمی و لعاب اسپغول ؛ آمیز بسرکه و بساز طلا ؛
ایضا طلای سرکه با روغن گل در دسر آفتابی نافع است صداع
مطلق یعنی غیر مخصوص بقسمی از اقسام در تصریح اطبا خواه
عام بجمیع اقسام و خواه تخصیص وی مسکوت عنه و موکول
بتشخیص طبیب باشد صاحب تحفه گفته که ضماد برگ عناب رافع اقسام
صداع است ایضا گفته که ضماد پوست زرد نارنج با سرکه جهت
درد سر مجرب انتهی ایضا جهت اقسام صداع گل خطمی و بنفشه
و بعضی از تخم [illegible]

از هر یکی خطمی سبوس گندم سه مشت مجموع را در پنج کاسه آب

چوشانیده تا به نیمه رسد و نیم گرم پاشویه کنند ایضاً سداب

با سویق ضماد کردن درد سر را نافع است و همچنین ضماد کردن

عنب الثعلب کوبیده و همچنین ضماد کردن سپستبر کوبیده

و با سرکه و روغن گل سرشته باشند و سپستبر تنها نیز چون بکوبند

و بر سر و پیشانی ضماد کنند نافع افتد و سپستبر در جزو اول این

رساله بعنوان سرسام گذشت ایضاً برگهای نورسته رز انگور

را با سرکه و خیوطی که دارد کوبیده ضماد کنند ایضاً زیره

چوب سمت که از اره و سوهان بریزد و نشاسته بقسمت مانند

چون با حنا سرشته یا با سفیده تخم مرغ و گرد سنگ آسیا آنچه

ضماد کنند صداع را نافع است و همچنین بر سر ریختن گلاب

لیکن مداومت ریختن گلاب بر سر باعث سفیدی او است

ایضاً بر سر او ریختن شبه با خاصیه در سپر راس کن کند و بعضی

تصریح کرده اند که مجرب است و شبه سنگیست سیاه و سبک و زنان دبراق

دلوق

دلوق سیاه نیز نامند و معرب آن شبج و معروف است ایضاً

شربت رحل جهت درد سر بی نظیر است چنانکه در بحث الشربه تحفه گفته

که شربت رحل جهت صریحاً مجرب و رافع درد سر مزمن و ضیق

النفس و سرفه رطوبی و امراض بارده مانند استسقا و جنون

و نسیان بعد یل است یک رطل اسپند را کوبیده در سی رطل آب انگور

بجوشانند تا بربع رسد و هر روز پانزده مثقال تا سی روز

بنوشند و جهت اعاده حمل زنانیکه در وقتی حامله میشده

باشند و بعد از آن نشوند سه روز از این شربت بنوشند تحقق

در حمل نمیکنند انتهی ~~و بعضی از اطبا بعد از ذکر این شربت در اینجا~~

~~معالجه درد سر بود لیکن سایر منافع وی نیز مذکور شد که در موضعش~~

~~بر سبیل اختصار اشاره نمود~~

## وجع الشقیقه

و این نیز نوعی از صداع است که مخصوص بشقیقه که نیم سر است و در اکثر

یعنی درد نیم سر یک برنده صمغ عربی یک مثقال افیون که بفارسی تریاک

نامند نیم مثقال زعفران نیم دانگ مجموع را کوبیده با گلاب

سرشته و بر روی کاغذ خشک کرده بر شقیقه بچسبانند ایضاً

تخم کاسنی را کوبیده و با گلاب سرشته بر پیشانی طلا کنند درد شقیقه

۲۰۱

را زایل کند و همچنین آب کاسنی با کافور که در درد دماغ چکانند
ایضاً طلا کردن سرگین کبوتر در درد شقیقه را نافع است ایضاً حنا و
برگ حنا و برگ کردکان که در ضمن صداع گذشت

## السرسام

اینجا ورمیست که در حجابهای دماغ و شیخ گفته کلامیکه
حاصلش اینست که سرسام بمعنی ورم سر است که سر بمعنی فارسی
است و سام بمعنی ورم است چنانکه برسام بمعنی ورم سینه
است که بر بمعنی سینه باشد لغتی و سرسام صفراوی
میباشد که قرانیطس نامند و دموی نیز میباشد اما صفراوی
پس علامتش بیخوابی و جنون و برجستن شدید و دراز
بر دهان و زردی روی چشم و زبان و علاجش علاج تب
صفراوی و صداع صفراوی و جذب ماده بالسفل باعانت
حقنها و فتیلها و حقنه که ترطیب و تلیین کند و تسکین
حرارت سرسام صفراوی نماید ماء الشعیر سی م روغن گل
ده م لعاب بزر قطونا بیست م نیم گرم حقنه کنند اما دموی
پس علامات وی فصد بسیار با مراعات وقت و قوت مریض

ولی

دست دهد و باید دانست که صاحب سرسام را در خانهٔ معتدل
مایل بسردی که خالی از صور و نقوش باشد باید نگاه داشت
که مشغول بملاحظهٔ صور نشود چه در اینوقت مادّه بتبعیت
حرکت فکری متوجه دماغ گشته موجب ازدیاد مرض
میگردد

## النسیان

یعنی فراموشی چون مثقال
کندر را با آب خیسانیده از آن آب هر روز ناشتا بیاشامند
نسیان و کم ذهنی را زایل کند و قطع بلغم نماید و در رسالهٔ مبارکهٔ
ذهبیهٔ امام الانس والجن علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه واولاده
الکرام افضل التحیة والثنا مذکور است که هر که خواهد اینکه کم
شود نسیان وی و بوده باشد حفظ کننده پس باید بخورد
هر روز سه قطعه زنجبیل پرورده و نان خورش کند بخردل و
خردل بعنوان اسپندین در جزو اول این رساله گذشت ایضاً
چون صعتر را با شکر بدستور گلقند مربی ساخته هر بار وقت

خواب یکمثقال بخورند نسیان را نافع بود و دهن آن نیکو کند
و منع صعود بخارات بدماغ نماید و صعتر بعنوان [illegible]
گذشته ایضا شربت امل که در صداع گذشت جهت نسیان
بیعدیل است ایضا خوردن دارچینی نسیان را نافع است ایضا
بچو بچم هدهد را بر صاحب نسیان بیاویزند گویند چیزی
را فراموش نکند و اگر کند زود بیاد آورد و هدهد هدث
بسر است ایضا زهره کرکی یا مغز سر او را با روغن زنبق
حل نموده در بینی چکانند و ساعتی بر پشت بخوابند رفع
نسیان شود و هیچ چیز فراموش نکند و در مبحث سعوطات
تحفه زهره و مغز هر دو را با روغن زنبق جمع کرده و گفته که
از زهره قیراطی و از مغز دانگی و در الف کاف هر یک را
یک قیراط گفته و میگوید که گویند مداومت آن موی سر و ریش
را سیاه کند و در تقویت حافظه بیعدیل است و در نسیان روغن

بسته گفته که سعوط او با مشک جهت لقوه و تقویت حافظه
و تنقیه دماغ مجرب ایضا چکانیدن روغن آجر در بینی رافع
نسیان است و صفت روغن آجر در حرف را از جزو اول رساله گذشت

## الماليخوليا و بعض ما يناسبه

مالیخولیا لغت یونانی است و تغییر وی بعربی خلط السودا است چه سبب وی سودا است و علامتش دلگیری
و خیالات فاسده و خوف بیجا و سرعت غضب و رغبت کردن بخلوت و تنهایی
و غیر ذلک است **رباعی** منظوم مؤلف ⁂ از علت سودا چو بود دلگیری
گویم بشنو تا نه بمیری دلگیری ⁂ مپخور تو در این مرض هر تای گرده
از بهر عوض آن لبنی دلگیری ⁂ زیرا که گفته اند که چون گذرند [illegible]
بهترین شیر بغیات و معتدل ترین آنها باشد و نافع تر چیزی بود
برای دماغ و مرضهای سوداوی و خون صالح از او متولد شود
و مانع صعود بخارات بدماغ گردد و جهت مالیخولیا و انواع
جنون و درد و آزار و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و رقت البول

نافع و با خشخاش اصت رفع بیخوابی و با بادام جهت سمینی بدن
مؤثر است و طریق ساختن وی آنکه کدو را از پوست و پیه و دانه
پاک کرده و در دیگی ریخته نیم پخت کنند و آبش سوخته قریب بیک
شود و شکر را که دو چندان کدو باشد بقوام آورده کدو داخل کرده
نموده طبخ دهند و با اندک صندل و مصطکی خوشبوی ساخته استعمال
کنند و اگر بجای شکر عسل کنند محرک باه و مفتح سدد و کثیر الغذا و
مدرّ فضلات و ملطف اخلاط و مقوی احشا و رافع اخلاط
سوخته و ادرار باشد و واضع مربای کدو بقراط است و سمی بمیبه است
و مرق خروس بچه که با کدو یا مغز تخم او پخته باشند جهت رفع تحلیل
اخلاط بیعدیل است و کدوی پخته که بخمیر گرفته یکشب در تنور یا تون
گذاشته باشند با تمر هندی و شکر جهت حرارت و دماغ و جنون
و وسواس و رعد و دردسر که از بخارات حاره باشد و ازالهٔ
صفرای سوخته و تنقیه مواد کرده و امعا نافع است و قدر الشربة

تاصعل

تاصعل است و روغن کدو با سر که چنانکه در سرسام گذشت جهت
مالیخولیا بغایت نافع است ایضاً روغن بزر البنج با تخم کاهو و
خشخاش نیز همچنین که در همانجا گذشت تریاق مالیخولیاست ایضاً
چون بیضه مرغ خانگی را نیم گرم کرده بر سر کسیکه مالیخولیا داشته
باشد بمالند نفع عظیمی ببینند خصوصاً چون انرا مرتبه بمالند
و صاحب تحفه در ذکر ذهب گفته که از صاحب تجربه منقول است
که چون از طلا بشکل هلیله ساخته در خواب و بیداری صاحب توحش
مرض و خفقان و خیالات فاسده سوداوی در انکشتری در
دهان داشته باشد رفع جمیع اعراض مذکوره شود و در ذکر کبیج که
تفسیرش در صداع گذشت گفته که نگاه داشتن قطعهٔ او که بقدر
یکمثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است و گویند بر سر
نهادن اکلیل شویت یعنی جتروی بالخاصیه مانع امراض دماغی و
مورث قبول عامه است و شربت اهل که در صداع گذشت جهت جنون

وسواس

در ذکر ... ... جهت ... وسواس و ...
... جهت رفع وسواس ... و جنون نافع ...

۲۰۸

و خوردن نعناع ... و ... نافع ... و ... همچنین یاقوت ...

بعد یک است ایضا دوشاب انگوری شیرین با افتیمون جهت وحشت
و جنون نافع است و با ادرک زعفران جهت رفع هم و غم و غضب
شدید و با سداب جهت صرع مجرب در نسخه اند ایضا رب
سیب ترش که آب انرا برده نا شیرینی بقوام آورده باشند جهت
رفع غم و الم سوداوی و غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی
و قی نافع است ایضا آب شاهتره چون بیاشامند سودا و صفرا
را ببول بیرون کند و سورت سودا را از دماغ تخفیف دهد و
و اخلاط محترقه را اخراج نماید و از امراض سوداویه خلاصی
دهد و خون را صاف نماید و معده را قوت دهد و اشتها بیاورد
و شربتی از وی چهار اوقیه تا نه اوقیه که بشکر خوش مزه کرده
و قدری هلیله زرد جهت دفع ضرر وی بطی آل داخل نموده بیاشامند
و صاحب تحفه گفته شربت ابریشم که معمول متاخرین موافق نسخه
مرحوم حکیم محمد باقر قمی موافق اکثر امزجه و در رفع مواد سوداوی
و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه و معده واقع مالیخولیا

در صفت اشربه



و توحش و هموم بغایت مؤثر است ابریشم خام مقرض سفید دو
سه روزه در عرق گاو زبان و عرق بید مشک و عرق شاهتره و
گلاب از هر یک یکمن تبریز که شش صد مثقال باشد و اب سیب
شیرین و آب امرود شیرین و آب انار شیرین با اب به شیرین
هر یک دویست ل بخیسانند و بعد از ان بجوشانند تا بربع
رسد و در حین جوش نیدن مصطکی و سنبل هندی جوز بوا
بسباسه زعفران از هر یک ۲ ل هیل قرنفل عود ساذج هندی
هر یک ال و نیم دار چینی ۲ ل همه را کوبیده در پارچه بسته در ان
انداخته بجوشانند و بعد از انکه آبها بربع رسد ابریشم و ادویه
را فشرده آب صاف کرده را با ششصد ل شکر سفید و دویست ل
عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک ال ورق
نقره ۳ ل مشک نیم ل در ان حل کنند و اگر قویتر خواهند مصطکی
زعفران درونج بهمنین قرنفل عود هیل صندل زرد از هر یک نیم ل

گو فته و بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را هزار و دویست ل
و عسل را سیصد ل می کنند و زعفران را نمی جوشانند بلکه
بعد از قوام در او حل می کنند و این انسب است چه زعفران
از جوشیدن ضعیف الاثر میشود و شربت افسنتین صغیر
که صاحب تحفه ذکر کرده میگوید که جهت مالیخولیای مراقی و
ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه بغایت از موده
است افسنتین ده ل گل سرخ بیست ل تربد ع۴ ل غاریقون
ع۴ ل سنبل الطیب ۲ ل در چهار صد ل اب بجوشانند تا به نصف
رسد و با صد و بیست ل شکر بقوام آورند و اگر تربد را ل و
سنبل را ع۴ ل کنند قوی تر خواهد بود و حقیر مکرر تجربه نموده
و در مطبوخات گفته مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره
جهت اخلاط سوداوی و محترقه و صلابات و وسواس و جنون
و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت

فکر نافع است کشمش بی عجم ۷ مغز دانه ۴ قرطم ۷ عناب ۷ سپستان ۷
اسطوخودوس ع۴ گل بابونه ع۴ قنطوریون دقیق ۱۴ افتیمون
ع۴ سورنجان سفید ۲ بالتمام مثل ادویه آب بجوشانند تا
بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر باد در و سر و گفته نقصان
بخارات و یبوست دماغ باشد انجیر زرد ده عدد کتیرا
۳ روغن بادام ۳ بر سیاوشان ۳ صعتر ۳ مرزنجوش
۳ اضافه کنند انتهی و چون تا دو مثقال گل صعتر را با شکر
و نمک به بخورند مسهل سودا و بلغم باشد و در نسیان از شاره بنقیر
صعتر شد و چون هشت درهم از ریشهای درخت توت را با
ده اوقیه انجیر در سه نود مثقال آب طبخ دهند مسهل قوی سودا
و سریع الاثر باشد و بعضی از مسهلات در ملینات الطبیعه
نیز مذکور میشود **الصرع** مرضی است معروف و از سده
دماغی عیرشامله مرجیع بطون دماغ بهم میرسد که باعث تشنج اعضا.

و مانع حس و حرکت و انتصاب میگردد و چکانیدن آب چغندر
مگر آن بدماغ مصروع که بسبب صرع وی اجتماع اخلاط لازم
باشد بغایت نافع است و چون جگر خر را بریان کرده ناشتا بمصروع
دهند بغایت نفع بخشد و همچنین سم گورخر که بسوزانیده بخورد
او دهند و همچنین دوشاب با سداب چنانکه در مالیخولیا گذشت
و همچنین چکانیدن روغن آجر که در حرف را در ذکر روغنها گفته شد
و همچنین سعوط زهرهٔ خارپشت با خصیة الثعلب که صاحب تحفه گفته
رافع صرع است و همچنین خوردن زهرهٔ بلدرچین با عسل هر روزی
بقدر یک حبه و همچنین شربت اهل مجرب که در صداع گذشت و صاحب
تحفه در ذکر معاجین گفته معجون القرع مجرب از جالینوس والرازی
الاطبا نقل میشود و بتجربه رسیده صفت آن عاقرقرحا ده مثقال
نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن در نهادن بالسر که کهنه
ده مثقال بسایند و با عسل بسرشند شربتی دو درهم با بیست درم
آب گرم انتهی و گویند که چون دندان پیشین روباه را بر مصروع



بر او
بندند شفا یابد و همچنین پوست پیشانی خرگوش را با مصروع
و اگر زایل نشود سال دیگر تجدید کنند و گویند چون کسی زمرد را
با خود بدارد از حدوث صرع ایمن باشد و جهت صرع اطفال
که ام صبیان نامند چکانیدن آب سداب در بینی نافع و اطراف
بینی وی مالیدن نافع است

## السکته

مرضی است معروف
و از سده دماغی شامله مر جمیع بطون دماغ بهم میرسد چنانکه جمیع
اعضا از حس و حرکت وامیمانند سوای تنفس بلکه در سکتهٔ صعبه
تنفس نیز ظاهر نمیشود چنانکه صاحبش شبیه بمیت گردد امتیاز شش
از میت بانست که پنبه حلاج زده در نهایت نرمی بر بینی وی نهند
و کاسهٔ آبی بر سینهٔ وی بگذارند پس اگر پنبه و آب حرکت کند زنده است
والا فلا و از جملهٔ علامات جیده اینکه شخصی در چشم او نگاه کند اگر
صورت خود را در حدقهٔ او تواند دید زنده است والا مرده و علاج
سکته که از غلبهٔ خون باشد بدلالت سرخی رو و پاپیری آن فصد قیفال
و فصد صافن و حجامت ساقین و تلیین طبیعت اولا بحقنهای

[illegible]
[illegible]

متوسطه آنگاه بجفتهای تند تا ماده از سر فرود آید و بوی یابیدن
مقوی دماغیکه محتاج آن نباشد و آنچه از بلغم باشد ابتدا بجفتهای
تند نمایند چون تخم حنظل و قنطوریون کبیر چند مرتبه آنگاه
تاوه را گرم کرده به پیش سر دیگر دماغ داغ کنند چنانکه موی سر زرد
و بو یابیده شود کندش و میعه سوخته و فرفیون و امثال ذلک
و آنچه از سردی ساده باشد داغ تاوه که آنجا مذکور شد عمل
آورند و آنچه از ضربه و سقطه باشد که بر سر واقع شده باشد علاج
جراحت و تقویت دماغ و تلیین طبیعت به برد از لرد جهت سکته
و صاحب تحفه بعضی دیگر جهت سکته خردل چند بید ستر بالسویه با سرکه ضماد کنند و کفته
ایضا جهت سکته و سبات فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی
و تخم انجره بالسویه است

## السبات

این خوابیست که از
عادت تجاوز کند کما با اینکه بغایت طولانی باشد و هم کیفا
باینکه بسیار مشکل بیدار شود و سببش امتلای دماغ … در باطن
جهت تعبی یا المی یا ضربه و سقطه یا غیر ذلک و علاجش اهتمام کردن



در بیدار کردن او اگر چه بکشیدن موی و کشیدن اطراف و الم رسانیدن
آن باشد تا روح وی بخارج منجذب شود و سعوط کردن سرکه
و آب مورد که بالخاصیه و الکیفیه بغایت نافع است و ضماد کردن
بعضی دیگر در آخر معالجات سکته مذکور شد

## السهر

یعنی بیخوابی مفرط که بسبب گرمی و خشکی دماغ که علامتش در امزجه دماغ
از کتب مبسوطه مسطور است یا بسبب وجود بلغم شور که علامتش سنگینی
سر و ظهور رطوبت است از منخرین یا بسبب فکر بسیار یا از وحشتی مفرط
مر کسیکه مستعد این مرض باشد یا از قی یا از هضم و حدوث نفخ یا بسبب خوردن
غذائی که خواب را آشفته سازد چون باقلا یا بسبب خلط سوداوی
که در این وقت با مالیخولیا باشد یا بسبب وجعیکه صاحب سهر از آن در رنج باشد
و علاج گرمی و خشکی دماغ بحمام … مرطب که بیت اول حمام باشد
و استعمال روغنهای مرطبه و تدهین بینی بر روغن بنفشه با اندکی تر یا کدو
و زعفران و غیر ذلک و آنچه از بلغم باشد تنقیه دماغ از آن …
ازاله آن ضرورست که تفصیل خلاف داب این مختصر است و خوردن …

باشد تعدیل دماغ

باختنی بش که در مالیخولیا گذشت رافع بخوابی است و همچنین ضماد
زعفران و نطول ادبر سر و همچنین سعوط کرد و باشیر دختر و اشنان

السدر والدوار سدر تاریکی چشم است نزد برپا
خواستن و دوار کیج زدن سر است چنانکه صاحب آن اشیا را دایر
بر گرد خود بندارد و سبب هر دو بخارها بیست از نفس دماغ
یا از معده یا غیرها که متصاعد شود بسوی دماغ است بسوء مزاج
مختلف که تاریک میشود بسبب ان چشم یا دوران میکنند ارواح
دماغ را نیز دوران میدهد چنانکه متغیر میشود بسبب اینها روح
باصره و بعضی مرتی بس خیال میکنند که اشیا دوران میکنند و یا سبب
آن ضربه و سقطه است که دوران میدهد ارواح دماغ را مانند آبی
که صدمه باو برخورد و علاجش استفراغ ابخره و رطوبات دماغ
و تقویت دماغ که قبول بخار نکند و تلیین طبیعت بفتیله مسهله یا حقنه
ملایمه هموار در ابتدا و متوسطه در حال زیاد شدن و شدید در حال
انتها و استعمال کردن تخم گشنیز در اغذیه و اشربه وی تا دماغ صعود

بخارات

بخارات بدماغ نشود و انچه از ضربه و سقطه باشد علاجش
و سقطه کنند که در معنی آتش مذکور است و شرح موجز گفته
که صفت صبی که نیکو است جهت این مرض خصوصا هرگاه از بلغم
باشد پوست هلیله کابلی ام تربد مجوف ام غاریقون نابع
مثقال اسطوخودوس ام نمک اندرانی ربع درهم مجموع یک
شربت است انتهی انضمام با کرد و که در مالیخولیا گذشت جهت
سدر و دوار نافع است و اینکه در نزد دو دوران نان ابر نفس
خود کیج زدن سر عارض میشود جهت انست که بتبعیت دوران
او ارواح دماغ نیز دوران میکنند پس بعد از سکون او
نیز تا زمانی ارواح دماغ در دوران اند چنانکه مشاهده میشود
در ظرف آبی که دوران دهند و ساکن کنند

اللقوه
و ان کج شدن یکطرف رو و چشم و لب است بسبب استرخا یا تشنج
~~علاجا ... چنانکه~~ صاحب تحفه در ذکر گل گفته که سعوط زهره
او باب چغندر سه روز و با آب مرزنجوش بدستوریکه او ز

[illegible]

تا بگیهفته رفع اللقوه میکنند و مجرب دانسته اند شرطیکه در آن
ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و بر روشنی نگاه نکنند
و مؤلف ما لابد ... سعوط زهرهٔ کبک با آب
برگ چغندر سه روز کردن ... مجربست ایضاً سعوط
روغن بسته با مشک در بینی ... گذشت که مجربست ایضاً و
آنچه در حرف را از ج و اول رساله گذشت ...
آن بغایت نافع است ایضاً ... گرفتن جوز بوا نافع است
و ذرور خاصیت ... را رفع اللقوه دانسته اند و جوهر صفحهٔ
از شنبه که تفسیرش در صداع گذشت بطوری چند از سورهٔ
مبارکهٔ بیّنه که لم یکن باشد نوشته صاحب اللقوه بیوسته در آن
نگاه کنند و در غیر آن نظر ننماید در اندک زمان لقوهٔ او رفع
شود باذن الله و مجرب دانسته اند

## الفالج والاسترخاء

در این هر دو مرض بی حس و حرکت شدن عضو عارض میشود
لیکن فالج در عرف اطبا مخصوص است باسترخائی که عارض نصف

شود

شود طولاً عدم نفوذ در یکی از دو شق نخاع استخوان که در
باشد نصف بدن تا سوای رو مفلوج گردد و اگر در یکی از
دو شق بطن مؤخر دماغ بود در اینوقت یکطرف رو با نیمهٔ
بدن که محاذی اوست تا قدم مفلوج شود و اگر سبب تمام
بطن مؤخر دماغ را احاطه کند در اینوقت تمام رو و بدن
سوای سر مفلوج شود چه هرگاه سر نیز مثل سایر بدن گردد
سکته خواهد بود و اگر سبب در شعبهٔ از شعبهای عصب
حس و حرکت باشد در اینوقت هر عضویکه بروح حس
و حرکت از همین شعبه باید بسوی او نفوذ کند مفلوج گردد و سبب
عدم نفوذ روح یا قطع عصب است عرضاً که علاج نپذیرفته
چه عصب بعد از انقطاع و انفصال هر یکی از دو طرفش بجانب
مخالف آن دیگر بیرزد و التیام نمی پذیرد که منفذ روح بجانب
ما بعد محل قطع تواند شد و یا سبب عدم نفوذ انسداد مسام
است به سبب خلطیکه منسد شود بکثرت یا بغلظت یا بلزوجت چون که آنرا ...

و باید آنکه انقباض عضو و اعصاب آن از ضربه دیگر منکشف ان شود یا ضربتی
یا مجاورت ورم ضاغطی باز و ال یکی از حرکات بوی جای
یا غیر ذلک از اسباب انقباض یا سبب آن اشد افتد و انقباض با هم
مثل ورمیکه در منابت اعصاب یا شعبات آنها بسبب سقطه
بهم رسد چنانکه در نزد عروض ضربه و سقطه عارض میشود
و علامت فالج رطوبی آنکه ناگاه عارض شود از غیر سبب
خارجی و سفیدی قاروره و غلظت قوام آن و غیر متغیر
بودن ویست و علاج آن بر سبیل اجمال چنانکه در بعضی
از نسخ معتبره یافته آنکه از روز اول تا روز چهارم ماء العسل
بیاشامند بعد از آن تا روز چهاردهم ماء الاصول پس
چون ماده نضج یابد و تلطیف خلط روی نماید استفراغ
کنند بحقنه حادّه که معموله باشد از شبت و مرزنجوش و
اکلیل الملک و شنبلیله و کرچک کوبیده و انجیر و
اصل السوس و قنطوریون دقیق با عسل و آنکامه با
زیت عتیق و تخم الحنظل و همچنین سایر استفراغات که طبیب

حاذق

حاذق مناسب داند و بعد از تنقیه تمریخ کنند مهرهای گردن
و اعضاء علیله را بروغنهای حارّه که تقاباّی مادّه
را به تحلیل دهد و اعصاب را تقویت نماید مثل روغن
کرچک و روغن شبت که صفتش در او جامع الفاصل مذکور
و روغن ناردین و روغن قسط و امثال ذلک گاهی تنها
و گاهی با ضافه چند بید ستر و عاقرقرحا و از احساس اثر
در مزاج علیل کنند بدلالات رنگینی بول و گرمی بدن و سرخی
رنگ در این وقت واجب است فصد کردن و تسکین آثار حرارت
باشد مبدن مثل سکنجبین و آنچه از ورم باشد معالجه ورم و همچنین
هر سببی را تدبیر لایق آن که تفصیل آنها غیر مناسب این مختصر است
ضرورت و جهت فالج و رعشه و سایر امراض بارده معجون
ثوم در نقصان الباه از ثمرات مذکور میشود و مداومت
کردن بخوردن سداب هر روز یکدرهم جهت ازاله فالج و رعشه
در نسخ مجرب صاحب تحفه و غیره است و تخم او را نیز همین
دستور مجرب دانسته اند و صاحب تحفه در شاهصنوبر گفته

[illegible]

ایضاً مجرب و طلای نفط جهت فالج و رعشه نافع است چنانکه در ... اول رساله مذکور شد

211

که بزبان کیل جلغوزه نامند گفته که لعوق او با عسل هر روز
بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب و جهت سرفه کهنه و امراض
ریه نافع لیکن جهت امراض ریه بطریق لعوق مجرب است گفته که حقیر در ضیق
النفس نقل میکنند و گفته اند که چون قنفذ محرق کرده را با روغن
زیتون چون نیده بعضو مفلوج بمالند نفع عظیمی کند ایضا
چون عضو مذکور را بطبیخ عاقرقرحا کمزارند یا روغن عاقرقرحا
بوی بمالند بغایت نافع است و همچنین روغن او جهت فالج
و رعشه و همچنان چنانکه در جزو اول رساله گذشته و همچنین
روغن عقرب جهت فالج چنانکه در بواسیر مذکور میشود و همچنین
روغن شب پره جهت فالج و رعشه چنانکه در اوجاع المفاصل
مذکور میشود و صفت روغن عاقرقرحا که مذکور شد بنحوی که صاحب
تحفه گفته اینست که با عصاره او ترتیب دهند و یا یک وقیه
او را کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا بدو وقیه و باز دو وقیه
روغن زیتون با آن بجوشانند تا آب بسوزد و صاف نمایند

التشنج

## التشنج و التمدد

تشنج بمعنی در هم کشیده شدن است
و مراد در اینجا علتی است که در هم کشیده شود بسبب آن
عصب چنانکه مانع انبساط عضو شود و تمدد [illegible]
مؤلف اسباب گفته اینست که وی تشنج عصبست از هر دو
جانب یعنی از جانب پیش و پس خلاصی راست و امتداد
عضو و میل نمیکند بسوی جانبی یعنی نه منقبض میشود و نه
منبسط گویا که آن عضو مفصل ندارد و مستفاد از تعریف تشنج
آنکه تمدد آنست که مانع انقباض عضو شود خواه مانع
انبساط نیز شود یا نه پس تمدد ضد تشنج خواهد بود از جهت
آنکه اول مانع انقباض است و ثانی مانع انبساط و بباید دانست که تثاوب یعنی
بخمیازه زدن که عارض انسان میشود نیز از تشنج عضلات
فک است لیکن چون حدوث آن از ابخره ریاحیه سریعة
التحلل است از این جهت بسرعت بخمیازه زدن زایل میشود
و سبب تشنج و تمدد یا از ماده بلغمیه غلیظه نافذه در جرم یا امتلائی است که ...

اعصاب و جواهر لیفهای وی است و بین الامتلائی
باشند علاماتش حدوث دفعة و علامات غلبه بلغم و امتلا
است و یا استرخائی است یابسی است که عارض اعصاب میشود
از مثل استفراغات و تعب و بیخوابی و گرسنگی و غیرها بهم
میرسد علاماتش تقدم اسباب مجففه و عروض علت آنکه
اندک اندک و نحیفی بدن و یا اذیت دیگری است که بعصب رسد
مثل ورمی یا قطعی یا کیفیت سمیه خواه مشروبه و خواه
ملدوغه و خواه خلط لادغ سمی یا برد شدید مکثف عصب
و علاج امتلائی تنقیه بدن است بمثل ماء الاصول یا ایارج
فیقرا بعد از انضاج خلط باشد مثل ماء الاصول
با کل انگبین هر صبح تا باعث استفراغ لطیف و تقاوی
غلیظ نگردد بعد از ان تمریخ بر روغنهای گرم مثل
روغن قسط و روغن سداب که در رعشه می آید و روغن
قسط و روغن یاسمین که در مرتکه جند بیدستر و فربیون

دماغ و

دماغ و دهن اضافه کرده باشند و آنچه از یبس باشد علاج
پذیر نیست مگر در صبیان و جوانان بر سبیل ندرت در زمان
طولانی که در این وقت ترطیب بدن کنند بمرطبات مثل
شیر الاغ و شیر بز و ماء الشعیر و لعاب بهدانه با شربت
نیلوفر و روغن تخم کدو و بادام شیرین و بنفشه و نطول کردن
عضو ماوف بطبیخ بنفشه و برگ کاهو و بابونه و برگ خطمی
و بید و کدو و نیلوفر و تدهین کردن آن بروغن بنفشه با مغز
ساق گاو و پیه مرغ و موم سفید و شیر دختر الی غیر ذلک
از مرطبات و آنچه از سایر اسباب بود تدبیر لایق آن کنند
و در فالج جهت تشنج خوردن سداب گذشته که مجرب است

رعشه

یعنی لرزیدن اعضا و حدوث آن از عجز قوه محرکه است از
تحریک عضو یا اثبات آن بر سبیل اتصال این مخلوط بشود
حرکت یا اثبات ارادی بحرکت طبیعی عضو که عبارت از حرکت

و نیست بوی الفلفل برای تنقیه که دارد و معالجات رعشه جنبه‌ای
در فالج گذشت ایضا خوردن کلم رعشه را نافع است و مجربات
مرقی گردد پس چنانکه در وجع المفاصل مذکور است تا مستحی بیان شد
ایضا آشامیدن بعد نیم وقیه روغن سداب در حمام جهت
رعشه مجرب صاحب تحفه و غیره است صفتش آنکه از جرم
سداب تر یک جزو و آب خالص چهار جزو و روغن زیتون ده
جزو باهم بجوشانند تا آب بسوزد پس صاف کرده استعمال
کنند و صاحب تحفه در ذکر مصطکی گفته که طلای مطبوخش
او در روغن زیتون جهت تشقق لب و از تبهای بارد
و رعشه و ضربان و دیگر از اوجاع بعد زیل و در ذکر میعه
سائله گفته که طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهت نافض
و از تبهای بارد و خدر و دیگر از رعشه از مجربات است **الرعاف**
یعنی خون آمدن از بینی اگرچه محل این در امراض بینی بود
نه امراض دماغ لیکن چون متعلق به دماغ است و این مختصر مشتمل بر امراض



بینی نیست لهذا در این مقام مذکور شد و باید دانست که
رعاف بحرانی را قطع کردن جایز نیست چه آن فعل
طبیعت است که دفع ماده مرض میکند مگر وقتیکه بافراط
رسد و خوف سقوط قوت باشد که در این وقت قطع لازم است
و چکانیدن عصاره سرگین تازه خر و آب بادروج و آب
نعناع و خانهٔ عنکبوت هر یک بالخاصیه قاطع رعاف است
ایضا بوییدن سرگین خر که به سرکه بوی آن فرو نشانده باشند قاطع
رعاف است و مجربات چکانیدن آب گشنیز و ضماد کردن سداب
با سرکه بر بینی و چکانیدن خون کبوتر هر یک همین اثر دارد لیکن
خون کبوتر جهت رعافی است که از حجب دماغ باشد و سعوط
کردن برنج که در رعاف بعضی کرده‌اند و ایهام میرسد و ضماد کردن
برف و یخ بر پیشانی هر یک را صاحب تحفه مجرب یافته و قطعه
یخ و ضماد برف نیز قاطع رعاف است و نوشتن این کلمه را
بر پیشانی قاطع رعاف دانسته‌اند کرم نرم هلرم

## الزکام والنزله

شیخ الرئیس گفته که این
هر دو علت شریکند در اینکه هر یک از ایشان سیلان ماده است از
دماغ لیکن از مردمان کسی است که اختصاص میدهد باسم نزله آنچه
را که نازل شود بسوی حلق و باسم زکام آنچه را که نازل شود از
بینی و از مردمان کسی است که همه را نزله می نامد و مخصوص میسازد
باسم زکام آنچه را که از راه بینی بیاید و در حقیق دماغ بو بیند
چیزها باشد و هر دو حار میباشند و بارد نیز علامت حار آنکه
آنچیزیست که نازل شود دور رقت و لذع آن و آنچه از تنحنح ظاهر
شود ... دماغ سرخی باشد و چشم و روی نیز سرخ میباشد و علامت
بارده سردی و غلظت آنچه نازل شود و خارش بینی و سفیدی
آنچیزیست که بتنحنح ظاهر گردد **رباعی** آنرا که زکام گرم حادث
گردیده پس فایده کند شراب نیلوفر دیده چون ... پس
از شراب مذکور غذا از ماش و جو مقشر اختیار نماید صفت
شربت نیلوفر گل نیلوفر دریایی عدل در یک پیاله آب بجوشانند تا

بقوام

تخمه آید آنگاه صاف کرده با چهل ل قند بجوشانند تا بقوام
آید و شونیز که بفارسی سیاه دانه و سیاه تخمه گویند و
بر روی نان می پاشند چون او را بریان کرده و کوبیده
و در پارچه کتان کبود پیچیده صاحب زکام سرد ببوید نافع است
و صاحب تقویم ذکر شونیز مذکور گفته که قطور بود داده او با روغن
زیتون بقدر چهار قطره بجهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد
مجرب و در بحث کاو گفته که کاو جهت زکام از مجربات است
شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمک بران پاشیده نیمگرم
بر سر بسته بندند و اگر بدون کوبیدن بدستور گرم کرده استعمال
نمایند بغایت مفیدست و در بحث مربیات گفته که مربای زردک
بجهت تصفیه سده و تنقیه ریه و منع نوازل و لرزه و ضعف جگر و معده
و بدی هضم و استسقا و ضعف باه بسیار مفیدست زردک ریزه کرده
بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا آب
زردک جوشیده بقوام رسد پس بازای هر صد آن او این ادویه

اکوفته و بخته اضافه نمایند عود قماری که نقل دار صینی زنجبیل
بهیل جوز بوا زرنباد کبابه از هر یک نیم مثقال و در حب لعوقات
گفته لعوق خشخاش از جمله تاب ابوی ره جهت نزلات سعال است صح
تخم خطمی بهدانه کتان اصل السوس ۵ مثقال را در دو لیتر بجوشانند آب
خب نیمده روز دیگر بجوش شد تا به نصف رسد و با صد و بیست مثقال
نبات بقوام آورده خشخاش سفید ۵ مثقال و سیاه ۵ مثقال مغز دانه به ۳ مثقال
صمغ عربی ۴ مثقال کتیرا ۴ مثقال نرم صلایه نموده مخلوط کنند و در شبانه بخکر
گفته طلای او بر یافوخ الی آخر که در سکنه گذشت و خوردن سنجکر
نیز جهت توالی نزلات نافع است و شیخ الرئیس بخور سنبوس روس
را که صمغی است شبیه بکهربا نافع دانسته جهت حار و بارد از زکام
و نزله و بخار سر که بخور کند در صداع دموی گذشت نزلات را نافع
است و از مرحوم میر محمد تقی نقل است که جهت دفع نزله و زکام از
طبیب زنگی شنیده و دایم باین عمل نموده که مغناطیس یعنی سنگ آهن ربا
و افیون یعنی تریاک و زعفران از هر یک نیم مثقال نرم صلایه نموده

و در کیسهٔ حریر کرده گذاشته بر یافوخ نگاه دارند و هر بهار ماه
ادویه را تجدید کنند و جبرئیل بن بختیشوع گفته که هر که خواهد
که در زمستان زکام بهم نرسد مدام و مداومت ببوی نرگس کند
و قریب بهمین مضمون در رساله مبارکه ذهبیه آنحضرت امام علی بن موسی
الرضا علیه السلام مذکور است و بعد از آن فرموده و کذلک حبة السوداء
یعنی همچنین است بوییدن سیاه دانه که شونیز عبارت از اوست
و دیگر فرموده که هر گاه بترسد از آنکه زکام را در تابستان پس
باید بخورد هر روز یک خیار و حذر کند از نشستن در آفتاب
الحدیث و بباید دانست که حمام در نزله حاره مطلقا نافع است
خصوصا در آخر و در بارده در اول مضر و در آخر نافع است و
محتاط عطسه و ضرورست صاحب نزله و زکام را تقلیل در اکل و شرب
و خواب خصوصا خواب روز و خواب بعد از اکل که بغایت مضر است
و متحمل شدن گرسنگی و تشنگی و بیخوابی بقدر امکان بغایت نافع است
چنانکه شیخ گفته که اینها اصل علاج است

## فصل دوم

بیان کرده و گفته تنزلاً جهت ادویهٔ چشم که صاحب تحفه
یعنی المستعمل الکحل بعد از
در بعضی از امراض چشم و برخی از اشیای متعلقه بآن تعریف کرده
اند که شیاف علیق جمیع علتهای چشم و پلک و مژه را بغایت نافع است و
صفت شیاف مذکور آنکه بگیرند شاخ تازهٔ درخت و برگ او کوبیده و افشرده
و صاف نموده بر طلایه بحق کنند تا غلیظ شود و صمغ عربی را حل
نموده اندکی بوی ممزوج کنند تا بسته شود و در وقت حاجت
از آن بر چشم نهند **الرمد** یعنی درد چشم در تحفهٔ المؤمنین
گفته قطوریکه در ابتدای رمد بغایت نافع و مسکن وجع است و حقیر
تجربه نموده حضض شمیزج بهدانه تخم خبازی از هر یک ده عدد نیم کوب
کرده با نشاسته نیم درم و حضض دو دانگ با آب بجوشانند
تا غلیظ شود پس صاف نموده بقدر سفیدی تخم مرغ در شیشه
کرده بر هم زنند و نیم گرم در چشم بچکانند و گفته قطور دیگر که در
ایام تیزی رمد نافع است حضض شمیزج بهدانه از هر یک سی عدد نیم کوب
کرده با یک دانگ و نیم انزروت سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی
و شیر دختران در آتش نرم بجوشانند و صاف او را در چشم بچکانند

مزاج حار در خور وقت تحلیل حار دارد کنند و اکحل حار و مزاج مریض بارد در آن روز در چشم کنند و اگر مرد و بارد المزاج باشند در وسط روز و هرگاه بجهت نزول آب و امثال آن استعمال کنند باید مریض به پشت تکیه کند و هرگاه علت در ... باشد باید بعد از کشیدن دارو پلکها را پوشیده بر رو خواب کنند و هرگاه بجهت دمعه باشد پلکها را نباید پوشید و بر پا ایستاده بکشند و ... نباید در ابتدای دمعه استعمال نمود انتهی و شیاف علیق را قبل از ذکر امراض مخصوصهٔ چشم مذکور ساختیم بجهت آنکه ...

ابتدای

واپس بر گرباز تنگ شد بدل عصی الراعی میشود انتهی و شمیزج چشمک است
که در حرف جیم تحقیق شد و عصی الراعی گیاه هیسته معروف که بزبان
گیلان چوب دشتش نامند و این نیز در ها تحقیق شد و دیگر گفته قطور
دیگر که در انحطاط بسیار نافع است و مسکن و محلل و مانع ظهور
بثور و قرحه است حضض قلیلی را بکف دست بسیار بمالند تا دست سیاهی
بسیار از او بر دارد پس با گلاب کف دست را تر کرده سیاهی را
جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاه همال سرب را نیز همین خاصیت
است و دیگر گفته تسکین وجع شدید کمتر به تجربه رسیده که گوشت بی استخوان
گوسفند را بسیار رقیق ورق کرده آنمقدار در کف دست نگاهدارند
که گرمی دست در او اثر کند پس بر پشت چشم و جبهه نهند
در حال درد را ساکن کند و هیچ ضمادی را این اثر نیست انتهی
و چون ناخنی ... را با پوست خود و شنبلیله سیده و با گلاب جوشانیده
در ابتدای رمد ضماد کنند درد را ساکن کند و ماده را واپس
برد و بخور دادن بلغم را ببرد و مصطکی آنگاه بگلاب تر کرده نیم گرم

بر چشم رمد دار نهادن جهت رفع رمد از مجربات شمرده اند
و چون ناخنه چشم را السرکه و روغن گل تر نموده بر چشم ضماد کنند درد
چشم را نافع است و همچنین اکتحال انزروت بشیر دختران یا بسفیده تخم مرغ
یا با شیر دختران و همچنین اکتحال اقیونا که بفارسی تریاک نامند
با شیر دختران و چون پوست بیخ درخت زرشک را با گلاب جوشانیده
در چشم چکانند رمد کهنه را نافع است و صحت چشم نگه دارد و رطوبت
آن خشک کند و اکتحال کثیرا جهت اقسام رمد و امراض چشم نافع است
و چون شکوفه کدو را با تخم زیره که در آن دو افشرده آب ابر الصاف
رمد گرم در چشم کنند رمد را زایل شود و همچنین زردی بر قان که
در چشم باشد و لازم است صاحب رمد را احتراز کردن از دود و
غبار و گریه و نظر کردن بچیزهای روشن مثل شیر و سفیدی مفرط و نگه
داشتن نظر بچیزی تا مدتی که چشم از آن نگردانند و اشکنا رجماع
که ضرر رسان بچشم از همه بیشتر است و سیر خوردن از طعام خصوصا
شام و خصوصا خوابیدن بعد از آن و افراط خواب و بیداری
و خوردن چیزهای شور و بسیار ترش و چیزهای تند چون سیر و

پیاز و گندنا که جمیع اینها در حال صحت نیز مضرند چه جای آنکه در حال
رمد و گفته اند که چون صعتر را با سبزیهای مضره بچشم بخورند
منع ضرر اینها کند خواه آن سبزیها گرم باشند یا سرد و نشرح مفصله
در نسیان گذشت و نام مرضی است که پلک

## السلاق

چشم غلیظ شود و کناره او سرخ گردد و مژه ریخته شود رباعی
در پلکت تو ای گرده چو غلظت بنیاد شد از من نخن مفید میداریاد
سفیده تخم مرغ و نیز گل خرفه آمیز بروغن گل و ساز ضماد
و چون سلاق تازه باشد سعد سبلکه با گلاب بجخته باشند یا خرفه
و کاسنی و سفیده تخم مرغ با روغن گل در شب ضماد کنند و صباح
بحمام روند و همچنین بگیرند عدس مقشر و سماق و تخم رمان و گل سرخ
و می بجخته که عبارت از دوشاب باشد جمع کرده شب ضماد کنند و
صباح بحمام روند و گفته اند که ادمان حمام نافع ترین معالجات
این مرض است و چون سلاق کهنه بود حجامت ساقین و انکا فصد
رگ بینی کفته اند و اهتمام در دخول حمام را مناسب دانسته اند

تا ماده نضج یابد و تحلیل رود و جهت رفع بثور رستن چشم و شستن
بجهت رفع ضماد کردن نشاسته با شیر دختران یا با سفیده تخم مرغ
مجرّبست و همچنین با شیر زنان نیز نافع است و همچنین تخم قطونا
که در شیر دختر خیسانیده و بر پارچه کشیده مکرر بر چشم بنهند نافع است

## الدّمعه

یعنی اشک کردن چشم و تر بودن آن در اکثر اوقات
صاحب تحفه گفته کحل ساذج از تالیف قدما و عجیب الفعل است
در رفع بیاض و غشاوه و دمعه و حکّه و استرخای جفن و
التزام آن حافظ چشم و جالی و حافظ صحت است و گویند چون روز شنبه
و چهارشنبه با میل طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند صفت سرمه
اصفهانی مرقشیشای فضی هر یک ۴ م اقلیمیای فضی بسد
هر یک ۲ م ساذج هندی ۱ م مروارید زعفران هر یک نیم م
مشک ۴ قیراط و گفته کحل است جهت دمعه بغایت مجرّب و از
توتیای کرمانی مغسول ده م بسد پوست هلیله زرد هر یک
۲ م فلفل نیم م ایضا گفته ذرور رمادی منقول از معالجات ابقراطی

جهت کحل الاشفار جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن آن بغایت موثر است
دانه خرمای سوخته ۵ ل دخان الکندر ۴ ل سنبل الطیب ۳ ل جلا جورد
جهت رویانیدن ... ال ... مژه ... دخان الکندر
ایضا گفته

جهت رفع حمرت و جرب و حفظ صحت چشم و سبل و دمعه و درد
چشم که از غلیان خون باشد بیاض نافع است ص نشاسته
کثیرا صمغ آلوکهد ۳ صمغ عربی ۲ ل شیاف مامیثا او نیم و در
سلاق دوائی که مجرّب صاحب تحفه است که در ذکر انکار گفته است
مذکور شد

## نزول الماء

یعنی فرود آمدن آب بموضع روشنائی
چشم **رباعی** هر که نزول آب بنیاد شود ∴ صبر دل مستمند
برباد شود ∴ گر صاحب آن میل کند حبّ ذهب ∴ صحت آید
و خاطر او شاد شود ∴ صفت حبّ ذهب صبر سقوطری ۱ ل
پوست هلیله زرد و مصطکی و کثیره و محموده و زعفران از هر یک
دانگی گل سرخ ۲ دانگ همه را کوفته و بیخته و با آب خمیر کرده حب
ساخته بلع کنند اکتحال جهت ابتدای نزول آب خوردن صعتر
با عسل و شکر پرورده هر بار وقت خواب یک مثقال بغایت
نافع است و اکتحال حلتیت که صمغ درخت کوه است با عسل
سرشته در ابتدای نزول آب با عثبا یعنی الی نزول وی است

واکتحال بعصارهٔ قطر تازه مانع نزول آبست خصوصا چون بسرمه
بآن پرورده کنند و قطر چیزیست سفید شبیه به نصف پوست تخم
مرغ منکوس که چون شکسته شود ممتلو از ورقهای باریک که از زمین
نمناک میروید و بترکی [illegible] قارچ و بزبان گیلی
شغال کلاه نامند و چون جگر گاو کوهی را پاره پاره کرده و دار
فلفل و فلفل سفید سحق کرده بران بپاشند و بر آتش بریان کنند
و رطوبت آنرا در ابتدای نزول آب در چشم کنند بغایت مفید
بود واکتحال بمغز سر شب پره که با آب پیاز سرشته باشند جهت
نزول آب بغایت نافع است ایضا اکتحال بزهرهٔ لاک پشت [illegible]
که در دمعه گذشت ایضا اکتحال بروغن آجر که در جزو اول رساله
در ذکر روغنها گذشت جهت آب نازل شده بیعدیل است ایضا
اکتحال بنفط خصوصا نفط سفید جهت نزول آب نافع است
و صاحب تحفه در ذکر ضفدع که بپارسی وزغ و بزبان گیلی
قورباغه گویند گفته که قسمی از ضفدع در اشجار میباشند سبز
و بسیار کوچک و در دار المرز بسیار است چون آنرا با شلغم آن

[illegible]



دانهٔ بغبه بسوزانند اکتحال بشس جهت نزول آب از مجربات است
و در ذکر کتم گفته که تخم وسمه در بزرگی و مقدار شبیه به تخم ترب
و مایل بسیاهی و بهترین ادویهٔ مانع نزول آب و رافع نازل
است ۲ البیاض یعنی سفیدی که بر روی سیاهی چشم
بهم آید رباعی ز چشم تو چون بیاض پیدا گردد دفعش بدوا
تو را مداوا گردد گر آب شقایق بجای عسل تا چشم بهم زنی
مداوا گردد و شقایق لاله است و گفته اند که چون سرگین
موش را بچشم بکشند سفیدی چشم را زایل کند و رطوبت را پاک نماید
ایضا پرستوک که بزبان گیلی ماچی ماچی نامند اکتحال بسرگین وی را
جهت رفع بیاض مجرب دانسته اند و همچنین زهرهٔ کفتار را
که کهنه شده باشند و با مساوی آن روغن الحوان ممزوج کرده
و در ظرف مس سه روز نهاده و هر ماهی دو بار بچشم [illegible]
جهت رفع دانه و بیاض مجرب شمرده اند و تصریح نموده اند که

[illegible]

هرچه آن روغن بماند بهتر باشد ایضاً سرگین سوسمار چون
بچشم طلا کنند سفیدی چشم را زایل کند چنانچه اگر سفیدی قوی
باشد با سرکه کهنه سرشتند و الّا با آب ایضاً سرگین طفل که در اول
ولادت از او ظاهر شود چون خشک کرده با ورق ماميثا و
نبات مساوی یکجا بکلّی سحق کرده در چشم کنند و چند روزی بران
مداومت نمایند بیاض را رفع کند ایضاً چون بول شیرخواره
را با عسل در ظرف مس طبخ دهند و در چشم کنند سفیدی و دانه
و قرحه و رمد و تاریکی همه را نافع است ایضاً زنگ سبز که در دو فتیها
میباشد چون بگیرند و بقدر میل سرمه را با آن مالیده بچشم کنند سفیدی
وی دفع شود و صاحب تحفه در ذکر آمله گفته که آب مسحوق
او که کوبیده و خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض
عین آزموده است خصوصاً هرگاه بعد از دو سه ساعت
آمله را فشرده تا سه بار آمله را تازه کنند و در شان قلی که
بزبان کیل قلیا و نامند گفته که در رفع بیاض چشم حیوانات بسیار مفید است

[illegible]

و در مب

و در مبحث الکحال گفته که کحل جهت بیاض که البته تا سی روز زایل
کند هرچند که صاحب علّت هرچند که صاحب علّت مایوس از علاج
باشد منقول از نصایح صحـ زبد البحر بوره سرگین سوسمار شکر سفید
مسحوق نیا بالتوتیه با کرطل ابی که ماميران و وج هر یک دو درهم
را جوشانیده باشند تا بربع رسد مکرر در آفتاب سابیده
پس خشک کرده از تافته بیرون نا کرده استعمال نمایند و دیگر گفته
که کحل بقراطی جهت رفع بیاض بسیار مفید است و در اندک زمانی قلع
مینماید ~~چشمه~~ سبز محرق مغسول ~~نشاسته افیون هر یکی~~ ۲ م
بوره ارمنی زبد البحر هر یک ۱ م و طریق سوختن شیشه بجوکیه
خود در کتب از اوقات گفته آنست که شیشه را بر روی کفگیر آهنی
گذاشته بر روی آتش بدارند تا سرخ شود آنگاه در آبیکه بقدر
ربعش قلی در او حل کرده باشند فرو برند و مکرر همین عمل کنند تا شیشه
ریزه شده از سوراخهای کفگیر داخل آب گردد و اگر بدون کفگیر نیز مکرر
تاب زده در آب برند که ریزه ریزه شود خوبست و طریق غسل شیشه مثل غسل سفیداب

است که در حرف سین از جزو اول رساله گذشته و در تفا ن پوست
تخم مرغ گفته و سوخته مکلس او که مانند آهک سفید شود با غسل جهت
قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و طریق تکلیس او چنانکه خود
ایضا در کتب اوقات گفته آنست که پوست تخم مرغ را مکرر با آب
نمکت شوینده و پرده‌های درون او را جدا کنند و نرم کوبیده
در کوزهٔ مطین کرده در کورهٔ کوزه گری و امثال آن چندان
بگذارند که مانند آهک سفید گردد و گفته که پوست تخم مرغ که جوجه
برآورده باشد جهت ادویهٔ چشم بهتر است انتهی و کوزه مطین که
مذکور شد مراد کوزه ایست که بگل حکمت که در جزو اول رساله در
روغن آب صفتش گذشته گرفته باشند ایضا جهت بیاض دوای تجربی
که صاحب تحفه در ذکر زنگار گفته نقل شد ایضا کحل ساذج که عجیب
الفعل است در دمعه ~~مثبت~~ در سلاق نمت ذکر یافته

## الحول

و آن مرضی است که باعث کجی چشم و منعقد دیدن اشیا میگردد
در غالب حال و علاج آنچه مادرزادی باشد بسی صعب است



ابتدای
مگر آنکه در طفولیت بعضی از حیل معالجه شود مثل آنکه ویرا
بر مهد مستوی خوابانیده چراغی در خلاف جهت کجی چشم
بنهند چنانکه در اکثر اوقات بالتفات بسوی آن تکلف
کند یا چیز سرخی بر بنا گوشش در خلاف جهت حول بچسبانند
چنانکه باندک کلفتی نظر در آن کنند که از این قبیل چیزها گاه
باشد که در راست کردن چشم اثر نماید و آنچه عارضی باشد
گاهی از استرخاء بعضی از عضلات چشم و گاهی از تشنج آن
میباشد و علاج وی علاج تشنج و استرخاست که در کتب
مبسوطه مسطور است و صاحب تحفه گفته کحل جهت احول مؤلف
شفاء الاسقام و صاحب تذکره گوید مجربست صدف حلزون سوخته
که در چراغ با روغن گل سوزانیده باشند با قدری مشک و
عنبر آمیخته در چشم احول کشند

## العشی

بروزن علی
بمعنی شب کوریست و سبب آن غالبا غلظت رطوبت بیضیه چشم است

عارضی میشود و ... ابلهان لباه چشم کو ... 

چه چشم مشتمل بر هفت طبقه و سه رطوبت است طبقهٔ اول
ملتحمه دوم قرنیه سیم عنبیه و در رطوبت اول است
که رطوبت بیضیه خوانند که شبیهست بسفیدهٔ تخم مرغ و بعد از ان طبقه
چهارم است که عنکبوتیه خوانند و بعد از ان رطوبت دوم است که رطوبت
جلیدیه گویند انگاه رطوبت سیم است که رطوبت زجاجیه گویند
انگاه طبقه پنجم است که شبکیه گویند پس ششم است که مشیمیه نامند پس
هفتم است که طبقه صلبه ایست ملاصق استخوان چشم **رباعی**
از غلظت بیضیه چو شب کوری زاد ❊ صدگونه غم و الم بدل
رو نهاد ❊ گر شهد ناب را از زاج بکشند ❊ نزدیک خرد مفید
خواهد افتاد ❊ شهد عسل آتش ندیده را گویند و از زاج
ادیانت . . . موجز گفته که از ادویه جیده جگر بز است
که کار فرموده و بر سر آتش کباب کرده باشند چون بچکیده آید گرفته
شود آنچه را که میچکد و پاشیده شود بر او نمک هندی و دار فلفل

والتی لا

والتی لا اراده شود تابان و گفته که با هست که پاشیده میشود بر جگر ادویه را
در وقت کباب کردن و گفته که سر از بر شدن بر بخار همان کباب
و خوردن از گوشت بز شته آن همه نافع است و صاحب تحفه بیانی گفته
که جگر بز سیاه را چون تشریح کرده زهره او را با او مخلوط کرده دار فلفل
و زنجبیل با او پاشیده خوناب مترشح کباب او را در چشم کشند البته
شبکوری مجرب دانسته اند و در ذکر قلب گفته که اکتحال خونابه
و رطوبت آنرا که در حین کباب کردن از ان چکد جهت شبکوری
مجرب دانسته اند و اختصاص به دل حیوان مخصوصی نداده
ایضا جگر گاو و کوهی بتفصیلیکه در نزول الماء گذشت گویند رافع
شب کوریست و همچنین اکتحال آب نوس تاب عمل کرده و کحل . . .
و . . . موجز جهت شبکوری گفته زوفا و سداب خشک . . .
**محددات الباصرة و مقویاتها**
با ختنه قبل از طعام بخورند
یعنی جنبه ها بنگه بصارت را تند کند و تقویت نماید و . . .
در موجز گفته که از ادویه معتدله که نافع است مرضعف بصر را
اینست که سوزانیده شود و بعد ذکر کا نزاوسی عدد دانه . . .

زرد و سابیده حلیبیده شود و اندوخته شود یکمثقال فلفل بر آن
و گفته ایضا عصارهٔ انار مز یعنی میخوش که چون بنیره شود
تا برسد بنصف و مخلوط کرده شود با آن بقدر نصف وی عسل و آفتاب
داده شود در آوند [illegible] دو ماه پس صاف کرده شود و کرد اینده
شود اندکی فلفل و صبر و هرچه کهنه شود بهتر باشد و شارح
گفته که این فایده بخاصیت است و صورت نوعیه این مرکب را
میشناسد هر که بشناسد وی را بتجربه یا بغیر تجربه از آنچه دشوار است
اشاره کردن بسوی آن ایضا گفته آب پیاز با عسل نافع است
و گفته خوردن شلغم دائما برشته و خام و پخته تقویت میکند
چشم را و تند بینا بد بغایت و شارح گفته حتی آنکه زایل میکند
ضعف دیرینه را انتها برانچه شیخ گفته و اینها از خواص شریفه است انتهی
و اکتحال آب رازیانه باعث حدت بصر است خصوصا چون خشک کرده
در اصل [illegible] کنند و چون دنباله ضعف را که بعنوان [illegible] و اول
گذشت قطع کرده میل را بر طوبتی که از آن ظاهر شود آغشته اکتحال
کنند باعث حدت و تقویت بصر گردد و صاحب تحفه در باب اد[ویه]

علی

علیس گفته ذرور مامیران از معالجات بقراطی جهت اختلاج
دایم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت آزموده
است زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دارفلفل توتیای مغسول
٢ ٦ ١ ١ ١ ٢ او نیم
صمغ عربی و در باب بیستم در ذکر خواص مکتومه گفته که از ثابت
او نیم
بن قره منقولست و به تجربه مجربین رسیده که چون مراره [illegible]
[illegible] و عینین [illegible] را بر آتش نرم چون بنیره با چیزهای
مناسب چشم اکتحال نمایند قوت باصره بحدی رسد که در شب اشیا را
برستور روز ببیند ایضا بز شنور فرموده که [illegible]
[illegible] را در سایه خشک کرده اکتحال کنند مشاهده روحانیات
نمایند و در آخر معالجات سلاق و همچنین آخر معالجات دمعه [illegible]
غلای مذکور شد و گفته اند که چون میلی از سبج که بفارسی شبه سیاه
نامند تراشیده استعمال کنند روشنی چشم بیفزاید منع نبات الشعر فی العین
یعنی منع روییدن مو در میان چشم باید بعد از کندن آن موی [illegible]
از اینجا [illegible] کنند زلوی سوزانیده با اثر که گذشت ایضا عصاره
شاهتره با صمغ مخلوط کرده ایضا زعفران یکمثقال کافور نیم [illegible]

غریبه و اسرار ع

جهت تقویت بصر [illegible]

سابیده بران موضع ضماد کنند دیگر بروید و بعضی از مشایخ
در فصل چهارم از جزو سیوم
عظام در منافع نبات الشعیر یافته بنود منع ظهور الجدری فیها
یعنی منع ظاهر شدن آبله در چشم شو از درون چشم او بیرون نیاید
آبله هر که نزد دیگر ظهورش پای خود بند دعناب چون چکانی
آب گشنیز تر در چشم ایمنش سازی ازین رنج و عناب و آب گشنیز
که مذکور شد جهت منع بروز آبله و حصبه مجرب صاحب تحفه است

## فصل سیم در امراض گوش

**الطرش والصمم** یعنی سنگینی گوش و کری آن چکانیدن آب پیاز
در سنگینی گوش و طنین و پاک کردن چرک موثر است و همچنین بار هنگ
که در گوش نهند ایضا چکانیدن نفط خصوصا سفید جهت سنگینی
گوش نافع است و همچنین روغن آبی که در حرف الالف از جزو اول رساله
گذشت و ابن زهر گفته که چون آب ترب را در روغن گل سرخ بجوش
جوش داده نیم درهم از آنرا در گوش چکانند سنگینی گوش را زایل

کند

کنند و مجربست و صاحب تحفه در نشان مصطکی گفته که قطور لعاب بذر
او در روغن کنجد جهت کری سامعه مجرب و در نشان اهل که ثمر سرو کوهی است
گفته که چون در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود
قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و در ذکر خنزیر که بفارسی
خوک نامند از جالینوس نقل کرده که پیه بی نمک او با مومیائی
رفع کری سامعه میکند اگرچه مادرزاد باشد و در ذکر مومیائی
چنین گفته که ارسطو گوید که چون مومیائی خوب را با پیه خوک غیر
نمک سوده در گوش اصم مادرزاد گذارند رفع کری او میکند و در نشان
افسنتین گفته که قطور او با زهره بز و روغن بادام تلخ جهت
امراض گوش و کری قدیم مجرب و مولف ما لا یسع با بمضمون
گفته که چون طبخ دهند افسنتین را در روغن بادام تا آنکه بیرون
آید قوت افسنتین پس اضافه کنند آنرا بروغن اندکی از زهره
بز و بچکانند در گوش بتحلیل دهد بادهای آنرا و پاک کند جراحتش
را و بکشد ... از کری بزودی انتهی ایضا قطور جوت سیره حلتیت

که صمغ درخت کوله بیراست در روغن زیتون جهت کری کهنه گوش
و درد او و طنین نافع است ایضا پیه دلفینی که خوک ماهی است چون
در میان حنظل تخم بدر آورده جوش نیده در گوش چکانند گوش
کری کهنه و نو را زایل کند و در تحفه گفته بخور جهت ثقل
سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است مرزنجوش سداب
افسنتین شیح ارمنی صعتر ابهل بابونج اکلیل الملک بنفشه
نیلوفر با تسویه جوش نیده در ظرف لوله دار کرده لوله ظرف را
در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود ایضا زهره
التمساح را چون سحق کرده با روغنهای گرم در گوش چکانند گوش
کری کهنه را زایل کند و زهره التمساح کفی است شبیه بدانها که چون
آب بر مس گداخته ریزند تا سرد شود آب گرم شده آن کف بر روی
آب ظاهر میشود **الطنین والدوی** طنین در لغت صدائی
را گویند که از کوبیدن طشت یا بریدن مگس بهم رسد و دوی صدای
وزیدن باد و بریدن مگس عسل را خوانند و در اینجا مراد شنیدن انسانست
آوازی را که در خارج وجود ندارد بسبب حرکت کردن هوا بلکه در تجویف

دماغ

تا که احساس میکند صدای آنرا قوه سامعه که مودع است
در عصب مفروش بر صماخ چنانکه احساس میکند صدای خارج را
و گاهی از قوت حاسه سامعه میباشد که ادراک میکند صوت
خفی را که انسان خالی از آن نیست عادة مثل احساس کردن
صدائی که حاصل میشود از حرکت کردن بخار غذا در وقت
طبخ یا [illegible] در معده و دلالت میکند بر این نوع سلامت دماغ
و صفای حواس و هیجانش نزد گرسنگی برای اضطراب رطوبات
میشود در بدن در وقت گرسنگی و علاج این نوع تغلیظ حس است
بمغلظات مذکوره در سعال خود و علاج آنچه از ابخره باشد
تقویت دماغ است بمثل روغن مورد و روغن گل تا قبول بخارات
نکند و تلیین طبیعت تا زایل شود ماده بخارات و خوردن
کشنیز خشک و خشخاش و نحو اینها تا مانع صعود بخارات بدماغ
گردد و صاحب تحفه گفته قطور جهت دوی و طنین بغایت
نافع است منقول از معالجات بقراطی جند بیدستر نطرون که بوره
سرخ است خربق سیاه بالتسویه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند
و باید نیمگرم باشد و هم گفته قطور ایضا جهت دوی و سده ازجمله

۲۲۶

جرکردطبین نافع ومسمی بقرص فرفیون سحیق وتق سفید ۲ بوره سرخ ۵
زعفران ۳ با سرکه قرص ساخته باد هان مناسبه حل نموده بچکانند
بعدازان گفته قطور دیگر که رفع علت مذکوره درساعت کند
صرصر سیاه را درکوزهٔ سفالین سوزانیده خاکستر اورا با بول
گاو ویا بول خوک بچکانند وصرصر را بلغت اصفهان زنجره و
بلغت دیلمی وتنکابن جیک نامند وآن حیوانی است کوچک شبیه
به ملخ ایضا چکانیدن آب پیاز ودرگوش نهادن پیاز پخته وچکانیدن
حلتیت در روغن زیتون جوشانیده وبخور مرزنجوش که جمیعا
در طرش وصمم کذشتند نافع است وهمچنین چکانیدن روغن بادام تلخ

## وجع الاذن

یعنی درد گوش جهت ساکن شدن وی گفته اند قطوری
چند که درگوش بچکانند ازانجمله آب سداب در میان پوست انار گرم کرده
ایضا روغن گل سرخ در میان بوته ترب که خالی کرده باشند نیم گرم کرده
ایضا آب چغندر نیم گرم کرده ایضا روغن زیتون که چیزی کمی عنبر
حل در وی واول گذشت جوشانیده باشند ایضا روغن مغز تلخ
قیسی ایضا روغن بادام تلخ ایضا بورهٔ ارمنی با آب حل کرده که نیم گرم
چکانیدن هر یک گفته اند باعث تسکین درد گوش است واخبار گوش

را نیز گفته اند بیرون میکند وصاحب تحفه گفته که چون موی
مقعد کنجشک را پاک کرده در ثقبهٔ گوش بدارند در حال درد
آنرا ساکن کند ومجربست

## قرحة الاذن

یعنی زخم گوش
چون فتیله را بعسل آلوده وبا زردچوبه نرم کرده بگردانند ودر
میان گوش که زخم بود وجرک دهد بنهند بچند روزی رفع شود
ایضا زهره گاو دو جزو عسل یکجزو باهم آمیخته پلیته کهنه
کرخسته وفتیله ساخته باشند آلوده صبح وشام درگوش نهند
زخم کهنه که درگوش باشد رفع کند ایضا زهره گاو در پیاز
نر درگوش زخم دار وجرک دار چون بچکانند رفع کند

## وتولد الدود فی الاذن ودخول الحیوان

یعنی داخل شدن جانوری درگوش
وبهم رسیدن کرم دران رباعی درگوش تو هرکه بتقدیر
ورود حیوان برود یا که بدید آید دود کر صبر بآب شبنم
یا آب کبر تقطیر کنی روی نماید بهبود وچکانیدن قطران
درگوش فی الحال حرکت حیوان گوش را ساکن کند وبعد ازان گز زمانی

و به ثقل رساند خصوصاً چون با آب برگ شفتالو یا با سرکه
بچکانند و همچنین سرکه به تنهائی و همچنین آب دهن صائم
که برف ترنداد آب دهن ناشتا است و همچنین روغن بادام تلخ
و همچنین روغن زیتون گرم کرده که در گوش چکانیده در آفتاب بخوابد

## دخول الماء فی الاذن یعنی داخل شدن آب در گوش

رباعی چون آب درون رود بام معبود ۞ در گوش تو ای دولت
جو سرچشمهٔ جود ۞ در گوش تو جوشد با دیان چون به نهند ۞ دانگم
بمکند آب بیرون آید زود ۞ و چون آب تازه بگوش رفته باشد
گاه باشد که به داخل کردن انگشت در گوش و کشیدن آن دفعة بیرون
و یا بعطسه بیرون آید و یا باینکه قدری آب بکف گرفته گوش را بآن
نهاده بخفت رانند تا ازین آب قدری دیگر بگوش داخل شود پس
بیکپای برجسته بیکبار دست از گوش بردارد که هر دو آب بیکبار
بیرون آید و چکانیده شیر زنان آب را از قعر گوش برسر آورد
و باعث سهولت بیرون آمدنش گردد و گاه هست که داخل شدن آن

در گوش

در گوش باعث درد شدید شود و گاه باشد که ورم نیز کند و در این
وقت علاج جنس انبسته گلپوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه
و بنفشه و خطمی و تخم کتان و آرد جو با شیر زنان سرشته ضماد
کنند که درد را ساکن کند خواه قبل از بیرون آمدن آب باشد
و خواه بعد از آن

## فصل چهارم در امراض لب و دهان و لثه و دندان و زبان

لثه گوشت دندان
را گویند و بترتیب ~~اعضای مذکوره~~ اشارهٔ مختصری از بیماری‌ها و معالجات
اعضای مذکوره میشود

## تشقق الشفة یعنی ترکیدن لب

رباعی
هر کس که تشقق لبش آزارد ۞ هر خوردنی گرم زیانش دارد ۞
باید که زردهٔ مرغ و اسفیداج ۞ مرهم کند و بر لب خود بگذارد
~~ایضا هر یک ازین مذکورات را بر لب طلا کردن نافع است باید~~
ایضا بر لب مالیدن لعاب بزرقطونا و همچنین کفی که از مالیدن
پارهٔ از خیار بهم با پارهٔ دیگرش بهم رسد و همچنین پیه بن گوش گنجشک که بازبان
بر سطح لب بگردانند و همچنین مالیدن پیه مرغابی و همچنین چرک گوش مرکب

[illegible]

۲۲۸

نافع است و بعضی از مناسبات مقام در ضمن ترکیبی که سابقا گفته
نیز مذکور میشود **القلاع** یعنی جوشش دهان و زبان چون بپوست
بیخ درخت زرشک را که آن را عنبس گویند جوش دهند و به آب آن
مضمضه کنند هر نوع قلاع که باشد زایل کند چنانکه مجرب دانسته‌اند
ایضا خاییدن گل ارغ خشک و همچنین کوبیده در دهان از فایق تخم او
و همچنین خاییدن برگ علیق که بزبان کیل ولسی گویند و مضمضه همچنین
کردن با آب گشنیز و برگ او نافع است و مؤلف ما لا یسع طبیب نا گشنیز
تر را جهت جوشش دهان مجرب دانسته و صاحب تحفه در ذکر جوز
گفته که رب او که از آب گردکان سبز و عسل یا رب انگور ترتیب
دهند جهت خناق و بثور دهان و خون بن دندان و اورام
و سستی او بعدیل است و در آخر فصل اشربه در باب چنانچه گفته
که رب جوز جهت رفع قی و غرغره او جهت خناق و درد گلو بسیار
نافع است آب پوست گردکان تازه را بجوش دهند تا ثلث بماند
و با مثل آن عسل و نصف او مثلث یعنی آب انگور دو ثلث سوخته
بجوش دهند تا ثلث بماند و یک وقیه مر صاف و نیم وقیه زعفران

دهند

او نیم وقیه شب یمانی اضافه نمایند و گفته که اگر ساده او را نیز
دهند مثلث فقط کافی است و جهت قلاع بسیار ردی منفعت
این دوا را نافع و مجرب دانسته‌اند قلعی که بزبان کیل قلعی
نامند چنا بزر قطونا زرنیخ با توتیا نرم کوفته خمیر نموده
در نیزه ای از نی که یک طرف آن مسدود باشد ریخته چنانکه تا به
نصف نی رسد پس طرف دیگر را نیز مسدود کرده بگل حکمت که
در جزو اول در ذکر روغن آجر گذشت گرفته در زیر آتش
بگذارند تا نی بسوزد پس برآورده و از گل و نی سوخته جدا کرده
آنچه در میان نی منعقد شده باشد نرم کوبیده صاحب قلاع
بعد از مضمضه با آب مصل که بترکی قراقروت نامند که از دوغ
حاصل میشود از آن بر قلاع خود بپاشد که نفع آن را فی الفور
مشاهده کند **تدبیر الاسنان** یعنی تدبیر دندانها که عبارت از حفظ صحت
باید دانست که دندان عضویست عزیز که حفظ آن بغایت مهم است بس
در این مقام اشاره به بعضی از چیزها که در حفظ صحت وی ضرورت و برخی که اصلاح وی

نمایم و آن هشت چیز است اوّل احتراز از فساد طعم و اثر آن بود در معده که
بخار فاسد آن متصاعد بدندان و حوالی آن متصاعد شده فاسد کند
بسبب عدم متانت جوهر طعام و شراب چون ماهی و چون شیر
یا بجهت سرعت استحاله بخلط متعفّن چون میوه‌ها یا بجهت بی ضابطه
خوردن دوم احتراز از کثرت قی خصوصاً قی ترش سیم اجتناب
از خاییدن چیزی که دیر خاییده شود سیما چون شیرین بود چون قبیده
و انجیر خشک چهارم احتراز از کند کنندهای دندان مثل انار ترش
پنجم احتراز از ملاقات دندان بچیز بسیار سرد یا بسیار گرم خصوصاً
چون یکی از گرم و سرد در عقب آن دیگر اتفاق افتد ششم احتراز
از شکستن چیز محکم بدندان چون بادام که آن باعث ضعف و انصباب
مواد و اخلاط بآن میگردد هفتم تعاهد کردن دندان و گوشت آن بپاک کردن
از چرکها و رطوبتهای چسبنده و استعمال مسواک بقدر اعتدال که خون
نرساند بدندان و حوالی آن بحیثیتی که ضعیف کند و مستعد قبول
نوازل سازد و بهترین چوبها جهت مسواک چوبی است که در او

قبض باشد

قبض باشد چون چوب اراک و زیتون و نخل و نیز خوش است
و بالجمله باعث جلای اسنان و تقویت عمور که عبارت از گوشت
مابین دندان باشد و مانع حدوث حفر که چرک دندان باشد و
خوشبوئی دهان و خوشنودی جناب سبحان میگردد هشتم
تعاهد کردن دندان به تدهین آن در وقت خواب بمثل
روغن گل و مورد و غیرها هرگاه احتیاج به تبرید باشد و
بمثل روغن بابونه هرگاه احتیاج به تسخین داشته باشد
و مالیدن آن بشکر خصوصاً در گرم مزاج و درشتی شباب بهتر از
عسل است اگرچه در جلا و تنقیه عسل اقوی است و شیخ رحمه الله
گفته از جمله سنونات مجربه که حفظ دندان میکند شاخ گاو کوهی
سوخته آن مازو کف شعد گل سرخ سنبل الطیب از هر کدام یکی درم
نمک اندرانی ربع درهم سنون بسازند و طریق سوختن
[illegible] و صاحب تحفه گفته سنون
منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت جلای دندان و
پاک کردن آن اوساخ و سفید کردن بسیار خوش است

۲۳

نمک سوخته با توتیه با عسل سنون کنند انتهی و طریق سنون خفتی
نمک است آنکه یکبار بشویند و خشک کرده در دیگی گذارند چندان آتش
دهند که از جستن و حرکت باز ایستد و اگر نمک را خمیر گرفته در
آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد نیز خوبست ایضا سنون کرده
عقیق خصوصا با اضافه بسد و مروارید که مجموع را سحق کرده
باشند جلای دندان و رافع زنگ و خون رفتن است و باید
دانست که سنونها که درین مقام و در باقی معالجات دندان مذکور است
دوائی را گویند که بر دندان بطریق سواک بسایند خواه سحق کرده
و بچیزی سرشته و خواه ناسرشته و خواه قرص ساخته باشند
و در استعمال دوای شرطست که معده ممتلی نباشد و دندان را
بمسواک و امثاله پاک کرده باشند و دهان را بآبهای ادویه مناسبه
شسته باشند و صاحب تحفه گفته مضمضه که قبل از استعمال سنون
باید کرد تا تاثیر ادویه و ذرورات و سنونات اسرع گردد و منقول
از کتاب فاخر و منسوب بحنین ابو الحسن الشیخی کل الریاح زرشک

ثمرة الآنف

ثمرة الآنف فا برگ صنوبر برگ زیتون از هر یکی جزوی پنج
بارزنگ یا برگ آن یکجزو و نیم جوشانیده نیم از وشبت بجای
حل کرده مضمضه نمایند انتهی و ظرفا که مذکور شد درختی است
و صنوبر درختی است که بفارسی کاج نامند و قسم ماده او که صنوبر
کبار است در گیلان یافت میشود که درخت جلغوزه می نامند
و بارش بقدر بادرنگی است **الضرس** یعنی کندی دندان که عارض
شود از خائیدن و سبب آن یا امر خارجی است مثل خائیدن
انار ترش و امثال آن یا داخلی چون بلغم حامض یا سودا که قی شود و
یا بلغم معده چسبیده قوتش بدندان رسد و بالجمله سبب آن رطوبات لطیفه
حامضه و قابضه است که نفوذ میکنند در جرم دندانها و احداث
سردی و قبض دندانها میکنند و خائیدن نمکت در این امر شدید النفع است
و همچنین خائیدن خرفه یا باقلای تازه یا اسقز یا کردکان یا بادام یا فندق
یا مغز دانه شفتالو یا نارجیل که هر یکی ازین مذکورات رافع
ضرس است **دود الاسنان** یعنی کرمی که در زیر دندان بهم رسد

وبزر الکراث عجیب

شیخ الرئیس گفته که بگیرند بزر البنج تخم گوار از هر یک درهم تخم
پیاز دو درهم و نیم با پیه بز خمیر کرده حب سازند که هر یک
بوزن یک درهم باشد و بخور کنند از آن هر یک دانه حب را با ...
~~سر ... چنانکه ... تا ... شود بخار آن ...~~
و صاحب تحفه چنین گفته که ادویه که کرم دندان را اسقاط
میکنند تخم پیاز بزر کراث بزر البنج سائیده و با پیه بز
سرشته حب سازند و عددی از آن در آتش انداخته یک
سر نی را بر دندان ملاصق کرده سر دیگر نی را در ظرف
آتش به نهجی نصب کنند که دود از راه نی بدندان برسد
و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب
شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی
گردد و بدستور چون پنبه بقطران آلوده بر دندان کرم خورده گذارند
کرم را ساقط کند و مضمضه با آب برگ شفتالو و قدری زراوند
طویل بغایت آزموده است و بدستور بخور راتیانج نافع



است و چون سوراخ دندان کرم خورده را بکافور پر کنند
موجب تسکین درد میگردد و بدستور فرفیون ممزوج با عسل بغایت
مجرب است و بدستور پر کردن نقبه به مویزج و حلتیت و بوره
ارمنی هم بعینها اثر دارد انتهی ایضا چکانیدن روغن آبی که در
جزو اول رساله گذشت بدندان مقاتل باعث کشتن کرم
و تسکین الم آنست

## تحرک الاسنان

یعنی جنبیدن دندانها مضمضه کردن بشیر خر بخلاف سایر شیرها و همچنین
شب یمانی با عسل و سرکه و همچنین سنون کردن بکعب گاو سوخته
و همچنین سنون کردن ببرنج با ودع سوخته باعث
محکم شدن دندان متحرک است چنانکه اجزی مجرب حکمای هند است
و طریق سوختن کعب گاو و ودع به نحویست که در تدبیر الاسنان
گذشت و ودع مهره ایست که در دیلم کلاچک و در اصفهان
گس گربه و بزبان گیلان چشم مهره نامند که سفید و بقدر باقلای است

تقویت دندان و لثه است

ایضا جهت استحکام دندانها
متحرکه و لثه و دفع خون دی
هلیله کابلی آمله مقشر گل سرخ
گلنار ریشه [illegible] ماهیزهرج
زاج سیاه و قاقیا برابر
بالسویه کوفته و بیخته
[illegible] سنون کنند نافع است

و جوش خالی در درد و طرفش شکافته است ایضا جهت استحکام
دندان متحرک و قطع خون بن دندانها قوی و سریع الاثر است
نمک سنگ صدف سوخته زرد و [illegible] بیخ نی سوخته کوفته
بالسویه سنون کنند و سوختن صدف چون ودع است که انقدر تا [illegible]
شود و چوب سایر چوبها زیرا چون خواهند بسوزانند در
ظرف سفال یا آهن کرده بر سر آتش گذاشته چندان بهم زنند
که بسوزد و بیخ نی را مانند عود و سایر چوبها باید سوخت
اشتعال آن چون کرده در ظرف سفالین ریخته آتش دهند تا چون
زغال شود **وجع الاسنان** یعنی درد دندانها چون از حرارت
بود علامتش استراحت بآب سرد و حرارت [illegible] ضربان
و لهیب [illegible] سرخی در دموی و سبزردی در صفراوی است
و چون از برودت بود علامتش عدم لهیب و ضربان و
استراحت بآب گرم و میل کردن [illegible] و نرمی در بلغمی و
سیاهی و سفتی در سوداوی و باید دانست که کندن دندان

در صورتی

در صورتی نافع است که درد در خود دندان باشد با سلامت لثه
و عمور با آنکه یافته شود درد و درد کشیده در طول دندان که
در این وقت کندن باعث استفراغ ماده و سالم ماندن سایر دندانها
میگردد خصوصا هرگاه دندان درد ناک سوراخ داشته باشد
اما اگر با ورم لثه باشد کندن مضر است چه باعث انصباب
مواد میشود بسوی لثه و ازدیاد ورم و اشتداد وجع میگردد
خصوصا هرگاه لثه بیش از این عارضه سست میبوده باشد
و اگر درد در عمور یعنی گوشت مابین دندان باشد پس گاهست
که کندن نفع کند بسبب باز شدن ماده را بسوی تحلیل و استفراغ
و گاه باشد که ضرر کند و باعث زیادتی درد و انصباب مواد
گردد پس آنچه با ورم لثه باشد غالبا حار میباشد و علاجش
در دموی فصد قیفال و در صفراوی استفراغ صفرا بمثل
آب انار مینی که سه درهم پوست هلیله زرد در او خیسانیده در یک شب
گذاشته در صبح بیاشامند آنگاه مضمضه بآب مورد نیم گرم
کنند که تقویت لثه نماید الی غیر ذلک از علاجات مذکوره در

[illegible]

خواص خود و بعضی از چیزها که جهت تسکین درد دندان ذکر کرده اند
مذکور میشود از انجمله مضمضه کردن با سرکه در او پنج بار تنگه یا
برگ توت یا پوست درخت توت پخته یا فشرده باشند و این
مجرب حقیر است ایضا مضمضه کردن سرکه که در آن برگ مورد
یا برگ [illegible] یا عاقرقرحا یا پوست مار پخته باشند و این جهت
درد لثه و قروح وی نیز بغایت نافع است و وسیط که بیخ
عاقرقرحا را اگر [illegible] باشد دندان را محکم نیز میکند و گفته اند که چون
خردل را سحق کرده بر دندان دردناک نهی ورم ضماد کنند
عجایب بینند و زردل تخم اسپند [illegible] است ایضا خاییدن نعناع
و همچنین زردچوبه هر یک نافع است ایضا چون پاره از سنگ مارو
جدا کرده در سوراخ دندان نهند درد وی ساکن کند ایضا
صعتر که بزبان کیل خالو واش گویند خاییدن ساکن کند
درد دندان را خصوصا هرگاه از سردی و باد بوده باشد
و صاحب تحفه [illegible] از مجربات والد حقیر جهت درد دندان

بغایت

ازموده است
بغایت صحیح چوبه زردچوبه تخم ریحان اسریش پوست بیخ درخت
زرشک کتیرا بادام مقشر صمغ عربی از هر یک دانگی فوفل
۵ عدد بسیار نرم سبیده استعمال نمایند و بعد از کلامی
گفته که اکثر در تسکین وجع [illegible] درد دندان تجربه
کرده رسیده مالیدن فلفل با عسل است هرگاه از رطوبت
و نزلات دماغی باشد و بدستور هرگاه فلفل و پوست
خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند
در حال ساکن گردد و بدستور شیطرج هندی را کوبیده
در کف دست کرده بخلاف جهت موضع درد و گذاشته
تکیه تا با جهت کنند بسبب اماله ماده بالکلیه تسکین دارد
مؤلف گوید که شیطرج هندی که بیخ نباتی است که بلغت اصفهان
بیخ برنده نامند معروف است و دخنه که در منزله گذشت
جهت درد دندان بغایت نافع است ذکو نیند که چون دندان آدمی را
[illegible]

صاحب درد دندان بر بازوی چپ بندد ساکن شود
باذن الله **قلع الاسنان** یعنی کندن دندانها بیخ
آن پس گفته که گاهی محکم کار دندان دردناک سوی
اینکه قبول علاج نکند البته بلکه وقتی علاج کنند باز گردد
زمانی باز عود کند و مجاورت آن با سایر دندانها مضر
آنها باشد و سرایت کند پس یافته نمیشود سوی اصلاح
او راهی پس علاجش کندن است و گاهی کنده میشود بکلیتی
بعد از دور کردن آنچه احاطه کرده بیخ آن گرده بعد از ان
گفته که در کندن آنچه حرکت نکند از دندان خطرهاست در
بسیاری از اوقات پس باید باشد که بردارد چیزی
از جانه را و متعفن سازد جوهر آنرا و بهیجان
آورد درد شدید را و باعث که بهیجان آورد
درد چشم و تب را و هرگاه دانستی که کندن دشوار است

وتحلل

و تحلل میشود انرا مریض پس صواب نیست اینکه حرکت
داده شود بشدت پس بدرستیکه این از انچیزهاییست
که می افزاید درد درد و گاهی کنده میشود با دویه
و صواب آنست که بشگافند اطراف دندانرا بانیشتر و استعمال
کنند بران دوارا و از انجمله آنست که بگیرند پوست بیخ توت را
و بسایند در افتاب با سرکه بسیار تند تا بگردد بقوام
عسل پس بمالند تا آن بیخ دندان را در خواب سه مرتبه
یا بپزند عاقرقرحا و افتاب دهند در سرکه چهل روز پس
بچکانند بر موضع شکافته و واگذارند یک ساعت یا دو ساعت
و حال انکه پوشیده باشد دندان صحیح را بموم پس بکشند
شود و بکنند انتهی ایضا لبن یتوع یعنی شیر گیاه شیردار
از قبیل لاعیه و لبلاب و انجیر چون دیرا باران جو خمیر کرده
بر دندان تا چندین ساعت بنهند بشکنند و خورد نماید و
همچنین بیه و زغ درخت و صاحب تحفه گفته سنون ثابت

تفتیت آن کند یعنی

کندن دندان نایب مناب کلبتین است و تفتیت او میکند
منقول از کافی عاقرقرحا پوست حنظل پوست چوب توت
شبرم مازریون پوست بیخ کبر حلتیت زرنیخ زرد با لتوتیه
مجموع را سپیده سه روز در سرکه نخیس نهند و حلتیت
را با نصف وزن او مقل ازرق اول در سرکه حل نموده
ادویه را بسرشتند و در وقت استعمال احتیاط نمایند
که بر دندان صحیح نرسد بلکه دندان مجاور دردناک را بخیر
و موم غلاف کنند **نقصان اللثة** یعنی کم شدن گوشت
دندان بگیرند کندر زرد اوند مدحرج دم الاخوین کرسنه
اصل السوس با لتوتیه کوبیده با سکنجبین عنصلی یا با سرکه
و عسل و عنصل سرشته سنون کنند که لثه را قوت دهد
و گوشت وی بر رویاند و صاحب تحفه گفته سنون از تالیف
والد حقیر جهت رویانیدن گوشت بن دندان و رفع

بدبوی

بدبوی دهان نهایت نافع است دم الاخوین گل مازج انزروت
جوز السرو کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار
جفت البلوط پوست انار ترش از هر یک جزوی قصب
الذریره نصف جزو در وقت خواب استعمال نمایند
ایضاً گفته سنون منقول از غنی منی و از مجربات حنین
است جهت رویانیدن گوشت لثه بعد بل د آزموده است جفت
پوست بیخ کبر ابهل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه ارد جو با لتوتیه
ایضاً گفته سنون از تالیف حقیر و موافق اکثر امزجه است
در تسکین الالم و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن
سوا[د] آزموده است سعد طباشیر گل سرخ تخم مورد گلنار فوفل
کات هندی کرمازج اقاقیا از هر یک قدری سماق نصف جزو
**الاسترخاء اللثة** یعنی سست شدن گوشت دندان هرگاه آنقدر
شدت نداشته باشد کافی است مضمضه کردن با بیکه گل سرخ در آن پخته

اب جوز که در

باشند یا مضمضه کردن با شیرخر یا آب نمکیکه زیتون دران پرورده
باشند و همچنین سنون کردن بعسل و همچنین باشند تا گل سرخ
و گلنار سابیده هر شب قدری در وقت خواب و همچنین
خاییدن برگ رز انگور یا برگ علیق که بزبان کیل ولتی کویند
که هر یک مقوی لثه است و شرح موجز گفته از انجمله چیزیکه
شدید النفع است از استرخاء لثه شب مطبوخ در سرکه است و
در تدبیر الاسنان جهت تقویت لثه و رفع خون آمدن و جلای
دندان سفال تنور با سفال چینی مذکور شد که سنون کنند
و هرگاه استرخاء گوشت دندان شدید باشد محتاج است به نیشتر
زدن که خون معتد به بیرون آید بعد از ان به بعضی از مضمضه و سنونات
مذکوره بپردازند **اللثة الدامیة** یعنی گوشت دندان
که خون آید بگیرند شب یمانی سوخته و لبه که تطفیه نموده بگرد
نمک دو جزو و زرالورد ~~که عبارت از جزئیات الفیه هر یکیه~~
~~لباس کوهی ... مساوی~~ مساوی مجموع نرم کوبیده بر

لثه بپاشند و طریق سوختن عفص و شب و عقیق و یاقوت
و انجار صلبه آنکه هر یک را تا بقدر نخودی ریزها کرده
در سفال نو یا بوطه ریخته و سر آنرا بسفال یا بوطه دیگر بپوشانیده
سوراخی برای بیرون آمدن بخار گذاشته در آتش نهند تا
بحدی که سرخ شود به نهند پس بیرون آورده در آب
بیندازند و مکرر همین عمل کنند تا بحدی رسد که زود از
هم ریخته شود و لیکن در این ماده که دانستی که تطفیه بسرکه اولی و انفع ایضا
است باید بجای آب هر بار در میان سرکه اندازند
مضمضه کردن بشربت جوز که در تقلاع گذشت بغایت نافع است
و همچنین مضمضه مجربه که در همانجا گذشت و همچنین دو
نوع سنون که یکی مشتمل بر عقیق و دیگری مشتمل بر سفال
چینی است که در تدبیر الاسنان گذشت و همچنین دو نوع در بخر
الاسنان گذشت **البخر** یعنی بد بوی دهان **رباعی**
چون بوی بد از دهان ان آید ٭ از همدمیش خلق هراسان

۲۳۷

آید و از خوردن مسهلیکه خلط غالب را اخراج نمود علاج اسهال اید

وبعد از اسهال خلط غالب صبح وشام حب المسک را در دهن گرفته آب آنرا بلع کنند وصفت حب المسک بنوعیکه از نسخهٔ معتبرهٔ نقل شده اینست مصطکی رومی ۵ ل مشک ۱۰ ادویه نبات مصری اعضا د منقال هریکرا جدا کوفته وبیخته وبهم آمیخته وصلایه کرده بکلابیکه کتیرهٔ سفید یا صمغ عربی نیم منقال شب دراو گذاشته وصباح صاف کرده باشند بسرشند وحبهاء ساخته در سایه خشک کنند وصاحب تحفه دراوائل کتاب گفته اما ادویه که جهت بخر که بدبوی دهانست نافع باشد

وحکمت را بنکو کرده اند از انجمله حب عنبر است که در باب حبوب مذکور است وظاهرا عدیل نداشته باشد مؤلف گوید که حقیر حب عنبر مذکور را در فصل چهاردهم این رساله بتقریب معظم منافع وی که خوردن آن است جهت تقویت نوشته میسازد بعد از آن گفته که دیگر این دواست که از معالجات ایلاقی نقل میشود وبه تجربه رسیده جوز بوا هیل قرنفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان هریک ام مشک ثلث ام با ریک بسرشته حب کرده در زیر زبان نگهدارند وبدستور خاییدن پوست ترنج ودر مواد حاره مضغ کشنیز خشک نافع است انتهی ایضا خاییدن بادرنجبویه وهمچنین برگ علیق هریک نافع است وباید دانست که بخر از فساد لثه ودهان ودندان نیز گاهی میباشد وعلامتش ظاهر است درینصورت معالجه بمضمضه کردن بسرکه عنصل مکرر کنند تا زایل شود

و مضمضه مجربه که در قلاع گذشته در این خصوص بغایت سودمند است
و همچنین اشنو بکه در نقصان اللثه از تالیف والد صاحب تحفه
نقل شد و چون جوز السرو و اشنه و مویز منقی را کوبیده
هر روز بقدر گردکانی تناول کنند اکثر انواع بخور را
نافع باشد برای قوت دادن دهان و معده و منع بخارات
چنانکه شارح موجز گفته **شقوق اللسان** یعنی ترکیدگی
زبان سببش یبوست مزاج دماغ است که خشکی در زبان
حادث شده می ترکد و مانع از اکل خصوصا چیز ترش
و شور میگردد علاجش در دهن گرفتن بزر قطونا
یا بهدانه یا کثیرا است و اغتذا کردن باش گندم که با پاچه
گوسفند و بزر پخته باشند و همچنین آش الفقاح و نشاسته و
ماء الشعیر **ثقل اللسان** یعنی سنگینی زبان چون از

علیه

علیه بلغم باشد علامتش آب رفتن دهان و سفیدی زبان است
**رباعی** ای آنکه گرانی زبانت باشد * در چهره زبلغم
چون نشانت باشد * باید که کنی غرغره از خردل وخل *
چندانکه در این مرض توانت باشد * صفت غرغره خردل کوفته
خردل نیمکوفته ده ل را در یکپیاله آب بجوشانند تا نیمه آید
پس صاف کرده با اضافه یک قاشق سرکه نیم گرم بار بار
غرغره کنند و غذا شوربای کبوتر با نخود و دارچینی
و زعفران میل کنند و چون از خون بود علامتش گرمی
زبان و سرخی آنست علاجش فصد انگاه ~~مضمضه~~ کردن بما
آنگاه مضمضه کردن بزرشبهاییکه قاطع و محلل لعاب باشند چون
آب غوره و آب میوه های قابضه و همچنین پاشیدن
فقاعها از فرو طباشیر نافع است و مولف مالابد و غیره

در ذکر کند و گفته اند که خاییدن او با مویزج یا صعتر
رافع ثقیلی زبان و بستگی آنست و صاحب تحفه
مویزج و صعتر بفاصله او گفته و در ذکر مویبالی
گفته دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و در ذکر
معاجین گفته معجون هندی از ترکیب هنود نقل شده
جهت لکنت زبان شرب و دلک آن مجربست و جهت
اکثر امراض بارده رطبه دماغی بیعدیل است زیره کرمانی
۲ل فلفل سیاه دویست عدد دار فلفل صد عدد قرفه ۲ل
نمک نفطی ۲ل قند سفید ۲۸ل باد و وزن عسل سرشته
و قدر شربت ۲ل انتهی و کودکی که دیر بسخن آید زنک
عسل و نمک بزبانش بمالند تا رطوبات را بتحلیل
دهد و جبر کنند و بیرا الکلام گفتن فصیح و گفته اند که از
جمله چیزها که زبان را روان میکند کثرة استعمال الفصاحت

بلاغة

وبلاغت و حفظ کتب مصنفه در بلاغت و فصاحت
در لغة و مواظبت بتلاوت قرآن مجید است که افصح
و ابلغ کلامات است باتفاق فصحا و بلغا

## فصل پنجم در خناق و بعضی از لواحق آن

خناق را بفارسی درد گلو گویند آنچه دموی بود علامتش
انتفاخ رگها و سرخی زبان و در شند ادو وجع است و آنچه صفراوی
بود علامتش عطش و التهاب و تلخی دهان و زردی زبان
است و آنچه مرکب از صفرا و خون بود علامتش ترکیب
علامتین است با آنکه بعضی از علامات صفرا و بعضی از علامات
خون موجود باشند و آنچه بلغمی بود علامتش قلت وجع و نرمی ورم
و قلت عطش است پس اگر بلغم مالح باشد اکثر نور و الا با رطوبت و بیرون
آمدن زبان از دهان نباشد و خناق سوداوی بغایت
نادر بلکه بنا بر قولی مستحیل است و علاجش در صورت غلبه

خون ابتدا کردن بفصد والّا استفراغ خلط موجب خناق

و شیخ الرئیس گفته که تاخیر نکنند فصد رگ زیر زبان را
بلکه واجب است اینکه مبادرت کنند بفصد مذکور و اگر
چه در روز اوّل باشد خصوصا هرگاه رگ زیر
زیر زبان ممتلی باشد و گفته که گاهی احتیاج می افتد
بفصد وداج و آن رگی است در گردن و باز گفته که گاهی احتیاج
می افتد به نشتر زدن خود زبان و به حجامت ساق که
بغایت نافع است انتهی و دیگر از معالجات تلیین طبیعت
بفتیلها و حقنهای لیّنه و بستن ساقهای پا و مالیدن
و خاریدن اطراف از قبیل دست و پا و ساعد و بازو و غیرها
برای جذب ماده از حلق باسافل اعضا و ترک غذا
دو سه روز تا ماده زیاد نشود و طبیعت متوجه دفع
مرض گردد انگاه تناول آش اسفناج با مغز
بادام شیرین تا باعث تلیین حلق و توسیع مجاری گردد

یا یک روز صح



وباید غذای محتاج بمضغ بسیار نباشد تا بسبب حرکت
مضغ ماده متوجه موضع ورم نشود و در ابتدای
خناق سزاوار است استعمال چیزهائیکه ردع ماده کنند
مثل غرغره کردن بربّ توت با گلاب یا با آب گشنیز سیّما
چون ماده حارّه باشد یا غرغره بربّ جوز که در قلاع
گذشت خصوصا چون ماده بلغم غلیظ باشد یا غرغره
کردن با آبیکه در او عدس و گشنیز [illegible] و گل سرخ و سماق
پخته باشند و چون نارسیده جوز مذکور را با آبیکه در او عدس
و گلنار و گل سرخ و [illegible] مازو و مویزج و عاقرقرحا پخته
باشند غرغره کنند خناق حارّ و بارد را نافع است چنانکه
صاحب تحفه گفته و چون زمان [illegible] که دو سه روز از
حدوث خناق گذشته باشد سزاوار است استعمال منضجات
مثل غرغره بشیر تازه با شکر و همچنین غرغره بآبیکه انجیر و شکر
و بر سیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند با شکر

یا بخار کردن [illegible]

یا بجرزه الورد که [illegible]
که تفصیلش در [illegible]
گذشته صح

یا رب توت و همچنین غرغره با آب عنب الثعلب با مغز فلوس
که شارح موجز گفته جید و نافع و در انتهای مرض اولی است
استعمال بعضی از اشیای مجرّبه مثل غرغره کردن بمغز فلوس
با شیر و روغن بادام و امثال آنها ذکر کرده که بعضی از آن در همین
فصل در عبارات ما بعد از این فصل یافت میشود و گفته اند که علاج
زهره لاک بست بر موضع خناق از خارج محلل است
و همچنین مالیدن تا توت در نافع است و همچنین خشک کرده سرگین
سگ که استخوان خورده که سرگین سفید از او بهم رسد رافع
خناق است و همچنین سرگین طفل که غذاهای لطیف خورده باشد
باشند مثل گوشت دراج و خصوص صاحب مس که برای او نافع تر
باید که تو انم کرد در ... کرد او ها باشند تا سه روز که صبح و زستم سرگین او را گرفته
و خشک نموده ضبط نمایند و در وقت حاجت با عسل
سرشته از بیرون طلا کنند در تحلیل جمیع اقسام اورام

[illegible]

حلق

حلق مجرب مجربی است و همچنین غرغره او و طبیخ عدس
و طبیخ تخم مرو یا تخم کتان و آب شیدان و غرغره کردن ...
در اواسط خناق نافع است و همچنین آب شیدان تخم نمبر است
و صاحب تحفه در ذکر بط که عبارت از اردک و مرغابی
است گفته که پیه او بهترین پیهها و گرم و لطیف و ملین
و محلل با قوت نافذه و جهت خناق و ورم پستان
با آرد باقلی مجرب یعنی ضماد او و در حرف خا در شرح عسل
خیار شنبر که بمغز فلوس مشهور است گفته که غرغره او با آب
گشنیز رادع خناق صعبه و محلل آن و با آب انجیر و شیر
و با آب انجیر و شیر منضج و محلل آن در انتها و در ذکر غرغرهها
گفته غرغره بجهت خناق حار آب انار ترش که با پیه او
افسرده باشند با رب توت و آب گشنیز غرغره کنند و دستور
غرغره با آب برگ بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب سماق

مطبوخ نافع است و بعد از چندروز که نضج یافته باشد غرغره رب توت با بوره و عسل بسیار مفید است اسحاق گفته و بعد از آن غرغره که بعد از نضج نافع است انجیر زرد و حلبه تمر هندی اصل السوس بجوش دهند با فلوس خیار شنبر غرغره کنند و در حرف ز گفته که چون اندرون سیب را خالی کرده زعفران پر کرده بو کنند جهت خناق و ذات الجنب و خفقان بی‌عدیل است و در ذکر افعی که نوعی از مار است گفته که چون هفت عدد افعی را بر ریسمان پشم لرزه از غوالی خفه کرده بار دیگر بر گردن بستن آن ریسمان بر گردن صاحب خناق جهت رفع علت بالخاصیه مجرب دانسته اند انتهی و بعضی از معالجات خناق در ضمن اورام ان شاء الله تعالی مذکور میشود

**العلق الناشب فی الحلق و ما یلیه** یعنی زلو بیکه بچسبد در حلق و آنچه در پی اوست شیخ الرئیس گفته کاهی اتفاق

[margin] در ... و نقاره ... بخوردن ... مفصلیکه ... سوم ... از القصوه ... در ... جهت ... وحلق ... در حلق و ... بی‌عدیل است [illegible]

می افتد

می افتد اینکه بوده باشد بعضی آبها زلو که خورد شخصی که غافل میباشد خفای او از تحرز از دیس فرو برده میشود پس بسا هست که می چسبد در ظاهر حلق و بسا است که می چسبد در باطن مری و بسا هست که حاصل میشود در معده پس چون بگذرد بر وی وقت معتد به و بمکد از خون مقدار صالحی قوی میشود جثه آن و ظاهر میشود حجم وی و علامتش اینست که عارض میشود آنکس را غم و کرب و تنخع کردن و آب دهن انداختن بخون پس چون که دیدی صحیح را که می اندازد خون رقیقی باقی میکند خون رقیق اینجا پس تامل کن حال حلقش را که بوده باشد در او زلو انتهی و علاجش اگر دیدنش امکان داشته باشد با انگشت یا با انبر بردارند با احتیاطی که گسسته نشود

والا پس همان حال ایستاده یا نشسته اینکه یخ
یا برف سرد کرده باشند در پیش دهن نگه که زلو از حرارت
آفتاب متاذی شده میل تبرید و ترویح به برودت آب
مذکور نموده بیرون آید و غرغره کردن بسرکه و فودنه
و نمک و همچنین غرغره آب پیاز و همچنین سیاه دانه
و فودنه که هر دو را کوبیده در دهن و حلق بدمند و همچنین
غرغره جلاب سداب و نوشادر و همچنین غرغره بلبه که
که سیر در او پرورده کرده باشند و همچنین خوردن سیر تنها
و همچنین غرغره هر قسم زاج که باشد با سرکه هر یکی باعث
کشتن زلو و اندفاع اوست چنانکه غرغره اخیره را صاحب
تحفه گفته مجربست و چون پاره از جگر را شکافته و قدری
مشک در آن ریخته و خیاطه محکم بآن جگر بسته یک سر خیاطه
را بدست گرفته جگر مذکور را بلع کنند بقدری که عوض زلو

الو

برسد زلو از راه حلق جدا شده بآن پاره جگر می چسبد پس
بر کشند که بیرون آید و صاحب تحفه گفته در ذکر اسفنج که
چیزیست متخلخل و خفیف و با سوراخهای بسیار که بفارسی
ابر کرت و ابر مرده می نامند گفته که چون قطعه او را بقدر یک
نخود فرو برد بخیاطه بسته بلع نمایند و یک سر خیاطه را بدست
نگاهدارند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده
گردد و بعد از آن خیاطه بکشند تا از حلق بیرون آورد
در اخراج زلو و خار که در حلق مانده باشد بعید نیست جامع
گوید فی نفسه در سوم همین حیله را ذکر کرده و گفته که از چیزهای عجیب
که ما اختراع کرده‌ایم لیکن گفته که بر سر آن آب بیان سند و بر ست
بکشند و این اولی است چه در اینوقت برودت بر آب شده
و مجرای حلق را پر کرده چون بکشند هرچه در حلق مانده باشد
همراه او بیرون می آید و در ذکر طحلب که چیزیست سبز شبیه
به پشم که بر سر آبهای ایستاده متکون میشود و بفارسی

ششم وزع و خیل فرنج گویند گفته که چون تا صحلب را بلع کرده
در ساعت آب گرم است نبیده قی کنند در اخراج او نیکوئی
که در گلو چسپیده باشد مجرب است انتهی و بباید دانست که هرگاه
زلو بسیار بزرگ و قوی شده باشد و بشدت تمام چسپیده
باشد چنانکه باین حیل بیرون نیاید ناچار است از اینکه
آن شخص را بحمام گرم برده و بلحاف و جامهای بسیار
او را بپوشانیده و عرق در تن او فرموده پارهٔ برف
یا چیزی دیگر در دهن او برابر زلو که زلو از شدت حرارت مضطرب
شده بجانب خنکی برف بشتابد و شیخ الرئیس گفته که اگر
احتیاج افتد باینکه صبر کنند تا با گرمی تا اینکه بترسند
غش کردن را صبر بکنند بر این گرمی پس بدرستیکه این
تدبیریست بغایت نیکو در بیرون آوردن زلو والله اعلم

[illegible]

اللقمة او الشوكة الناشبة في الحلق یعنی لقمه یا خار

که بند شود

که بند شود در گلو و همچنین است استخوان و امثال ذلک رباعی چون
ریزه استخوان ماهی یا خار ٭ در جوف گلوی کس بماند بسیار
هر لقمه که بعد از فرو بردن او ٭ تشویش بود مفید باشد
بسیار ٭ پس اگر نبود فرو بردن لقمه بزرگ و همچنین نبود فرو بردن
چیزها لغزاننده از قبیل لعابات و امثال ذلک چاره ممکن
نباشد یا باعث خطر دیگر گردد مثل اینکه آن چیز بند شده از
قبیل چیزها باشد که در حلق می نشیند چون فرو نبرد در اینصورت
باید آن شخص را بحمام برده بگر روغن زیتون آشامانند
تا عضلات حلق نرم شده مستعد ابتلاع لقمهٔ بزرگ
گردد پس پاره بقدریکه در حلق فرو رود از گوشت که
بهتر غیش در این گوشت گاو است بخیاطه بسته بلع کنند
چنانکه از محل بند شده در گذرد پس بسرعت بکشند که بیرون
آید با آنچه در حلق مانده بود و اسفنج نیز چون بکار در چسپیدن زلو

[illegible]

در حلق گذشت بغایت عجیب الفعل است و مجرب که مؤلف بود اکثر دو جایی

## فصل ششم در امراض نفس و سینه

ضیق النفس یعنی تنگی نفس آنچه از اسباب خناق باشد
بعضی از معالجات که در خناق مذکور شود اکتفا نمایم و آنچه
از تکاثف اعضای حلق و سینه باشد از برودت هوا
یا یبوست که علامتش خشکی دهان و خفت آفت نزد استعمال
آب گرم و روغنهای گرم و تر است پس علاج آنچه از برودت
هوا باشد که استبارش به تقدم ملاقات هوای سرد است انشاء الله
مغلی حلو است که صفتش اینست عناب سپستان از هر یک پانزده
عدد تخم خطمی تخم خبازی گل بنفشه هر یک سه درم عرق سوس
ال کل نیلوفر سه عدد برسیاوشان یک دسته کوچک تخم بادیان
ام جوش نیده و صاف کرده با ده درم شکر سفید بیاشامند
و همچنین نیم گرم با سینه بر روغن سوسن که اندکی موم زرد داخل
کرده باشند یا روغن بان با اندک مغاث و کتیرا که هر یک دو درم

باشد

[illegible] علامات [illegible] ضعف [illegible] امراض نفس و سینه [illegible]

باشد و آنچه از یبوست باشد روغن بادام و روغن بنفشه
و لعاب تخم کتان یا لعاب بزر قطونا یا لعاب بهدانه ممزوج
کرده بر سینه بمالند و خوردن انار شیرین خواه خام و
خواه پخته در حجره اتش نرم که گذاشته باشند ضیق النفس
و سایر امراض سینه را نافع است و لی شکر و مویز باشکر
صاحب امراض سینه و ضیق النفس را بغایت نافع است
چنانکه مؤلف مو جز گفته و همچنین گردویا که زیره رومی و
شاه زیره نیز می خورند هر روز ناشتا بقدر یک مثقال از آن
را بعد از خوب کوفته نارم شود بعد از آن فرو برند که ضیق النفس
بغایت سود مند است و همچنین زوفای خشک و آب سداب و عسل
و انجیر که با هم طبخ داده و نیم گرم بیاشامند که سرفه کهنه
و نزله حلق و سینه ریخته را نیز نافع است و صاحب تحفه در
ذکر غالیس که گیاهیست و بری در مازندران بلهم و در گیلان
شوشه می نامند چنانکه او مصاحبش در اف بالا از جوه اول این

رساله گذشته گفته که خوردن لسان او بجای سبزی جهت
سرفهٔ کهنه و بهر و ضیق النفس و ربو و درد سینه بسیار
و چیزی دیگر را قایم مقام او نداشته اند و مؤلف علاج
در نفع این مبالغه بیشتر کرده حتی گفته که یافت نمیشود
دوا دیگر معادل همین یا نزدیکتر باین باشد در همین
امراض لیکن این فاضل در درد سینه ربو و را تصریح نکرده ایضا نزد جهت
ارسل که در صداع گذشت جهت ضیق النفس بغایت نافع است
ایضا صاحب تحفه در لعوقات گفته لعوق صنوبر که مجرب
تجربه نموده جهت سرفهٔ کهن و ضیق النفس و گرفتگی آواز
و خفقان رطوبی و ربو بغایت آزموده و ترکیب بدیل است
حلبه را ضمایده مقشر کنند و بعد از ان کوبیده بیخته
گرفته با دوشاب انگوری یا عسل ثقیل بجوشانند تا غلیظ شود
و بعد حلبه مغز جلغوزهٔ مقشر را بسیار نرم کوبیده مخلوط
کرده چند جوش داده استعمال نمایند مؤلف گوید که حلبه

باشد و صاحب تحفه گفته که خوردن ده ده درم زوفا با شیرهٔ فراخ
موم که بقدر گندم ریزه کرده فرو برند یا در روغن حل کرده
بنوشند جهت آواز باطنی و جمیع مجرب و جهت درد سینه و
سرفه و رفع انجماد شیر و سل و درد گلو والتهاب و تصفیه
آواز بدیل و در ثانی عصاره کلم گفته که خوردن آن
هر روز بقدر یک اوقیه رافع درد سینه و گرفتگی آواز و درد گلو
گفته و در لعوقات گفته لعوق حب القطن جهت بحوحه و رطوبت
حنجره بغایت نافع است از مجربات ابوی ره ص مغز دانه پنبه
بیست ل مغز جلغوزه بیست ل حلبه ده ل تخم کتان ده ل با عسل
و یا دوشاب انگوری ۷۵ ل لعوق کنند انتهی و لعوق صنوبر جهت
گرفتگی آواز بدیل است چنانکه در ضیق النفس گذشت و جهت
گرفتگی آواز که از نزلات باشد در معالجات نزله و در ضیق النفس
که گذشت دوای مناسب یافت میشود و صاحب تحفه گفته
لعوق جهت منع انصباب نزله به سینه بدیل است بزر البنج ۱۲ ل

حب صنوبری که از صاف ال باشد با ثلث جلاب لعوق کنند و
صبح و شام یک مثقال از آن بخورند انتهی و ثلث آب انگور است
که از جوشیدن با آتش دو ثلث رفته باشد و باید دانست که حفظ
سزاوار است حافظ صحت صدر را احتراز از فریاد زدن و
و غبار و دود و دیگر چیز شور و ترش و بسیار ترش مگر در صورت
افراط بلغم که گاهی شربت لیمو و امثال آن مناسب می افتد و همچنین
سزاوار است وی را اکثار بخوردن باقلای تر یا خشک مقشر مطبوخ
و انجیر تر یا خشک و مویز و از مادهی تنک و فستق و تخم خیارین
و تخم کدو و لعاب بهدانه و سایر لعابها و زرده تخم نیمبرشت
بی نمک و آب گوشت با دارچینی و نخود و امثال ذلک

**السعال** یعنی سرفه و آن حرکتی است که دفع میکند بآن حرکت
طبیعت اذیت را از ریه و اعضای متصل آن با انبساط
سینه و انقباض آن و حرکت حجاب و سرفه برای سینه بمنزله

عطسه

عطسه است برای دماغ و علاج آنچه از سردی باشد که بسینه
رسیده باشد تبدیل سوء مزاج بارد و تعدیل آنست
بتفصیلیکه در محل آن مذکور است و آنچه از بلغم غلیظ
باشد استفراغ بلغم بمثل حب ایارج بعد از استعمال منضج
بلغم و در ضیق النفس جهت سرفه رطوبی لعوق الحرمل که نوشته
که بعد ازین است و در خفقان نیز سبق بتفصیلیکه در همه جا
مذکور است خواهد آمد و آنچه از گرمی یا خشکی یا هردو
باشد بگیرند مغز تخم خیارین و تخم کدو و مغز بادام و کتیرا و نشاسته
و رب السوس که عبارت از آب مطبوخ اصل السوس مقشر است
که بحد انعقاد رسیده باشد مکرر ربع ۱ درم [illegible] ازین ۲ کوبیده
با شربت انار شیرین که آب وی را با مثل شکر [illegible] اورده باشند
سرشته حب ساخته میل کنند و چون تخم خطمی را با آب جوشانیده
بیاشامند سرفه گرم را بغایت نافع است و [illegible] روغن بادام

با کثیرا و دو شکر جهت سرفه خشک و صاحب تحفه گفته
مجربست ایضا لعوق حلبه که در ضیق النفس گذشت که سعال
یبسی را بغایت نافع است و آنچه از نزله باشد ماده را
بمعقات از سینه بحلق میل دهند آنگاه بمغلظات حبس
نمایند و از چیزهائیکه بسبب تغلیظ حبس نزله میکند مضمضه
کردنست بآبیکه در او عدس و عناب و سپستان و خطمی
و خبازی و خشخاش با پوست وی جوشانیده باشند
و مضمضه کردن بآب برف یا یخ نیز گاهی باعث حبس
نزله به تغلیظ میکرد و در تحفه نزله مناسب مقام گذشته
که از آنجمله لعوق النزله که مخترع و مجرب صاحب تحفه است
و در مجموعة القوت نیز لعوقی که در منع انصباب نزله بسینه مجرب
است گذشت و لعوق خیارشنبر که در ذات الریه مذکور میشود جهت
سرفه و نزلات معتدل است ایضا زرده تخم نیم برشت نافع است

دارچینی

و در ضیق النفس زوفای خشک و آب سداب آنجا گذشت که
جهت سرفه کهنه و نزله بحلق و سینه ریخته نیز نافعست ایضا
جهت سرفه کهنه لعوق صنوبر در ضیق النفس گذشت و صاحب
تحفه در ذکر قراصیا که قسم شیرین آنرا بخاری گیلاس
و ترش آنرا آلوبالو می نامند گفته که صمغ هر دو گرم و خشک
و جالی و مغری و در قطع سرفه مجرب و مؤلف مالابد گفته تا
... صمغ مذکور جلا و تقطیع است و برای ازو چنین که دارد
نافع است خشونت قصبه ریه را یعنی اگر بوده باشد از خشکی
تغریه وی کند یعنی نرم و لغزان نماید و اگر بوده باشد از بلغم
چسبنده تقطیع آن کند و جلا دهد بعد از آن گفته و سزاوار است
اینکه آن مبده شود آن صمغ را برای سرفه کهنه با آب سرد ایضا
صاحب تحفه در ذکر بادام شیرین گفته که شیره آن با شکر است
سرفه مجرب و جهت خشونت سینه و حنجره و تولید منی و رفع

M 89

نفث الدم و ربو و قرحه شش نافع است و امعا و زحیر و رطوبت
معده و با نصف او زفت و مثل آن شکر در قطع سرفه
از مجربات شریفه است و در ذکر رمّان گفته که چون سر
انار شیرین را سوراخ کرده بشرفات بقدر یکه گنجایش
داشته باشد روغن بادام شیرین در آن ریخته بر روی
آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی رسد که دیگر
جذب نتواند کرد بمکیدن او جهت درد سینه و سرفه از
مجربات است و بدستور است میدن(؟) آب او با شکر و نشاسته
و صمغ عربی و روغن بادام که نیمگرم باشد همین اثر دارد
انتهی و نشاسته گفته ☙ صمغ عربی با سرفه نیکست ☙ نیکست بحوی(؟)
دفع اسهال ☙ او از گفته را کن بدو(؟) ☙ یک شربت از او
بود دو مثقال ☙ ایضا گفته ☙ دارچینی بنا شتا چو خوری
سرفه کهنه دفع خواهد کرد ☙ جگر و درد سینه و نسیان ☙

همه را زود نفع خواهد کرد ایضا صاحب تحفه گفته در ذکر
شعیر که بفارسی جو گویند که مطبوخ او با عناب و انجیر و
سپستان و پر سیاوشان جهت سعال و درد سینه مجربست
و مؤلف گوید که خوردن آش ترب بکم عبارت از
برنجابی است که با بوته ترب ریزه کرده طبخ داده باشند
قبل از سرد شدن در قطع سرفه شدید مجرب حقیر است
و در تحفة القوت خوردن موم که جهت سرفه نیز بسیار نافع است
مذکور شد و در ذرات(؟) الریه نیز مطبوخ خبازی جهت سرفه نافع است
مذکور است **نفث الدم** یعنی آب دهن انداختن خون
آنچه بمحض تف انداختن باشد از دهان خواهد بود که در فصل
چهارم تدبیرات آن یافته میشود و آنچه از داخل شدن از گلو در
گلو بود در فصل پنجم گذشت و آنچه بتنقیه(؟) کردن باشد در امراض صعود(؟)
آلات غذا است مذکور میشود و آنچه به تنحنح باشد یعنی از کشیدن
چیزی از منفذ دماغ که بجانب حلق است ظاهر شود از سر خواهد بود

[illegible]

از قبیل رعاف و آنچه به تنخنخ باشد از قصبه خواهد بود و آنچه به سرفه باشد از قصبه یا از ریه میباشد و علامت بودنش از ریه آنست که با کفی شکل کف بود چه ریه بجای نفس است و هوا مخلوط میشود و آنچه بسیار زود و دفعة ظاهر شود از بریدن رگی است بسبب ضربه یا سقطه یا غیر آنها و آنچه اندک اندک بیرون آید اگر با راحت یا قلق به بیرون آمدن باشد بسبب واشدن سر رگی باشد بجهت پر بودن آن رگ از خون و آنچه با درد و ریم و پوستهای نازک باشد بسبب متآکل شدن عضوی و قرحه شدن آن بود بجهت تقدم نوازل یا خوردن چیزهای تند و تیز مثل زاج و امثاله و آنچه مخوف است از نفث الدم آنست که از ریه باشد یا ~~بسببی~~ آنکه بند نشود یا با تب باشد و نیست هر نفثی مخوف چنانکه شیخ الرئیس گفته و علاج آنچه از نزلات باشد اشمیدن شربت خشخاش که در نزله گذشت با دم الاخوین و صمغ عربی و مؤلف موجز گفته دوای نافعی که مشترک است

از جمیع اصناف

از اعضای باطنه [illegible]

والصاق او اقتضا چنانکه شارح موجز گفته و صاحب تحفه در ذکر تخم مرغ گفته که خوردن زرده با سفیدی موافق محرور المزاج و اشامیدن او با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و در شادنج گفته که آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و جراحت از سینه آید و مانع نزلات آنچه و صاحب موجز جهت نفث الدم شکر را نیز با آب مذکور اضافه کرده ایضا صاحب تحفه در ذکر عصی الراعی که بزبان فارسی هیل جو و اشن گویند گفته که برد و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و قابض و قاطع نفث الدم تا آنجا که گفته که مقوی ریه و مصلح جگر و قدر شربت از آب آن تا ۷ ل است انتهی ایضا اشمیدن لعاب بارتنگ تا نیم رطل یا نیز از بهر ده قدری کثیرا و شکر ایضا تا نیم رطل و همچنین گلاب نیم گرم تا ۱۰ ل و همچنین آب به [illegible] دیگر موافق گفته صاحب تحفه و غیره جهت نفث الدم نافع است و مؤلف ما لا بسع گفته که اشمیدن نشاسته قاطع نفث الدم و ملین خشونت حلق است انتهی ایضا شیره بادام با شربت بانشکر است رفع نفث الدم چنانکه در سعال گذشت نافع است و در بعضی از عبارات [illegible] گشیز با آب [illegible] مشک جو [illegible] بیان مفید نفث الدم [illegible]

و بباید که لابد است صاحب نفث الدم را اجتناب از جماع
دانست
و بر جستن و فریاد زدن و بسیار سخن گفتن و دلگیر و غمگین
کردن
شدن و آه و نفس بلند کشیدن و نظر بچیزی که سرخ براق باشد
که وی نیز باعث بیرون آمدن خون است بجهت مشاکلت با خون
چنانکه تصریح کرده اند و همچنین لازم است اجتناب کردن از
خوردن مفتحات مثل کرفس و از هرچه محرک و موجب غلیان
خون بود و از هر چیزی که تیز و شور باشد خصوصا پنیر کهنه
نه پنیر تازه که وی نافع است بجهت تغریه که در اوست و آنچه به
گفته شد نه سر رکی باشد بجهت بسیاری خون اجتناب از گوشت
لازم است مگر هرگاه که از افراط خروج خون ضعفی بهم رسد
که در اینوقت و همچنین در سایر اصناف نفث الدم مناسب است
اینکه از گوشت بزغاله با خیار و بارتنگ و کشنیز و زرد
که تفسیرش در التقیه الثانیه گذشت برای او بپزند و [illegible] در
ابتدای نفث الدم غذای نیکی است چه وی قلیل الغذا و مبرد

خون

خون و مسکن غلیان او و مقوی است و همچنین ماء الشعیر نیز
در ابتدا غذای نیکی است خصوصا چون با عناب و عدس
و بارتنگ پخته و دم الاخوین پاشیده بیاشامند که مغلظ
خون و الصاق دهنده دهنه رگ واشده و مندمل سازنده
جراحت است و هرگاه خون بسیار باشد و انقدر بیرون
نیامده باشد که خوف ضعف بود ترک غذا را تا سه روز
یا بیشتر مناسب دانسته اند تا غذا بسبب تولید خون
نگرفته باعث ازدیاد مرض نگردد

## ذات الریه

یعنی آماس شش علامتش تب دائمی و تنگی نفس و عدم قدرت
بر تکیه زدن و افتادن الا بر پشت و علاجش فصد و استفراغ
اخلاط غالب و تلیین الطبیعت بفتیله ها و حقنه های نرم و در اشتمال
این امراض حقنه بهتر از مسهل است که چه در مسهل خوف آنست
که مبادا ماده بحرکت در آمده دفع نشود و متوجه دل گردد و شیخ
گفته که علاجیکه مشترک است مر اورام نواحی سینه و ریه را فصد است

و همچنین ذات الجنب که بعد از [illegible]

۲ ل ۲

اما در ابتدا پس از جانب مخالف که زود تر مینماید از روی

نفع از رگ صافن است که محاذی عصب است در طول و بعد از او

از باسلیق است که محاذیست در عرض و بعد از او از اکحل است

که محاذی است در عرض پس اگر ظاهر نگردد هیچ یکی از رگهای

مذکوره پس ضرور نیست اینکه ترک کنند فصد قیفال را

و اگر چه نفعش کمتر و دیر تر است پس بعد از چند روز از جانب

موافق محاذی در عرض فصد کنند انتهی و گفته اند که مراد از

محاذی در عرض در اینجا باسلیق است چنانکه اتفاق کرده اند رباعی

در ذات ریه آب گل نیلوفر ممزوج با شربت بنفشه بخورند

و آن لحظه که خاطر تشنه بود غذا آش از آب جو و ماش و عدس دیگر

صفت شربت بنفشه بنفشه شش مثقال را در یک پیاله آب بجوش دهند

تا به نیمه آید آنگاه صاف کرده سی مثقال قند سفید اضافه نموده

بقوام آورند و صاحب موجز در تدبیر مشترک ذات الجنب و ذات

الریه گفته که اشربه این دو مرض هر چیز است که در او تلیین و انضاج

وتنفیث

وتنفیث و تنقیه با تبرید باشد چون ماء الشعیر با شربت بنفشه

یا ماء الشعیر مدبر یعنی ماء الشعیر که در ضیق النفس گذشت آمیخته

و گفته یا طبیخ عناب و سپستان و تخم خبازی و خطمی و عرق

السوس با شربت بنفشه سرد کرده در نزد قوت درشتی

تشنگی مریض و نیم گرم نزد تشنگی نداشتن وی و در اوقات

شدت تشنگی وی آب عرق السوس که شیره کشیده باشند در آن

بزر قثاء یعنی تخم خیار زرد بر سر شربت بنفشه تنها یا با

شربت نیلوفر سرد کرده بنبات علی انتهی و شربت نیلوفر

در زکام گذشت و گفته که استعمال کرده میشود با اینها شیره

مضمضه کردن با شیره تخم خرفه و شکر و بعد از کلامی گفته که آب

هندوانه با شکر نزد افراط حرارت و عطش نیکو است و باز در تدبیر مشترک ذات الجنب و ذات

الریه

بعد از کلامی گفته الادویة الموضعیة یعنی دواهای مخصوص

بموضع علت ضماد کردن است در ابتدا بموم سفید محلول

در روغن بنفشه نیمگرم و بعد از زمان ابتدا ضماد منضج تخم کتان

و خطمی و موم سرخ انتهی و باید دانست که موم از نمکر

[illegible]

کرفتن و در آب سرد ریختن و در ماهتاب آویختن سفید میشود

و صاحب دیگر گفته که نیکوست برگ بنفشه و خطمی هر یکی جزوی اصل

السوس دو جزو آرد باقلی آرد جو هر کدام یک جزو و نیم کثیرا بابونه

کثیرا هر یک جزوی بکار ماده غلیظ باشد و محتاج باید شود داروی

زیاده تحلیل زیاد کرده میشود مثل تخم کتان و سرشته میشود

بلسیجخ یعنی بلعوث ب انگوری با موم سرخ و روغن بنفشه

و اگر حرارت کمتر باشد کداخته میشود بدل روغن بنفشه

روغن سوسن یا روغن نرگس و شارح گفته که اگر حرارت قوی باشد

اکر افته میشود بدل زیادتی که ملحق کردیم یعنی بدل تخم کتان و روغن

سوسن یا نرگس برگ نیلوفر و گل و کدو و دیگر گفته نسخه مروخ

نیکو موم و پیه مرغابی و مرغ خانگی و روغن کوسفند و در وفای

رطب فرا گرفته میشود از او مرهمی بر رینکه این نیکوست بسیار

انتهی و در وفای رطب چرکی است که در دنبه و موی زیر شکم

و کنج ران کوسفند منعقد میگردد و اگر منعقد نباشد پیه همین

جزو

[illegible]

[illegible]

سو اصبع را با آب جوشانیده بر بیکه بر سر آب باشد برگیرند

و جمع نمایند و مروخ نمایند کوسفند را که قوامش

از سفیدی بوده بر عضو عالند و صاحب تحفه گفته لعوق خیارشنبر

جهت ذات الجنب و ذات الریه بغایت نافع است و بدلش بود

جهت سرفه و نزلات مفیده فلوس خیارشنبر ۵ ال و نبات

سفید را ۵ ال در اندک آب حل کرده صاف نمایند و با روغن

بادام ممزوج کنند کثیرا ۵ ال صمغ فارسی که صمغ آلو باشد حال

آرد باقلا ۵ ال مغز بادام شیرین ۵ ال اضافه نمایند و در مطبوخات

گفته نوع دیگر که جهت ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه

و سرفه نافع است عناب بیست دانه سپستان سی دانه انجیر

زرد ده دانه مویز بیدانه ده ال اصل السوس محکوک

۲ ال پرسیاوشان ۳ ال تخم خبازی ۳ ال تخم خطمی ۳ ال

در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده

هر روز نیم رطل با روغن بادام بنوشند ذات الجنب

[illegible]

وآن آماس پرده ایست که در نواحی پهلوست و شوصه در ایام
نیز نامند تفاصیلیکه در کتب مبسوطه محل نزاع وخلاف
فحول اطباست و در ذات الریه معالجه ذات الجنب نیز مذکور
شد **رباعی** احوال توام ز شوصه چون داد خبر گویم
که چه کنی تا رهی از خوف خطر ٭ بگشا رگ باسلیق رغبت
میکن ٭ آب عناب و شربت نیلوفر ٭ وصفت شربت نیلوفر
در نظام گذشت در طلی چهار ... در یک پیاله آب عناب
تا به نیمه آید انگاه صاف نموده و بچهل مثقال قند صاف
کرده آمیخته بجوش ... تا بقوام آید ایضا اشامیدن
شراب بانوشت خشک که بخته باشد درد پهلو و سینه را
نافع است ضماد جهت ذات الجنب گل خطمی بابونه اکلیل الملک
سبوس گندم عنب الثعلب هر یک کفی با شیر کاو جوشانیده
و نیم گرم بر پارچه کشیده بموضع وجع ضماد کنند ایضا تخم خطمی
نمک سنگ بنفشه مساوی هم با آب جوشانیده ضماد کنند

ذات الصدر

**ذات الصدر** وآن آماس پرده ایست که در نواحی
سینه است علامتش تب لازمی و درد سینه است از چاه تا گلو
تا دهنهٔ معده و صاحب آن تا در زیست سر بلند کرده تا سر
خود بیالا وراحت می یابد بخوابید تا سرد پهلو و پشت
**رباعی** ای درد تو از سینه نمودار شده ٭ از علت ذات صدر در
عین خطر ٭ از اغذیه جوی آب کشک و مجوهاش ٭ و از اشربه خواه
شربت نیلوفر ٭ و شربت نیلوفر در نظام گذشت و در
ذات الریه بعضی از مناسبات بمقام مذکور شده **السل**
یعنی دانا قرحه ریه است که گویند در ابتدا اصعب العلاج
وبعد از استحکام مایوس العلاج است خصوصا در پیران
لیکن جهت دلداری مریض از معالجه دست نکشند والله اعلم
و علامت سل تب دائمی بود اندر اخلاط ریم مدور ... بعد
خصوصا چون بآتش اندازند که بوی بد بسیار ظاهر شود و چون
بآب اندازند در قعر آب نشیند اگرچه تا چهار ساعت فاصله

شود رباعی از علت سل کسیکه شد زار و نزار ـ آب
جو و شیر اُرده او را از نهار ـ هر چند که این مرض مداوا
نشود ـ از بهر تسلی زد و او دست مدار ـ شارح موجز
بعد از انکه تحریض بان میدن شیر در مرض سل کرده و گفته که بسیار
اوقات است که باین تدبیر رفع شود قرحه ریه و شیر الاغ بهترین شیر
ها بیر بسیار با یان تر صحیح داده و بعد از ان شیر بز را دستوری
بجهت ان میدن شیر از بعضی محصلین علم طب نقل کرده
با اصلاح کردن خودش کلام او را باین مضمون که واجب است
اینکه اجتناب کرده شود ماده زیراکه بسیار ماه یا پنجاه زاییده
باشد و قصد کنند سوی علیه و علیه چنانکه در صحاح گفته شیر
دوشیده که از پوست باشد بر تقدیر گفته که بشویند علیه
در آب پس اگر دوشیده باشند بیشتر از این در آن جا علیه شیر
دیگر بیشتر می شود جا آب گرم و ریخته می شود در او آب
گرم تا به تحلیل رود چیز یکه در او باشد پس نشسته میشود با آب گرم

[illegible]

و سرد پس کنر نهم میشود علیه را در آب گرم دو دوشیده میشود
در او نصف اسکرجه و آن تخمینا شانزده مثقال است و گفته که
همین قدر را شب ماشیده میشود در روز اول اگر علت سلیمه باشد
یعنی اثقل و صعب نباشد و الا پس بیشتر بقدری که تحمل کنند
و حدس زنند و بیاشامانند او را در روز دوم دو برابر
همین که بر شور سابق دوشیده باشند پس اگر طبیعت قبض
بود در روز اول که دا نیده میشود در ان چه ان ماشیده شود
در روز دوم چیزی از شکر و بکنند در روز سیم آنچه در روز
اول کردی پس اگر نرم نشود طبیعت در روز سیم و دوم و خصوصا
هرگاه نرم نشود در روز سیم پس بیاشامانند او را دو اسکرجه
از شیر با دو دانگ از نمک هندی و از ان ستة نیم درهم تا یک
درهم و نیم و هم چنین زیاد میکنی هر روزی نصف اسکرجه پس
چونکه رسید روز ششم و اجابت نکرد طبیعت میگیری از شیر
سه اسکرجه و مخلوط میکنی با ان شکر و نمک و روغن بادام

ونشسته پس اگر اجابت کرد طبیعت زیاده از سه مجلس
پس مخلوط مکن بعد از آن با شیر چیز دیگر وکم کن از شیر والحاصل
واجب است اینکه زیاد نکند طبیعت در روز وشبی بر سه مرتبه
وکم نکند از دو مرتبه پس هرگاه انتفاع بهم رسید باین عمل
پس بباشد مان او را سه هفته آنگاه گفته که تحقیق کرده
بعضی از محصلین اینکه بهتر در آشامیدن شیر الاغ وغیره
آنست که بوده باشد در قدحی از چوب وبهتر این شیرها هم
شیریست که بوده باشد از چهارپایی که بچرد مواضعی را که
در آن گیاههای ملطفه منفتحه با قبض وتجفیف باشد
مثل افسنتین وشیح وقیصوم وجعده وعلیق مؤلف
گوید که از این گیاهها آنچه اسم خاص بود فی دارد دیگری شیح است
که بخاری درمنه ونیز وقیصوم است که نوعی از بوی مادران است
وعلیق است که بزبان کبل وکش نامند ایضا دوغ در
مرض سل نافع است چنانکه شارح موجز گفته اما دوغ

پس محتاج

پس محتاج کرده میشود بسوی او نیز در شدت تب ونزد
اسهال ودوغ نافع است ایشان شراب را وبهتر جمیع آنست
که واگذارند ماست را یکشب بعد از گرفتن همه کره در موضع
معتدل یعنی در گرمی وسردی پس بجنبانند فرا جنبانیدن
سختی تا ممزوج شود بعضی از آن به بعضی ممزوج شدن
سخت پس بگیرند قرصهایی از آرد گندم سپید خوب نان
پخته نقطه زده بآلت نقطه زدن تا آنکه بگردد نانیکه بخاری
برا زده نامیده میشود ودور ریخته شود بر ده درهم آن وزنه
یک درهم دوغ ولعق کرده شود ودر روز دوم زیاد کرده
شود از دوغ ده درهم وکم کرده شود از نان یک درهم
وکرده شود همین کار را همیشه تا آنکه باقی بماند دوغ به
تنهایی پس عکس کنند قضیه را هرگاه مستغنی کرده شود
از دوغ وظاهر شود عافیت ولاغر شود علت پس

هیشه کم کرده میشود از دوغ و زیاد کرده میشود در ...

تا آنکه منقطع شود دوغ ایضا خوردن گلقند تازه در مرض

سل موافق تصریح اسحاق اطبا بغایت الغایت عجیب

افعل است که بسیار از آن بخورند حتی با نان و عجایب

بسیار از آن نقل کرده اند حتی آنکه گفته اند که سل حقیقی

بسبب مداومت و اکثار از خوردن گلقند تازه بچند روز

رفع شده و در شرح موجز نقل کرده بود زن مسلوله که رسیده

بود کار او بسوی آنکه علت سل طولانی شده بود با او

و مبالغه کرده بود او را در اذیت و اتعاب ... میکرد کسی با

مهیا کند برای او جهاز موت را پس برخواست برادر یکه

آن زن را بود بر سر او و معالجه کرد آن زن را یعنی علاج

یعنی به بسیار دادن گلقند زمان طولانی پس زندگی کرد آن

زن و معاف شد و زنده گشت انتهی و آنکه مذکور شد از معالجی

کردن برادر آن زن را علاج مذکور با مر شیخ و اعلام او بوده

و لهذا از تجارب شیخ محسوب شده و طریق ساختن گلقند

در حرف کاف از جلد اول رساله گذشت ایضا آب میدن

آب گیاه تیلی از نیم رطل تا یک رطل که صاحب تحفه گفته که جهت

تبهای حاره و سل بغایت آزموده است و تیلی گیاهیست

که بزبان گیلک کرچ واش گویند و در حرف کاف از جلد

اول رساله تحقیق و تشخیص او شده و در گیلان بغایت کثیر الوجود است

و اغذیه که اصلح بسل را نافع است بجز آنکه مقوی و مسمن

باشد چون تخم خیمبرشت و هریسه و آش اماج و باجه

گمور سفند و بز و ماهی کباب کرده و امثال ذلک و ماهی شور

اگرچه مسمن است لیکن هرگاه قرحه ریه وی بغایت خبیث

باشد اجتناب از چیزهای شور ضرور است و از گوشتها

ممنوع نیست اینکه بخورد گوشت مرغ خانگی و تذرو و تیهو

و امثال لها

## فصل هفتم در امراض پستان

ورم الثدی یعنی آماس پستان زنان علاج بستان

چو ورم کند بعضی بیرون از آن غافل شود ممکن بود

دور و دراز شود روزی دو سه بار با قطلا را بسکوب و انگه

بسکنجبین ضماد کنند بسیار شود ایضا نطول کردن آبی که در آن

گل نیلوفر و بنفشه و عدس و برگ عنب الثعلب جوش دیده

باشند قبل از سرد شدن با روغن گل در ابتدا بغایت نافع است

و در زمان تیز تیز مخلوط کنند بعضی دو نطول که در و دو نکو

شده از شبلیله اکلیل الملک با بابونه و در انتهای بعضی

جو را به تنهایی ضماد کنند این بود علاج ورم حار که گرمی

ملمس و سایر علامات حرارت معلوم میشود اما ورم بارد

پس نافع است ضماد کردن کرفس کوبیده یا بابونه یا هر دو

با هم و چون شیر در پستان منعقد شده ورم کرده باشند

نعناع را کوبیده ضماد کنند که شیر جاری شود و ورم بنشیند

ودر بحث

ودر بحث اورام مناسبات مقام مذکور میشود ان شاء الله تعالی

ابقاء الثدی علی صغره یعنی باقی گذاشتن پستان را بر کوچکی خود شرح سوم

گوید شیخ الرئیس گفته هر که خواسته باشد از زنان اینکه نگاه دارد

پستانهای خود را کم کنند داخل شدن را در حمام را و همچنین کودکانیکه

خواهند باقی ماند نگاه ثدیهای خود را بر کوچکی خود پس گرفته میشود

شیاف و طین قیمولیا هر یک دو درهم و سرشته میشود

بآب بزر البنج و مخلوط کرده میشود بچیزی از روغن گل

و مالیده میشود به او و بند او بسته کرده میشود بر او

بپارچه کتانی که آلوده باشد بآب مازو سرد شده مخصوص

هر کاهیکه بوده که بسته و بپیچیده شود بعد از ان گفته ایضا

از جمله چیزیکه مجرب است برای زنان اینکه طلا کنند طین حر یعنی

گل خالص از ریگ و سایر خلطها با عسل و اگر کرد انیده شود

در او تریاک و نان بالسر که می باشد اقوی باشد اگر گرفته

شود از طین حر وزن بیست درهم و از شوکران وزن دو درهم

وذا گفته شود از او طلاهای با سرکه و در ذخیرهٔ طب همین
طلا را گفته که سه روز بر پستان طلا کنند و طلای سابق
را که گل خالص و عسل باشند مازو گلنار کوبیده افزوده
و در تحفه گفته مالابسع ضماد کوبیده بزرگ شود الخ به تنهائی مانع
از پخته شدن و بزرگ شدن پستان دوشیزگان گفته ایضا در
ذخیرهٔ طلای جهت منع بزرگ شدن پستان باین صفت
گفته که شب یمانی سوده را با روغن زیتون اندر هاون
اسرب بسایند تا قدری اسرب بادی سوده شود و بپوشند
بر پستان طلا کنند و صاحب تحفه در ضمادات گفته
ضماد که منع بزرگ شدن پستان نازنان میکند کندر را
و ودع سوخته جزوی آرد جو دو جزو با سرکه سه شبانه
روز ضماد نمایند انتهی و ودع سوخته در تحرک الاعضا
بیان شد **قلة اللبن** یعنی کم شدن شیر و آن گاهی از
کمی خون یا از کمی غذا می باشد علامتش خوردن اغذیهٔ



مولده خون محمود چون تخم نیمبرشت و گوشت وغیر ذلک
و گاهی بسبب فساد خون بجهت غلبه خلطی میباشد اگر صفرا
پس علامتش زردرنگی شیر و رقت و حدت وی اما بلغم
پس علامتش غلیظ بودن شیر است هرگاه بلغم غلیظ باشد
یا ترشی چربی و ترشی طعمی و مائی بودنست هرگاه بلغم
مائی باشد و بهردو تقدیر شیر بغایت سفید می باشد
اما سودا پس علامتش تیرگی شیر و غلیظ بودن اوست
و در این صورتها استفراغ خلط مفسد ضرورست
و گاهی از بسیاری خون می باشد چنانکه طبیعت قادر
بر هضم کردن آن تا شیر شدن نباشد در این وقت فصد
و تقلیل دادن اغذیهٔ مولده خون ضرورست **رباعی**
چون کم شود آن شیر شود طعمش تیز — سستی معای در
طریق پرهیز — آب جو خور شربت نیلوفر — وز خوردن

هرچه کرم باشد بکار برند صفت شربت نیلوفر در کلام

الجنب گذشت و باید دانست که آب جو که ماء الشعیر

باشد در بلغمی و سوداوی با عسل خورند و در صفراوی

با شکر و خوردن پستان حیوانات که سفید و بزرگ در

زیاد کردن شیر بغایت مؤثر است و همچنین جو با

برگ لاله را با شاخهایش در جو پخته بخورد و همچنین

برگ رازیانه پخته و همچنین خوردن تخم خیار و خربزه

و مغز سر حیوانات و شیر گاو و برنج و گوشت بز غاله

و مربع خانگی فربه هر یکی باعث زیادتی شیر است

و نرم سودن از جمله کلام شیخ نقل کرده که از ادویه

مسلبه بسیار کننده شیر اینست که بگیرند از سلوی نحل

یعنی عسل سی درهم و از برگ رازیانه بیست درهم

و از رطبه یعنی اسپست تازه بستانی که تر گی بوجه تا شد

بپانزده درم

۱۵ درم و از حنطه مهروسه یعنی گندم خیسانیده دست

مالیده ۲۵۵ م و از نخود یعنی قشر یعنی پوست کنده

و جو سفید کوبیده هر یکی ۱۸ م و از انجیر بزرگ

دانه ده عدد و بجوشانند در سی رطل از آب تا آنکه

برسد بهفت رطل دیگر و شربتی از وی پنج اوقیه

با نیم اوقیه روغن بادام و نیم اوقیه شکر سلیمانی

یعنی شکر پخته طبخ داده و صاف کرده تر دش را از وی

جدا کرده باشند منع درور اللبن یعنی منع روان

شدن شیر شرح سود بعد از نقل کلام شیخ که آنفا مذکور

شد گفته که ثم قال الشیخ ره آنچه که مضمونش اینست که بعد

از آنکه شیخ گفته در حکم کردن شیر و منع روان شدن مفرط

اینکه شیر هرگاه افراط کند بسیاری او و الم میرساند

و ورم میکند و میکفند مرضعها چند را و گاهی جمع

میشود شیر در پستانها از غیر حمل و خصوصا هر گاه حبس شود
حیض پس منصرف میشود ماده که نمی یابد قوت اندفاعی
از رحم برای کمی آن و حاصل میشود سواد در پستانها
و بسا هست که جمع شود شیر در پستان مردان و خصوصا
مراهقین در هنگام بلوغ [illegible] شود پستان ایشان و جمیع
ادویه کم کننده منی کم کننده شیر است اما بارده
از ان ادویه پس مثل تخم کاهو و عدس و طفشیل
و آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و گفته
که از جمله اطلیه عصاره درخت بزرقطونا و لعاب
وی و کاهو و نحو آنست و آرد باقلا با روغن گل
و سرکه و اما حاره از ان ادویه پس از انجمله مثل
سداب و تخم وی و خصوصا سداب کوهی و مثل
فنجنکشت و تخم وی و بیکتر [illegible] کامل از اینها تا دو

درم است و صحیح در اثر بادروج آنست که کم میکند شیر را
و اگر چه گفته اند بعضی اینکه وی بسیار میکند و زیره
خصوصا خصوصا جبلی خشک میکند شیر را باز
و ایضا اگر مالیده شود بسرکه و از اطلیه حاره انچه
است با شراب طلائی که عنکبوت گرفته شود و بیخ کلم را
پس کوبیده شود و ضماد کرده شود با نانخواه انتهی ایضا
ضماد و برگ شوکران که کوبیده باشند بر پستان قاطع
شیر است

## فصل هشتم در امراض دل

**الخفقان** یعنی طپیدن دل که با آن طپیدن دفع موذی
از خود میکند پس اگر موذی وی قوی باشد بغشی
می انجامد و چون غشی باز اطراد رسد بموت میکشد

**رباعی** ای در خفقان نجسته طریق پرهیز بشنو
ز من این نکته حکمت آمیز هر جا که خفقان آتشی علم افروزد

بر جگر و بنشان دود و از آنجا بگریز * و چون خفقان
از خون بود علامتش بزرگی نبض و پری رگها و سرخی
چشم در دو است رباعی از خون چو ترا طبیب کرد آگه دد
بگریز * بشیر بنا صنمی طلب تا شور انگیز * خوش خوش
به بر مشتی در کش و آنگه که دی * در حقه وی زمشک و
مرجان میریز * و چون از صفرا بود علامتش خشکی
دهان و تشنگی و سرعت نبض و زردی قاروره است
رباعی چون شد خفقان تو ز صفرا در یاب * مسهل
خور و بیکبر تو از سیبی آب * آلوده تا خرقه کتان
و بنه * با صندل و کافور که سایی بگلاب * و چون از
سردی بود علامتش در بلغمی نرمی نبض و در سوداوی
بحکمی آن و در اینجا بر انواع اخلاط ضرور است لیکن لابد

است از داخل کردن ادویه قلبیه در هر یکی از مسهلات
اخلاط و در خفقان تا تقویت قلب کند و برسانند
قوت دوا را بوی بزودی پس اگرچه آن دوای
قلبی است به آن سوء مزاج باشد و ادویه قلبیه که مقویات
قلبند بسیار است چندی از آن مذکور میشود از جمله حاره
آن مشک و عود و عنبر و بهمنان و ابریشم و
زعفران و زرنباد و بادرنجبویه و تخم ریحان و
~~وهیل دارچینی و دانهای آن بسیار عجیب الفعل~~ در تقویت
دل و اما بارده پس کافور و بید و صندل و طباشیر
و گل سرخ و کشنیز و سیب و میخوش و اما قریبة الاعتدال
پس گاوزبان و فیروزه و یاقوت و سیب شیرین و در
عبارات ما بعد نیز ادویه مقویه قلب مذکور میشود
رباعی ای کرده ز سردی خفقانت آغازه بشنو

نخن مقعد بخور می پردازند می بوی قنور اترجه
و عنبر عود و از غالیه بر سینه طلا می اندازند قنور
اترجه بوست بادرنگ و ترنج است وصفت غالیه مذکور
یکمثقال عنبر را گداخته و قند سفید و مشک هر یک
نیم مثقال سائیده و مجموع را بچهار مثقال روغن
حب البان یا روغن نیلوفر آمیخته صلایه کنند
و قرصها باد رنجبویه خفقان سوداوی و خفقانی
را از احتراق بلغم باشد نافع است و نعناع با قرنفل
عود و مصطکی چون خاییده آب نشی را فرو برند
گفته اند که خفقان و فواق را زایل کند و صاحب
تحفه ذکر ابجرا باریس که زرشک باشد گفته و شربت آن
که از آب زرشک و آب سیب مساوی بوده آب
لیموی نیز نصف یکی باشد و با شکر بقوام آورند

جهت رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان
غشیان و ضعف اشتها مؤلف تذکره مجرب داشته
و دروننج علکا البطم که باصفهانی قندرون و بترکی
سقز نامند گفته که چون یکوقیه او را با دو وقیه پیه گرده
بز در قدر مضاعف بکدازند و مجموع را دو بار در شب
وقت خواب بنوشند جهت خفقان و سرفه رطوبی
بیعد بلی و در ذکر باد زهر که سنگ بازهری نامند
مؤلف گلستان قدر نصف درهم ... بنوشد
و گویند اگر میل بهم انگشت از عرق او گر از تابش
افتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان فی الفور
مجرب است انتهی ایضا شربت ابریشم که در مالیخولیا
گذشت در خفقان بغایت مؤثر است و همچنین سیب
میان خالی کرده از زعفران پر کرده که ببویند چنانکه
در خناق گذشت که بیعد بل است ایضا اگر تابید ن

گلاب سرد جهت خفقان گرم نافع است **الغشی**
یعنی بیخود شدن دل که بغشی مشهور است آنچه از سوء
مزاج ساده باشد تعدیل مزاج و آنچه مادی باشد
استفراغ خلط و تقویت قلب بادویه قلبیه معتدله
مقویه و اصلاح عضو مشارک مثل معده و رحم و غیر ذلک
ضرورست چنانکه تفاصیل آنها در این مختصر نیست
و آنچه عقب فصد و سایر استفراغات بهم رسد نزد
ظهور اثر غشی واجب است بازایستادن از آن سبب
مثل آنکه هرگاه از فصد باشد لازم است قطع کردن خون
و علی هذا القیاس رباعی از غشی دل کسی کند چو سستی
آغاز ؛ برزند کیش در خطر گردد باز ؛ باید بزنی
گلاب سردش بر روی ؛ با قوت و زور تا بخود آید
باز ؛ و اگر گلاب حاضر نباشد آب سرد نیز خوبست و آن میدان
عرق بهار و همچنین گلاب جهت غشی نافع است و بوییدن گاه

گل کهنه

گل کهنه که تر کرده باشند خصوصا با گلاب جهت افاقه از
غشی مجربست و مقوی دل و روح نفسانی است و همچنین
بوییدن گلاب تنها که در ظرف سر تنگ باشند که نخلچه گویند
جهت رفع غشی و بیهوشی و تقویت دل و دماغ و حواس
باطنی و نشاط نفس موثر است ایضا مرق [illegible]
که با کدو یا مغز تخم او پخته باشند جهت غشی و تبهای غشی
حاره صاحب تحفه گفته بیعدیل است ایضا پازهر رسیده
است میدانش در رفع غشی مجربست و صاحب تحفه گفته
تشوق جهت تقویت دل و رفع غشی و خفقان آب مورد
صندل سفید گلاب سرکه کافور عود استنشاق
نمایند

## فصل نهم در امراض معده

علامات امزجه معده اما حرارت پس علامتش
تشنگی که تسکینش تا به غشی از تسکین بهوای سرد باشد
بخلاف حرارت دل که تشنگی بهوای سرد بیشتر تسکین می یابد

وعلامت دیگر سرعت انهضام غذای غلیظ و ارتق
غذای لطیف و زیادتی اشتها بر قدر اشتهاست و اما برودت
معده پس علامتش بسیاری آروغ و دیر هضم شدن
لطیف و هضم شدن غلیظ و زیادتی اشتها بر هضم
و اما یبوست معده پس علامتش کمی آب دهن و افراط
تشنگی و تخضخض و تحرک آب که خورده شود در معده
و نفرت طبیعت از غذاهای خشک و خواهش کردن بچیزها
و آب گوشت و امثال ذلک و اما رطوبت معده پس
علاماتش ضد علامات یبوست است و علامات سوء
مزاج مادی معده علاوهٔ علامات مذکوره طعم دهان است که
شیرینی دلیل خون و تلخی دلیل صفرا و شوری یا بیمزگی علامت
بلغم و ترشی علامت سودا و همچنین آنچه باقی ظاهر شود
از اخلاط علامت غلبهٔ همان خلط است الی غیر ذلک از علامات

وعلامت دیگر [illegible] غذای غلیظ [illegible]

وجع المعده

وجع المعده یعنی درد معده و سببش یا سوء مزاج
مادی که اکثرش صفراوی و سوداوی است و یا از بدی غذای
کرمست بالقوه یا بالفعل معده را و یا تفرق اتصالیست بسبب
باد یا خلط گزنده یا هر دو یا هم شکل ورم معده یا از خوردن
آب سرد در ناشتا و علاجش استفراغ خلط موجب و تعدیل
مزاج و در حار با شربتهٔ بارده چون شربت غوره یا شربت
سیب ترش یا رب هر یکی از این دو تا به تنهایی یا با بقیهٔ
طباشیر و تخم خرفه هر گاه همراه حرارت سوء مزاج شدید
باشد یا شربت لیمو که آب وی را به تنهایی [illegible] بقوام
آورند یا آب لیمو اضافه کرده بقوام آورند که شربت لیمو
معمولی گردد یا شربت زرشک یا عصارهٔ وی و هر گاه
تب همراه نباشد در تعدیل مزاج معده حاره ماست عظیم
النفع است و غذای ایشان آش غوره یا زرشک یا سماق یا امثال ذلک
که در هر یکی از ایشان نخود و قدری دارچینی و انواع مصطکی

تا بجوش شد تا به نصف رسد [illegible] [illegible] لیمو بقوام

۲۶۶

وجمیع فواکه بارده عطریه مثل سیب وبه وامرود ابت خوا

ومناسب است واما معدل سوء مزاج بارد دبس عصا جابس و

جوارشات حاره چون گلقند ومعجون کمونی وجوارش اترج

باراز یانه وانیسون ومصطکی وصفت معجون کمونی زیره کرمانی

یک شب روز در سرکه تیز خیسانیده بوداده صد مثقال زنجبیل

بیست ل فلفل سیاه ده ل برگ سداب خشک ده ل بوره ارمنی

ده ل نرم صلایه کرده بسه وزن ادویه عسل سرشته شربتی

یک مثقال وصفت جوارش اترج پوست زرد خشک باد رنگ

یا ترنج ۳۰ م قرنفل جوز بوا فلفل دار فلفل هیل دارچینی

خولنجان زنجبیل هر یک یکدرهم مشک یکدانگ ونیم با عسل

سرشته شربتی ۲ م واغذیه اصح سوء مزاج بارد معدی

مطنجن کنجشک یا زغاله وکبوتر بچه مطنجن یا کباب بادرچینی

ومصطکی وسنبل ومیعه وزنجبیل واما سوء مزاج یابس پس

معدل بماء الشعیر با شکر وشربت سیب وامثالها واغذیه

---

گوشت آب وآب بیهاد واما سوء مزاج رطب پس شعلاتش نیاشف

ومقطعات مثل گلاب با شربت سورد واما سوء مزاج مرکب

مثل حار رطب یا بارد رطب وغیرها پس تعدیلش به ترکیب معالج

مذکوره است وصاحب تحفه در بحث سفوفات گفته سفوف

نانخواه از مجربات حقیر جهت ریاح ودرد معده وبیرز

وتقویت هاضمه ورفع وزوحس بخارات بغایت نافع است

حب نانخواه تخم کرفس بالتویه یا مثل آن قند سفوف کنند

در ذکر قطه که عبارت از سنگدان مرغان باشد گفته که چون

پوست اندرون آنرا چون خشک کنند وسائیده با آب

سرد بنوشند جهت درد معده وزلق الامعا واسهال

بغایت نافع است انتهی وبعضی جهت درد معده اختصاص

به پوست سنگدان خروس داده اند وبا نبات سفوف کرده

اند وبالجمله سنگدان خروس بهتر است خصوص چون مسن ولاغر

بود که بمشیة الله بغایت نافع است ایضا صاحب تحفه

و در ذکر عنبر گفته که شرب یکدانگ او هر روز تا سه روز جهت
درد معده گرم و فم معده جید و قدیم مجرّب و در ذکر
دارشیشعان گفته که شرب مطبوخ او یکدرهم با شکر رافع درد
معده بارد مایوس العلاج مجرّبست نقصان الشهوة
و بطلانها یعنی کم شدن اشتهای غذا و باطل شدن آن و سببش
هر سوء مزاج مخالف است که اشتها را بر طرف کند و علاجش
تعدیل مزاج چنانکه در وجع المعده گذشت و تدبیر لایق
بحال مریض و استعمال ادویهٔ مشهیه چون شربت لیموی نوفل
که ایضا در وجع المعده گذشت و به و سیب و زیتون و نعنع
نمکدار و ماهی شور و پیاز و سیر و چیزهای بسرکه پرورده و
فلفل و سنجد و خولنجان و نعناع خصوصا با سرکه و مویز
و شیخ گفته از جملهٔ چیزها که بر می انگیزد اشتها را و منع میکند
از گردش معده از کیفیتی که قبول نمیکند معدهٔ او طعام را
ربّ نعناع است باین صفت که بگویند انار ترش را با پوست

او و بکوبند

او و بکوبند از او جزوی و از عصارهٔ نعناع نیم جزو
و از عسل خوب و شکر نیم جزو و بقوام آورند به نرمی بر
سر آتش و شربتی از او ناشتا یک ملعقه است انتهی و ظاهر
مراد در اینجا بملعقه یک مثقال است اگر چه ملعقه در عسل سه تا
چهار مثقال است و صاحب تحفه در ذکر اشربه گفته که شربت
نعناع جهت تحریک اشتها بمرتبهٔ مؤثر است که صبر
نتوانند نمود و منقی معده از اخلاط سوخته و رافع
بلغم و مسهی است و چون بر اثر معاجین با ما هیه بنوشند
در سرعت اثر بی بدیل است آب نعناع افشرده بیست
جزو دل سرخ بیست دل شب یمانی یک مثقال نرم سائیده با نود
مثقال خبر ما یه در هزار و دویست مثقال آب بجوشانند
تا به نصف رسد پس صاف نموده با شکر و عسل
بقوام آورند و در ذکر نانخواه گفته که چون نان در آب بجوشند
بقدریکه یک انگشت او در بوی شاهد تحیب نندو ... کنند

۲۶۸

وتا هفت بار تکرار نمایند جهت اعادهٔ اشتهای مایوس سابق
مجربست و در خفقان دوایی که مجرب مؤلف تذکره است
بجهت ضعف اشتها و غشیان نیز مذکور شد و در مالیخولیا آب
شاهتره گذشته که از جمله منافع وی برانگیختن اشتها و تقویت
معده و دباغت وی بود **التخمة وفساد الغذاء**
یعنی ثقل غذا بر معده و فاسد شدن آن بباید دانست
که چون علامات فساد غذا در معده ظاهر شود با روغ
دخانی و آروغ ترش یا ثقل معده باید مبادرت بقی کرد
پس اگر مانعی از قی باشد یا ثقل غذا میل باسفل معده کرده
باشد باید تلیین طبیعت کرد بآب بسیار گرم با اندک مصطکی یا بقیلای
مسهله یا بحقنهٔ لینه و ترک غذا نمود آنقدر که قدرت
باشد و اکتفا بغذای اندک کرد هرگاه طاقت بر ترک غذا
نباشد و التزام حرکت و ریاضت و عرق و حمام مناسب است هرگاه
چنان امتلائی نباشد که باین چیزها خوف آنکه وی بهم رسد
پس اگر خوف مذکور باشد باید سکون و دعه و خواب طولانی

بعمل آورد

بعمل آورد پس در مرض تمام شود درجه درجه با کل غذا
متوجه شود و بعد از تنقیه معده بقی و سایر چیزها که
مذکور شد استعمال اشربهٔ مقویهٔ معده مثل شربت سیب و شربت
غوره و امثال ذلک نماید و از اغذیهٔ غلیظه و ردیة
الجوهر و سریعة الاستحالة بخلط فاسد اجتناب کند و بالجمله
تا چند روز به تدبیرات مناسبه پرداختن ضرور است
چه فساد هضم اصل امراض و منبع اسقام است که گاهی
مؤدی بامراض بسیار میگردد مثل صرع و مالیخولیای
مراقی و حکه و جرب و غیرها و خوردن صعتر که نوعی از بری
ویرا بزبان [illegible] و [illegible] ویرا بفارسی مرزه نامند
محلل طعام معده ترش شده و منقی معده و امعا از بلغم و
مسخن معده است و خوردن نانخواه تا سه درهم جهت
تخمه و بدبوئی آروغ و سردی احشا و فساد اشتها و
قی و غشیان نافع است و مؤلف مالابد در ذکر غار چون
گفته که هرگاه خاییده بلع کنند نفع میکند از درد جگر

46

و معده و آروغ ترش و بعد از کلامی گفته که هرگاه گفته
شود غاریقون که به تنهایی میباشد از اگر ادویهٔ معده ر
منع میکنند معده را از ترش کردن طعام و طافی شدن
طعام بر سر معده انتهی لیکن احتیاط بسیار مستعمل غاریقون را
لازم است که باید سفید و سبک وزن باشد چه سیاه او از
سموم و زرد و سرخ او قریب بسموم است و باید بردن
کوبیده بر روی حریر بیزند تا لطیف او بگذرد
و اجزای کثیفهٔ او که شبیه بناخن چیده است بماند
و شربتی از وی را تا یک مثقال گفته اند و در بعضی از عبارات
یک مثقال غاریقون با عسل سرشته مذکور است صاحب
آروغ ترش دانسته یعلم مقویات المعده و بعض الهاضمه
یعنی بعضی چیزهائی که مقوی معده است و بعضی از چیزها که مناسب آن
بخوردن نعناع و انجبانی پسته و آب نخود تلخ ... معده
هر یک سبب تقویت معده است و انجبانی مربای کردکه

در مالیخولیا

در مالیخولیا گذشته و انجبانی مربای زردک که در منزله
گذشت که از منافع آن است ضعف معده و دیرهضم بود
و ضعف معده و هاضمه غالبا از برودت و رطوبت
میباشد در این وقت معجون کمونی و جوارش ... است که هم
و دو در وجع المعده گذشته مناسب است و کلی انجبانی عسلی
و شکری خصوصا عسلی در صورت غلبهٔ برودت و رطوبت نهایت
نافع است و تخم گشنیز باعث هضم طعام و مانع فساد آن
است و در اطعمهٔ کینکه طعام در معده وی را از تکرر دوی کند
نهایت نافع است خصوصا چون بو داده با فلفل یا دارچینی
و خوشبختان بخورند و از مرد فاضلی نقلست که گفته من
آزار معده داشتم که غذا خوب هضم نمیکرد و همیشه آزار
میکشیدم تا آنکه شخصی گفت که سه روز متوالی هر روز نصف
و یکم از تخم اسپند را ناکوبیده بخور که نافع است من قبول
او چون عمل کردم دیگر از آن وقت آزار معده من زایل شد

و دیگر عود دنگرد و ربّ نعناع که در نقصان الشهوه از شیخ
نقل شده مانع از دوش معده و عدم قبول طعام است و از وی بردن
سی علاج عدس مقشّر مصلحف در معده است چنانکه صاحب
تحفه گفته و چون گوشت غلیظی را مانند گوشت گاو وغیره با قدری
از پوست از بزه که خشک کرده و سپیده باشند طبخ دهند غایت
سبب مهرّا شدن و سریع الهضم گشتن وی میگردد و چون پاره
گوشت را به چوب انجیر کباب کنند یا اندکی انجیر نارسی را کوبیده
بگوشت بمالند یا گوشت را با چیزی از چوب انجیر با پوست درخت
وی طبخ دهند باعث سرعت مهرّا شدن وی شود والله اعلم

فساد الشهوة یعنی فاسد شدن اشتها و خواهش
کردن چیزهای غیر معتاد چون گل و زغال و پوست تخم مرغ
وغیر ذلک و باعث آن گاهی خلطی است ردی مخالف خلط طبیعی
از قبیل رطوبات متعفّنه صدیدیه که در معده بهم رسد

پس

پس اشتیاق میگردد طبیعت باشتمال ضدّ آن خلط برای
ازاله وی و علاج وی قی کردن است با آب ترب و نمک
و خوردن ماهی نمکسود و شیخ گفته از جمله تدبیرات که محرک
قی است آنکه بگیرند ماهی نمک دار و ترب خیسانیده
سکنجبین و بخورند هر دو را و بیاشامند بعد از آن
آبی که پخته شده باشد در آن لوبیای سرخ و نمک و نوشیدن
و حرف و بزر جرجیر و امثال آن سپیده شود آن میده قی که
قی کرده شود تا آن و نمک اگر کرده شود این را در ماهی دو درهم
یا کمتر نیم پس استعمال کرده شود معجون اهلیله یا جوارش جندم و
از آنچه نفع میکنند از این مرض زیره کرمانی و نانخواه است
سفوف انیسون و زیره تنها که در سرکه خیسانیده و خشک
کرده سفوف کنند و مداومت نمایند قطع خواهش گل خوردن
کنند و صاحب تحفه بعد از ذکر معجونی که فقرا که منفعتش

غلطیع خواهش گل خوردن و چیزهای بد است گفته معجونی که
در منفعت مثل معجون خبث الحدید مذکور است و بغایت مجرب
و معروف معجون نخود چندم است اهلیلج کابلی آملج بلیلج نخود چندم
مصطکی قاقله کبار نانخواه زنجبیل بالتسویه با عسل
سرشته پیش از طعام و بعد از طعام میل نمایند بقدر
جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک شور کرده بخورند
یا نخود چندم را شوربا ساخته تناول نمایند و غذا را
منحصر سازد بکباب مرغ بچه انتهی و باید دانست که [illegible]
شهوت در بسیار اوقات عارض زنان حامله میشود تا قریب
بدو ماه یا سه ماه از حمل بسبب احتباس حیض و عدم احتیاج
جنین بغذای بسیار که در اینوقت فضول در رحم و معده
بسیار شده طبیعت میل بچیزهای غیر معتاد خود میشود شیخ گفته
که اصلح آنچه تغییر می یابد خواهش آنست که بوده باشد خواهش

و چون بیک یا دو ماه [illegible] حیض [illegible]

بسوی ترشی و تندی بجهت فساد ترین وی آنست که بوده
باشد بسوی چیز خشک مثل گل و زقال و سفال و گاهی عارض میشود
این تغییر خواهش مردان را نیز بسبب فضول و صاحب تحفه گفته
سفوف للحوامل جهت رفع اشتهای ردیه در وقت حمل
~~معده و اشتهای طین [illegible] نیکو کردن [illegible]~~
~~زرشک [illegible]~~ تا آنکه گفته
سفوف دیگر جهت حوامل بسیار نافع است و جوارش التمیم
نیز گویند حب الکنجد مقشر زیره کرمانی زنجبیل ده م دار فلفل
فلفل ۵ م دارچینی ۲ م هیل قاقله ۳ م شکر طبرزد
بکر طل انتهی و صاحب ف د شهوت را الکثار از خاییدن
نقره و مصطکی و نانخواه و فرو بردن آب اینها نافع است
بسبب تقویت معده و رفع فضلات و ریاح متولده
در معده القی والغثیان والتهوع قی عبارتست

از حرکت معده با دفع کردن چیزی از راه دهان و غثیان حالتی است
مر معده را که گویا که قی خواهد کرد قی میکند و تهوع حرکت
معده است بی حرکت چیزی بهمراه او و سبب این اشیا
یا خلط صفراوی یا سوداوی یا رطوبت معده یا سوء
مزاج ساده است که غالبا سوء مزاج حار میباشد
یا خیال کردن چیز خبیثی است یا پی دری عارض شده تخمه
و فساد هضم است و ماده قی غالبا صفرا است و بعد از آن
بلغم و بعد از آن سودا است و چیزهائی که قی را می نشاند خوردن
[illegible] سیب است که بعفونت [illegible] در حرف سین جز و او [illegible]
گذشته و همچنین خاییدن نعناع و مکیدن آب او است
قی بلغمی و سوداوی خصوصا چون با مصطکی و عود خاییده شود
و همچنین است مکیدن آب شاخ تازه رز انگور و همچنین
امرود ترش قابض عطری باشد چون به و سیب و حماض

وامثالها

[illegible]

و امثالها و صاحب تحفه درشت نارنج گفته
که شربت بکار برم و نیم آنانکه خشک کرده باشند با آب
گرم جهت بیخیش و او اج گرم شکم دقی و غثیان از حرارت
و در ذکر مسکنات قی از مرکبات گفته اما آنچه در تسکین
قی صفراوی آزموده است این است چهار زرشک بیدانه انار
دانه ترش سماق دانه بیرون کرده پوست بیرون نسته
از هر یک یکجز و طباشیر گل سرخ غوره خشک از هر یک
نصف جز و نرم کوبیده تا نه مثقال او را با آب به
یا آب انار شیرین یا شربت به ~~کوبیده تا نه مثقال~~ و امثال
آن بنوشند بعد از آن گفته نسخه دیگر که مجرب حقیر است جهت
انار دانه ترش مویز دانه دار بالنگو زیره کرمانی
ده یک آن بسیار نرم کوبیده تا نه مثقال بنوشند
و مولف موجز گفته که سفوفیکه مرکب است از سماق
و کشنیز خشک و زرشک و ورد و طباشیر بالغ است در

[illegible]

شکایتی قی و ناراحتی گفته شود صاحب صفراوی و درد مراره
و تغیر ... بعد از آن گفته پس اگر اتفاق افتد باقی بستگی طبیعت
پس آب خیار نیده و قرص طوری علاج ... و ناراحتی گفته
قصیر صاحب هرگاه ... بیده باشند باقی قرص طوری فیقسی
مرق ... پس ... [illegible] نوع قوت بیده
معده را و نرم میکند طبیعت را و اگر اضافه کنند سوی
او شکر ... آی ... قوی تر ...
این دو امر ... مولف سوم گفته که گاهی استعمال
کرده میشود قواص را یعنی با وجود بستگی طبع ...
کرده میشود طبیعت را بحقنهای لینه و گاهی معالجه
کرده میشود قی را ... تا پاک شود معده
پس منقطع میشود قی ...
مشتبه نافع است غثیان و تقلب نفس را ...
و نوع ... قی را ... مولف سوم ... کرده ...



رسد از ابتدا از نقصان الشهوة تا ف د الشهوة ...
سقط طبیبا رکز نشته که اعاده آنها مکرر است البیضه
ابتداء ... است که سبب ... معده حرکت در معده
میل ... و اسهال کند ... از بیضه کسی که ... و
اسهالش شدید ... اسهال ... حالتش
از ... و ... ده ... ازرگت
... الشی ... دو ...
از نفاع ... بیضه را ... کنند
... قطع
بیضه از مجربات ...
قی الدم یعنی قی کردن خون ...
... بخوردن ...
... عروق ...
... ابتدا کردن ...

باشد یا بنحوی که در دفعات کثیره مقادیر یسیره از خون اخراج
کنند آنگاه عصاره بارتنگ بیاشامند و شرح مولف
گفته از جمله مجربات سنتی در حبس قی الدم اقاقیا و تخم
گل سرخ و گل ارمنی و گلنار و تریاک و بزر البنج و صمغ عربی
اجزا مساوی هم و شربتی نیم مثقال در رب سیب یا به و آب
بارتنگ ربوبی ای قی دمت نکنده در بیم و مراتش گویم
سحقی که تخم دارد یا بالنگ صمغ عربی و کهربای سوده
رغبت میکنی شربت حب الاس صفت شربت حب
الاس بگیرند حب الاس ... بجای ... سوده دانه گوشید
بیست ... و انرا در یک پیاله و نیم آب بجوشانند تا به نیمه
آید انگاه صاف کرده و بمثقال قند سفید صاف کرده
ایمخته بجوش شد تا بقوام آید الفواق و آن حرکت
فم معده است بسبب دفع آنچه اذیت میرساند و دیر از خلط
گزنده یا سرما و گرمای شدید یا خوردن چیزی که سرد ...

یا شدید

که عبارت از شربت سورد است
در اسهال مذکور شد

یا شدید الحموضه باشد یا حدوث پیش تشنجی که در عقب تهای
محرقه یا استفراغات مخففه بهم میرسد و علاجش
بر سبیل اجمال در مادی استفراغ خلط فاعل تنقیه انگاه
باسهال بعد از ان تعدیل مزاج با مخالطه مخدرات
و مقویات فم معده بتفاصیل مذکوره در کتب مبسوطه
و صاحب ان فواق را اکثار از چیزهای خوشبو بسبب
تقویت قلب و قوی و ارواح موجب دفع مواد
فم معده است و استعمال مقویات معده است نیز نافع است
و همچنین حرکات مزعجه و عطاس و قی و بستن دستها
و پاها چنانکه بدرد آید و کذا اشتغال بامر مت بر معده
بی آنکه تیغ زنند و آنکه در اشتغال خود از نفس کشیدن و آب
سرد ناگاه بر رو زدن چنانکه بی خبر بر جهد و ناگاه
عارض شدن غضب یا ترس و ان میدن آب سرد و در تکب
شدن و کوب و ریاضت هر یک باعث تسکین فواق است

وصاحب تحفه در شرح نانخواه که بلغت درّا البرز کوله بیر
نامند گفته که در رفع فواق حتی بوییدن آن مجرّب و در
شرح نانخواه گفته که دافع فواق و رطوبات لزجه الخ

العطش المفرط یعنی تشنگی بحد افراط سببش یا افراط
حرارت قلب است که علامتش تسکین ویست بهوای سرد
بیشتر از آب سرد یا افراط حرارت معده است که علامتش
بعکس است یعنی تسکین وی بآب سرد بیشتر از هوای سرد است
و یا سببش خلطی یا غذاییست که تشنگی آورد بجهت شوری
که مشتاق کند طبیعت را بشستن آن یا بجهت لزوجت
یا غلظ که مشتاق شود طبیعت بسوی ترقیق کردن هر یکی از این
دو و نا و ماهی نمک دار باعث تشنگی میشود بسبب آنچه بجهتی
است در او از شوری و لزوجت و غلظ و علاج آنچه از حرارت
دل بود تعدیل سوء مزاج حار قلب است باشربهٔ بارده
عطریه مثل شربت سیب و امثاله باآب گاوزبان و عرق

نیلوفر

نیلوفر و بوییدن خیار و صندل و گلاب و امثالها
از روایح بارده لذیذه و آنچه از حرارت معده بود
آشامیدن شیرهٔ تخم خرفه و تخم کدو با شربت سکنجبین شکری
و همچنین آب خیار و آب کدو نافعست و در این باب آب هندوانه
باشکر عجیب الاثر بود و آنچه از خلطی بود باید بعد از پاک
کردن معده بقی و اسهال ماء العسل بیاشامند هرگاه خلط غلیظ
یا لزج باشد و اگر مالح باشد ماء الشعیر و آنچه از غذا باشد باید
تدبیر هضم و احدار وی نمود و کسیکه از عروض عطش بسبب
حرارت هوا در سفر یا غیره ترسد باید اکثار کند از آشامیدن
تخم خرفه باشکر و صاحب تحفه در ذکر مخیض گفته که چون
تخم خرفه را کوبیده با دوغ تا سه مرتبه تسقیه کرده خشک
نموده باشند شرب اندکی از آن رفع تشنگی و خواهش آب
تا چند روز میکند و از اسرار مرتاضین است

رباعی

از گرمی اگر بود تشویش عطش ؛ از راه علاج آن قدوم باز کش
از اغذیه آش غوره رغبت میکن ؛ و از اشربه شربت انار

و در حیدری و حصیبه جهت حرارت جگر و معده و در رفع تشنگی شربت بادی شو بود مجموعه میخورش ایضا جگر آلو بخورد در رفع تشنگی مفرط بسیار مفید است چنانکه در مالیخولیا گذشت

## فصل دهم در بعضی از امراض جگر

علامات امزجهٔ جگر که عارضی بود چنانست که علامت حرارت
تشنگی شدید که تا به اندکی قطع نشود و کمی اشتها و رنگینی بول است
و علامت برودت بسفیدی لب و زبان بود و ناسوخته شدن رنگ بود
و کمی عطش و بسیاری گرسنگی است و علامت یبوست تشنگی و خشکی
دهان و رقت بول و خفیف بودن بدن است و علامت رطوبت
تهبیج یعنی ورم کردن رو و چشم و کمی عطش و رطوبت زبان
و مایل بودن بسفیدی رنگ رو مایل بزردی بلکه گاهی مایل بسبزی است
هرگاه برودت و رطوبت شدید عارض جگر شده باشد علامت
مزاج مرکب ذی مرکب بودن علامتش این است **ضعف الکبد**
یعنی ضعف جگر و آن غالبا از سوء مزاج بارد ساده یا مادی

میباشد و علامتش غالبا میل کردن رنگ رو بزردی و سفیدی
و اگر برودت جگر اشتداد داشته باشد مایل به تیرگی گردد و در
نزد نفوذ غذا دردی ثقیلی در جگر احساس شود و علاجش
تعدیل مزاج جگر عطریات که مقوی قوی و ارواح جگر
باشد با قبض و تفتیح و انضاج و تلیین و آب کاسنی با
ریوند موافق تصریح شارح موجز جامع اکثر این صفات است
و مقویات جگر که تعداد نموده اند بعضی از آنها اینست
زعفران و زرشک و ریوند و آب کاسنی و تخم کاسنی
بادرنگ با عسل و مویز با دانه و انار دان و دارچینی
هریک مقوی جگر است خصوصا چون مویز را با انار دان
و دارچینی کوبیده میل کنند که در این وقت بغایت
مقوی جگر باشد موافق تصریح موجز و غیره **رباعی**
هرکس که شود بدید ضعف جگرش ؛ از ضعف جگر چهره بگیرد اثرش

فما که خورد انار ولیکن نخورد ... تاریخ که بی شبهه رساند ضررش
ایضا مربای کدو که در مالیخولیا و مربای زردک که در نزله
گذشتند هر یک ضعف جگر را نافع است **سوء القنیه**
این مرض مقدمه استسقاست که بسبب ضعف جگر و سوء مزاج
وی عارض میشود علامتش زردی رنگ مایل بسفیدی و
آماس رو و پلک چشم و دست و پا و قرقر شکم و ظهور بثور
در گوشت دندان است **رباعی** هر کس که ز سوء قنیه یعنی
اثر رش ... فرمای ریاضت بطریق سفرش ... چون منشا
این مرض بود ضعف جگر ... باید بدهی مقویات جگرش
بعضی از مقویات جگر آنفا گذشت و شربت افسنتین که
در مالیخولیا گذشت از منافعش در سوء القنیه بود که از مفردات
صاحب تحفه است و شربت کشوث که در باب پنجم از
مرکبات تحفه که باب الاشربه است مذکور است مفتح سدد و ملین

والاستسقاء

طبع

طبع و مقوی جگر و معده و جهت تپهای مرکبه و سوء القنیه
مفید است و تفصیل طریق آن جدوار وی با اندک تفاوتی
در نسخه ادویه در طریق دوم از دستورات تحفه مبین است
و در انجا در منافع وی رفع استسقا مذکور است هر که خواهد
در ان دو موضع از تحفه رجوع نماید ایضا صاحب تحفه
در ... مطبوخ سداب در حرف سین از مفردات گفته که با انجیر جهت استسقاء لحمی
و به تنهایی جهت تهییج مجرب و در شان به شیرین گفته که
طلای آب او که گرم کرده باشند استعمال نمایند جهت
رفع تهییج اطراف و سوء القنیه مجربست **الاستسقاء**
این مرضیست معروف که منشا آن ضعف جگر است به تنهایی
یا بشرکت عضوی دیگر چون معده یا طحال یا کلیه یا رحم
و استسقاء سه قسم میباشد زقی و لحمی و طبلی و علامت عامه
در هر سه قسم فساد رنگ و تهییج عینین و اطراف خصوصا
پشت پا و تشنگی و کمی بول و غالبا اشتهای طعام کم میباشد

۲۷۸

طمس صح
وعلامت زقی ثقل شکم و شبیه بودن آواز آن بصوت خیک پر آب
بطمس صح
در جوقت حرکت کند صاحبش مثل اینکه از اضطجاع به پهلو
سوی پهلوی دیگر منتقل شود از شکمش صدای آب شنیده
شود مثل خیک پر آبکه حرکت دهند و سایر اعضا در
حجم بزرگ نشوند بلکه ذبول پذیر نیز و علامت لحمی
انتفاخ جمیع بدن است و چون در هر موضع از بدنش انگشت
و بعضی بهم رسانند صح
فرو کنند فرو رود و بعضی گوید عریض لین باشد و علامت
طبلی بیرون جستن ناف و صدای شکمست
هرگاه چیزی بوی بزنند مثل صدای طبل یا خیک پر باد
و بعضی از بعض سایر مستسقین اطول میباشند رباعی
مستسقی اگر طلب کند درمانش ٭ ریوند و سکنجبین مناسب
دانش ٭ دراج و کبوتر بچه باش ساز غذا ٭ وز میوه بادام

و بعضی صفیر شنوائیها از پهلو ... نیز صح

۲۰۵ ماتنی

بدر درمانش ٭ مؤلف صوح گفته تحقیقکه عارض شده بود
مرزی را استسقای با حرارت پس خورد و از آثار آنمقدار
که شرم داشته از ذکر آن پس صحت یافت ایضا در معالجه
استسقا گفته واجبست بر مستسقین مصابره کردن با تشنگی و
گرسنگی پس اگر ممکن باشد ترک نان خوب والا پس اندکی از نان
خشکار بخته یعنی سبوس نا گرفته خوب بجته بخورند و باز واجب
است دوری کردن از اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله و شیر برنج
و اغذیه لزجه حتی پاچه ها و اجتناب کنند بجدا امتلا را
البته و باز لازمست قلت استعمال مائیات حتی آنکه دیدن
آنها ضارست این شراو ... این نیست که استعمال کرده میشود و قلیل
مائیات بعد از هضم غذا اندکی نزد افراط تشنگی و الزام
کرده میشوند مستسقین بریاضات محلله و نشستن گرفتنها
و عرق کردن به نشستن در آفتاب بلکه در تنور گرم در

حالتیکه بیرون آورده سر فرو در استنشاق هوای بارد
کنند و شیخ رحمه گفته که اینها یعنی توریق مذکور نیز دکثرت عاید تنج
و نبودن تب و ورم در احشا است باز مصنف گفته که الزام
کرده میشوند بکنی کردن بقرب دریای شور و فرو رفتن
در میان ریگ آن و صحبت کردن بسوی جای زود مین
یعنی برای آشامیدن شیر شتر اعرابی و جا کردن در میان شتران
چنانکه گفته اند رباعی هرکس که بود علت استسقایش ❀
آشش همه و شیر شتر فرمایش ❀ از بوی دوا اگر بیستر
گردد ❀ دایم بمیان شتران ده جایش ❀ بعد از آن مؤلف
موجز گفته و باید میل کرده شود باصلاح جگرهای ایشان
و ادرار بولهای ایشان و تعدیل آمدن طبع ایشان
یعنی اجابت طبیعت ایشان را وسط کنند در افراط و تفریط
و صاحب تحفه در ذکر تنباکو گفته که از جمعی ثقات مسموع



شده که آب غلیان که از کشیدن تنباکو زرد شده بوده
صاحبان استسقا از خوردن او بسبب ادرار بول و
عرق مفرط نجات یافتند و در حاشیه همان نسخه نوشته
یافت شد که مکرر مسموع شده که به مستسقیان بیر آب
غلیان که بسیار زرد شده بوده دو سه یوم هر روز
فنجانی داده اند اسهال کرده چاق شده اند ایضا
صاحب تحفه در ذکر جراد گفته که خوردن دوازده عدد
ملخ که سر و اطراف آن را انداخته باشند بایکدیگر هم تخم مورد
سابیده جهت استسقا مجرب شمرده اند و در ذکر زریر
که بفارسی اسپرک نامند و بان رنگ زرد میکنند گفته
که آب مطبوخ او با مویز که سه روز متوالی بنوشند جهت
سپرز و یرقان و استسقا مجرب و بیکوقیه معجونه با عسل همین
اثر دارد و بعد از املای گفته که قدر شربتش در مطبوخات

تابع منفعل و از جرم او و ماسه منفعل است و در ذکر سلق که
بفارسی چغندر نامند گفته که ضماد آب نیم گرم او با بوره ارمنی
جهت تهیج نفخ باد استسقا مجرب و مؤلف ما لا یسع گفته در ذکر
بقر گفته تحقیقکه جا قرار داده بعضی از اطبا بسیاری از مستسقیانرا
خصوصا استسقای لحمی را باینکه میمالیده تمام بدنهای ایشانرا
سرگین گاو و مکرر می نموده این عمل را و گاهی اضافه میکرده
بوره را و بود آن طبیب که جمع میکرد سرگین گاو را نزد خود در
فصل بهار برای علف خوردن گاو و ما علفهای تری و
به تحلیل میداده سرگین گاو ورمهای حاره و بارده را
و مخلوط میکرد سرگین گاو و سرکه برای ورم حار و عسل برای بارد
آنگاه خودش گفته که سرگین گاو و یکه علفش گرسنه بوده باشد
موافق ترست مر صاحب استسقا را انتهی ایضا مالیدن سرگین
کبوتر با سرکه سرشته بر مستسقی نافع است و در سوء القنیه بعضی
از مناسبات مقام گذشت و در صرع نیز بعضی از عمل گذشت که جهت

استسقا مستعمل است و در نبذه مربای زردک گذشت که از منافعش
مستعمل بودن جهت ضعف جگر و معده و بدی هضم و استسقا بود

## فصل یازدهم در بعضی از امراض طحال و مراره

طحال اسپرز است و مراره زهره **الیرقان** و آن عبارتست از
متغیر شدن رنگ بدن بسیاهی یا زردی بجهت جریان سودا
یا صفرا در تحت بشره پس یرقان دو قسم باشد یکی اسود که یرقان
سودی نیز گویند چه رنگ صاحبش در سیاهی شبیه باهل حبشه
و سببش غالبا از جهت طحال است و علاجش بر طریق اجمال
اخراج سودا از بدن بمسهلاتش آنگاه تعدیل مزاج الی غیر
ذلک از معالجات مذکوره در کتب مبسوطه و قسم دیگر یرقان
اصفر است که زردی نامند و سببش غالبا از جهت جگر
و از جهت مراره است و این قسم یرقان اشهر و وقوعش اکثر
میباشد لهذا روی ارادت بذکر معالجات وی بیشتر متوجه است
**رباعی** هرکس یرقان برد چو صبر از جانش ٭ اسهال دقی و عرق

مناسب دانسته ❀ هر روز پس از آب انار شیرین بوده ❀ مرغ و نخود
و پسته و صحبت ترقانش ایضاً رباعی در علت زردی چه عوام
و چه خواص ❀ جوشند تا آب کاسنی راه خلاص ❀ هرگاه خلاص
نشود حاصل از آن ❀ نوشند سکنجبین دیناری خاص ❀
صفت سکنجبین دیناری زرشک و تخم گل نیم کوفته از هر یک
۱۸ م تخم کاسنی نیم کوفته ۱۵ م پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان مکرر ۳ م همه را در دویست و هشتاد مثقال آب
و سی مثقال سرکه یک روز و یک شب بگذارند آنگاه تا به نیمه رسیدن
جوش دهند پس صاف کرده با سیصد مثقال قند سفید بقوام
آورند و هر صباح یک مثقال از آن را در هفت قاشق عرق
کاسنی حل کرده بنوشند و غذا آب نخود نیم کوفته و مرغ جوان
و ماش مقشر و کشنیز تر و پسته و آب زرشک یا انار
یا تمر هندی کنند و صاحب تحفه در ترقان کاسنی در [illegible]
گفته که آب سرکه او با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان است

جهت یرقان [illegible] و صحبه [illegible] شربت [illegible]

و تفصیل

و تفصیل طرز تیار شدن آب کاسنی در طریق دوم از دستورات
تحفه مذکور است هر که را مهم باشد آنجا رجوع کند ایضا صاحب
تحفه در ذکر طرفا که بفارسی درخت گز نامند گفته که طبیخ بیخ او را
با سرکه جهت جذام مجرب یافته اند و به دستور جهت سپرز و
یرقان و ورم طحال و جگر مجرب است و باید هر روز سی و پنج
مثقال بنوشند و در بستان پوست سرخ دانه کاکنج که بفارسی
عروسک پس پرده نامند گفته که مداومت آن هر روزی
یک مثقال جهت یرقان مجرب است و مطبوخ البرکه و معجون [illegible] که از منافع [illegible]
[illegible] یرقان را در استسقا [illegible] ایضا آب [illegible]
با اندکی سرکه جوشانیده [illegible] جهت یرقان و [illegible]
اند و جهت رفع زردی چشم آب شکوفه کدو که با تمر هندی افشرده
بچکانند بغایت مؤثر است و چکانیدن آب کشنیز در این امر مجرب
صاحب تحفه است و در ذکر عنوانات گفته دوا بیکه جهت رفع
زردی بشره و یرقان مجرب است بر سیاوشان نیم ارمنی

تحفه [illegible] ایضا [illegible] جهت یرقان [illegible] مجرب

[illegible]

۲۸۸

مرزنجوش جعده بابونج اقحوان شبت ترنجبین ترنج بالسویه جوشانیده

با آب آن زردی را که مرارت شوید منتهی و چون ~~زردی بدن متغیر~~

را با آب ~~بچه با طبیخ آن در حمام بدن را بشویند~~ یرقان را نافع

و در ذکر کهربا گفته که تعلیق او جهت حفظ جنین از اسقاط

و رفع یرقان از مجربات است و در حرف حا گفته که

حجر الخطاطیف سنگی است بقدر سر انگشت و مایل بزردی و

سفیدی و از سر اسب خیزد و گویند چون بچه خطاف را

بزعفران زرد کنند او گمان یرقان برده آن سنگ را با شیان

خود می آورد در دوم گرم و خشک و نشر با و طلاء جهت

یرقان مجرب دانسته اند مؤلف گوید که حجر الخطاطیف را حجر

الیرقان نیز نامند و ظاهرا همانست که بفارسی مهره زردی گویند

دیگر دو ا صیحه یرقان می اندازند و اینکه مذکور شد از آوردن

پرستوک در السنه اطبا مشهور است و چنین گفته اند که سر و سینه بچه

پرستوک را بزعفران یا غیره چنان زرد کنند در موضع خود گذارند

قال فی الموجز العرقات ... وتقام
ان الطحال ... اصول ... و ...
فی ... مطبوخ منه بزر ...
منقی ... و نفاع ...
وقوه ... الاصول
فی الطحال بالعود الاصول

که ما در این

که ما در این نسخه بنیم **علاج المطحولین** یعنی علاج صاحب

سپرز و مطحول کسی را گویند که صلابتی در طحال وی بهم رسیده

باشد یا برای غلظ جوهر طحال اگرچه مجدد ورم نرسیده

باشد و یا برای ورم صلبی که در طحال بهم رسیده باشد

و چون سپرز بسیار بزرگ شود نفس تنگ و شکم بزرگ شود و جگر

ضعیف و رنگ رو مایل بسیاهی و زردی و تیرگی گردد و هرچه سپرز

بزرگ گشته شود بدن نحیف و لاغر گردد و هرچه کوچک

شود بدن فربه میگردد و صاحب سپرز را لازم است تقلیل

غذا و احتراز از مولدات سودا چون عدس و بادنجان

و قدید و امثال اینها چه او رام و اسقام طحال سوداویست

الا ما شذ و مؤلف مالابد گفته در ذکر کبر گفته که پوست

بیخ آن نافع ترین چیزیست برای طحال و تفتیح سدهای جگر

و طحال بقوت میکند هرگاه آش پیده شود با سرکه یا ضماد

کرده شود با عسل مصعد از کلامی گفته که از قوت فعل
پوست کبر در طحال اینست که لب باشند که به برازد فرج
کنند آب سیاهی و درشت نا انجیر خشک گفته که هرگاه خیسانیده
شود از او یکم طلل در سرکه انگوری بسیار ترش نه روز
پس ضماد کرده شود بر او سپرز را و بخورد علیل هر روز چهار عدد
انجیر از ان و بیاشامد از سرکه آن نفع کند نفع عجیبی و
به تحلیل دهد سپرز او را مجربست و صاحب تحفه در
ذکر صعتر گفته که سرکه که در او خیسانیده و جوشانیده باشند
از ان سکنجبین سازند یا به تنهایی بنوشند جهت سپرز مجربست
و در شان ضماد زراوند طویل گفته که با سرکه بجهت سپرز
بغایت موثر و شیخ رئیس گفته که سرکه بسیار دخیل است در
علل طحال مطلقاً و واجب است اینکه استعمال کرده شود جمیع
ادویه را در معالجات طحال با سرکه و از جمله ضمادی که مسوده

یکی ضماد خاکستر نونا است که گفته ضماد دیکوئی است هرگاه بار
سرشته ضماد کنند و دیگر ضماد سرگین کاو است که بخور کرده
باشند که خشک کرده انگاه با سرکه پخته باشند ضماد دیکوئی
میباشد الی غیر ذلک از معالجات که او و غیر او ذکر کرده
و در بیرقان مناسبات مقام نیز گذشت و در ورم واول
این رساله در ذکر روغن اجر ضماد دوی بار اشق گذشت که جهت ورم سپرز
بسیار سودمند است

## فصل دوازدهم در اسهال و غیری از امراض روده و ناف و مقعد

الاسهال و ان مرضی است معروف که اقسام میباشد
چنانکه گاهی از حشا و لات است مانند مسهلیکه ضعیف
کند قوای امعا را و گاه غذای فاسد یکه مزلق باشد یا لذاع
باشد و مانند خوردن غذا بی اشتها و تداخل اغذیه که همه
حادث شود چنانکه در فصل امراض معده گذشت و گاهی از

در اسهال حراری

اعضا میباشد خواه از عضوی معین چون اسهال دماغی
و اسهال معدی و اسهال معوی و اسهال کبدی و خواه
از غیر عضو معین چون اسهال بحرانی که بسبب تحرک ریاضت
فضلات در بدن جمع شده طبیعت بدفع آن میپردازد و
بالجمله تفصیل اقسام با علامات و معالجات خاصه هر یک
موکول بکتب مبسوطه است و در این مختصر اکتفا بنقل مجملی از
معالجات و تدابیر میرود در **رباعی** داری چو در اسهال مداوا
ملحوظ * میدار ز باد سرد خود را محفوظ * از غسل آب سرد هم
دوری جوی * باشد که شود بصحت محفوظ * و مؤلف مؤ
گفته تدبیر جدید که مشترکست مر اسهال کبدی و معدی و بدنی
را که از حرارت یا خلط حاد با عطش باشد و در بعضی از نسخ
سوء مزاج بجای معدی معوی مذکور است که مراد بآن اسهالیست
که ناشی از امعا یعنی روده شده باشد بهر تقدیر تدبیر اینست
که گفته تخم خرفه تخم محمص شیره گرفته هر شربت صندل یا شربت

بسبب مخوش

بهر یک از این اشربه

بسبب مخوش یا هر دو شربت با هم یا شربت انار مخوش
یا شربت ریباس مخوش و گاهی زیاد کرده میشود بذر قطونای
محمص و همچنین تخم بارتنگ که هر یک از این دو تخم مقوی
یعنی دست مالیده شده باشد بروغن گل در شربت خوف حدوث
مغص انتهی و تحمیص بذر در جهت زیادتی قبض یا بجهت آنست
که ظرف سفالی یا سنگی را بعد از آنکه باتش خوب گرم کرده
باشند از آتش بر داشته آن بذر را در آن ریخته بر هم زنند
تا رایحه از آن ظاهر شود و شربت انار و سیب و ریباس
آنست که آب هر یک که باشد با شش شکر بقوام آورند و شربت
صندل چنانکه در تحفه گفته تخم جهت تقویت معده و رفع
اسهال و سیلان خون و ضعف معده و جگر حار اینست
بیست مثقال صندل سفید را نیمکوب کرده در نیم رطل
گلاب دو شبانه روز خیسانیده صاف نمایند و جرم
صندل را بجوشانند تا بقیه قوت خود را باب دهد پس

صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام آورند
و صاحب تحفه در ذکر ارز گفته که اگر آن سبوس آرد برنج
که بسیار ریخته باشند با بیه کرده نیم بر جهت افراط اسهال
مرضی و اسهال دوائی و برنج بسیار مجرب است و در شان [illegible]
خشخاش گفته که یک مثقال او که صبح و شام بنوشند جهت
اسهال دموی و صفراوی و التهاب امعا مجرب است و در
شان [illegible] گفته که یک درهم از استخوان دانه او جهت اسهال
مجرب است و در رمان گفته که چون پوست انار ترش را با مازو
بالتویه سابیده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و
منعقد گردد و بقدر فلفلی حبها ترتیب داده یا زده
عدد روز باده از آن جهت رفع اسهال مزمن و برنج مخلوط
و قرحه امعا و منفعد مجرب است و مؤلف [illegible] گفته
که هرگاه به پزند پوست انار را تا مهرا شود و بگیرند از او
چهار درهم با آبیکه در آن طبخ یافته و اضافه کنند بر دو

دواوقیه

دو اوقیه آرد جواری یعنی ارد گندم بعد از آن بریخته باشد
و صحن یعنی ارزن که نوعی از گاورس جزو کرده اند و ساخته
شود از او عصیده تا کامل شود نضج آن و فرود آورده شود
از سر آتش و گذاشته شود در میان او روغن زیتون خام
یا روغن گل و خورانیده شود کسی را که اسهال صعب داشته
باشد که مایوس گردیده شده باشد از او و قطع کند مجرب است
انتهی و عصیده طبیخی را گویند که بکفگیر بکلی بر هم زنند چنانکه
باقی نماند در ظرف چیزی که منقلب نشده باشد ایضاً صاحب
تحفه در شان [illegible] گفته که بفارسی [illegible] گویند گفته که بریان کرده
او در آتش بقدر یکه رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن
مجرب است خصوصاً چون جوف او را خالی کرده جوز بوا ریزه
کرده در آن جای داده پخته باشند و در شان [illegible] گفته که
چند روز مداومت خوردن او دو درهم او تا چهار درهم
با آب سرد جهت رفع اسهال صفراوی لذاع مجرب است و در

جهت سفوفات گفته سفوف دیگر جهت اسهال ابو البرکی
مجربست طباشیر با ختائی نیم مثقال نیلوفر یکمثقال ایضا گفته
سفوفیکه در انواع اسهال با نجح و مغص و حرارت باشد
نافع است تخم خرفه خبازی تخم خطمی مکرر هر یک شش صمغ عربی
مکرر در هم کوبیده انگور بو داده دو مثقال با شربت
مناسب بخورند ایضا گفته سفوف جهت اسهال خونی بلغمی
طباشیر نشاسته ۲ صمغ عربی گلنار گل سرخ مکرر روناس
۲ زعفران ا دو مثقال با رب به بخورند و اگر قرص کنند بهتر است
ایضا گفته سفوف قابض که مکرر حقیر تجربه نموده جهت
اسهال مراری و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است
صمغ عربی را هر روز سه مثقال ساییده بخورند تا به روز دو
زیاده هیران و اگر با اسهال ... نباشد ان بیرون پوست
خشخاش کوفته مثل غبار ساییده باشد از یکمثقال تا دو مثقال
از بجهت تا شش و اگر با صمغ ممزوج کنند بدستور ایضا گفته

سفوف قابض معده ... جهت اسهال کهنه و ... ضعف معده
و ... دو مثقال ... و ... بود داده ... نیم ...
... حب الاس ... صمغ عربی ... بود داده
... نیم ... ایضا ... سه ...



سفوف لاسهال الصبیان از مجربات مرحوم ابوی ص
خشخاش حب الاس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه
بخورند و در بجهت الزیه گفته شربت مورد جهت سرفه و
قرحه ریه و اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان خون و
تقویت معده و امعا نافع است تخم مورد را با چهار شش آن آب
بجوشانند بعد از صاف نمودن و نیم کوب کردن تا بربع رسد و
با دو وزن آن از شکر بقوام آورند شربت قابض از تالیف
ابوی ره جهت اسهال و زلق الامعا مجربست خصوصا
هرگاه با سفوف قابضه بخورند آب به آب امرود آب
سیب از هر یکی رطلی گرفته و سی ا تخم مورد را در آن خیسانیده
بجوشانند تا به نصف رسد سپس صاف نموده ... بقوام آورند
و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی سنبل
الطیب سک از هر یکی دو ... در پارچه بسته در آن بجوشانند انتهی
انتهی و جهت اسهال کهنه و قرحه امعا مازو را محک کرده

و چون ... شربت بدو داده
... بعضی ... تخم
... دو مثقال آب ...
با ... قطع
با ... ... ... گفته
اسهال ... ...

بازرده تخم پنیر برشت بیاض مند و خمیره آرد جو بادوغ
که در العطش المفرط گذشت جهت اسهال صفراوی بعید با
است و همچنین رب سیب ترش نافع است مؤلف موجز
گفته حذر کن از استعمال قبض کنندهای خالص هرگاه که
اسهال سدی یا ورمی باشد و باز حذر کن از اینکه بگذاری
بر جگر یعنی ضماد کرد و طلا کرد ادویه شدیده التبرید را با وجود
سده های جگر و نیست چیزی در این حین یعنی در صورت
سده مثل شربت به شیرین پس بدرستیکه او با وجود قبض
مفتح است و همچنین آب کاسنی که چنین شیره باشد و در او
انار دانه و زیره و دو زرشک و سفوف مقلیاثا نافع است
هر اسهال سددی برا او شراب است که محتاج کرده میشود بسوی
مخلوط کردن آب کاسنی با آب کرفس یا رازیانه هرگاه ترسیده
شود از حرارت یعنی هرگاه محتاج به تفتیح قوی باشد بعد از
گفته و سفوف مقلیاثا نافع گذشت بعد از آنکه گفته ادویه

جاذبه اسهال نارزرد و اقاقیا و گل و گلنار و صمغ محمص یعنی بریان کرده
و گل ارمنی و طراثیث و طباشیر خصوصا بو داده و تخم
سورد و کزمازج و کافور و انار دان ترش و عصاره
لحیة التیس و تخم ریحان و تخم مرو و تخم بارتنگ که هر یک از این
تخمها بو داده باشد و همچنین تخم کشنیز بو داده و اینسون
بو داده و میوه های قابضه مثل سیب و از کیل و امرود
و به و غوره و رمان و ترشی ترنج و ربوب و اشربه این میوه ها
و گاهی استعمال کرده میشود این ادویه را شربه و
گاهی استعمال کرده میشود با اغذیه و گاهی بر سبیل تنقل
و گاهی استعمال کرده میشود ضمادا انتهی قال حقیر یعنی از فواید
اسبغول دیگر که در کتب متفرقه دیده ام آن میباید از آنجمله بزرقطونا
بو داده با روغن گل سرخ و تخم کتان بریان کرده و طبیخ
برگ علیق که بر بان کیل و آش گوسفند مع شاخ و تمر ترش
و الوی بالوی ترشی خشک و وزم عدس مقشر بدون

اسب وی که هر یکی از این پنج چیز قابض و حابس طبع است و
از عدس اگر قوت قبض بیشتر خواهند با کاسنی یا با برگ
بارتنگ یا با پوست انار یا با گل سرخ بپزند و اگر از این
زیاده قبض مطلوب باشد اول عدس را به تنهایی بپخته
وآب وی ریخته بار دیگر جرم عدس را با یکی از این
مذکورات بپخته تناول کنند چه آب عدس ملیّن است
لیکن اصحاب اخلاط سودا را عدس باعث ازدیاد سودا است
و اگر چند دانه مویز با وی استعمال کنند مصلح است از تولید
سودا خواهد بود ایضاً زیره کرمانی در سرکه خیسانیده
برشته کرده بغایت قابض طبیعت و رافع رطوبات
معده است ایضاً سماق و همچنین آش غوره و همچنین آش
زرشک هر یکی حابس طبع است و مبرّد و این را تدارک برودت
اینها بمثل مصطکی و دارچینی و زیره و دارفلفل و امثال
ذلک بحسب مقتضی حال ضرورت است **فایده** ~~چون حبس طبع و~~

اطلاق

~~و اطلاق وی امر لیست بغایت مهم چنانکه به تصریح حضرت~~
~~اطبا واجب است اعتنا بحبس طبع در صورت افراط لینت~~
~~و با اطلاق وی در صورت حبس و چون عادت کلام بایستی~~
~~انجامید که بعضی از خواص طبع مذکور شده است که بعضی~~
~~از چیزها که اطلاق کند چیزها تا قلم جاری کرده اگرچه اخوذ~~
و اما اطلاق طبع که تلیین باشد اول مرتبه تلیین شوربائیست
که مشتمل بگوشت آب اسپ یا با اسفاناخ یا بیماری از چغندر یا بیماری
از اسفاناج و اگر باین تلیین حاصل نشود پس تمر هندی
گلقند به تنهایی یا باضافه ترنجبین و شیرخشت و با کل در
همه تدابیر تدرج از اعلی ادنی باعلا سزاوار است که اول
با غذیه چنانکه اول مذکور شد انگاه با دویه غذائیه مثل تمر
الخ که مذکور شد پس هرگاه مطلب حاصل نشود استعمال ادویه
صرفه کنند و زهر بن زهر اندلسی در کتاب تیسیر گفته باین مضمون
که اجماع کرده اند اطبا بر اینکه تلیین طبیعت معین بر دوام
صحت است و سهل تر چیزی که استعمال کرده میشود ازاین امر

اینست که دست مالیده شود از تمر هندی منقی ده درم
با آن مقدار آب گرم که بپوشاند او را و خیسانیده شود
در او از ریوند تازه کوبیده سه ربع درم تا یکشب
و چهار ساعت و صاف کرده شود و مخلوط کرده شود
با یک اوقیه از شربت پوست اترج و آشامیده شود
مؤلف گوید که صفت شربت مذکور آنکه پوست ترنج
یا بادرنگبویه را مقدار یک رطل در دو بیست و پنجاه مثقال
آب خیسانیده بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده
با یک رطل عسل بقوام آورند و صاحب سوء القنیة الخبیر باوقم
خوب طلیتی است خصوصا برای پیران ۲ وطلای
زهرها مثل زهرهٔ گاو و غیره بر ناف و همچنین نشیاف آنها
ملین و مسهل طبع است و چون شونیت خشک را سحق کرده
و بعسل آمیخته بپزند تا منعقد شود بهر وجه انفع در اسهال
اسهال طبع کنند صاحب تحفه در فرگ ترمس گفته که مشهور
است که چون ترمس را مقشر کرده در ظرف مس با شیر بقدر

بوشانیدن

۲۹۰

بوشانیدن بجوشانند تا شیر را جذب کند و باد دور نا
او روغن گاو بجوشانند تا منعقد گردد و بهمان کی
بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف
اسهال سودا و بر دو رکبتین و تهیگاه اسهال بلغم کند
و هر گاه موضع را بآب گرم بشویند قطع اسهال شود
در تحفه ضمادات گفته ضماد مسهل با ترمس یعنی ترمس
چون بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر معده
اسهال بلغم کند و بر دو رکبتین اسهال سودا و بر پستان اسهال
خون و از اسرار شمرده اند ترمس را نرم بسایند
و حنظل بقدر نصف او و طلق محلوب بقدر خمس او
و زهره گاو بقدر ربع او با شیر تازه بجوشانند در
دیگ خیر گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد مؤلف گوید
که طلق معروف است و بهترین نوع یمانی است که صفایح آن
بسیار رقیق جدا شود و براق و صدفی رنگ باشد و طریق

نوشته و همچنین مغز گردکان و همچنین تخم شبت و همچنین
آب طبیخ سداب با شبت خشک و همچنین سیسنبر که بزبان
گیلان پودنه را سرکه [illegible] تا مسند و همچنین مقدار
یک مثقال از کرویا که بفارسی زیره رومی و شاه زیره نامند
هر یک گفته اند که پیچ شکم را ساکن کند و پوست نارنج
خشک کرده مقدار یک درم با آب گرم جهت پیچش مجرب
صاحب تحفه است چنانکه در قی گذشت و سفوف معلیا نافع
جهت مغص در اسهال گذشت و شیخ در علاج مغص گفته
و همچنین تکمیدات بمثل شبت و سداب و مرزنجوش
خشک و ضماد کردن ناف بحب الغار کوبیده سرشته کرده
با آب سداب و حفظ کرده میشود این ضماد را در تمام شب
نافع است بسیار و غذای اصحاب مغص گوشت آب از وی
لاغر مهرا که مغز شبت بسیار واده و یه خوشبو و ابازیر
وآن عبارتست چیزهایست که در قلی کردنش در اطعمه مناسب است مثل
نخود و سایر چیزها که مناسب دانند و گفته که باید بهمان طرق



مخلوط کردن حلق انکه وبیر ادرانش بسرخ کرده وده
آب منطفی ساخته بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه
کرباس محکمی کرده با سنگ ریزه ها یکجا هر یک بقدر
فندقی باشد انگاه کیسه در آب گرم یا طبیخ تا قلا بقوت
تمام مدت بمالند و بیفشارند تا حلق مثل شیر از
کیسه تراوش کند بعد از ان در ظرف یکروز بگذارند تا ته نشین
یعنی در ته ظرف نشسته
شود پس ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند
**المغص** یعنی پیچ شکم و آن مرضی است معوی یعنی از امراض روده
که دردش کمتر از درد قولنج است که خوردن صعتر یکجا با روغن
زیتون با جوز بیده باشند انواع مغص را نافع است و عرق
کرفس با نانخواه کپل عرق خالو وارش کوبند جهت تسکین مغص مجرب
و غسل با آب بابونه مسکن تشنگی و مغص است در غیر حامل
چه در حامل باعث مغص است و [illegible] میدان روغن بادام
شیر [illegible] صاحب تحفه جهت مغص مجرب یافته و خوردن

دم الکتع کنسر یعنی بادنگوشت و از جملهٔ نانها نان خشکار نمک
دار خوب پخته را اصوب دانسته و خشکار نان گندم
سبوس دار را گویند **القولنج** یعنی درد روده که معی
به قولون است که قولنج حقیقی همین است و اشتقاق اسم قولنج
از قولون است که اسم همین روده است چنانکه شیخ تصریح کرده
لیکن اطلاق قولنج بر درد مطلق روده ها بلکه از درد
مغص زیاده باشد شایع است و اینکه ما بین عوام مشهور
است از نامیده شدن درد کتف و پشت و غیرها را به نام قولنج
غیر قولنج مذکور است که مصطلح اطبا است و سبب قولنج مصطلح
غالبا باد است محتبس در طبقات امعا یا ثفل خشک است
که در امعا مانده باشد و علامت قولنج دشوار بیرون آمدن
غایط است و باد و شدت درد در امعا چنانکه گاه باشد که به قتل
رساند و در بسیاری از اوقات قولنج حادث میشود از حبس
کردن باد و غایط و خواب بیرون با وجود غلبهٔ اینها و لهذا

لازم است

کاهی

اینها

لازم است تعاهد بیت الخلا در وقت خواب که حبس اینها
مورث انواع امراض است چون استسقا و تاریکی چشم
و کلیج زدن سر و صداع و در علاج قولنج گفته اند
که اول باید ابتدا به حقنهٔ لینه کرد که بعضی از ثفلها را
اخراج کند بدون تحریک قوی آنگاه حقنهٔ حاده کنند
و انیسون و زیره و رازیانه و مصطکی و کندر و کرویا
هر کدام از اینها که باشد با شکر سفوف ساخته بخورند
که تقویت احشا و طرد ریاح و تحلیل بلاغم و تلطیف
سودا نماید لیکن هرگاه استعمال کنند رازیانه نیز با وی ضم نمایند
که باعث زیادتی نفخ و مصطکی باشد از ضرر با امعا و تکمید کنند
به سبوس آرد گندم و نمک و کاورس یا به خرقهای گرم کرده
که تکمیدات مذکوره نافع است قولنج را خصوص ریحی
و بلغمی را و در ثفلی و قولنج یابس را و گویند که تعلیق سرگین گرگ که
استخوان خورده باشد بدلالت بعضی خالصان کرده شده

پوست پلنگ یا پوست گاو کوهی یا پشم کوسفند که از جنگل
اگر کرخته باشد به پیچید نافع است جهت قولنج و جالینوس
گفته نافع است اگر در نقره به پیچیده باشد ایضا خوردن
شاخ گاو کوهی سوخته گویند فی الحال درد شدید
قولنج را ساکن کند و شیخ گفته از جمله ضمادهای قولنج ضمادی
ثابت که در انها اسهال اندکی است مثل ضمادهای که از گرفته
از تخم الحنظل با مغز قرطم و اطلیه است که فرا گرفته شود
از زهره گاو و تخم الحنظل و نحو آن و بعضی از آنها احتمال
ایست که قصد کرده نمیشود بآنها اسهال را مثل ضمادی که از
به تخم الجزر یعنی کزنه با مغز قرطم و صاحب تحفه در ذکر حقنا
گفته که جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج ثفلی و ریحی
و بلغمی و امثال است جهت قولنج سوداوی مستمر بی از مجربات

**الدیدان** یعنی کرمهایی که در معده و امعا باشد

دو تولد

و تولد آنها از بلغم متعفن است که کسب عفونت کرده
مستعد فیضان حیوة و دودیت گشته از مبدأ
فیاض افاضه حیوة بوی میکرد چه عادت جناب
واهب الصور جاری شده بر آنکه مستعد کمال طبیعی را
بالصلح آنچه قابل آن می باشد مصور بسازد و کرمها بر
چهار قسم اند قسمی بغایت دراز تا بقدر ذرعی که حیه
نامند علامتش کزیدن فم معده و پیچ شکم و نفرت از
طعام خصوصا بعد بیمه است دوم کرم ریزه شبیه بکرم
سرکه که در معای مستقیم متولد میشود و علامتش خارش
مقعد است سیم کرم پهن شبیه بدانه کدو که از انجهت ویرا
حب القرع نامند چهارم کرم گرد و تولد دو قسم آخر در
در معای قولون و معای اعور است و علامت مشترکه
تولد کرم سیلان لعاب و تری لبها در شب و خشکی لب
در روز چنانکه صاحبش در اکثر اوقات مشغول به تر کردن لبهای
خود است بزبان خود و علامت دیگر جستن از خواب و

سایبدن دندانها بعد بیدار شدن و فریاد کردن و سخن گفتن و خشم آوردن و بد خلقی
کردن بحیثیکه ویرا بیدار کنند و بودن وی بهیئت غضبناک شدن
بدخلق و همه اینها بسبب تصاعد ابخره ردیه است
از کرمها بسوی دل و دماغ و علاج وی استفراغ
ماده و کشتن کرمها بادویه کشنده آنها است و انداختن
آنها به تلیین طبع و سایر حیل از انجمله حیله جیده ایست
که محصل کلام موجز است و آن اینست که چند روز شیر بهائم
که کرمها آنرا بسیار دوست میدارند بعد از ان گرسنگی
شدید بکشند بعد ازان مخلوط کنند با شیر برگ نعناع
یا سیر یا سیاه دانه یا فوتنج نهری آنرا بزبان کیل
خرفه گویند یا صعتر که بزبان مذکور خالو وانرا نامند
یا ترمس یا برگ شفتالو یا آب برگ شفتالو پس بعضی از آنها
شیر مذکور بیکدفعه بیاشامد که درین وقت کرمها گشنه
بوده دهن واکرده منتظر غذا باشند که بیکدفعه شیر
مذکور که برایشان وارد شود هنوز مطلع با اختلاط

ادویه قتاله کرم را شامل صح

ادویه قتاله

ادویه قتاله نشوند آن شیر بعادت سابق میخورند
و تمیز نمیکنند هرگاه اطلاع بادویه قتاله بهم رسانند
نفرت مینمایند ازان و گاهی بکیده میشود قبل از
انکه میدهند شیر مذکور گوشت گوسپند بریان کرده که
با وی نمک و گشنیز نباشد یعنی آنکه گوشت را فرو برند
که درین وقت کرمها متشبث بوی غذا گشته دهن
واکرده ایستند پس ناگاه چون شیر مذکور بایشان
وارد شود بلع کنند و تمیز نتوانند نمیدانند که خصوصا
سرکه عنصل و مرانب صاحب کرم را نافع است بسیار
و قطع میکند ماده این را خصوصا با بعضی از ادویه
و چون مطبوخ را با روغن زیتون بخورند بنده بیان شد
کرمها را بیندازد و چون زروفای خشک را با آب انجیر
و شراب و عسل بخورند بنده بیان شد عده دواها از
کرم پاک کنند و صاحب تحفه در شان نخود گفته که چون

سرکه عنصل حاضر نباشد
واگر سرکه عنصل موجود نبود
سرکه یا عنصل با شند چنانکه
بدل او است صح

[illegible]

یکدفعه دیگر که نجیب شود تا اشتها بخورد و در آن روز چیزی
دیگر نخورد جهت تسکین ورم معده مجرب است و در جایی از
صاحب تحفه نقل شده که یکدرهم پوست نارنج خشک کرده
با آب گرم ازان میدهند در اخراج کرم شکم از مجربات است

**الزحیر** و آن مرضی است در معای مستقیم با وجع
تمددی و انجذابی که توهم میکنند انسان بسبب آن احتیاج
به بیت الخلا را پس چون برود ظاهر شود از او کم چیزی
مثل بلغم و اخلاط به تنهایی یا مصاحبت خون و این مرض را
بزبان کابل زور و در تنکابنی گویند و آن دو قسم میباشد یکی زحیر
صادق که سببش یا ورم حار یا خلط گزنده صفراوی
یا بلغم مالح یا سرمایی که بموضع رسیده باشد یا صلابتی از سواری
و مثل آن و قسمی دیگر زحیر کاذب است که سببش ثقل خشک
محتبس است که الم میرساند معای مستقیم را و می افشرد از وجعی را
که بر سطح آنست و اخراج آن لزوجت مینماید چنانکه بعضی
داخل

قوم

توهم اسهال کرده معالجه بقوابض نموده مریض را بهلاکت
میرسانند و فرق میان زحیر صادق و کاذب باین وجه توان کرد
که آنچه صادقست احساس ثقل سنگینی در باطن و درد
و الم در ظاهر احساس میشود و زحیر کاذب با بخش
شکست در اینجا چنانکه به بیرون آمدن آنچه بیرون نا
آید ساکن شود و اشتها کم گردد و ثقل خشکی بقدر نخود
و بزرگتر در حال زحیر یا قبل و بعد آن بیرون آید و بهتر
امتحان زحیر آنست که دانهٔ خرنوب که نوعی از آن در کیلان
نیز هست که درختش زالگکی نامند بلع کنند پس اگر بزودی
آن از مقعد بیرون آمد زحیر صادقست چه معلوم میشود که
سده در معا نیست والا کاذب خواهد بود و در علاج
زحیر کاذب تلیین طبیعت بعلاج اشربت منفعه که در ذات الریه
گذشت با ابطبیخ بیخ خطمی و لعاب بهدانه یا به بعضی از ملینات
مناسبه که در فایده گذشت و غذا آش الفغا یا آش بشیر کرده

۲۹۵

بالشی که مشتمل بر گوشت آب و پیاز و نخود و سایر اشیا
مناسبه باشد و علاج زحیر صادق آنچه از سردی
بود تکمید مقعد و حوالی آن به نخاله گرم کرده یا
سنگ و خشت و خرقه و امثالها که گرم کرده باشند
و نشستن بر چنین حمام گرم و آنچه از حرارت خلط حاد
باشد علاجش حبس کردن اخلاط و نطول آب و گوشت خطمی
و خطمی و بزر ورد و آنچه برای ورمی باشد علاجش
فصد و ترک غذا دو سه روز و معالجه ورم و آنچه
از سواری و امثال آن بهم رسد علاجش مالیدن روغن
گل و زرده تخم مرغ و مثقال از رق نیم گرم و اگر زاق
زحیر تکمید و نشستن لطیف و نطولات بیکرم نافع است
که تفصیل هر یک خلاف داب مختصر است و شیخ موفق
گفته دوایی جهت زحیر از حاوی کبیر که از محمد بن زکریای
طبیب رازی است که گفته این مجرب عجیب است و تحقیقکه

تحم

[margin: آنچه منصب شود موضع علت ...]

صحت یافته ازین خلق بسیاری حرف ابیض بو داده
بزر قطونای بو داده ابهل بو داده مکد ۲م زیره
کرمانی تخم گواره تخم شونیز خشخاش انیسون تخم کرفس
بزر البنج مکد ۲م و نیم تریاک سه دانگ شربتی از آن
یکدرم هم برای مردان و دو دانگ برای صبی عجیب است
بسیار و صاحب تحفه در ذکر افیون که بفارسی تریاک است
گفته که فتیله او با مرصاف و زعفران بالسویه جهت زحیر
مجرب است در شان آب پاچه گفته که حقنه او جهت
مغص و زحیر سردی مجرب است و در شان تخم بارتنگ
گفته که بو داده آن قابض و مغری و مقوی امعاء
رافع زحیر و قدر شربتش تا سه درم است انتهی و گفته
اند که چون کندر را نخواه هر یک ربع مثقال تا نیم درم
بخورند نفع بلیغی در زحیر ببینند ایضا گفته اند که
کدر بابلی خاصیه خوردنش در زحیر عظیم النفع است

[margin: [illegible]]

۲۹۶

خصوصاً با تخم ارد که ایضاً نیز باد ام باشد که در
سعال گذشت و سفوف مقلیاثا که در اسهال مذکور
شد جهت زحیر نافع است **البواسیر** وان مرضی است
معروف که در نهایت مقعد و حوالی آن ظاهر شود
و دهنهای عروق مقعده گشوده گردد و غالباً با سیلان
خون باشد و قطع سیلان خون بواسیر دموی را جالینوس منع کرده
اند مگر در صورت احساس ضعف قوا گاه و ضعف
حرکت با حاجت در سیلان خون بواسیر ایمنی است از حدوث
اکله و جنون و صرع سوداوی و حمره و ذات الجنب
و ذات الریه و سرسام و سایر امراضیکه مواد آنها
غلیظه یا محترقه است و هرگاه سیلان خون بواسیر که
معتاد وی باشد حبس کنند خوف عروض بعضی ازین امراض
و عروض استسقا و سل باشد و لهذا ابقراط منع کرده
از التقاط دانهای بواسیر هرگاه باعث احتباس معتاد شود

وی باشد و اکثر حدوث بواسیر از سودا و خون
سوداویست و علاجش استفراغ سودا و حجامت
بین الورکین و اصلاح طحال و کبد و تلیین طبیعت
الی غیر ذلک از معالجات مفصله در مواضع خود و اغذیه
ایشان هرچه سریع الهضم و جید الغذا باشد مثل
گوشت لطیف و زرده تخم نیمبرشت و شیخ در معالجات
بواسیر گفته که شونیز یعنی سیاه دانه از جمله ذرورات
یعنی پاشیدنیهای جیده عجیبة النفع است و بعد از
کلامی گفته از آنچه تجربه شده توبال الحدید یعنی آنچه
از چکش زدن آهن شکفته ریزد تخم گوار تخم نانخواه
هریک دو درهم ثمرة الکبر سه درهم شربتی از وی یک
کف با آب گوارد و از آنچه مختار و مجرب است اینست که انجیده
شود از قفته یا به مقدار دو درهم در آب نیم گرم بسیار
بدرستیکه این بصحت می آورد صاحب بواسیر را اگر

بیان خواهد مرتبه عود نمیکند مؤلف گوید که فته بنون است
موقوف است علی الظاهر که بارزد باشد نه جنانی
ختناه فوقانیه که بو بخه خشک باشد و صاحب تحفه
در ذکر حمص که نخود باشد گفته که خوردن برشته او که
شور نشده باشد جهت بواسیر دموی ازموده است
و در خنف که جعل باشد گفته روغن زیتون
و در بادنجان گفته که ضماد دنباله او که اقماع گویند
با بادام تلخ جهت بواسیر و خوردن امراض مقعد و دره
دنباله و شکوفه او بعد از چرب کردن مقعد بروغن بادام
یا روغن بابونه جهت ورم اود بواسیر مجرب مؤلف گوید
که بعضی روغن بنفشه نیز اضافه کرده اند و چنین گفته اند
که کل بادنجان را با روغن بادام تلخ و شل ان روغن بنفشه
برشته بر بواسیر طلا کنند بغایت نافع است و بهتر انکه کل
و اقماع بادنجان را در سایه خشک کرده باشند و در ذکر
عقرب گفته که روغن او که زنده او را بعد از بیست و ششم

۵۶ در روغن زیتون که باز ای هر عددی ده ال باشند انداخته
بچهل روز در افتاب گذارند جهت عرق النسا و فالج و
بواسیر مجربست و دهمانی گفته که بتجربه رسیده که چون آن ماهی
ابنده بیده را اندک آب پاشیده بر روی ان گذارند خصوصا
در تابستان عقرب بسیار از ان متکون میشود و در تحفه
ضماد برگ نعناع گفته که به تنهایی جهت بواسیر بغایت
نافع و مؤلف ما لا یسع در این خصوص گفته که این از اجمع
ادویه است در بواسیر و شربت مورد که دیر اسهال که گذشت
از منافعش دراقم بواسیر و قطع سیلان خون بود و
اشتنی با بیکه پوست انار در او پخته باشند مقوی مقعد
و قاطع خون بواسیر است و صاحب تحفه در ذکر سفوفات
گفته سفوف لقطع دم البواسیر مجربست منقول از معالجات
بقراطی عجیب الفعل است حب جوز محرق نخود و زرده تخم مرغ کوفته

بکج وکجد بو داده شده ج ز و مجموع را س بیده دو درم
با شربت سیب یا آس یا ریباس بناشتا استعمال نمایند
مؤلف گوید که صفت اشربه مذکوره جمیعاً در اسهال گذشت
و در شان استخوان سوخته یا چه گفته که با صبر جهت اسقاط
کردن دانه بواسیر مجرب است و در ذکر مقل گفته که با اندکی
سرنج جهت اسقاط دانه بواسیر و تحلیل آنها **ورم المقعدة**
یعنی آماس مقعد و سببش یا خون خالص یا خون صفراوی
و علاجش فصد باسلیق و تلطیخ مقعد اولاً به روغن گل و موم یا بزرده
تخم نیمبرشت و هرگاه با درد شدید باشد اندکی آب گشنیز نیز
اضافه کنند و چون از ابتدا بگذرد و طول بکشد باید که ملین و
منضج بانه کنند مثل خطمی و بابونه و گل بنفشه و صاحب
تحفه در ذکر مقل گفته که ضماد مسحوق او با چندان سبوس
گندم که بجای آب رب انگور باشد با قدری روغن گل جهت
ورم مقعد از مجربات و در بواسیر ذرور و ضماد ونشکوفه

انتهی

بادنجان نیز گذشت **حكة المقعدة** یعنی خارش مقعد و سببش
یا خلط بورقی یا مراری یا قروح یا کرم یا ماده بلسوری یا تولد کرم است
و علاجش تنقیه و کشتن کرم و معالجه قروح یا کشتن کرم است
و آنچه نافع است جمیع مذکورات را مالیدن مقعد است به برگ
و حجامت عصعص که استخوان ذنب است که انتهای استخوان
پشت است متصل به بین الورکین **شقاق المقعدة** یعنی ترکیدن
مقعد و سببش یا گرمی و خشکی مزاج یا ورم حار یا بواسیر یا ثقل
خشک غلیظ محتبس است و علاجش تعدیل مزاج و مداوای
ورم یا بواسیر و تلیین طبیعت بمثل شربت بنفشه بالعاب
بهدانه و احتراز از آب سرد و اشیای قویة القبض یا شوربای
المحوضة و اغتذا بمثل باچه یا زرده تخم نیمبرشت و امثال
ذلک از اغذیه نافعه و چون پنبه را بزرده تخم نیمبرشت
یا بروغن هسته زرد آلو آلوده کرده نیم گرم بر نهند نافع است
و ادویه اورام و شقوق مقعد در ضمن معالجات مطلق
اورام و شقوقات مذکور خواهد شد یافت میشود و صاحب تحفه

یا بواسیر

299

**خروج المقعدة** یعنی بیرون آمدن مقعده بسبب سستی یا در محلات
چنانکه دشوار می باشد بر گردیدن وی بجای خود یا سست
شدن عضلهای ماسکه مقعده است پس آنچه از ورم باشد علاج
ورم کنند و آنچه از استرخای مذکور باشد در آبیکه در او
قوابض مثل مازو و گلنار و زرورد و پوست انار و امثال
ذلک جوش نیده باشند بنشینند یا بعد از نرم این مقعده
بروغن قسط یا روغن گل چیزی از قوابض بر وی بپاشند
و پنبهٔ ~~بر وی گذاشته~~ بطریق رفاده بر وی گذاشته
پارچه به بندند تا بموضع خود باز گردد پس اگر باز نگردد
به نشینند در آبیکه ملینات و مسکنات وجع پخته باشند چون
خطمی و پوست خشخاش و بابونه و گل بنفشه و تخم [illegible]

## فصل سیزدهم در بعضی از امراض کلیه و مثانه

کلیه گرده است که قلوه نیز نامند و مثانه بول دانست



بدانکه علامات حرارت کلیه رنگینی بول و سوزش وی و گرمی
قطن که ما بین الورکین است و شدت شهوت جماع و تشنگی است
و علامات سردی وی سفیدی بول و کمی شهوت جماع و ضعف
پشت مثل پشت پیران است و علامات گرمی مثانه احتباس حرارت
در مثانه و رنگینی بول زیاده از آنچه بسبب گرمی کلیه یا سایر
اعضا میباشد و علامات برودت وی سفیدی بول و بسیاری حاجت بشاشیدن
بول وی و تقدم اشیای سرد کننده و علامات خشکی آن کمی بول
و تقدم اسباب مجففه و علامات رطوبت وی سلس
بول و غلظت وی است

## حصاة الکلیة والمثانة

یعنی سنگ ریزه که در گرده و مثانه متکون شود و سبب تکون
آن غالباً بلغم غلیظ لزج است که بسبب حرارت قویه متحجر شود
و گاهی از ریم یا خون نیز متکون میشود و سنگ گرده سرخ است
و از مثانه خاکستری رنگ مایل بزردی و سنگ گرده در
پیران بیشتر باشد و مثانه در صبیان و جوانان و صاحبان
سنگ گرده در اکثر فربه میباشند و صاحبان سنگ مثانه نحیف و لاغر

ودر زمان سنگ مثانه کمتر بهم رسد وعلاج حصاة منع مادّه
بقی لیبار و اسهال بلغم وتلطیف غذا و ادرار بول در بعضی
اوقات انگاه استعمال ادویهٔ مفتّته مفتّح و از جمله مدر آنچه
ذکر کرده طبیخ ازهر شنوبیت و همچنین طبیخ تخم دی و همچنین طبیخ
تخم بردوبام و همچنین صعتر با سرکه و همچنین مربای زنجبیل
وصاحب تحفه در شاهموبیز گفته که چون بجای دانه درم
عددی فلفل بجای داده مداومت نمایند جهت سردی گرده
و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه بیعدیل و در ذکر مجل گفته شرب
بالمثل گفته که آب شاخهای او را که بدون برگ گرفته باشند بقدر
یکوقیه جهت اقراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا
با سکنجبین و بعد از کلامی گفته که چون یک سیر شرب را سور اخها کرده
چهار عدد بیم تخم شلغم را در ان جای داده ثقبها را با پارچه
ترب مسدود نموده خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و
با عسل تناول نمایند در اقراج سنگ مثانه مجرب است و باید
سه روز بدان شور سلوک نمایند جامع گوید که صاحب ما لا بسع
و بعضی دیگر که این تدبیر را ذکر کرده اند و بیعدیل و بغایت مجرب

دانسته اند عسل را بادوی ذکر کرده اندرون باید ضم کردن عسل
اصلاح شرب باشد از بعض مضارّ وی و در ذکر نانخواه گفته
که شرب ۳ ال او که در یک رطل شیر جوشانیده و به نصف رسیده
باشد با یکوقیه شکر که بر بالای محموم خورده شود باعث فراخی
بافراط کرده و ناشتا خوردن همچنین رافع سنگ گرده و مثانه
و از مجربات است انتهی و در بعض ان الباه بخور ماحت القطع
مذکور میشود که سنگ گرده و مثانه را بیرون میراند قروح الکلیه والمثانه
یعنی زخمها که در گرده و مثانه عارض شود علامت نشتر که هر دو برون
آمدن مدّه که و پوستهای رقیق از مخرج بول و احساس درد و وقت بیان
قرحه کلیه و قرحه مثانه باشد قروح مثانی و بدبوئی و از وجع
پوستهای سفید در ثانی و بیرون آمدن پوستهای سرخ و در کرده
موضع کرده که کفل باشد در اول و سبب قرحه غالبا اقره فراخی
است که از بیرون آمدن سنگهای گرده و مثانه عارض شود
وگاهی از خلط لذّاع یا انفجار و رمی نیز میباشد و علاجش
تنقیه بدن بقی و استفراغ و امالهٔ مادّه بسوی اعضا بلیغ

طبیعت و اصلاح اغذیه چنانکه احتراز از هر تلخ و تند مثل سیر
و پیاز و امثال اینها نمایند و همچنین از هر چیز شور و شدید
الحموضه و قوی الحلاوه و آنچه مستحیل بخلط حاد شود دوری
کنند و گوشت کمتر خورند چنانکه اگر محتاج بخوردن گوشت شوند
با جو بقر یا گندم باشد و از جماع و سایر حرکات ردیه
اعراض کنند و هر روز ناشتا ماء الشعیر با شکر بیاشامند
و آب میدانشتر فراز دو وقیه تا نیم رطل جهت قرحه مثانه
و آلات بول و حرقة البول و قرحه رحم و امعا و غیرها
نافع است و تعلیف از باشیای مناسبه چنانکه مذکور شد در سیلان
گذشت ضرورت است ایضاح تمیز شست قرحه کرده و مثانه را
نافع است و علق که بفارسی زلو گویند چون با ویرا السوز اینده
با روغن بنفشه در احلیل بچکانند در رفع قرحه مثانه و
حرقة البول مجرب یافته اند و شیخ گفته که هرگاه درد
شدید شود واجب است اینکه اعراض کرده شود از علاج قرحه
و معالجه کرده شود باین دوا بزر البنج یک دانگ افیون یعنی

تریاک نیم قیراط تخم خیار دو درهم تخم کاهو یکدرهم تخم خرفه یکدرهم
پس بدرستیکه این ساکن میکند درد را فی الحال **حرقة البول**
یعنی سوزش بول بسبب یا حدت بول و بسیاری بورقیت او
است بجهت بسیاری صفرا و حرارت مزاج که علامتش طلق رنگینی
بول است یا از دقت است در مجاری قضیب که با بول چرکی بیرون آید
یا برای نبودن رطوبتی است که آماده شده در لحوم غددیه مجاری
قضیب برای تعدیل حدت بول و نبودن این رطوبت غالبا
از کثرت جماع است پس با خشکی مجرای قضیب و عدم رنگینی
بول و عدم ریم می باشد و علاجش مثل آنچیزیست که در قروح
کلیه و مثانه مذکور شد و چکانیدن شیر دختر با روغن بنفشه
نافع است و همچنین عصاره به یا لعاب بهدانه و خوردن مرق
مرغ فربهی که با نخود کشنیز پخته باشند سوزش مثانه را نافع است
و صاحب تحفه در ذکر ابستان افروز که تاج خروس نامند
گفته که تخم ویرا چون کوبیده در یک رطل شیر ضیف بنده بشب در
مهتاب گذاشته بنوشند و سه روز مداومت شود و زیاده بران

مداومت کنند جهت حرقة البول و بول الدم مجربست و در
ذکر ذیل که تفسیرش در سل گذشته گفته که آب کیاه او از نیم رطل
تا یک رطل در رفع تمام اقسام حارها و سگ دیوانه گزیده مجرب
و رافع حرقة البول و احتباس بول و حصات و تبهای حاره
و سل و بغایت آزموده و در ذکر سفوفات گفته سفوف مجرب
جهت حرقة البول و وجع حین بول مغز تخم خربزه ۳ درم مغز تخم
خیار ده درم مغز تخم کدو ده درم خشخاش سفید ده درم نشاسته ۳ درم کثیرا ۲ درم
رب السوس ۳ درم بزر البنج سفید ۲ درم قند مساوی همه دو مثقال
را با جلاب ساده یا شربت بنفشه بنوشند انتهی و صفت جلاب
چنانست که یک جزو شکر سفید را با ۳ جزو آب باران و دو جزو عرق
بید مشک و ۲ جزو گلاب بقوام آورند که این جلاب چنانکه
صاحب تحفه گفته جهت تبهاد تشنگی و حرارت معده و جگر
و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد
و جهت تقویت آلات تنفس نافع و ملین و منضج و مقوی
اعضا و مدر بول و عرق و جهت اورام احشا مفید است

و گفته که اگر سرد و تر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک
دو جزو اضافه کنند و گفته اند که چون تخم البو با لور را با تخم
خیار بی پوسته کشیده بنا شتا بیاشامند سوزنک را زایل
کنند و قریب بهمین در حصات الکلیه و المثانه از صاحب
تحفه نقل شد و در اکثر نیز جهت سوزنک ذرور اعظم
از سومی ایه نقل میشود و در نقصان الباه معجون اسطو
الفطن که از منافع وی در ضعف کلیه و مثانه و حرقة
البول است مذکور میشود و در مالیخولیا مربای گل گاو زبان
که حرقة البول را نافع است

## احتباس البول و عسر ه

یعنی حبس شدن بول و دشواری وی و سببش یا ضعف دافعه
مثانه است بسبب سوء مزاجی که غالبا بارد میباشد یا ورمی یا ضربتی
یا حبس کردن بول اختیارا یا حدوث تقبقبی ناشی از
جفاف مجرا یا واماندن حصاتی در مجرا یا جرک و ریمی
در مجرا یا بهم رسیدن قرحه است که باعث دشواری بول
می شود چنانکه اگر صبر بر درد کنند بول جاری شود یا

اودیت در مثانه یا حوالی آن یا بجهت ارتفاع خصیه است
بسوی مراق یعنی سر شکم که از ان جهت مزاحم مجرا شود پس
علاج انچه از ضعف مثانه است آنستی (?) مدرات که تعدیل مزاج کنند
چنانکه در سوء مزاج بارد مدرات حاره و در حار بارده بکار
برند و در حصات بعضی از مدرات گذشت و گفته اند که آب
ترب را یعنی والله اعلم آب طبیخ او را تاثیر عظیمی است در ادرار
و تسهیل بول و همچنین آب نخود خصوصا نخود سیاه و علاج انچه
از ورم باشد استفراغ و انضاج و ادرار (بالا) و همچنین سایر اسباب
سابقه را که باعث حبس و عسر بول میشوند رفع و ازاله
ضرور است و صاحب تحفه در ذکر ابقر یعنی شوره گفته که
ربع درم او تا درم با شکر جهت احتباس بول که بهیچ چیز رفع
نشود مجرب است و در ذکر زبد که روغن کره است گفته که اکل
او با شکر جهت رفع عسر بول مجرب و در ذکر کمون که روغن
عبراره (?) باشد گفته که یک وقیه او با نیم وقیه شکر جهت عسر بول
مجرب و مؤلف مالابد همین دوا را گفته که اطلاق بول محتبس
میکند و حبا یعنی سرغچا مجرب است و خوردن تاریشه های باریک شلغم

کہ سابیدہ

کہ سابیدہ باشند با عسل جهت عسر بول بتصریح صاحب تحفه و غیره
مجرب است و آب تبیل (?) چنانکه در رقة البول گذشت رافع احتباس
بول است و گفته اند که نشستن در آب طبیخ سرگین کبوتر جهت عسر بول
بغایت نافع است و نیز گفته اند که یکدانه شپش را در سوراخ
احلیل بدر اندن (?) رافع احتباس بول است و مؤلف موجز گفته
هرگاه داخل کنند در احلیل طاقه از زعفران یا یکدانه شپش
یا یکدانه پشه ادرار کند فی الحال و صاحب تحفه در ذکر فساس
که ساس باشد گفته که گذاشتن ساییده او در سوراخ قضیب
جهت احتباس بول بسیار مؤثر است و در ذکر خفاش یعنی
شب پره گفته که طلای مطبوخ او بر احلیل جهت احتباس
بول سریع الاثر مؤلف گوید که بعضی چکانیدن آب طبیخ مهرآی (?)
او را گفته اند دستفاتی نیست چه جمع هر دو توان کرد که انفع باشد

## سلس البول و البول فی الفراش یعنی بی

در پی آمدن بول بی اراده و بول کردن در جامه خواب
سبب این هر دو یا کثرت استعمال مدرات است یا استرخای مثانه

یا عضلهٔ وی بسبب سوء مزاجی که غالبا بارد است و گاهی از رطو
بتی است که جذب رطوبات از بدن بسوی مثانه کند و
گاهی از ورمی یا ثقل خشکی است که در حوالی مثانه بهم رسیده
هر ساعت مثانه را بیفشرد و اخراج بول نماید یا از ضربه
و سقطه است که ازاله قوه از فقره‌های پشت کرده بول بسیار
در مثانه نگنجد یا رباطات مثانه مسترخی شود پس بی اراده
بول بیرون آید و خوابیکه غرق یعنی زور رفته و سنگین باشد اعانت
میکند بر بیرون آمدن بول بی اراده و اینکه در اطفال بسیار
میباشد بسبب رطوبت امزجه ایشانست که باعث سستی
مثانه و عضلات وی و غرق بودن خواب ایشانست و یا باعث
که در خواب قوهٔ متخیله بسبب متاذی شدن از حدت بول بخیال اندازد
خیالی را که محرک دافعهٔ ارادیهٔ بول شود مثل آنکه مقاماتی
را که در بیداری در آنجا بول میکرده وانماید و از اینجهت
گفته‌اند که مبتلا باین درد باید که در بیداری جهد کند در
تصور کردن آن مقامات را بمکان محترم مثل آنکه این مقام را جد

یا مکان

یا مکان محترم دیگر فرض کند بعتبریکه این معنی در نفس او راسخ
شود تا چون متخیله بخیال بول اندازد منذر آن شده امتناع کند
و علاج آنچه از حرارت بود که دانستی کثرت رقت میشود قوابض
بارده است مثل زرورد و سماق و کشنیز خشک و غوره
و بلوط و تخم کاهو و تخم خرفه و کافور مفرده و مجموعه
بحسب اقتضای حال با شربت انار ترش یا ماءالت بیات منقع [?]
چنانکه مؤلف موجز گفته و آنچه از برودت بود چنانکه
اغلب است قوابض حاره نافع است مثل سعد و کندر نافع است
چنانکه گفته اند **رباعی** چون در سلس البول ز کندر دو
درم ٭ وز شقد برابرش نه افزون و نه کم ٭ سی
بقند سوده از ان میل کنی ٭ آسوده شوی زهی بصحت از غم ٭
و صاحب تحفه در ذکر بلوط که نوعی از آن در گیلان داو است [?]
و الشبر مازو نامند گفته که چون بلوط را با نیم وزن آن کندر
با روغن زیتون سرشته مداومت بشرب او کنند قاطع سلس
البول و بول در فراش و ادرار مذی و منی و مجفف تازکار [?]

و مجرب دانسته اند و در معالجات گفته معجون ماسک البول
جهت سلس البول و تقطیر ان نافع است و مجرب است و بلوط مقشر
۱۵ ام زف مر و تخم سداب از هر یک دو درم سعد شونیز هیل
از هر یک سه درم انجیر خشک پنج درم با عسل بسرشند قدر
شربت از سه مثقال تا پنج مثقال و در ذخیره گفته که شرب
سم سوخته بز نر را با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب
دانسته اند و قدر شربتش تا دو درم است **رباعی** در خواب کنی
چو بول آن به که مدام پرهیز کنی ز کثرت میل طعام و ز
بهر مداوی خوری از برشعثا دانگی دم صبح و دانگ دیگر
سر شام صفت برشعثا فلفل سفید بزر البنج هر یک [illegible]
بیست ال تریاک ده ال زعفران ۵ ال سنبل عاقرقرحا فرفیون
از هر یک مثقالی کوفته و بیخته وعده و نصف ال عسل سرشته هر
صبح و شام دانگی فروبرند چنین گفته ~~[illegible]~~ لیکن در استعمال
(بالکل اکثر ادویه)
این دو امر اعانت احتیاط ضرور است کما لا یخفی **تقطیر البول**

یعنی

[margin: [illegible] از هر یک [illegible] کنند [illegible] اساس / [illegible] نقل طبیبی [illegible]]

[margin: یافته در تالیف بعضی [illegible] / [illegible] / [illegible] / بعضی از اجزای [illegible]]

یعنی قطره قطره آمدن بول و آن حالتی است واسطه میان عسر بول
و استرسال و سببش یا حدت بول است بجهت اطعمه و اشربه حاده
یا حرارت مزاج که صبر نمیکند طبیعت تا وقت جمع شدن و دفع
کردن بتمامه بیکمرتبه و یا بسبب ضعف مثانه یا ضغطی که
در مثانه بهم رسد بسبب ورمی یا قرحی یا جربی یا فقدان
حسی ناشی از سرمای بسیار که با این اسباب قوت ماسکه و دافعه
مثانه بجهت ضعف وی مختل گشته بخلاف عادت سیلان و تقطیر
عارض شود و علاجش از اله اسباب مذکوره و تعدیل مزاج
مثانه و شیخ گفته که اکثر انچه عارض میشود این علت بسبب
برودت و بسبب فالج است پس اکثر علاج از برای این علاجیست
که مسخن و مقطع باشند و هر کسیکه عاجز باشد از صبر کردن از بول
پس بدرستیکه او منتفع میشود بادویه باهیه و بعد از کلامی گفته
و ایضا حقنه نافع است و استعمال سیر نافع است پس بدرستیکه
او ادرار بول میکند بول منقطع را و اعاده میکند بول را
بسوی انچه واجب است و از انچه تجربه کرده ایم ما او را اینست که

۲۷/۶

بگیرند از هلیله کابلی مقشر یکجزو و از بهمن سرخ نیم جزو و از فوفل
خشک و حب الآس و سندروس و مر و کندر و سعد و بسباسه
مکلسه جزو و از قرنفل نیم جزو و از ورد خشک و حب المحلب
دو جزو سرشته میشود بعسل آمله و حفظ کرده میشود و ازان خورده
میشود و بعد از کلامی گفته و ایضا شونیز یعنی سیاه دانه و تخم
سداب اجزای مساوی سفوف کرده میشود از او هر صبحی وزن
یکمثقال و از معالجات خفیفه اینست که ازان خورده شود از
تخم قاقله یکمثقال و آرد بلوط نافع است خصوصا هرگاه
خیسانیده شود بلوط را بسرکه غسل یکروز و یکشب پس
برشته شود بر تاوه و ازان خورده شود از او و شربتی از و
ده درهم و راسن خوب دوا است برای ایشان و ایضا
شند و کندر را اجزای مساوی سفوف کنند از او هر صبح وزن
یکمثقال و روغن خروع یعنی بید انجیر که بترکی کرچک باشد
ایضا بشر باد مرد را نافع است در این مرض خوردن انجیر و عسل
علی الدوام و هرگاه بر دارند مومیایی تر کرده در
روغن زنبق در دبر و چکانیده شود در تحلیل صبر کنند



بر بول و همچنین خوردن انجیر با خمیره روغن زیتون انتهی
و در حصاة و همچنین در بول الدم جهت تقطیر البول گذشت و دهن الشونیز نیز در وجع الکلیه مذکور شود

## فصل چهاردهم در امراض اعضای تناسل و بعضی از مناسبات مقام

علامات امزجه اعضای تناسل اما علامات حرارت پس
شدت شبق یعنی شهوت جماع و بسیاری موی عانه و در آنها
و سرعت رویید موی آنها و درشتی آن موی و بزرگی ذکر
و رگهای وی و انثیین و سرعت انزال است و اما علامات
برودت پس اضداد این علامات است و اما علامات رطوبت
پس باریکی منی و بسیاری وی و ضعف نعوظ است و علامات
یبوست اضداد این و غلظت منی است و علامات مزاج مرکب
به ترکیب علامات است **نقصان الباه** یعنی کم شدن
قدرت بر مجامعت بسبب کمی خود منی یا کمی حدت وی و فقدان لدغدغه بهیج شهوت
یا عروض سوء مزاجی در قضیب یا استرخاء عصبی در آن یا سوء مزاجی در اوعیه منی یا بدی هضم معده یا کمی خون در آن یا علت بدن یا افراط حرارت یا برودت است یا ضعف بودن اعضای رئیسه که حقیر در این رباعی درج کرده

**رباعی**
اعضای رئیسه حکمی چار بود از معرفتش طبیب ناچار
بود دل با جگر و دماغ و خصیه کین چار در امر بقای نسل

و نوع بسردار بود زیرا که بقای نوع انسان باختلال
احدی از آن مختل گردد اما دل پس بجهت آنکه وی منبع مادهٔ
روح دریحی است که توالد و تناسل بآن قایم است چه سبب
نعوظ و انتشار ذکر ریح بسیاری و دخونات است که میراند آنرا روح
شهوانیه بسوی عصب ذکر پس عصب طولاً و عرضاً
ممتد شده قابل ایلاج میگردد و از اینجهت شیخ گفته که نفخ خوب
معین است حتی آنکه کسیکه بسیار باشد نفخ در شکمش یا افراط الم
رسانیده پس بدرستیکه او نعوظ می‌کند پس اصحاب سودا بسیار
انعاظ میباشند برای بسیاری نفخ ایشان و اما جگر پس موقوف
شدن او باعث انقطاع مادهٔ منی است چه وی مبدء انگیختن
خون و توزیع کردن اوست بر اعضا و مهیا کردن مادهٔ منی است
که فضلهٔ هضم رابع است و اما دماغ پس وی مبدء قوهٔ حاسه
محرکه قوهٔ شهوانیه است پس باختلال آن حس لذت مختل شده
کار جماع خلل تام می‌یابد بلکه شیخ و ابقراط باین مضمون گفته
اند که جمهور مادهٔ منی از دماغ است که فرود می‌آید از دو رگی

که در پشت دو گوش است و از اینجهت فصد این دو رگ باعث
قطع نسل است و متصل‌اند این دو رگ به نخاع پس میریزند
این دو رگ در نخاع و از آنجا بسوی گرده و از آنجا بسوی
رگهای بیضه با تقیعی میرسانند و منافاتی نیست ۲ میان آنچه گفته شد
از آنکه مادهٔ منی فضلهٔ هضم رابع است چه جمهور معظمش از
دماغ است و فضلهٔ هضم رابع از هر عضوی متمم آنست
~~از اینجا است شباهت اعضای ولد با اعضای والدین یا یکی~~
و از اینجا است ناقص بودن عضو ولد بنقصان همان عضو از اعضا
والدین و شبیه بودن اعضای وی با عضای ایشان ۲ بلکه گاهی
ولد شبیه به پدر میباشد بدون مادر گاهی بعکس همانست که رسول صلعم
در جواب ابن صوریای یهودی از این سؤال فرموده که ایهما
علا و سبق ماؤه ماء صاحبه کان الشبه له یعنی هر یک از
پدر و مادر که بلندی کند و سبقت گیرد آب او شبیه شود شباهت مراو را
و اما خصیه ... وی پس رئیس
بودن وی در بقای نوع که ناشی از توالد و تناسل است ظاهر است بلکه

۳۰۸

انچه رئیس است در بقای نوع خاصته همانست چه دل و دماغ و جگر
در بقای شخص نیز رئیسند کما لا یخفی و بباید دانست که قضیب و سایر
اوعیه منی نیز تابع خصیه اند در رئیس بودن بقای نوع و لهذا
بعضی از جمله اعضای رئیسه قضیب و اوعیه منی را شمرده اند که خصیه
نیز داخل اوعیه منی است بلکه اعظم آنهاست و بالجمله از اسباب
نقصان باه ناخوش بودن مبدأ انست بسبب استیلای ضعف
بران یا منسد شدن مجاری میانه ان و میان اعضای جماع
یا غیر ذلک از آفات و گاهی بسبب عدم قدرت بر جماع شرم
یا خوف یا توهم عجز از جماع پیش از مجامعت یا غم و هم
یا تفرق و تشویش حواس بجهت امری از امور میباشد و گاهی
نیز ترک جماع مدتی باعث عجز از وی میشود که در اینوقت
طبیعت معطله فراموش میکند تهیه اسباب جماع و تولید منی را
همچنانکه فراموش میکند طبیعت تولید شیر را در مدت فطام یعنی زمانی
که طفل را از شیر باز گیرد و حقیر از تفصیل تدابیر اسباب
مذکوره اعراض کرده ایراد بعضی از ادویه و اغذیه و
اشربه و مروخات و برخی از تدابیر در این مختصر می نماید

که نوشته البته در امر باه کافی است و بباید دانست که عمده
در تقویت باه بر اغذیه بیشتر از ادویه است که تکون منی از
غذا است اگر چه ادویه را در رفع علل اعضای تناسل تاثیر
بیشتر است **رباعی** باشی چو ز ضعف باه دلخسته مدام ❁ کارت
نرسد بوقت صحبت به تمام ❁ هر گاه که خاطرت کند سوی
غذا ❁ مغز سر گنجشک خور و بیض حمام ❁ بیض حمام تخم کبوتر
است و مغز سر گنجشک در امر باه بسی موثر است چنانکه گفته اند
**شعر** انچه در باهی سقنقور است ❁ ضعف آن در دماغ عصفور است
خصوصا چون بروغن بادام برشته با دارچینی و خولنجان و زنجبیل
داشته باشد از اغذیه مبهیه مناسبه بخورند و صاحب تحفه
در منافع گنجشک برای ضعف باه گفته خصوصا تخم و مغز سر
او که در وقت هیجان گیرند بغایت مفید و تخم او در تسخین
بدن بعدیل و مغز سر او با زردهٔ تخم مبهی و در ذکر زنجبیل گفته
که با زردهٔ تخم نیمبرشت جهت زیاد کردن منی و با خولنجان و
پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربه است و در شلغم
تحفه گفته که چون در آب بپزند خام تناول نمایند و آب

بخصوص چون با نعناع [illegible]
[illegible]
و در آن خوری است و [illegible]
تناسل را ضعیف است و
شهوت میبخشد [illegible]

منقوع آنرا با اندکی عسل بنوشند جهت اعادهٔ شهوت
جماع ماهی یوسیین بی‌عدیل است و در شان نرگس گفته که تخم
او بقدر نیم مثقال محرک باه ماهی یوسیین و در ذکر تمر یعنی خرما
گفته که چون تمر را با شیر تازه خیسانیده تناول نمایند
و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بی‌عدیل دانسته اند
و در شان آب مطبوخ برنج گفته که با شیر تازه بالمناصفه ده
روز خوردن جهت تولید منی مجرب است و صاحب ذخیره بحسب
بسط کتاب در این باب نیز که باب مقویات باه است بسط کلام
داده و حقیر بر طبق اختصار این مختصر بعضی از ملخص کلامش
او را ایراد میکند که گفته اصل اندر علاج ضعیفی قوت
مجامعت آنست که تدبیر زیاد شدن آب و باد کنند هرگاه
که آب و باد در اوعیه منی پر شود قوت دافعه اندر دفع
او بجنبد و شهوت بیرون کردن آن پدید آید و زیادتی آب و باد
طعامی را باشد که از وی خون غلیظ گرم و تر پدید آید تا
گرمی او از آن تری بخاری و بادی بر انگیزد و هرگاه که خون

غلیظ

غلیظ و نرم باشد بادی که از او خیزد تحلیل نپذیرد و
قوت او اندر هضم ثانی و ثالث بماند و قوت مجامعت
و قوت قضیب از این پدید بود و بدین جهت طعامیکه
از بهر این کار تعیین کرده اند آنست که اندر وی سه معنی
بود یکی آنکه کثیر الغذا دوم بادانگیز سیم گرم اگر این هر سه
اندر یک چیز حاصل باشد از آن طعام بهتر منفعت نباشد
و اگر نباشد دو چیز یا سه چیز بهم ترکیب باید کرد تا این
سه معنی متحقق گردد اما آنچه اندر وی این هر سه معنی حاصل
است نخود است و لوبیا و شلغم و آنچه بدین ماند و آنچه اندر
وی یک معنی یا دو معنی حاصل است باقلا و پیاز است و آنچه بدینها
ماند باقلا کثیر الغذا او اندر وی رطوبت بادی است که منشأ
تولد بادها است اما اندر وی حرارت نیست که اندر وی رطوبت
بخاری بر انگیزاند نیست پس اگر چیزی گرم که مزاج او خشک
بود و ضد مزاج منی باشد مثل زنجبیل و دار فلفل و دار صینی
و شقاقل با وی بیامیزند این هر سه معنی اندر وی پدید آید پیاز
گرم و تر و بادانگیز است اما قلیل الغذا است اگر او را با گوشت بره

[illegible]

یکی بهتر ترکیب سازند این هر سه معنی از وی حاصل آید انگور سفید
شیرین رسیده بسیار غذا و تری دهنده و باد انگیز است و
قوت او از قوت شلغم و گزر بیشتر است و گردکان و بادام
شیرین و فستق و فندق و جوز هندی و کبوتر بچه و بط
و جگر مرغ و انگبین و روغن گاو و کباب و شیر برنج و مویز
اندرین باب سود مند است و چیزهای گرم و لطیف کننده چون
صعتر و هرچه بدین ماند مضرت رسانند زیرا که بادها را تحلیل
کنند و نخود اندرین باب از همه غذاها بهتر است و اگر او را در آب
آغشته کنند و هر بامداد یک مشت از آن نخود خام بخورند
~~بغایت نیکو باشد~~ قوت عظیم کند و در وی هیچ مضرت نباشد
و اگر مردم سرد مزاج با اندک زنجبیل خورند بغایت نیکو
باشد محمد زکریا گوید اگر کسی از دختر خانه عاجز آید بدین
نخود خام بمقصود رسد و قلیه هر کسی که اندر وی گوشت
و گزر و کندنا و نخود و باقلی و نمک و ابزار زنجبیل آمیخته
و زرده تخم مرغ افکنند از بهترین غذاها است و اگر

انگبین

انگبین اندرین قلیه کنند بهتر و قوی تر باشد ~~و حکایتها و خواندنی~~
~~کتابها که اندرین باب تصنیف کرده اند~~ و ماهی تازه بریان
کرده گرم گرم بزرگ کرما گرم با پیاز خام خوردن بغایت نافع
است و صاحب مزاج سرد را با زنجبیل و فلفل و قرنفل و خولنجان و مانند آن
باید خورد و پیاز بر روغن گاو بریان کرده و زرده تخم برو شکسته
و گوشت میش جوان با پیاز و نخود پخته و کباب سود مند و نافع
باشد ایضاً زرده تخم مرغ ده عدد روغن گاو بیست درم
شکر سوده سی درم دارچینی نیم درم برو افکنند و نیمبرشت کرده
بخورند و اگر بجای شکر عسل کنند روا بود انتهی ما جمعت من
الذخیره و دیگر از اغذیه قاصد بن باه مرغ فربه و قوقاول
و دراج و کبک و کبوتر بچه و جوجهای فربه و بره گاله نر و گوسفند
و شیر و خیار و کدو مناسب است و مهلبیه که بفارسی فرنی نامند
که آرد برنج را با شیر و آب بالمناصفه بجوشانند تا مهرا شود
و شکر بقدر حاجت اضافه کنند مبهی و مولد منی و مقوی کرده
و سمن بدن و باعث طول عمر و دافع خشونت حلق و سرفه است

بیکن بطی الهضم درمعده دیر درد و مضر جگر ضعیف است و شربت انجیر

مقوی باه و گرده و منقی مثانه و مولد منی و باعث تغوط بسیار

است و گویند که این شربت را کسیکه چند سال قادر بر جماع نبوده

داده اند قدرت یافته و مجربست نخود سیاه یکمن و از انجیر

بدل وی نخود سفید در پنج من آب بجوش دهند تا دو من آید

انجیر خشک دو من در سه من آب بجوش دهند تا نصف آید

پس آب طبیخ نخود و آب طبیخ انجیر را در دیگ کرده عسل

یکمن و نیم اضافه نمایند و دارچینی و خولنجان و قرنفل

و سنبل هر کدام زعفران نیم درم کوبیده در خرقه بسته در آن

اندازند و بجوش دهند تا بقوام آید شربتی ۵ مثقال و مربای

زردک که در تقویت باه بی‌عدیل است در منزله گذشت و قاصرالباء

ضرورتست
قوت باه را اجتناب از چیز قوی الحموضه و حریف و مالح

و مجفف مثل کاهو و تخم گشنیز و غیر آن که تجفیف منی کند یا تحلیل ریاح نماید

چون سداب خشک و زیره و نانخواه و صعتر و فودنج

وعلس

وعدس و همچنین ضرورتست اجتناب کردن از افراط در اغذیه

چنانکه باعث تخمه و سوء هضم شود و همچنین بسیاری آشامیدن

آب و استفراغ بفصد و حجامت و تعریق در حمام علیحده

اجتناب از استفراغ یعنی در اسهال نیز کنند بهتر است مگر با

ضرورت و همچنین اجتناب کنند از تعب کشیدن و دویدن و ورزش

تا خستن و امثال ذلک این بود ذکر بعضی از اغذیه و ادویه

سهله و بعضی از معاجین نیز ایراد میشود که گاهی احتیاج بآن

میشود و قبل از ذکر آن روغن نخود را ایراد مینماید که مناسب

مقام است که صاحب تحفه در ذکر ادهان گفته که باه را مانند از

اسرار مکتومه شمرده اند و در تقویت باه بی‌عدیل دانسته اند

و چون با اصل معاجین باهیه طبخ دهند منافع او را اکثر میشود

نمود و چون بالشونیز استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع

بارده بغایت مؤثر است و استخراج روغن نخود بعنوان مختلف

است و بهترین تقطیر او است که نخود را نیم کوفته در روغن سطحی کنند

تا ... ادویه دیگر هم

و دهن خصی هم

کتابخانه مجلس شورای ملی ... ۱۳۰۲ هجری

۳۱۲

بطریقیکه گلوی قرع خالی باشد الی اخر العمل که درج و اهل رساله
در روغن آن گذشت همان مضمون گفته الا آنکه گفته بر اطراف
شکم قرع آتش سرگین یا زغال کمی برافروزند و در ذکر معاجین
گفته معجون ملوکی جهت قوت باه و اشتها و قوت مجامعت بسیار
بسیار مجربست صفتش جوزبوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ
اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هریک سه
مثقال قاقله کندر از هریک یکمثقال اشنه ۲ ل مشک نیم ل
قند و گلاب از هریک ده مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل
بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بعد از قوام بسرشند
شربتی یکمثقال معجون جلالی مستعمل جهت زیاد کردن منی
و قوت مجامعت و ضعف کرده و اشتها مجربست صفتش سنبل الطیب
قرنفل دارچینی قاقله از هریک ۲ ل انیسون تخم کرفس
از هریک ۱ ل زیره کرمانی مدبر مقل مصطکی نعناع خشک
عود نیم ل فلفل ۲ ل یا یکمثقال شربتی ۲ م نافع بود و مجربست

و بعد از چند معجون گفته معجون حب القطن جلیل القدر عظیم
النفع است و از جالینوس است اعاده شهوت باه میکند
بعد از نومیدی و او از صاف میکند و سده میگشاید و ضعف
کلیه و مثانه را زایل کند و جهت حرقة البول نافع و سنگ
گرده و مثانه را بریزاند و دشواری نفس و ربو را نافع
است قدر شربتش ۲ ل و قوتش تا سه سال باقی میماند صفتش حب
القطن بیست ل دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم انجره
(یعنی تخم گزنه)
از هریک ۵ ل شقاقل زنجبیل از هریک ده ل دارشیشعان
سال قیط شیرین بزرکتان مقل مصطکی از هریک ۴ ل با
سه وزن عسل کف گرفته بسرشند و بعد از ذکر معاجین
بسیار و فلونیا و امثاله گفته اما معاجین باهیه در استعمال
او شرط است که اغذیه نیز موافق باشد و تفرق نسبت بر
مزاجی در ادویه آن لابد است و امکان نیست که در هر مزاجی هر معجون
مهیجی مؤثر باشد انگاه تعداد معاجین باهیه کرده و دو
معجون را چون از میان آنها اقل مؤنةً و اجل معونةً یافته

حب القطن یعنی پنبه دانه

انتخاب کرده آنکه با ایراد همان می نماید که گفته معجون نوم از تالیف الحکی که
مؤلف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر المنافع و بغایت
منتهی در مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات و کل
امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس
و لکنت زبان و سرفهٔ رطوبی و فساد آواز و تحلیل ریاح و
سدد و تقویت معده و جگر و امراض مقعد و رحم و کم اشتهاء
آن و جهت احتباس بول و حیض و نیکو کردن رنگ رو و
بر انگیختن باه مایوسین بغایت مجرب و مضر جوانان و
صاحبان مزاج حاره و مصلحش سکنجبین و شربت عناب و
طلا کردن روغن او بر بدن جهت رفع اذیت سرما و شقاق
یا نشتنه یا و قلع آثار و بر قضیب جهت تهییج باه بغایت نافع
و قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش تا دو مثقال و آن
گرمست در سیم و خشک است در اول صفه یک رطل سرکه کهنه را
با یک رطل و نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یک رطل
و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل و قرنفل دار فلفل

دار چینی

دار چینی کبابه جوز بوا عاقرقرحا خولنجان از هر یک ۲ ل
زعفران ۱ ل روغن گل سرخ ده ل و اگر اخذ روغن او خواهند
قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گل بجوشانند و روغن
او را بگیرند و بعد از آن با عسل بجوشانند معجون منتهی
منقول از ابن هبل در تقویت باه و تولید منی بغایت
آزموده است تخم تره تیزک تخم بوجه مغز جلغوزه از هر یک
ده ل زنجبیل شقاقل بوزیدان خصیة الثعلب از هر یک
چهار ل حلتیت طیب ۶ ل روغن نارجیل ده ل ادویه را
بروغن نارجیل چرب کرده با شصت ل قند معجون کنند و اگر
عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است و قدر شربتش دو مثقال
و قلیهٔ زردک و تخم [illegible] و امثال آن تناول نمایند
و در بحث حبوب گفته حب عنبر مخترع حقیر جهت نعوظ
مجربست بعد از شش ساعت نعوظ می آورد تا دوازده ساعت
و چون با آب سرد خود را بشویند نعوظ برطرف میشود و چون

در دهان نگاه دارند در عرض یکشبانه روز آب میشود و دهان را
بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمعی کثیر از اطبا حقه
نواب خاقان خلد آشیان صاحبقران بجهت این امر حبها
ترتیب نموده هر یک بی علتی نبود بعضی زود آب میشد و بعضی
بانکه وقتی نرم میشد و بعضی بد مزه بود و این حب بغایت
مستحسن طبع شده و فی الواقع بیعدیل است ص بنیر مایه شتر اعرابی
عنبر اشهب مشک خصیة الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل
بقدر نخود قند قی حب سازند و روزی یکعدد تناول نمایند و
از عقب آن شیر تازه بنوشند یا آب ترتیزک یا آب نخود خام
خیسیده بنوشند و از این حب تا نیم مثقال میتوان خورد
و مرطوب المزاج زیاده میل میتواند نمود و مؤلف ما لا یسع در ذکر
عنصل گفته هرگاه بجوشانند از عنصل نیم اوقیه در دو اوقیه روغن
زنبق تا پخته شود پس صاف کنند روغن را از عنصل و بردارند

روغن را و نرم میکنند آن روغن ته پاها را و بخوابند
بر فراش و راه نروند بر دو پا بعد از روغن مالیدن پس
بدرستیکه این میکنند در نعوظ آوردن کار عجیبی بفعل آورند
این عمل را هفت روز پی در پی اعاده میکنند آنچه را که مأیوس
بودند از آن مجرب است و این از اسرار مکتومه است و صاحب
تحفه در بیان ضماد عنبر گفته که طلای آن با غالیه و روغنهای
حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر احلیل
باعث شدت قوت جماع طرفین بجدا از اطلا و در بیان ضماد
بیخ نرگس گفته که به تنهایی جهت قوی کردن قضیب و بر باد و
احلیل جهت رفع عنن از مجربات است بشرطی که آنرا سه روز
در شیر خیسانیده خشک نمایند و در ذکر نمل گفته که چون
صد عدد مورچه حقیر را در نیم وقیه روغن زرازقی یا
روغن زنبق کرده سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن
بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه مأیوسین و رافع

عانه و سورت صلابت و بزرگی قضیب و از نجوبات شمرده اند
انتهی ایضا مالیدن موی سر شتر بره مرتبه با مهیج باشد ایضا مالیدن
پیه سوسمار بر قضیب چنانکه گفته اند **شعر** گر بمالی بر قضیب
خویشتن پیه سوسمار ٭ سر برآرد که صحبت هر مثال اژدها ٭
و از جمله چیزها که اعانت بر جماع مینماید نظر کردن بجماع
سوی حیواناتیکه بهم جفت شوند و قراءت کتب مصنفه
درباره و حکایات جماع و مجامعین قوی و همچنین خوابیدن
بر پشت و تراشیدن موی زهار که باعث تحریک حرارت و نبوت
و سبب جذب خون و حرارت بسوی عانه و قضیب میگردد و
لهذا از قدما و ارباب تجربه از تراشیدن زهار بسوی مقراض
کردن عدول میکنند و گفته اند که تراشیدن زهار باعث بزرگی
شدن ذکر و تراشیدن سر باعث بزرگی کردن میگردد والله اعلم

**سرعة الانزال** یعنی زود انزال شدن منی بسبب یا بسیاری
منی است علامتش قوت اعضا سیما اعضای تناسل و اعتدال قوام

در رنگ

در رنگ منی و بسیاری مقدار ان و عدم احساس ضعفی بعد از
انزال و یا بسبب باریکی و خامی منی است علامتش در قوام
در رنگ منی ظاهر است و کثرت ودی بعد از بول نیز دلیل است و
یا بسبب گرمی و تیزی منی است علامتش زردی رنگ منی و سرعت
جستن وی و سوزانیدن مجری در وقت بیرون آمدن و یا بسبب
استرخای اوعیه منی و آلات تناسل یا تشنج اوعیه منی است
علامتش بیرون آمدن منی بی حظوظ است و علاج آنچه از کثرت
منی باشد فصد و اکثار از استفراغ منی و اجتناب اغذیه مولده
منی و خوردن اغذیه بارده رطبه و مثل آن نوشیدن آب غوره
و آب انار و سکنجبین و مانند آنها نافع است و آنچه از رقت و خامی منی
بود استعمال چیزهای گرم و قابض نافع است شربا و ضمادا و طلاء و خوردن
طعامهای و گوشتهای بریان و قلیه خشک با دارچینی و زیره و
امثال آنها نافع است و آنچه از گرمی و تیزی منی بود خوردن تخم خرفه و سکنجبین
و تخلخل کردن بصندل و گلاب و کافور و خوردن نیلوفر و بوییدن
وی و مالیدن روغن ان و ضمادهای خنک بر کمرگاه نهادن

نافع است و آنچه از استرخا و تشنج مذکور بین باشد اگر سبب سوء مزاج
حار بود آنچه در ذکر می و تبری منی گفته شد نافع است و اگر از سوء مزاج
بارد باشد چنانکه اغلب است استفراغ رطوبت بقی در اسهال
نافع و خوردن طعامها و گوشتهای بریان و قلیه خشک و
مالیدن فا روغن نرگس با مشک و همچنین با روغن سوسن و روغن
قسط و امثال ذلک نافع است و همچنین خوردن داروئی از برشعثا که
در سلس البول فی الفواید گذشت گفته اند نافع است و جهت سرعة انزال
گفته اند شکر خالص یک جزو عاقرقرحا رومی قسط قرنفل از هر یک دو
جزو کوفته و بیخته و با شیره زنجبیل پرورده سرشته شبها [illegible]
و در وقت حاجت حبی از آن بر بنا بگیرند که تا انفاص در دهان
بود انزال نشود و صاحب تحفه در ذکر حبوب گفته حب جهت
امساک منی بغایت مجرب است دانه تخم هندی را سه چهار روز در
آب صاف بنهند پوست او را گرفته بگیرند مغز او را باد و جزو قند
کوبیده حب بسازند دو عدد که بقدر نخودی باشد استعمال کنند

وگفته اند

وگفته اند رفع انزا او را خوردن آب لیمو میکند **کثرة الاحتلام**
و اغلب سببش قریب بسبب سرعة انزال است **رباعی** در کثرت
احتلام خواهی چو طعام ٭ با زیره زنجبیل خور و نان تمام ٭
از یاسین حار سیل میکن همه دم ٭ و ز بارد رطب مختر ز ایشان مدام
و خوردن تخم کاهو و همچنین بستن صفحه رقیقی از اسرب بر کمر یا بر
زهار و فرش کردن کتان یا برگ بید یا برگ خرفه هر یک باعث
منع احتلام است لیکن مضرت باه نیز هست خصوصا تخم کاهو و تخم
اسرب که تیزی قوت [illegible] نا [illegible] و گاهی کثرت احتلام از جود منی و استیلای آن بود
میباشد چنانکه در وقت جماع انزال نشود یا بسیار دیر انزال
شود و با وجود این احتلام بسیار عارض شود برای شدت [illegible]
حرارت در خواب بباطن و حرکت کردن نفخهای تحریک آن آرد
و گرم شدن منی خصوصا در صورت خوابیدن بر پشت علاجش
اغذیه و ادویه مسکنه و مالیدن روغن قسط و روغن زنبق

و درد وجع الکبد [illegible]
و تقویت [illegible]
و تشاسل [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] جماع [illegible]
و قدرت بر [illegible]

با قوری ما روغن چند بید ستر **مغلظات الذکر** یعنی چیزها نیکه
آلت مردی را بزرگ کند شیخ گفته عاری نیست بر طبیب هر گاه
کلام گوید در بزرگ کردن ذکر و در تنگ کردن قُبُل و ارم کردن
آن و در تلذیذ زن برای آنکه این چیزها از اسباب نیست که وسیله
جسته میشود با اینها سوی نسل پس بسیار اوقات هست که
کوچکی قضیب سبب شود مر این را که لذت نیابد با آن زن
برای آنکه صغر قضیب خلاف آنچیزیست که عادت کرده زن با آن پس
انزال نمیشود و چون انزال نشود ممتنع شود تولد و
بسا هست که کوچکی قضیب سبب این شود که نفرت کند زن از
شوهر خود و طلب کند غیر او را و همچنین تلذیذ هم باعث زودی
انزال میشود پس بدرستیکه زنان در اکثر امر متاخر میشود
انزال ایشان و باقی میمانند در حالتیکه حاجت ایشان
روا نشده باشد پس ممتنع شد نسل انتهی و از جمله چیزها که

در این امر

در این امر موثر است مالیدن ذکر است با پارچه درشت و روغنهای
گرم و شیر تازه خصوصا شیر میش که بعد از مالیدن بگذارند
تا خشک شود و اگر بهتر خواهند بعد از مالیدن و سرخ کردن
ذکر و طلا کردن با شیر که در جای خنک شده باشد قدری زفت
را بکار ترکرم کرده بر روی کرباس آب ندیده کشیده بر ذکر
بچسبانند و بعد از سرد شدن بعنف بر دارند و بجای شود
هر روزی ده نوبت عمل کنند تا وقتیکه بقدر حاجت بزرگ
شده باشد و نباید دانست که این عمل در فربه کردن هر عضو
که خواهند مثل ساعد و ساق و غیرها موثر است و مالیدن
بشیر از مقویات انزال است نه از شرط تاثیر ایضا ضماد کردن
بیخ نرگس کوبیده بغایت باعث عظم ذکر است ایضا و اطلای
کرم سرخی است و در زمینهای نمناک بسیار است و نیز خاصیت
عظیمی است در بزرگ کردن ذکر خاتمه مؤلف ما لا یسع گفته که هر گاه
بشویند آنرا و خشک کنند و بسایند و حل کنند در روغن

کنجد یا روغن زنبق وطلا کنند تا نره ذکر را بعد از مالیدنش بربندند
پس بدرستیکه این گنده میکند ذکر را و ظاهر میشود اثر تحقیق
در مفردات بیره و صاحب تحفه در اواخر کتاب در تسمین
عضو مخصوص مانند بازو دست عدو قضیب و سرین چنان
گفته که باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالید تا بحد
حمرت رسد پس این دو را طلا نمود و بعد از یکشبانه روز با آب
گرم شست و بدستور اول باز طلا کرد فراطین را از گل
شسته خشک نموده بسایند و با روغن کنجد نیم گرم طلا کنند
و در مفردات همان کتاب در تحت فراطین گفته که طلای مطبوخ
آن با روغن زیتون و ضماد کردن او بازفت و برگ کدو جهت
بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر و مؤلف تذکره گوید که
مطبوخ او با قضیب حمار زنده ضماد ادر این باب بی شبهه
مجرب است و در تحت انجره گفته که با عسل جهت بزرگ
کردن قضیب مجرب دانسته اند و در تحت علق یعنی زلو گفته

که طلای مطبوخ او در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب
بغایت مؤثر است **الملذذات** از انجمله نهادن مشک خاییده
بر سر احلیل و همچنین آب دهن کبابه خاییده و همچنین عسل
زنجبیل پرورده با آب دهن ممزوج کرده که هر یک را قبل از
جماع بر قضیب بمالند و بعد از خشک شدن جماع کنند لذت
افزا بود و مشک مقوی فم رحم نیز هست و در طب منظوم مذکور
است که نوع دیگر طلب فردوس بعید اگر جوانی دهد بعیش
امید چون او در میان شهد آمیز شهد و چون را بهم بجوشان
تیز وقت حاجت طلا نما بقضیب تا زعیشت دهد تمام
نصیب لذتی اینچنین بدیر دزنان که نه بیتو قرار گیرد زنان
لذت تحت هوش از وبه برد خویش را در رضا بتو سپرد تجربه
گشته کرده شد تحقیق گر کنی امتحان زهی توفیق است سهل
المأخذ ار سازی کاملانه بعیش پردازی و صاحب تحفه
در ذکر مراره گفته که طلای زهره مرغ سیاه خانگی بر احلیل

موورث لذّت عظیم زنان و محبّت مفرط ایشانست و در

~~ا~~ز کتاب گفته اکثر ادویه ملذذه از الجمله این ترکیب

که بغایت باعث لذّت طرفین میکردد بیاز نرکس ۹ر
کادمونیز سنبل عاقرقرحا بالسّویه در حین جماع بر قضیب

طلا کنند و بعد از خشک شدن مباشرت کنند و چون بر عانه

بمالند نعوظ آورد سوجیکه بغایت مؤثّرست و بسیار باعث

لذّت طرفین میکردد میشود کبابه زنجبیل عاقرقرحا شقاقل

بکذر و خصی لبان که بفارسی حسن لبه کو یند کتیرا هر یک نیم اژو

با آب دهن طلا کنند و اکر نیم اژو زهره مرغ اضافه کنند بغایت

لذّت افزای زن میکردد موجب دیکر که همین اثر دارد عاقرقرحا

دارچینی زنجبیل هر یک ام مشک یک حبّه با عسل سرشته حبّ سازند

و در وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب بمالند و بعد از

جفاف مباشرت کنند **المضیقات و شی مما ینا سبها**

یعنی ام مابکم

یعنی چیزها نیکه موضع مخصوص را تنگ کند و قدری از ما سابقه

آنها از الجمله آب طبیخ پوست انارست که چون زنان خود را

با آن بشویند بغایت ضیق شود **شعر** آب یدبنکر ز مازو

ضم کنند شیرها دیان با او ❁ هر دو آمیخته کنند در خویش ❁

رخت دو شیزکی نهند در پیش ❁ کر نباید مرا وت چندی ❁ از

بکارت بهم رسد بندی **ایضا شعر** زنان دهد چون تر در شش

کرباس را ❁ در طبیخ عود و سنبل سعد و مشک ❁ پس کذارد

ساعتی در فرج خویشتن ❁ سازد ش تنک و معطر کرم و خشک

و صاحب تحفه در ذکر فرزجه ها کفته که بجهت آنکه باشکاف ساییده

باشند فرزجه ان جهت اعانت حمل و تضییق فرج و تقویت رحم

و رفع بد بوی ان بعدیل و در او او کتاب کفته اکثر ادویه

که باعث تضییق فرج میشود از الجمله جولیست که جالینوس

ترتیب داده و هفت منافع در او موجودست تضییق و

تقویت عنق رحم و تسخین و تطییب و اکثار انزال زن و جذب مواد

یعنی کردنگاه بچه دان

از قد ملین وجذب منی مرد صفت ان سداب بسیاله مرزنجوش
صعتر بری کندر اذخر کل سرخ پوست انار ترمس بالتویه
با روغن بان وامثال ان سرشته بالته اول روز حمول کنند
وشب اخراج نمایند ایضا شکر و نمک سرمه مازو استخوان
سوخته با آب مورد سرشته استعمال نمایند و در شفا مفردات
درد ذکر ۲ ۲ ۱ گفته که پرده ملاصق ۲ ۶ ۲ ۲ او حمول
۲ ۷ ۱ ۴ ۱ ۲ ۲ ۲ ۱ ۲ ۵ است ~~واز اسرار است~~ با ۲ ۶ ۲
بچه کبوتر واز اسرار است ودر ذکر ۸ ۲ ۱ ۲ ۱ گفته فرزجه
۱ ۲ ۲ ۲ ۶ ۱ ج س ق آن که سوزانیده باشند جهت اعاده
۲ ۲ ۱ ۲ ۲ از اسرار است ودر ذکر فرزجها گفته فرزجه که
اعاده ۲ ۲ ۱ ۲ ۲ نماید واز اسرار مکتومه است استخوان فردوس
سیاه را با ۲ ت ۲ او چوب تاک سوزانیده و با ۲ ۲ ۲
سرشته استعمال نمایند و ۲ ک ۲ ۲ ۶ ۲ ۲ ک و ۲ ۲ ۲
است و ب ۲ ۲ ۶ ۲ نا شد و در ذکر ۴ ۳ ۱ ۳ بجای فرزجه

مرغ سیاه

مرغ سیاه گفته ایضا بعد از فرزجه سابقه گفته فرزجه
بعید الثیب بکرا من الجامع ع ف ص دو ۲ و ۲ ۱
۱ ۷ ۲ ۲ بکر بو بالته شراب الود چند روز استعمال
نمایند و مؤلف موجز نیز همین فرزجه ذکر کرده بزیادتی
تقبید عفص به فج یعنی نارس و تقبید لته بکتان و تقبیه
شراب بقابض و صاحب ذخیره نیز همین فرزجه را ذکر کرده
بالتقیید عفص بقید مذکور و بدل ... اخیر ... بنجی ۲ ۲
را زیاد کرده و گفته هر ساعت تازه باز نر تا تحال ۲ ۶
۲ ی ۷ ۲ ی رساند **کلام فی الجماع وبعض ما یتعلق به**
بباید دانست که بهترین اوقات جماع آنست که ما بین الغذائین
باشد یعنی بعد از هضم دوم از چهار هضم غذا و شکم در خلا
و امتلا و حرارت و برودت و یبوست و رطوبت در حد
اعتدال باشد چه در امتلا علاوه ضعیف شدن هضم موجب
امراضی است ~~که حرکت بر امتلا باعث آنهاست جماع~~

در تفصیل ... جماع ...

~~عارض شود تا این امر انفس~~ و گفت جماع اسرع است از سایر ~~...~~

~~جماع جامع ... بدنیه و نفسانیه است~~ و جماع بر خلا

بدتر از امتلا است که باعث کم اخشکی بدن و خشکی آن میکردد

اگر با حرارت باشد دق حقیقی ~~علاوه ... خشکی~~ و خشکی

میکردد و اگر با برودت باشد دق شیخوخت پس جماع بر امتلا

کم ضررتر از جماع بر خلا است و همچنین جماع با حرارت و

رطوبت بدن کم ضررتر از جماع با برودت و یبوست آنست

و از اینجهت گفته اند که اوفق امزجه جهت جماع مزاج حار

رطب است که دموی مزاج باشد برای انکه اعضای تناسل

او چون گرم و تر بود منی در وی بسیار تولد کند بهر تقدیر

جماع در وقتیکه اعتدالات مذکوره فراهم باشد و شهوت

و انتشار تام حاصل شود از شدت شبق و کثرت منی نه از

تکلف کردن به تفکر در مستحسنات و نظر با آنها چنین جماع باعث

خفت بدن و انعاش حرارت غریزیه و استفراغ فضول

و باعث ... سبب خشکی که دماغ را رطوبت غریزیه صرف میشود ... و از انواع اضطرابی ... شده و کننده ... میکردد ... باعث دق ... از اوقات ... [illegible]

و تهیه بدن برای اغتذا و نمو و باعث فرح و شکستن

غضب و زوال فکر فاسد و وسواس و دفع ابخره

از نواحی دل و دماغ و نافع از اکثر امراض سوداویه

و بلغمیه ~~خواهد~~ بود دمویه و اما جماع کلیه که امتلائیه

باشد خواهد بود و ترک جماع با وجود داعی آن گاهی

سبب امراض بسیار میشود مثل گیج رفتن سر و تاریکی چشم

و ورم خصیه و غیرها چنانکه هرگاه عود بجماع کنند بزودی

صحت یابد پس اولای مردمان بجماع کسی است که قوی النمو

و شدید الانعاظ و کثیر المنی باشد نه آنکه بعد از جماع خود را

سبکتر یابد از ثقلی که قبل از جماع در خود احساس میکرده

که این علامت وقوع جماع است در موقع خود اما کسیکه

بعد از جماع در خود ضعفی بیند یا لرزش اعضا یا طپیدن

دل یا ضیق نفس یا کمی شهوت طعام با ثبات آن عارض

شود و همچنین کسیکه سینه او ضعیف یا علیل باشد

یا بی دردی یا ... نفس

یا پیر یا صاحب بدن خشک ولاغر باشد این نیز از اجتناب
از جماع لازم است و همچنین در هوای بسیار گرم و بسیار
سرد و بعد از تعب و خوف و بیخوابی و تشنگی و استفراغ
و هنگام درد چشم و تقاضای بول و غایط و امثال این
اوقات بغایت مضر است و همچنین جماع هفت قسم از زنان
که حقیر چه منظوم کرده **رباعی** از وطی عجوز و حایض
و بد هیئت ❁ و آن زن که جماع او نشد بس مدت ❁
دیگر زن مریضه و زن صغیره و زن با کره نیز ❁ شود دور که بالخاصیه
آرد ضعفت ❁ خصوصا عجوز که بغایت مضر است چنانکه
گفته اند **شعر** هر آن زن که باشد بسال از تو بیش ❁
مشو جمع با وی که زهر است و نیش ❁ زنان پیر چون سنگ اند
رباط ❁ زنان پیر صیوه تر از افعی ❁ و جماع محبوب با وجود کثرة
استفراغ منی ضعف او در وی کمتر است از غیره موجب نشاط
و سرور است بجهت لذت و ظفر یافتن بر مطلوب بس حرکت

میکند حرارت غریزی به تبعیت حرکت نفسانیه فرحیه و تدارک
ضعف میکند و از این جهت با وجود کثرت استفراغ منی
ضعفش کمتر از ضعف جماع غیر محبوبست و نیز از این جهت
ضعفش کمتر است که حرکات نفسانی که در جماع غیر محبوبست
در وی نیست و جماع با دون الفرج اگرچه استفراغ منی
انزال
در او کمتر است از انزال در فرج برای احتباس رحم جذب
منی لیکن حرکت مشتمل است بر حرکات غیر طبیعیه متعبه که
مضعفند خصوصا استمنای بید که موجب غم و
ضعف شهوت و ضعف باه نیز است و از آنچه گفتیم معلوم شد
که انزالیکه در احتلام میباشد هرگاه بسیار نبی در پی نباشد
ضررش از سایر انزالها کمتر است برای نبودن حرکات متعبه
و نبودن کثرت استفراغ منی و اقل اشکال جماع آنچه بهتر ست
همه است اینست که مرد بخوابد و زن بر سر او در آید
در این وقت خروج منی مشکل شده گاه باشد که از آن چیزی
در ذکر باقی بماند و متعفن میشود و گاه باعث آدره که در فتق مذکور میشود و

[illegible]

و با عث حصاة و ریح بر سر داود
و لهذا در کتب طب وقت آمده
بول کردن بعد از انزال تا در آن جای
منی باقی نماند چنانکه در فقه او است
که بی‌بول بکند بعد از انزال غسل بر
بعد تر باقی مانده منی در
عسلی و بول مانع نمی‌شود
و از آن غسل باید

انتفاخ خصیه و قروح احلیل و نشانه بهم رسد او کاه باشد
که از فرج بسوی ذکر رطوباتی سیلان کرده باعث مفاسد
چند شود و بهترین اشکال جماع که باعث حمل نیز میشود
خصوصا هرگاه در عقب طهر زنان باشد اینست که زن
بر پشت خوابیده و رانهای خود را بلند کرده مرد بر سر او
در آید و بعد از ملاعبه بسیار و مالیدن پستان و گوشت ران
و فرج و مس فرج با ذکر که هیجان شهوت زن شده باشد
داخل کند ذکر و جنبانی کند که انزال هر دو یکی اتفاق
افتد تا هر دو منی بگرمی انزال بهم پیوسته در قعر رحم
نشسته مقصد اصلی از ازدواج که تناسل است صورت یابد
چه هرگاه منی یکی سبقت کند تا رسیدن منی آن
دیگر منی اول فاسد میشود و ازینجهت است که حکیم تعالی شأنه
مذی را پیش از منی قرار داده تا مجرای وی را تر و لغزان
کند که منی با آسانی و بزودی بر جهد نه آنکه بسستی بر آید و
باین سبب فاسد نیز گردد و باید که بعد از جماع ساعتی مرد و زن

بهمان

بهمان حال باشند و بعد از آنکه مرد برخیزد زن باز
مدتی زانوهای وی بلند بوده باشد و اگر ممکن باشد بهمان
حال بخوابد تا نطفه خوب در رحم قرار گیرد و علامت حمل
و غیر چیز حوامل در همین آثار علامة مذکور خواهد شد و باید
دانست که افراط در جماع باعث سقوط قوت و سستی اعصاب
و حدوث رعشه و فالج و تشنج و ضعف چشم و عروض
سل و خشکی بدنست چه منی جوهر غذائیست که هضم چهارم
یافته مستعد عضویت شده باشد و با استفراغ او جوهر
روح نیز بجهت التذاذ استفراغ میشود و لهذا گفته اند
که هر که از مجامعت که لذت یافتن وی بیشتر باشد
ضعف عارض شدن وی نیز بیشتر است و جالینوس گفته منی
جیوه زندگانی و مغز استخوان و نور چشمهای تست اگر
خواهی کم کن و اگر خواهی زیاد و چونکه منی جوهر غذائیست
که از هضم رابع حاصل شده از این سبب ضعفی که حاصل
میشود از استفراغ درم منی بیشتر است از ضعفی که حاصل شود

از استفراغ صد درهم خون و تفصیل مضرت جماع مربوط
بطریقیکه بعضی از محققین اطبا تحقیق فرموده اند چنانست
که افراط در جماع شود بعد از خالی شدن اوعیه منی غذای
خصیه بیرون اید و از اینجهت است که هرگاه در اینوقت
در جماع کنند بجای منی خون بیرون آید بهر تقدیر چون غذای
خصیه ستانده شد قوت جاذبه وی غذای کرده عوض
آن جذب کند و همچنین کرده از جگر عوض طلبد و جگر
نیز می غذا اما نده از معده کیلوس خام ناگوار بخود
جذب کند که هنوز کار معده در رسانیدن آن با تمام نرسیده
باشد و چون کار جگر نیست رسانیدن کیلوس که عبارت از
کیموس که عبارت است از آبیست چیزیست شبیه بلکشک آب که از هضم اول که در معده است
حاصل میشود بلکه کار جگر استحاله کردن کیلوس است باخلاط
اربعه که اعظم ان خون است که باید ان خون را باعضا غذا
دهد لهذا اهمان کیلوس خام را کیموس کرده خون خام
ناگواری حاصل کند پس چون از این خون خام خود



غذا ابر دارد باعث اماس وی و یرقان و استقا گردد
و چون از ان خون غذای دماغ شود اول درد سر و بعد از ان
صرع و سکته و نسیان و سبات و فالج و لقوه و ضعف
اعصاب احداث کند و چون این خون غذای دل شود
و بخلاف دل داخل خفقان عارض شود و انچه غذای
ششها گردد ضیق نفس و سرفه رطوبی و سل تولد کند
و انچه بحجاب رسد ذات الجنب بهم رساند و انچه بسپرز رود
از ان سده و اماس صلب عارض گردد و انچه بمفاصل
رسد از وی اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا
پدید آید و همچنین بهر عضوی که از ان خون خام غذا
رسد مفاسد بر خیزد و گاه باشد که از کثرت جماع دوار
~~وطنین و رعشه و سدر و قولنج ریحی بهم رسد~~ گفته که از جماع
بسیار اشلا نیز همین امراض گفته عارض میگردد و شیخ در کتاب
در قانون

تدارک خطا در مفرطت جماع از کتاب قانون گفته بسیار ر(و)
جماع بی خواهش عضوی گفته که مخصوص بذکر شود دیگر مضرت
آن نقصان در جوهر روح و ضعف دل و خفقان و
تیرگی حواس و سقوط قوت و مهیا شدن برای جمیع امراض
عصبیست و سرد مزاج را و برای دق است گرم مزاج را

تدارک خطاء وافراط جماع

تدارک این خطا چونکه بوده است ضرر این باب بر دو وجه
یکی میل کردن نوع ۲ است بسوی برودت و علامتش کوچکی نبض
و تفاوت و بطوء آن و احساس به سردی در اعضا و
اذیت یافتن در سرما و راحت یافتن بسوی گرما است دوم
میل کردن مزاج بسوی حرارت و دق و علامتش تواتر نبض
با سرعت آن و یافتن التهاب بعد از سکون حرکت جماع و کرب
و اشتعال عقب طعام است پس هرگاه که مزاج این کس مایل به
برودت شود سزاوار است اینکه بیاشامند آب گوشت گوسپند
پخته به نرمی بجد که نخود کرده باشد در آن آب طعم گوشت که

مضروب باشد

مضروب باشد بزرده تخم مرغ نیمبرشت باشد یا دارچینی و قرنفل
و شقاقل و بهمنین خشک و بخورند دواء المسک و
استعمال کنند خاگینه با پیاز و کندنا و آنچه تبار کنند از نخود
و بیان مضرت آب خیسانیده نخود و استحمام کنند با آب گرم
و تمریخ کنند بروغن بابونه و روغن گل هر دو باهم مخلوط
و بخوابند بعد از کامل کردن طعام بسیار و اگر معده قوی
باشد استعمال کنند پیاز پخته و گزر و شلغم که هر دو پخته بود
با گوشتی که در او تخم گزر باشد و اما لیکن مزاجش میل بحرارت کند
پس محتاج است اینکه استعمال کند آنچه را که در او دو معنی باشد
یکی تلطیف حرارت و تولید بدل آنچه به تحلیل رود از منی
مثل آش کدو و زرده تخم نیمبرشت و حلوای شیر و ترنجبین
و حلوائیکه متخذ باشد از شکر و بادام مقشر مطحون و تخم
خشخاش مطحون یعنی آرد کرده استکثار کرده میشود از این
حلوا و زرده میشود و آب گوشت با شربت سیب و بوانیه

[illegible]

میشود کافور ابرکی و تقویت کرده میشود دل را به تخلخلهای ...

انتهی ایضا ماء اللحم را که عبارت از عرق گوشت باشد در تدارک

ضعفی که از جماع حاصل شود اثر عظیمی است چنانکه در جزو اول

رساله در حرف عین گذشت اما لطیف و مقوی دل و روح

حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاده کننده خون و دافع

ضعفی که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع

و امثال آن بهم رسد و طریق اخذ آن بحسب اشخاص مختلف

میباشد و قوی ترین گوشتها در این امر تره تیهو است

و در بعضی امزجه از لحوم کبک و مرغ مانند آن ترتیب

میدهند و دستور آنست که گوشت را در قدر کرده را از استخوان

و رگ جدا سازند و مهرا بخته بحدیکه با آب یکی شود و آب

غلیظ کرده بسته را بکشند و اگر تقویت زیاده مراد باشد

لحوم را با قدر مناسبی از به و سیب و ادویه عطریه بارده

و در مزاج بارد مثل پوست ترنج و اشیای حاره لطیفه طبخ داده

وسعوط بروغن بنفشه کنند و داخل حمام شود و بخت پدر چشم خود را در میان آب شیرین مح

وتقطیر نمائید

وتقطیر نمائید و در رساله مبارکه ذهبیه فرموده در اداب

جماع فرموده که پس غسل کن و بیاشام در ساعت از

مویمیائی با شراب العسل یا با عسل کف گرفته پس بدرستیکه

این رد میکند از آب مثل آنچیزیکه بیرون آمده از تو

**قروح الذکر** یعنی زخمها که در ذکر بهم رسد آنچه اندرونی

باشد علاجش مثل آنست که در قروح کلیه و مثانه گذشت ایضا

چکانیدن شیر دختر با روغن بنفشه و شیاف ماميثا نافع است

و غذای این علت چیزیست که غذای عذب از آن دهد مثل

گندم مثل گندم و رشته و باچه و امثالها و آنچه بیرونی باشد هر که ماده از خلطی بود

بعد از استفراغ خلط غالب و تعدیل مزاج مراهم و ذرورات

مناسبه استعمال کنند از آنجمله پاشیدن توتیای سوخته که

بی عدیل است و همچنین پاشیدن طباشیر که باعث تخفیف و التیام

قروح است خصوصا قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانیه

که بغایت نافع است و همچنین پشم زیر شکم و کنج ران کوسفند یا بز

۴۲۷

باجزائی که در راوند و زنجبیل رطب می نامند جوشیده گرفته و
عنقر اضی ریزه کرده در ظرف آهنی یا سفالی ریخته بر سر آتش
گذاشته برهم زنند تا سوخته و قابل سحق گردد جهت قروح
مذاکیر و اعضای عصبانیه بهترین ادویه است والله اعلم

**اورام الخصیتین** گاه باشد که ورم در کیسه خصیه باشد [illegible]
و گاهی در اصل تخم و علاج وی استفراغ خلط غالب
صفرا و تعدیل مزاج الی غیر ذلک از معالجات مفصله در
کتب مبسوط و صاحب تحفه المومنین در است گفته ضماد جهت
ورم انثیین تخم کنف را با ربع آن رازیانه بپزند بیده
باگلاب و سرکه ضماد کنند و برشتور گل خطمی آرد جو آرد باقلا
را مهرا آمیخته با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا
کنند و هرگاه ورم منجم باشد زیره کرمانی حال مویز منقی
دال را کوبیده با روغن دانه خروع ده ال ضماد نمایند
انتهی و خروع آن است که بفارسی بید انجیر و بترکی [illegible] نامند

وصاحب ذخیره گفته صفت دارویی سودمند بگیرند عصاره
کشنیز و آرد جو و آرد باقلا و اندکی زعفران و روغن گل
بهم بکوبند و بسرشتند و ضماد کنند انتهی ایضا ضماد کردن سرگین
گاو نافع است ایضا ضماد کردن برگ و شاخ غالیبس که بهندی [illegible]
گویند نامند روزی دو بار چون بالسه که ضماد کنند محلل اورام
صلبه و ورم مزمن انثیین و ضماد زیره باشد و کاه دردان
کاورس و نخاله ادام کرده جهت ورمی که از نفخ باشد نافع است

**الفتق** مرضی است معروف و اقسام میباشد نوعی از آن
که ریح غلیظ در کیسه انثیین نازل شود قیله نامند و نوعی دیگر
که رطوبت مائیه یا دمویه یا غیر هما نازل شود ادره گویند
و آنچه در عانه نائشه بلکه بالاتر بود با اسم عام خود که
فتق است بخوانند و سبب فتق یا رطوبت مزلقه یا رخیمه
است که جابجا [illegible] یا فریاد کردن یا سقطه یا قی عنیف باعث
انشقاق غشا یا اتساع دو مجرایی که در فوق انثیین است
یا انخراق ما بین آن دو مجری گردد و در خصیه چیزی نازل

شود وگاه باشد که بسبب انشقاق واتساع مذکور بیاریحی

قویه ممدده یا جماع بر امتلا یا بر امدن زن بر سر مرد در
حال جماع شود یا احتباس ثفلی در حوالی غشاء مجری
باشد **رباعی** بر صاحب فتق نزد عقلست الزم
اقبال بهر خیارات حتی حمام تا علت مذکوره زیاده نشود
باید بر فاده بستنش وقت قیام و همچنین لازمست
اجتناب از چیز نفاخ و بسیار خوردن غذا و آب و
همچنین اجتناب کردن از حرکت قوی حتی فریاد زدن و
جستن و جماع کردن خصوصا بر امتلا پس اگر لابد شود
بسوی جماع باید در ابر فاده موضع بسته باشد و چون
چیزی خورد باید بر پشت بخوابد و چون بنشیند یا بیا خیزد
باید بر فاده بسته باشد و خوردن دارچینی اقسام فتق را
نافع است چنانکه صاحب تحفه در حرف دال گفته و در ذکر
قطره که تفسیرش در امراض چشم در نزول الما گذشت گفته
که ضماد او با سریشم ماهی و سرکه جهت فتق و قیله و برامرکی



ناف مجرب و در ذکر مقل گفته که با آب دهن ضماد جهت باد
فتق نافع است **کلام فیما یتعلق بالنساء**
یعنی این سخنی است در چیزها بیکه تعلق بزنان دارد
**افراط الطمث** یعنی از حد گذشتن خون حیض بباید دانست
که افراط حیض گاهی از دفع طبیعت است مواد فاسده را که
در اینوقت باعث آسودگی و سبکی تن میگردد و قطع او جایز
نیست مگر آنکه بحدی رسد که باعث سقوط قوت و زردی
رخسار گردد و این قسم افراط غالبا عارض ارباب تنعم
میگردد و گاهی غیر طبیعی است بسبب ضعف رحم یا قرحه یا
بواسیر یا حکه یا شقاق وی یا انفتاح یا انشقاق رگها
یا بسیاری خون یا رقیقی آن پس اگر از بسیاری خون بود
علامتش سرخی چشم و پری رگهاست و چون از رقت خون
بود علامتش سرعت بیرون آمدن خون رقیق مایل بزردی
است **رباعی** در کثرت طمث چون بود حرکت علاج چیزی نبود
جز فصد و شد تدبیر یا رقت خون مغلظی چون نرگس

که حبس این حیض ضرورت
چه افراط آن باعث
امراض بسیار است
فی ضعف و سقوط
اشتها و خفقان
و برودت و تهیج اطراف
بلکه گاهی باعث استسقا
میگردد و بستن حیض

بسیار شود و سیلان دم و کار دستین. مشد تربابی محکم بستن
دو بستان است و منقط چیزی را گویند که ماده را غلیظ
کند چون هریسه و گوشت گاو و تفصیل علامات و علاج
سایر اسباب با وجود آن مشد امر بتطویل مختصر انتقصر مهم نیست
پس اقتصار بر نقل بعضی از قواطع سیلان خون نماییم
شعر اگر کندش ف صمغ و سرمه زنی که مراد او از حیض
رنجه بود چون نهد یکی و زان اندر فرج حیض او رفته
رفته بسته شود و صاحب تحفه در شان تخم بنجنگشت گفته که با
طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و تسریب قوت نافعات
عروق و تخم و بابونه مثقال درم لکه که زرگران از مور
نامند و آلات را بآن استحکام میدهند جهت قطع سیلان
حیض دو درم مجرب دو رده که فرزجها گفته فرزجه
جهت قطع نمودن خون حیض مجرب تخم مرو کتیرا گل خطمی
بالسویه در شیر بخته بالته حمول کنند فرزجه که در قطع خون
حیض

حیض عدیل ندارد شب یمانی نیم بزر البنج دانگ افیون
نیم دانگ فرزجه که بغایت مؤثر است مرداسنگ زاج کلنار
گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه دیگر که در قطع سیلان
خون حیض مجرب است مازوی سوخته دم الاخوین برگ مورد
گل ارمنی گل سرخ بالسویه از همه کمتر رانیده پوست انار
ترش را نیمکوب کرده طبخ دهند تا مهرآ شود و قدری پشم را با
آب تر کرده با ادویه محروقه آغشته حمول نمایند فرزجه دیگر
که همین اثر دارد و قوی تر است برگ مورد ۵ مازوی
سوخته ۵ سرمه ۵ نشاسته ۵ زاج سوخته ۳ گل ارمنی ۳
صمغ عربی ۲ بدستور سابق استعمال نمایند و در حین استعمال
اگر هر روز نقل لکه را که زرگران زمور نامند یک لب بیده
و بازرده تخم مرغ نیم پخت تناول نمایند تخلف نمی کند و مکرر
تجربه شده و خوردن زیره بو داده و بو نداده بالسویه با
آب برنج مطبوخ مهرآ از مجربات است فرزجه که حبس حیض

نماید و ازموده است و در تقویت رحم بسیار نافع است مومیائی

صمغ عربی اکل ارمنی ادم الاخوین ۲ تا اینجا کلام صاحب

تحفه در فرزجات که متفرق آنرا جمع نمود و گاه باشد که از

اقتضاض بکارت سیلان خون عارض شود در اینوقت

هنوز تازه باشد در طبخ قوابض از قبیل مازو و گلنار و زر ورد

وامثال ذلک و همچنین در روغن زیتون و همچنین پشم

وقوع را بچیزی ازین مذکورات آغشته کرده حمول کردن

بسیار نافع است

## احتباس الطمث

یعنی حبس شدن حیض سببش

غالبا سده است که در مجاری حیض بهم رسد یا از افراط فربهی یا

لاغری

## رباعی

چون حیض شود بسته ز افراط سمن ٭ باید که

کنی بجوع تهزیل بدن ٭ از سده اگر بود پی تفتیح ٭ سده ز

مفتحات در سده علن ٭ و چیزهای دیگر که باعث تهزیل بدن

میگردد در فصل فربهی مذکور میشود و مفتحات چیزها را گویند

که سده را بکنند چون کرفس و کاسنی و صاحب تکمله در نقوع

گفته نقوع جهت ادرار حیض منقول از جامع امینی

الدوله و گوید بغایت مدر حیض است تخم خربزه ۵ تخم

کرفس انیسون رازیانه از هر یک دو مثقال نیمکوب کرده

در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی یک بار کیل

روغن بادام بنوشند و در فرزجات گفته فرزجه جهت

گشودن حیض مجرب است سداب ۳ مر صاف ۱ ابهل ۱

رازیانه ۲ تخم مرو با زهره گاو فرزجه بسازند فرزجه

جهت گشودن حیض منقول از بوحنا که حیض محتبس هفت

ساله را ادرار نموده مر صاف ۴ بوره ۴ گوجی ۴ مویز

منقی ۱۵ سداب خشک ۸ ابهل از زهره گاو بقدر سرشتن

فرزجه جهت ادرار فرمودن حیض مجرب است فرفیون را نرم

سائیده با پنبه آلوده استعمال نمایند فرزجه جهت گشودن

حیض و اخراج جنین زنده و مرده بغایت موثر است و

مجرب دانسته اند عصارة قثاء الحمار هفت قیراط

بازهره گاو حل کرده بالته کبود ببردارند و در مفرداش

در شان صابون گفته که حمول او بچه را جنین زنده و مرده

و مدر حیض و در این امور مجربست انتهی ایضا شیرمادها

و همچنین سداب و بادیان هر یکی مدر حیض است و در نقصان

الباه جهت احتباس حیض و جمیع امراض رحم سوای

اختناق معجون ثوم گذشت **اورام الرحم** بیشتر

غالب شدن خلطی یا احتباس حیض یا نفاس یا منی یا ضربه یا سقط یا کثرت جماع

یا غیر ذلک است و علامات ورم آنچه در فم رحم باشد بحث

معلومست و آنچه در عمق وی باشد در هر جهتی که بود خوابیدن

بر خلاف آن جهت ممکن نباشد چنانکه درد شدیدتر شود که

صبر نتوانند کرد و علامات دیگر ثقل و انتفاخ و تب و لرز

و عطش با آنکه و آنچه بلغمی بود علامتش تهیج اطراف و عانه و اکثر

بودن دردست و آنچه سوداوی بود علامتش صلابت

ورم و دشوار بیرون آمدن بول و خفی بدن و ضعف

ساقهای پاست و علاج اورام حاره فصد و استفراغ

که اول

و آنچه صفراوی بود علامتش

که اول فصد باسلیق کنند که منع انصباب ماده کند پس فصد

صافن تا جذب ماده نماید خصوصا هرگاه سببش احتباس حیض

و نفاس باشد و اجتناب از غذا اکثر تا سه روز و بقدر مقدور

خوردن آب و خواب را کم نمایند آب خوردن و خواب کردن را

تخفیف دهند و در طبیخ قوابض خفیفة القبض مثل گل سرخ بنشینند

که در ابتدا نافع است بعد از آن پشم پاره را با بیکه در او

خطمی و حسک و بزر کتان و زر ورد که تفصیلش در [illegible]

گذشت و لعاب الحلبه و اکلیل الملک پخته باشند تر کرده حمول

کنند بعد از آن طلاء محلل مثل روغن حنا بکار کنند و

چون دبیله شود یعنی پخته و منفجر گردد و ریم در او جمع گردد

که علامتش اشتداد درد و تب است پس اگر در فم رحم بود

با ضماد و مراهمی که بعضی از آن در دمامیل مذکور میشود منفجر

سازند یا بشکافند و اگر در قعر رحم باشند مدرات خفیفه

مثل کبر و تخم خربزه با چیزی از لعابها استعمال کنند تا

خوب نضج یابد و منضج گردد و گاهی در منضج شدن احتیاج می
افتد با بخیر و خردل و بعد از آن پاک کنند بماء العسل و
بطبیخ دستور کنند تا نضج شود از ماده پاک شود پس معالجه
قروح چنانکه در موضعی مذکور خواهد شد نماید آنچه مناسب
مقام بود بعمل آورند و آنچه جهت قروح رحم بخصوص ذکر
کرده اند اینست کندر دریایی دو مثقال گلنار پوست انار
از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته و آب بسرشته و فرزجه
ساخته در میان نشمی پیچیده حمول کنند

## وجع الرحم

اگرچه این در ضمن اورام رحم مذکور شد لیکن چون درد رحم
از غیر ورم نیز میباشد و معالجهٔ غیر درد ورمی مذکور نشد
لهذا منفردا ذکر شد صاحب تحفه گفته حمول جهت اوجاع
حارّه و باردهٔ رحم مجرّبست کندر را کوفته و با عسل سرشته
با روغن گل سرخ حمول نمایند و قدری زعفران نرم کوبیده ضماد
نمایند انتهی و چون سداب را حل کرده بعسل سرشته بر فرج زن

تا مقعد وی

تا مقعد وی بمالند درد رحمی را که باعث اختناق رحم
میشود زایل کند چنانکه مؤلف مالابد گفته و اختناق
رحم را نیز نافع است چنانکه صاحب تحفه وغیره گفته اند
و معجون نوم چنانکه در احتباس الطمث ان ره شد جمیع
امراض رحم سوای اختناق را نافع است

## اختناق الرحم

این مرضی است که غالبا از احتباس منی در زنان مثل صرع هر چندی یکبار
عارض میشود و فرقش با صرع عدم زوال عقل و عدم
تکلّمست در این مرض بخلاف صرع

## رباعی

زنرا چو شد
از حبس منی در زنان حالی که ز خود رود دهد هر چند از آن
او را ز پی جماع در پیکه و گاه مردی باید قوی و پر زور و
جوان ایضا ضماد سداب با عسل چنانکه انفا گذشت نافع است

## العقر وعسر الحبل

یعنی نازاییدن نشستن یا از منی است برای
کمی آن یا فساد آن بسبب سوء مزاج مخالف تولید منی یا بودن

ودشوار بار گرفتن

منی از کسیکه نه بسن صحیح یا از مسکران یا شیخ یا صبی یا کثیر الجماع یا صاحب تخمه یا تشنج باشد
یا بودن منی مرد و زن متماثل المزاج چون هر دو حار (خارج از اعتدال) یا هر
دو بارد یا هر دو رطب یا هر دو یابس چنانکه هرگاه هر یکی از
زوجین بجهت ترویج دیگر متزوج شود ولد آورد مثلاً آنکه
منی زن بغایت بارد و رطب باشد پس اتفاق افتد ویرا شوهری که
منی او بغایت حار و یابس بود پس این دو منی بسورت یکدیگر
شکسته باعتدال آمده باعث علوق گردد و یا بسبب عقر
از رحم است بسبب سوء مزاجی که غالباً بارد میباشد و یا میلان
رحم از محاذات فرج یا سده یا انضمام فم آن یا حدوث ورمی
دران یا لغزان بودن آن بسبب کثرت رطوبت مزلقه یا بادهای
غلیظ که در رحم باشد یا بسیاری پیه آن چنانکه باعث تضییق
محل استقرار منی و ازعاج آن بعصر گردد و یا بسبب عقر از
قضیب است برای کوتاهی آن که منی برحم نمیرسد چنانکه هرگاه
اگر مرد زن کوتاه تزویج کند یا مرد دراز آلت با آن زن اتفاق
افتد یا میان مرد و زن بجبله مثل بلند کردن مقعد زن در جبلی

جماع

جماع و قضیب ملتزم نشود منی را برحم تواند رسانید و ولد
بهم رسد و یا بسبب ضعف اوعیه منی یا فدعی که عارض اوعیه
منی شده باشد مثل بریدن رگهای دو رگی که در دو پشت گوش
هست چنانکه گذشت که مجرای ماده اصلی منی انزال از دماغ بسوی
نخاع پس بعروق کرده و مثل حصاة که از مثانه بیرون آمده
مجری را شکافته و ضعیف کرده باشد اعضای تناسل را و
مثل رسیدن آفتی بجزوی از اعصاب اعضای تناسل که مورث
ضعف در اوعیه منی و قوه مولده وی شود و یا بسبب
عقر از طرف زنها یا مرد است و یا آفتی است در مبادی مثل
ضعف دل یا دماغ یا معده یا جگر یا خطایی شود در آداب
جماع مثل اختلاف انزال البتین باین معنی که انزال احدی قبل
انزال دیگری شود و مثل تعجیل از جماع زود زن از جا برخیزد
یا جستن یا صدمه اتفاق افتد یا غم یا غضب یا خوف یا [illegible]
اسباب اسقاط بهم رسد پس اینست اکثر اسباب این باب که

برای بصیرت مبتدی و کوشیدنا در ازالهٔ آنچه ممکن است از اینها
تعداد شود و تفصیل تدبیر هر یکی نه این مختصر نیست بلکه بعضی ظاهر
و بعضی در عبارات سابقه مندرج و بعضی موکول به تدبیر طبیب
و کتب مبسوطه است و در اینجا علامات آنکه زن عاقر است یا نه و علامات
آنکه تقصیر عدم توالد از کدام یکی از زوجین است با بعضی
سببات حمل مذکور میشود اما علامت عقر زن از آنجمله است
که صاحب تحفه در ذکر لادن گفته که چون زن بعد از بول کردن
با آن بخور کند پس در حال باز بول آید آن زن قابل حمل
خواهد بود و الا فلا و از آنجمله آنست که در ذکر خواص غریبه
و اسرار مکتومه که او از کتابست گفته که چون زن را وقت
مدرج را بازهرهٔ گاو حمول کند بعد از طهر و در صباح
طعم آن را یابد آن زن را فرزند خواهد شد و الا عاقر ابدی
خواهد بود و اما علامت آنکه تقصیر از جهت کدام یکی است
دیگر گفته اند که منی هر یکی از زوجین را علیحده در آب اندازند
منی هر کدام که بر سر آب ایستد تقصیر از جانب او بود و دیگر

گفته

گفته اند که بول هر یکی را علیحده در بیخ کاهو ریزند بول
هر یکی که کاهو را خشک کند تقصیر از او است و آنکه گفته اند
که چون یکدانه سیر را پوست بکنند و با سوزن سوراخ نمایند
و زن آن را بکشد حمول کند هر گاه حامله و بارور نباشد
بعضی را بچه سیر از دهان او ظاهر نگردد دلالت کند بر سدهٔ که در
رحم او است که مانع حمل است و دیگر شیخ گفته که بخوری خوشبو در قمع
کنظر فرو کنند مثل اظفار و در زیر زن بسوزانند چنانکه دود به بیرون
نشود اگر بوی آن بدهان و بینی او برآید تقصیر از جانب او نباشد
و اگر برنیاید بسبب بارنگرفتن سده است مؤلف گوید که اینها دو
امتحان هر یکی امتحان حامل نیز هست چنانکه مؤلف موجز در امتحان
حامل قریب بهمین مضمون گفته و امتحان بکر نیز میتواند بود و
بالجمله نرسیدن بو و بخار ادویه تند بو که در وقت بخور الحمول
شده باشد به دهان و خیشوم یا از سده است یا حمل یا بکارت پس
چون دو تای از این سه چیز متیقن الانتفا باشد تعین شود
دلالت بر ثالث و الا محتمل باشد میان امور ثلثه مذکوره

۳۷۵

یا دو امر از آن دو امتحان دیگر بکر که کلام منجر بآن شد
مجربست که صاحب تحفه وغیره گفته اند که بوزه مرغ
را که نطرون نامند با صدف بالتسویه بسایند و در بینی
دختر سعوط کنند هر گاه عطسه آرد باکره است والا فلا
وامتحان خون بکارت مجربست که صاحب تحفه در باب بیستم
و سیم گاو او ذکر نموده است گفته در حاوی ابن تلمید گفته مذکور است
که ترشی ترنج با عکس زایل کننده جمیع الوان خونها است مگر
خون بکارت واین فرق غریب است واما آنچه اعانت بر حمل کند
~~یکی مراعات آداب جماعست که کلام در آن بعد از نقصان ابنا~~
از آن جمله آنست که صاحب تحفه در ذکر کلب گفته که چون بچه چشم
نگشوده او را بتمامه طبخ دهند بحدیکه با آب یک شود و نود
مثقال گندم را با آن آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند
پس خشک کنند و مرغ سیاه یکساله را در جای تاریک با آن
گندم تعلیف نمایند و بعد از اتمام مرغ را کباب کرده زنان
عاقر تناول کنند و غذای دیگر با آن مخلوط ننمایند باعث حمل

او کرد

او کرد دو از مجربات خصوصا چون سه قطعه مربا برورده
در سه روز خورده شود و در وقت بردن نیز مجربست و در نبات
مؤثر است تحفه گفته که شرب و حمول او با شیر لبن باعث سرعت
حمل زنان عاقر و در منافع العصافیر گفته که فرزجه
آن با زعفران و عسل بعد از طهر جهت اعانت حمل از
مجربات است و در فرزجها گفته فرزجه جهت حمل مجربست و باید
بعد از حیض سه شبانه روز متصل بردارند زهره خرگوش سرگین
او و عسل و ربکت الی فرزجه ساخته استعمال نمایند و بعد از
چندی دیگر گفته فرزجه که اعانت بر حمل نماید و بسیار مؤثر است
مر صاف ۴ ابریشم ۲ سرگین خرگوش ۲ و حمول زهره خرگوش
از مجربات است و از افلاطون نقل کرده اند که زنی را
چون فرزند نشود و نا امید بود بیخ نرگس را بجنبه چنانکه مهرا
شود پس بهاون کوبیده در دو پستان زن و زهار و روی حالیا
و مرد نیز همین عمل کند و در همان شب صحبت دارند البته

خدای تعالی فرزند کرامت کند ایضا گفته اند که چون کسی زهرهٔ
گنجشک نر را با عاقرقرحا ممزوج کرده بر قضیب مالیده
جماع کند البته ان شاء الله حامله شود و مؤلف موجز در
تعداد ادویهٔ معینه بر حمل گفته که بزر سیسالیوس بغایت
مجربست و حمول کردن انفحه یعنی پنیرمایه خصوصا انفحهٔ
خرگوش بعد از طهر معین است بر حمل و همچنین زهرهٔ آهوی
نر و سرگین وی وزن جو که ~~در آن فرغته باشد~~ از زهرهٔ گربه
زهرهٔ هر دو
یا پنیر مقدار دو دانگ و ایضا وزن جو که در آن فرغته باشد
از مشک و سنبل و خصیة الثعلب و روغن بیع و روغن
بان و روغن سوسن همهٔ اینها نیکوست انتهی و صاحب ذخیره
بزر تخم سیسالیوس را ذکر کرده و گفته که اندر منفعت آزموده
است اگر همهٔ جانوران ماده دهند زود بارگیرند و دیگر گفته پنیر
مایهٔ خرگوش با مسکه یا با روغن بنفشه و سرگین او حمول کردن بغایت
نافع است انتهی و در مفتقات فرفیون با مشک گذشت که جهت
اعانت حمل

زهرهٔ کبک باز حمول کردن را جهت اعانت بر حمل
[illegible]

اعانت حمل نیز سعید یافته است و در صرع تریت [illegible] کرده شد
که جهت اعادهٔ حمل زنانیکه در وقتی حامله نشده اند و بعد
از آن نشوند تحلف نمیکنند و در ضمن آداب جماع که بعد از
نقصان الباه مذکور شد هیئت جماعیکه باعث حمل میشود
گذشت و اما علامات حمل پس آنست که مرد و انزال را موافق
دانند و ذکر را مشکلی و تنگی بیرون آید گویا که فم رحم سر ذکر
را مکیده است و رحم چنان تنگ شود که میل نگنجد و بلند شود
رحم بسوی بالا و میخی رود و میان ناف و فرج اندکی برآید
آید و شهوت جماع از او رفع شود خصوصا چون حمل داشته
باشد و اگر جماع اتفاق افتد انزال نشود بلکه احساس
الم نماید و حیض قطع شود یا کم گردد یا از عادت خود متاخر
افتد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار
و ظلمت چشم و خفقان و فساد شهوت که عبارتست از خواهش کردن بخوردن
چیزهای بد است بعد از یکی دو یا دو ماه عارض او شود و جمیع

و در ملذذات حمول عجیبی گذشت که حمول
غالیه با زهرهٔ خرگوش بود [illegible]

و عروض همه این امراض بجهت احتباس حیض و صعود
ابخرهٔ فاسده بسوی دل و دماغ و میل کردن رطوبات
بسوی معده و بعد از چهار ماه که جنین بزرگ شود
و خون حیض بغذای او بمصرف رسد این اعراض و امراض
زایل شود و صاحب تحفه گفته که از خواص مجربه
عمل است که چون زن حامله با آب شربت نموده ناشتا
بنوشد باعث مغص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است
و مؤلف موجز جنینی گفته که از علامات مجربه آنست که
آشامیده شود ماء العسل خصوصا با آب باران در
نزد خواب پس اگر رسید آن زن را مغص پس او حامل
است و الا فلا و صاحب ذخیره همین مضمون را از بقراط
نقل کرده و گفته زیرا که از تحلیل حرارت و تحلیل ماء العسل
باد تولد کند خصوصا اندر شبانگاه که با امتلا خسپد و آن باد
بسبب حمل اینجا گذر نیابد بپیچیدن ناف تولد کند و انگبین العسل خام
اندر آب سرد حل باید کرد تا باد تولد کند انتهی ایضا حمول کردن

حل باید کرد

بر

سیر و بخور کردن ببوی خوش گذشت که هر یک امتحان حامله
نیز هست و اما آنچه اعانت بر حمل نرینه کند پس چیزها
ثبت که از کلام معتمدین استنباط کرده ایراد مینماید
از انجمله سن شباب مرد که نه صبی و نه شیخ باشد و منی وی بسیار
و حار بود دیگر جماع کنند در ابتدای طهر زن و برودت فصل
و بلد و وزیدن باد شمال در خوشبو شدن خصوصیکه عطر
حار مثل ند که عنقریب گذشته در جزو اول رساله در حرف کاف
گذشت و همچنین مشک و زعفران و عود خام و عنبر بکار برده
باشند و در مکان بهجت ناک و وقت خوشدلی و خوشحالی
باشند و فکر در فرزند نرینه کنند و اقوی آنست که از ارباب جمال و
کمال و فضل از هر صنف که خواهند از ذکران بوهم خود
حاضر سازند که بمشیة الله تعالی مطلب بحصول پیوندد
و اما امتیاز حمل پسر از حمل دختر پس از انجمله آنست که
و ایضا در اواخر کتاب گفته که باب بیت و بیست گفته که
به تجربهٔ مجربان رسیده که چون کفهای دست حامله

وصاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل بسبزی
بود است و بر دستور نقل طرف راست دلالت بر ولادت پسر
دارد و طرف چپ بر دختر و علامات دیگر که تصریح شیخ و غیره
از فحول اطبا آن را کرده اند مخصوص آنکه حامله به پسر زن ظاهرش بیشتر
و بشره وی خوش رنگ‌تر و پاکیزه‌تر و اعراضی که عارض
حوامل میشود که در علامات حمل گذشت در وی ساکن‌تر و کمتر است
و احساس سنگینی در جانب راست بیشتر است و هرگاه حرکت
کند از جایی که ایستاده باشد اول پای راست را بر میدارد
و چون نشسته باشد و خواهد که بر خیزد دست راست اعتماد
میکند و چشم راست او حرکتش خفیف‌تر و سریع‌تر است و
اول چیزی که نزدیک میکند پستان در زیاد شدن و تغییر رنگ
یافتن از جانب راست است خصوصا سر پستان راست که در
سرخی می افزاید نه سیاهی شدید و اول شیر همین پستان
جاری میشود و شیری که در این محل یعنی حمل پسر دوشیده شود
غلیظ از آب باشد نه رقیق مایی چنانکه شیر پسر را چون

بآینه

بآینه بچکانند و در آفتاب نظر کنند گویا قطره جیوه
یا دانه مروارید است نه سیلان میکند و نه منتشر میشود پس
اینست علامات حمل پسر و علامات حمل دختر اضداد اینست
و از آنچه تاکید علامات حمل دختر میکند بسیاری قروح پاها
و خصوصا در ساقهای پا و بسیاری ورم در پاها است
و پسر بعد از سه ماه حرکت میکند و دختر بعد از چهار ماه
و میباید دانست که گاهی هست که حمل به پسر ضعیفی سستی
باشد و احوال و علامات شبیه بدتر از حمل به دختر قوی
باشد **تدبیر الحوامل** یعنی تدبیر زنان آبستن بباید
دانست که زنان آبستن را احتیاط از اسقاط قبل از رابع
و بعد از سابع بیشتر ضرور است چه جنین در رحم مثل میوه
است در درخت که در ابتدای ظاهر شدن و در وقت رسیدن
در او شورش افتادن بیشتر است پس باید اجتناب کنند خصوصا

در این دو وقت از رگ زدن و مسهل خوردن پس اگر لابد
شود بمسهل بجهت بسیاری اخلاط فاسده پس مسهل نرمی
مثل فلوس را تجویز کرده اند و اگر اکتفا بمثل شیرخشت و
ترنجبین و گلقند توانند کرد بهتر است و همچنین شربت ورد
مکرر با آب انارین و همچنین تمر هندی مربی و همچنین باید
اجتناب کنند از جستن شدید خصوصا جستن به پیش که بسیار
اوقات میشود که نطفهٔ بسته بسبب آن ریخته شود و همچنین
از حرکت نفسانیهٔ مفرطه مثل غضب عظیم و خوف و حزن و
همچنین از دیر نشستن در حمام که گاهی باعث استرخای علاقه
آلات رحم و لغزیدن جنین میگردد و همچنین از افراط گرمی
و سردی هوا و همچنین از استشمام بوی مطعومیکه خواهش
آن داشته باشد و از آن نخورد که [illegible] چون بوی آنرا
شنود و میلش بخوردن آن برای غذای خود و غذای جنین
شود پس چون خوردن آن میسر نگردد ارواح او منفعل و

یا از حرکات بدنیه مفرطه مثل
دویدن و سقطه و [illegible]

[illegible]

قوای

و قوای او ضعیف گشته باعث اسقاط جنین شود و
همچنین اجتناب کنند از افراط ~~جماع~~ و افراط گرسنگی
و افراط جماع خصوصا بعد از هفت ماه ~~چه کثرت~~
جماع محرک فم رحم است بسوی خارج و همچنین اجتناب
کنند از هرچه نفاخ باشد و هرچه مدر حیض بود مثل لوبیا
خصوصا سرخ آن که بزبان گیلکی دار باقلا گویند و مثل کرفس و نخود
و نخود خصوصا نخود سیاه و از اغذیه نانهای نخاله دار و گوشت
بره یکساله که السفید با جا کرده باشند مناسب است و از فواکه به
و امرود و سیب و انار [illegible] و هو نیز موافق است و باید در
اکثر اوقات طبیعت اینها نرم داشت چه از افراط
احتباس گاه است که ثقلی در حوالی رحم محتبس شده مزاحم جنین
گردد و آنچه باعث حفظ جنین از سقط میگردد از اجل
فرزجه کردن قدری زفیون است که مؤلف تا لایسع گفته که بهم میآورد

[illegible]

فم رحم را صتی آنکه مانع جنین میشود از سقوط اگر چه آن سبب
شود دوای سقط و طریق حصول وی آنکه نرم سابیده در
احتباس الطمث گذشت ایضا بستن پاره از پوست کفتار بر شکم
باعث حفظ از سقط است و همچنین تعلیق کهربا چنانکه در
یرقان گذشت **تسهیل الولادة** یعنی آسان کردن
وضع حمل **رباعی** گیرد چو برست چپ زن آبستن ∴ سنگی
کز خاصیت زاید آهن ∴ نزدیک بوضع حمل اگر باشد زود ∴
فرزند بیاید و رهد زن ز حزن ∴ و در قانون مذکور است که
چون زن مایده شود زیرا از پوستهای خیارشنبر چهار مثقال
می زاید در همان مکان و واجب است اینکه سابیده شود آن
پوستها را سابیدن نرم و آن میده شود و آب آنها را
بانرنج که مدر باشد آنچ و خیارشنبر همانست که در اینجا ازمنه
مشهور به فلوس است و مراد از آب او که مذکور شد آب طبیخ او است
و همین مؤلف موجز نیز گفته و ظاهر آنکه ماخذ جمیع ~~[illegible]~~ کلام قانون و غیره

[illegible]

باشد لهذا بعضی این را نه پسندیده گفته اند که آنچه
ظاهر آنست که آنچه شیخ رئیس در قانون نوشته خیار است
نه خیارشنبر و ناسخ اول قانون سهو کرده پس هرگاه زن
از پوست خیار که خشک کرده باشند چهار مثقال همراه
چیزی محلی باشد بخورد در همان مکان بزاید و صاحب
تحفه در ذکر قثد که معنی خیار است گفته که خوردن دو مثقال
و نیم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت مؤثر
و در ذکر زعفران گفته که یکمثقال او جهت عسر ولادت مجرب
بعد از آن گفته و چون ده درهم او را با آب سرشته شیاف کرده
مدور ساخته تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه
زنان و مادیان بالخاصیه مجرب است و در شان شب پره گفته
که مالیدن زهره او بر فرج جهت عسر ولادت مجرب
و مؤلف موجز از چیزهائیکه برای تسهیل ولادت ذکر کرده
بخور کردن است سم الاغ یا اسب یا به چشم ماهی شور و همچنین

[illegible]

تعلیق کردن لبد بر ران چپ و همچنین بخور کردن به پوست
مار یا سرگین کبوتر لیکن گفته‌اند پوست مار سبب باشد که جنین
را بکشند

## اسقاط الاجنة واخراج المشیمة

یعنی سقط کردن جنین‌ها و بیرون آوردن مشیمه
که آن چیزیست که با ولادت می‌باشد و بزبان کیل جفت
و ویز نامند بباید دانست که اسقاط جنین زنده که باعث
تلف او شود از اکبر کبایرست قال الله تعالی من قتل نفسا بغیر
نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا
ترجمه تحت اللفظی آنکه هر که بکشد یک نفس را بدون آنکه
او نفسی را کشته باشد یا فسادی در زمین کرده باشد پس گویا که
کشته است همه مردمان را لیکن چون گاهی به اسقاط بچه مرده
احتیاج می‌افتد چنانکه ترک آن باعث هلاک مادر شود
لهذا بعضی از تدبیرات بزبان قلم جاری میشود و مؤلف
سوزا و غیره گفته‌اند که چون درد زاییدن و دشواری آن

بچهار

چهار روز شود پس بچه مرده خواهد بود پس باید حیله کرده شود
در بیرون آوردن آن تا مادر شش زندگی کند و گاهی احتیاج
~~می‌افتد به افعل کردن دست و پاره پاره کردن جنین~~
~~بیرون آوردن آن و حیله در انداختن مشیمه~~ مؤلف
مالایسع در شان پوست مار گفته که هر گاه بخور کنند بآن
زنی بیرون می‌آورد مشیمه را و اماته میکند ولد او را
و می‌اندازد و بزودی مجربست و صاحب ذخیره گفته
صفت شیاف نیک کبر بیخ حنظل و قطعه مریکیسه اجزا و
مر مکی و همه را بزهره گاو سرشند و بر ناف و زهار
طلا کنند بچه مرده را و مشیمه را بیفکند و صاحب تحفه در
فرزجها گفته فرزجه جهت اخراج جنین زنده و مرده و
مشیمه و علت رجا بغایت مؤثر است و قاتل جنین جاوشیر
ابهل سیاه بالسویه با زهره گاو سرشند و فرزجه دیگر
جهت اخراج جنین گفته که در احتباس الطمث نقل شد و همچنین حمول کردن صابون
که نیز در اینجا گذشت

ودر شیاف سرگین گاو به گفته که حمول وبخور آن مسقط مشیمه ودر شیاف
طبیخ لیسبز که بعنوان مرسوم در جزو اول رساله گذشته گفته
که مخرج جنین مرده شربا و جلوئ انتهی ایضا چون مشیمه پاره
را بروغن آجر که ~~در جزو اول رساله گذشته~~ یا بروغن بلغ
که هردو در جزو اول رساله در حرف را گذشتند آلوده کرده
حمول نماید جنین و مشیمه را اخراج نماید ایضا بخور
کردن سم خر و سرگین او و بخور کردن هردو چشم ماهی
شور باعث اخراج جنین است و تعلیق زعفران چنانکه
در تسهیل الولاده گذشت مخرج مشیمه نیز هست ایضا
**تدبیر النفساء** یعنی تدبیر زنانی که در نفاس باشند
بباید دانست که نفاس بقیه خون حیضی است که از غذای
جنین در رحم و از استحاله بشیر در پستان زیاد آمده با
ولادت و بعد از آن بیرون می آید و مدت نفاس بنابر
قول اطبا در ولادت نرینه بیست و پنج روز است تا سی و از

و در ولادت

و در ولادت مادینه سی و پنج روز است تا چهل روز و اکثر مدت
نفاس قول فقها است که بنا بفتوای علمای ما اقلش
را حدی نیست و اکثرش ده روز است یا هجده روز
علی الخلاف و زیاده از این استحاضه است و گاهی است
که زن در ولادت اصلا نفاس نه بیند و در این وقت اطبا
گفته اند که حیله در ادرار آن باید نمود مثل بخور کردن
بچشم ماهی شور و سم اسب و سایر معالجات که در احتباس
الطمث گذشت چه احتباس نفاس گاهی باعث امراضی که
احتباس طمث مورث آنست میگردد و اگر نفاس بافراط
رسد معالجه وی مثل آنست که در افراط الطمث گذشت و مؤلف
مالایسع گفته که چون زنان تشنگی کنند هرگاه بیات ضد از آن یکصد درم و نیم
با دو اوقیه روغن تازه و بنوشند بیمارم زایل میکند
درد ناف و جوف را و پاک میکند و تنقیه مینماید زنان
صاحب نفاس را مجربست **موانع الحبل** یعنی چیزها که

یا زنکی بیند که

[illegible]

347

منع آبستنی کند بباید دانست که چون صغیره آبستن شود
خوف موت در او بهم رسد چنانکه مؤلف موجز تصریح کرده
وگاهی بود که بجهت ضعف مثانه و غیره سلس البول و
غیر ذلک از امراض عارض شود پس در این وقت گفته اند
که حیله در عدم حبل وی ضرورست والا بی ضرورت منع
حبل کردن خلاف غرض شارع است از ازدواج که قرار
داده پس چون ضرورت بهم رسد از جمله حیل منع حبل آنست
که در حال جماع رانهای وی را بلند نکند و چنان کند که هر دو
انزال بیکجا نشود و زود از هم جدا شوند و زن [illegible]
بر جهد و عطسه زند تا منی از وی جدا شود و چون قضیب
را بروغن کنجد چرب کرده جماع کنند منی از رحم بلغزد و
چون قدری قطران بر احلیل مالیده جماع کنند نطفه را
فاسد کند چنانکه گفته اند که البته منعقد نگردد و صاحب
~~ذخیره گفته که سرگین باز خوشتن بر داشتن و دود کردن~~ آبستنی

~~[illegible] از بابت حیوان [illegible]~~
~~در اسقاط از صاحب تحفه نقل شده که حمول سرگین باز~~
~~مانع از حمل است پس چگونه منع آن کند~~

## الرجاء

بجیم بمعنی امیدست چه صاحبهٔ این مرض بحالی شود که امید ولادت با وجود [illegible]
بابستن در حبس شدن حیض و بزرگ شدن شکم و خواهشهای بد و سایر اعراض که در علامت حملی
بهم رسانند و فم رحم منضم شدن و چیزی در شکم حرکت کردن تا اعضا
هر گاه با دست بکف زنند که چیزی بجانب راست و چپ
حرکت میکند و سببش یا باد غلیظی است که حبس میشود میان
صفاقهای رحم و باعث حبس حیض و احساس حرکت میگردد
برای حرکت کردن آن بادها و انتقال از موضعی بموضعی
و یا ورمی است صلب در رحم یا در فم آن که حیض حبس میشود
برای منسد شدن عروق و قبلها در انها فوهای حیض جاری میشود
و حرکت احساس میشود برای ثقل ورم و میل او بجوانب
مختلفه بحسب اختلاف هیئت در جلوس و اضطجاع

فضول طمثیه با غیر ماه

والتسلق و یا بسبب کثرت مواد ریة که ریخته میشود
بر رحم و لطیف نشی بسبب حرارت غریبه بتحلیل رفته کثیف
منعقد گشته پارچهٔ گوشتی میشود گاهی بی حیوة و گاهی
هم با حیوة چنانکه آن مواد از استیلای حرارت غریبه
متعفن شده و مزاجی که با آن مستعد قبول نفس حیوانی شود
بهم نرسانیده افاضه حیوة بوی نشود و شرح
الاسباب گفته تحقیقکه شنیده ام زنی را که زائیده بچه بشکل
سنگ پشت که حس و حرکت میکرده چند ساعت و زنی دیگر
را که زائیده بوده بشکل خروسی و از برای او دو جناح
بود و بسیار اوقات میباشد بصورت انسان ناقص
الخلقه و میباشد بسبب تولد اینها جا علیکه مشتمل شود
رحم بر آب زن به تنهائی و مدد میدهد و میخواهد
رحم او را بغذا دادن پس خلق میشود صورت ناقصه
الخلقه از برای فقدان قوه مصوره که در منی مردست

رحمی

انتهی بهر تقدیر این مرض گاهی بود که نطفه یا علاقی بسته شود
شود یا دو حیضی که محتبس باشد گشته شود و چون
یک ماه هشت ماه گر چه
گوشت پارچه باشد بعد از چند وقتی بیفتد و گاه
باشد که چهار پنج سال بلکه تا آخر عمر طول بهم رساند و گاه
است که با استسقا انجامد و فرق میان وی و استسقی
چنانست که در این مرض شکم سخت تر باشد و دستها
و پاهای صاحب این مرض مثل صاحبان سوء القنیه
مترهل و متهبج گردد برای احتباس فضول طمثیه و
عدم صرف شدن آن بغذای جنین پس دفع میکند طبیعت
آن فضول را بجانب اطراف و بعضی اسم این مرض
را رحا بجای مهمله گفته اند برای مانندگی این پارچه
گوشتی که بهم رسد نظر بغلبهٔ استدارهٔ آن شبیه است برحا
که بمعنی آسیا است و اسم این قطعهٔ لحمیه بیونانی مولی
است که اسم رحا است در همان لغت و شیخ گفته که رحا از

اقسام این علت همانا قسمی است که برآید زن پارچه گوشتی که برای آن صورة فی الجمله باشد و این قسم بعینه مستمی است بمولی و گفته میشود از برای غیر این مولی و نامیده میشود بفارسی بادر و غیر فافهم و علاج

علاج

این مرض خوردن ماء الاصول با روغن کنجک و خوردن ایارجهای بزرگ مثل ایارج لوغاذیا بعد از آنکه در اینوقت ماده نضج یافته باشد پس از آن مید[ن] دخرنا و دواء الکرکم و تریاق الاربعه که صفت هر یکی در محل آنست از مرکبات کتب طبیه مذکور است و همچنین پارچه حیض و مخرج جنین میت باشد در این باب نافع است خصوصا فرزجه جاوشیر و خربق سیاه با زهره گاو که در اسقاط گذشت و غذا نخود آب بدار چینی مناسب است چنانکه هر یک از این معالجات مجربه به معتمدین اطبا است والله العالم بحقایق الاحوال و منه المبدأ و الیه المآل

فصل

۳۴۶

## فصل پانزدهم در درد پشت و نیز در بیان بعضی از امراض اعضاء طرفیه از مناسبات

چون درد مفاصل و عرق النسا و نقرس

**وجع الظهر** و نیز بیان یعنی درد پشت غالبا از بلغم یا سرما یا بردا[شتن] بارگران یا کثرت جماع یا ضربه سبب شد علامت آنچه از بلغم و سرما باشد اشتداد وجع در نزد سکون و همچنین در شب و همچنین در زمستان و سردی ملمس است

**علاج** از بلغم اگر شد وجع الظهر عیان باید بدهی علیل را مسهل آن باشد چون زبرد[شتن] بارگران مالیدن روغن کلکش نافع دان از مرد فاضل نقلست کار از درد خانه داشتم که عوام قولنج گویند از این مو روغن برپشت و کتف مالیدم بالکلیه برطرف شد و قبل از این معالجات بسیار کردم فایده نمیکرد صفت آن گشنیز

تر پیه بز ترنجبین یکچارک نیز ربع مثقال ازرق مرتکی صبر سقوطری هریک

۵ ل تریاک کافور رانی ۴ ل کافور ۳ ل کوکنار پنج ابیض

موم کافوری هریک چهار مثقال پیه و کشنیز را باهم کوبیده

یک شب بگذارند روز دیگر در یا طبل کرده بجوشانند تا

روغن جدا شود و اجزای مذکوره را صلایه نموده و

موم را آب کرده اجزا را داخل نموده بر هم زنند و

استعمال نمایند و جهت تشقق دست و پا نیز نافع است و صاحب

تحفه در شان پنج نی تازه که کوبیده باشند گفته که با سرکه

مسکن درد کمر است انتهی و چون ماش را کوبیده بر هر عضوی

که درد ناک باشد ضماد کنند تسکین درد آن نماید خصوصا

چون باد و پیه سرشته باشند ایضا ضماد دناخواه با

عسل جهت جمیع درد اعضا و تحلیل ورم آن از مجربات است

صاحب تحفه استعمال جنین ضماد و علک البطم را بر کل مفاصل

بالتخصیص جهت ~~درد اعضا~~ وضع دستور نجا ندنا زعفران در

تخم مرغ جهت تسکین درد انگشتان هر یک مجرب اوست

ایضا طلا کردن خون حیض بر عضو دردناک سبب تسکین درد می

شود چنانکه باز در تحفه گفته و مؤلف مالا بد منه در

ذکر طیبن گفته که طلیکه تشنج شود از آبهای شیرین که

از دیده میشود در بلدان خصوصا در ایام زمستان

نزد زبادی آبها و تکدر آنها هر آن زمان که گرفته

شود و بعد از تشنج شدن آن و مالیده شود با و

سرخی که عارض میشود میاندرا تنها از سواری و حرکت

و همچنین جراحت جلگه که خون نیامده باشد و سایر لوکا بگه

اثر کرده باشد دلک در او حرارتی پس بدرستیکه آن تشنج

تسکین چاق میکند این مذکورات را در بعضا مکان

سریعا خصوصا حرارت مقعده ملتهبه از حرکت در کوب

و از غیر آن انتهی و چون فلفل را بعد از نحق کردن با

روغن جوشانیده بر عضوی که از استیلای برد آفت

یافته باشد بمالند نفع عظیمی کند ایضا چون عضوی از غلبه

برودت بی حس شده باشد آن عضو را بدانسو بگه در فالج گذشت

بطیخ عاقرقرحا کنجد ارند یا روغن انزا بان عضو مالند
تنها بیت نافع است و بعضی از متشابهات مقام چون آفتی
که از ضربه یا سقطه یا وهنی یا ولی بهم رسد در فصل ...
از جزو دوم انشاء الله مذکور میشود

# اوجاع المفاصل

یعنی دردهائیکه در پیوندهای اعضا بهم رسد و این
عام است مر نقرس را و درکت و عرق النسا و درد
مفاصل دست و پا را لیکن آنچه در سر سرین و حقهٔ ران
باشد و اندکی بر ران فرود آید وجع الورک گویند و
آنچه از ورک گرفته از جانب پس فرود آید تا زانو بلکه
تا کعب بلکه گاهی که بسیار ماده غلیظ باشد ماتش طولانی شود تا انگشتان
پا میرسد عرق النسا خوانند چه نام همین رگیکه در درد
میکند نسا است و آنچه از پیوندهای انگشتان پا کند
خصوصا انگشت ابهام نقرس نامند و آنچه در پیوندهای
دست و گردن و زانو باشد وجع المفاصل خوانند و بسبب عام



یا بسوء مزاجی ساده است که اکثر آنهی بارده می باشند و گاهی حاره میباشد
چنانکه گاهی ساده و گاهی مادی است که غیر ذی قوام باشد
چون باد یا ذی قوام چون خلطی از اخلاط اربعه یا زیاده
بر یک خلط و بعد از وی که ذی قوام ... نادر الوقوع است و تفصیل
اسباب و علامات و معالجات این باب موکول بکتب مبسوطه
است چه ایراد آن اشتغال این مقال جهت غیر طبیب محل
آنقدر نفعی ندارد سوای تطویل مختصر و ملال الخاطر پس
اقتصار به نقل بعضی از معالجات مجربه نمائیم امید که نافع
علی الاطلاق نفعش کامل گرداند و گفته اند که چون از دست
سقنقور را با شلغم و پیاز به پزند چنانکه در آنها از آب باقی
نماند نوشیدن مرق آن جهت درد مفاصل نافع است و
خوردن سداب و ضماد کردن وی و همچنین ضماد کردن بابونه
بادرنجبویه گفته اند بر موضع وجع مفصل نافع است
ایضا طلای دردی روغن زیتون جهت درد مفاصل مجربست
و صاحب تحفه ... زنبق گاو گفته که طلای آن با سفیداب قلعی

جهت نقرس و اورام حارّه مجرّب و در شانه روغن بادام گفته
که دوام تدهین مهره‌های پشت به او جهت نقرس و دفع خمیدگی
مجرّب دانسته اند و بعضی از جنیدیها گفته ضماد مسکّن الاوجاع
در تسکین درد مفاصل حارّه و بارده مجرّب حقیر است صفت
آن حلبه را با آب و سرکه بالسّویه طبخ نمایند تا مهرا شود و
عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوش نهند تا غلیظ شود
و بهمکرم طلا کنند جامع گوید که حلبه شنبلیله است و در ذکر التنّین
گفته که روغن او که عصارهٔ او را بالمناصفه با روغن زیتون
بجوش دهند تا بخار آب رفع شود و یا تازه او را در روغن
زیتون بعد از یکهفته روز صاف نمایند و مکرر تجدید کنند مطلق
و مسخّن و محلّل و جهت درد اعیا و درد مفاصل و تهیج اطراف
و درد عصب و دفع قشعریره و لرزه و تلیین صلابات بغایت
مجرّب و در ذکر صابون گفته که ضماد آن با شلیل ... جهت
درد زانو و عرق النسا و نمش و کلف و داء ثعلب و سلیمانی
جهت درد مفاصل مزمن مجرّب انتهی و ایضاً تجربه مفاصل

و تقویت عصب وی مالیدن ناروفهای رطب که تفسیرش در ذات الرّیه
گذشت نافع است و ضماد ... با سفیدی
تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن
نافع است و روغن تخم صعتر ضماکه در فالج گذشت که جهت درد
مفاصل بهترین روغنها دانسته اند و روغن آجر که در جزو
اوّل رساله گذشت جهت درد مفاصل و عرق النسا بغایت
مؤثر است و همچنین روغن عقرب که در ابوالیه گذشت جهت عرق
النسا و گفته اند که چون جهت رأس کسی که با خود دارد از
نقرس ایمن شود و موی طفل را که پیش از حلب شدن گرفته
بر صاحب نقرس تعلیق کنند بالخاصیه نفع دهد و جهت
که مذکور شد سنگی است که در سه روزه ... دارد

## جزو سیّم از رساله مسمّی بجواهر الطّب در بعضی از امراض و ادویه که مخصوص بعضو نیست

ودر آن چهار فصل است **فصل اول در اشاره به بعضی از تدبیر تبها** باید دانست که
تب که بعربی حمی نامند حرارتی است غریبه که منبعث از قلب
ومنبث در جمیع بدن بتوسط روح وخون وشرایین میشود
چنانکه ضرر میرساند بافعال الطبیعیة وجنس عالی حمیات
سه تا است حمی یوم وحمی دق وحمی عفن واجناس سافله
وانواع آن بسیار است وعذر در عدم ایراد آنها با اسباب
وعلامات ومعالجات مخصوصه هریک بدستوری است که در
او جامع المفاصل است ره شد وصاحب تحفه در ذکر بقلة
الحمقا یعنی خرفه در شرح آب او گفته که است میدهند او وبارتنگ
جهت قطع تب مجرب بعد از آن در شرح نبات وی گفته که در
مزوره صاحب تب وامراض حاره بغایت نافع ودر ذکر تمر
یعنی خرما گفته که طبیخ او با حلبه یعنی شنبلیله جهت تب بلغمی
وحصات مجرب ودر ذکر نیل که تغیرش در سل گذشت آنرا بید

آب او را جهت از نیم رطل تا یک رطل جهت تبهای حاره بغایت
از موده دانسته ودر شرح نارنج تب عبوره گفته که با شربت انار
بجوشند جهت تب صفراوی مجرب ودر ترکمان گفته
که آب انار رسیا که با پیها افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل
و بیست مثقال شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده وجهت
تبهای صفراوی مجرب ودر عطش مفرط خیار [illegible]
که جهت تشنگی وتب والتهاب مجرب صاحب تحفه است واکمچیانی
خیار آرد جو شفصیلکه نیز در همانجا مذکور است جهت تبهای
در اسهال صفراوی بیعدیل است وشربت ختمی اش که در
شرکه گذشت جهت رفع تبها نفعت در ذکر دردار که بفارسی
درخت بنه گویند گفته که رطوبت تراد حالی جلد وشره
وجهت تب دق وسرفه مزمن مجرب وآب خیسانیده
ثمر خشکه او قایم مقام رطوبت او است ودر افیون گفته
که محرق خون و مولد سودا و مصلح آن شکر وقدر شربتش تا یک مثقال

و بدلش وضیمران است و در ذکر آن گفته که خوردن کدو با مغز وی

جهت تبهای حاره و سرفه و حرارت و تر طیب بدن و دماغ

موثر و مرق فرو سی بچه که با کدو طبخ یافته باشد و یا مغز

تخم او جهت رفع غشی و تبهای غشی حاره و کمیت اخلاط

بسیار بدیل است و در معالجات گفته باین مضمون که برای ربع بلغمی

مجربست که مغز کدو را با نبات ۲ ال سیر نیم مثقال خورده

میشود و بهتر از توبه و در باب اقراص گفته قرص رودی او نا

جهت تبهای حاره و اورام حاره و تب مطبقه و رفع

تشنگی بسیار نافع است صمغ تخم خربزه مغز تخم خیار رب مغز تخم

کدو رب سوس کتیرا نشاسته طباشیر تخم خرفه

زعفران با لعاب بزرقطونا قرص بسازند و قدر شربت

یکمثقال است و بعد از چند گفته قرص الطف که از مرحوم ابو

جهت تب دق و تب مطبقه و محرقه و اسهال صفراوی و

دموی که با تب باشد بغایت آزموده است تخم کاهو تخم ... ...

١٣ ٢

٤٥٦

قرص کافور جهت تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان حص

گل سرخ ۴ درم طباشیر صمغ عربی کثیرا ۴ درم تخم کدو تخم خیار تخم

خرفه اصل السوس مقشر ۱ درم نشاسته ۳ درم زعفران یکدرم

کافور نیم درم بلعاب بزرقطونا بقدر ... قرص ساخته

با آب انار میخوش استعمال نمایند و در باب الشربه گفته

سکنجبین الخیار انی که از تالیف حقیر است در رفع تب

ربع مجرب و جهت امراض پیرز بعد بدل الخیار نارا بحکوب

کرده شب در سرکه و آب حنب نمیده روز دیگر بجوشانند تا

به نصف رسد بعد از آن صاف نموده با دو شب انگوری بقوام

آورند شربت روز ده مثقال با آب نشاسته باشد و تخم کرفس

و اگر حرارت غالب باشد با کاسنی و امثال آن استعمال نمایند

و در ذکر الخیار ان که گوله بر باشد چنین گفته که سکنجبین او

با میفخ ... جهت تب ربع مجرب و بدلش او جهت تب بلغمی و

تبهای کهنه بغایت نافع موثر و مولف مالایسع در ذکر نانخواه

گفته که طبخ او به تحلیل میدهد نفخ را و می برد تب شب

٣٥٦

... چون ... از ... و ... قبل ... گفته شده ...

و تب کهنه را و صاحب تحفه در ذکر نانخواه گفته در منافع

گفته جهت تبهای مزمنه خصوصا ربع و سردی احشا آخ

ایضا چون ~~تبهای کهنه~~ عصیر رازیانه یا عصیر کاسنی

بستانی هر کدام که باشد بجوشانند و کف آنرا بگیرند و

با سکنجبین بنوشند تبهای کهنه را بالمشیة الله رفع کنند

و آنچه از کاسنی باشد مفتح سده و منقی رطوبات عفنه

و تقوی معده نیز خواهد بود و اگر با آب کاسنی چیزی از

رازیانه و گشوث بجوشانند فعلش بیشتر و تفتیح و اسهالش

شدیدتر خواهد بود چنانکه مؤلف مالابد منه گفته که چون کرم

ابریشم را خفه کرده و در پارچه سرخی گذاشته بر [illegible]

تعلیق کنند تب وی رفع شود و همچنین در نهار قرمز که

بخیاطه ابریشمی سرخ کشیده تعلیق کنند و بخور لته حیض

را جهت رفع تب از مجرب داشته اند و صاحب تحفه در

و در ذکر دب که بفارسی خرس نامند گفته که تعلیق هر دو چشم او

که در لته

که در لته بسته باشند بر گردن جهت تب ربع رافع آن علت

و در ذکر سمانی که بترکی بلدرچین نامند که بخور پر او رافع

تبهاست و در ذکر عنکبوت گفته که تعلیق یکعدد او بر بازو

و بخور آن رافع تب ربع و مؤلف مالابد منه گفته که از بافته

عنکبوت جهت قطعیت سفید کثیف صاحب طبقات که میسازند

آنرا در سقفهانه در زاویه‌های خانها هرگاه گذاشته شود

این قسم بافته عنکبوت را در پوستی و بسته شود در بازوی

کسیکه با و تب ربع است زایل میکنند تب را و منع میکنند از

عود آن و جهت دفع قشعریره و لرز که در تبها میباشد

مناسبات در [illegible] گذاشته

## فصل دوم در بعضی از اورام و بثورها که در بدن بهم رسد

بباید دانست که مقصود اصلی از این جمع بیان نمو [illegible]

بعضی از امراض بود نه ذکر تفاصیل اسباب و علامات و بیان [illegible] برای [illegible]

لیکن بعضی از مقالات که مشتمل بر فواید سهلة المأخذ باشد
در بیان خلاف اسلوب راست اتفاق گشته و چون مادهٔ اورام گاه
لهذا در معالجهٔ مطلق اورام اقتصار بر نقل ادویهٔ موضعیه نموده
سایر تدبیرات مناسبه بحسب بعضی از اسباب اختلاف مختلف
میباشند تعرض نگشته و گفته اند که چون صفحهٔ رقیقی از اسرب
ب زنند و بر شود که بر عصب ظاهر شود یا هر ماده که در بدن
پیدا گردد مثل خیارک و غیره در ابتدا به بند نیز زایل کند بعون
الله ایضا جهت خیارک گفته اند که چدوار را با سرکه بسایند
و بر روی بمالند نیز دوی به تحلیل دهد و نگذارد که بتحلیل
انجامد و برساند **الاورام** یعنی ادامها جهت جمیع اورام
که به پیش هر خلط از اخلاط اربعه که خواهد باشند خواه در ابتدا
و خواه در انتها طلا کردن چدوار را نافع دانسته اند چنانکه
در ابتدا ماده را باز دارد و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج
به نضج باشد خصوصا اورام مغابن چون زیر بغل و بن ران که

برگ کبر بیند

برگ کبر بیند و طلا کنند ورم را به تحلیل دهد ایضا چون
انجیر را با آرد گندم بر ورم ضماد کنند مبالغه در انضاج
کند و اگر با آرد جو ضماد کنند بقوت به تحلیل دهد و اگر با نان
ضماد کنند میانه باشد در انضاج و تحلیل ایضا چون جگر
ترش را با نمک بر ورم ضماد کنند ورم را به تحلیل دهد
و ماده را از عمق بدن ظاهر کند ایضا سبوس گندم سبوس
خطمی گل بابونه آرد حلبه تخم کتان شبت مساوی بکوبند
نرم صلایه کرده با آب کلم سرشته چون بر هر ورمی که باشد حتی دمل
ضماد کنند به تحلیل دهد ایضا ضماد کردن سرکین گاو بتفصیلی که
در استسقا گذشت محلل انواع اورام است ایضا چون عسل
را با آرد حواری بر اورام ضماد کنند اگر نضج نیافته باشد
نضج دهد و الا بکشاید و از چرک و ریم پاک کند و آرد حواری
آرد گندم سفید از حریر گذرانیده را گویند ایضا چون
شبت را با روغن زیتون بجوشانند آن را روغن محلل

و مسکن وجع ورم باشد و ورم نضج نیافته را نضج دهد ایضا
سنبل الطیب محلل اورام باطنی است خصوصا و ظاهری است
شربا و ضمادا و چون برگ کلم را بر ورم ضماد کنند نافع است
خصوصا اورام بلغمی ایضا ضماد کردن صعتر که بترکی باناکیل (نوعی از انزاج)
خالو ورش گویند با سویق محلل اورام بلغمی و با عسل
محلل اورام صلبه است و سویق آرد حبوبات را گویند که
قبل از آرد کردن بو داده پس یکبار بآب گرم و بار دیگر بآب
سرد شسته باشند ایضا مالیدن زوفای رطب که تفسیرش
در ذات الجنب گذشت بر اورام صلبه بغایت نافع است
ایضا چون سرگین کبوتر را با تخم کتان و عسل مخلوط
کرده بر اورام صلبه ضماد کنند منفجر سازد ایضا غالیس
که در طبرستان بلهم نامند چنانکه در حرف با از جزو اول
گذشت محلل اورام صلبه و خنازیر و سرطان و قروح
خبیثه است خصوصا چون برگ و تخم او را با سرکه روزی

دو بار ضماد کنند

دو بار ضماد کنند ایضا چون سرگین کبوتر را با آرد جو
در آب بزنند و با سرکه و عسل طبخ داده ضماد کنند
اورام صلبه و خنازیر و دبل را بگدازاند و چون برگ
و خیوط رز انگور را بر اورام حاره در ابتدا ضماد
کنند در ردع آن موثر باشد خصوصا با سویق الشعیر ایضا ضماد کردن جمیع اقسام طحلب را بر اورام حاره است
ایضا ریوند چینی محلل اورام گرم است ضمادا چون با آب
ضماد کنند ایضا پوست درشنبری را چون بر ورم گرمی
طلا کنند بغایت نافع بود ایضا مالیدن آب کاسنی بر ورمهای
گرم نافع است ایضا ضماد کردن برگ بادرنگ بر اورام
حاره مانع تزاید آنها است و طلا کردن کثیرا و با سفیداب قلعی
جهت اورام حاره مجرب صاحب تحفه است و مناسب است
که بعضی از اورام که اشتهار بنام مخصوصی دارند علیحده
ذکر شود **الدمامیل** یعنی دملها که بدنبل مشهور است و سببش
خون حاد یست مخلوط برطوبت غلیظه فاسده که حادث

و مرهم دیاخیلون جهت
اورام حاره و اورام
صلبه و قراح بغایت
نافع است و صنعتش
در مرکبات اثار مذکور
میشود

بشود از بدی هضم و اکثار از اغذیه مولده خون و چون در
حمام و از کثرت عیظه خصوصا جماع که هر یک بر امتلا باشد باعث فساد
هضم و تحریک مواد فاسده بسوی عروق میگردد و بهذا طبیعت
آنرا بجانب حوالی جلد دفع میکند و همین غالبا باعث حدوث
دمامیل میشود و علاجش فصد و استفراغ رطوبات فاسده
و تقلیل در غذا و پرهیز کردن از گوشتها و شیرینیها و اشربه
سکنجبین که باعث قطع رطوبات غلیظه و تسکین حدت خون است
و مرتضی قلی شاملو در رساله خود گفته کسیکه دمل بسیار بیرون آورد
و خواهد که منع دمل شود خوردن این دوا مجربست
صفت آن ده مثقال مازو را نرم صلایه کرده با خمیر نان
آلوکر روغن داخل کرده بپزند و سه روز پی هم بخورند
دیگر دمل نشود و صاحب تحفه در نشان دمل انار گفته که
خوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد بنحوی که

بدست نگرفته گلها را بناشتا بلع کنند جهت منع بروز دمل
و رعد تا یکسال آزموده است و در ذکر عنکبوت در نشان
دام او گفته که چون بسرکه تر کرده در ابتدای دمل ضماد کنند
رفع آن میکند و مجربست و در ذکر بزر قطونا گفته که با آب دهن
جهت دمل مجربست و در ضماد شب همین را بجهت منع تر بدمل
و مسکن وجع و منضج قوی است انتهی و چون از نخود خام با زرده
تخم مرغ بر دمل نهند تسکین درد آن نماید و این را مرهم
راحت نامند ایضا چون نه عدد انجیر تر و خشک را بجوشانند
تا مهرا شود پس هفت مثقال مویز منقی را نیک بکوبند تا همچو
مرهم شود و سه مثقال خردل کوفته و بیخته را با انجیر و مویز
مذکورین ممزوج کرده نیم گرم زمان زمان ضماد کنند بغایت نافع
است ایضا ضماد کردن انجیر خشک منضج دمل است و چون قارچی

[illegible]

بوره ارمنی با مویز منقی کوبیده ممزوج کرده ضماد کنند و در نضج
دادن و تحلیل دمل نظیر ندارد و گندم خاییده نیز منضج دمل
است خصوصا چون انسان ناشتا خاییده باشد ایضا چون
بوره ارمنی با سرگین کبوتر هر کدام یکمثقال با روغن زیتون
سرشته ضماد کنند به زودی منضج سازد و همچنین برگ و
تخم خبازی پخته که ضماد کنند و همچنین آرد گندم با زرده
تخم سرشته هر یک باعث نضج و انفجار دمل است و همچنین انجیر
خام که کوبیده ضماد کنند منضج کند و صاحب تحفه در ذکر [illegible]
گفته مرهم است منضج نمودن قرحه که محتاج به نیشتر نباشد خمیر مایه
بوره ارمنی جاوشیر سرگین کبوتر و مرغ دبق [illegible]
آب نرم کرده ضماد بودن با روغن زیتون سرشته استعمال نمایند و
در ذکر ضمادات گفته ضماد جهت گشودن دمل از مجربات است
دانه تمر هندی را [illegible] کوبیده نیم مثقال پیه [illegible]

را در آب

را در آب بر روی آتش گداخته مخلوط سازند و نیم گرم طلا
کنند و در ضمن اورام نیز بعضی از معالجات دمل گذشت سیما
اورام حاره که علاج دمل در ابتدا علاج آنهاست و در قروح
نیز مذکور میشود چه دمل بعد از انفجار از جمله قروح است

**الحمرة** بحای مهمله یعنی باد سرخ و آن ورمی است صفراوی
که ماده وی صفرای خالص است یا مخلوط بخون و وجه تفرقه
آنکه اول در سطح جلد میباشد و ثانی غایر در گوشت و علامت
عامه حمره آنکه درخشنده براق ناصع الحمره که رنگت صفراوی
باشد و چون انگشت بر روی نهند سپس بردارند موضع انگشت
اندک زمانی سفید باشد و زود بسرخی عود کند و علاج آنچه از
صفرای خالص باشد استفراغ از مطبوخ هلیله و تمر هندی
بعد از آن ضماد کردن با اشیای مبرده مرطبه مثل آب کدو
و آب برگ خرفه و کاهو و [illegible] و بزرقطونا و امثال آن

[illegible]

و در این نوع با حمره محلله احتیاجی نیست چه ماده این لطیف
و سریع التحلل است بلکه گاه باشد که ضرر کند برای انکه محلل
خالی از حرارتی نیست و حرارت باعث جذب ماده و ازدیاد
حدت وی است و رادع نیز مناسب نیست بجهت خوف رجوع
آن عضو شریف و انچه ماده اش صفرای مخلوط بخون بود
باید قبل از استفراغ مذکور فصد نمود انتهی الحمره
را رادعه و محلله بحسب اقتضای حال و صاحب تحفه در ذکر
آبرون که بفارسی همیشه بهار نامند و معروفست در شان عصاره
او گفته که طلای او جهت باد سرخ که تیغ زده خون آن موضع
با آب او مخلوط کرده مجرب است و در ذکر جبب که عبارت
از سنگ گچ است گفته که با آب گشنیز جهت باد سرخ و اورام
ملتهبه مجربست و در شان گشنیز گفته که ضماد او مانع انصباب
مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ است و در ضماد در شان گفته
ضماد جهت باد سرخ که حمره گویند و کل ورم حار مجربست

و بعد از فصد و استفراغ جمره باد سرخ در جبری
و جهت باد سرخ ... کاوه
و حصبه شربت ...
مذکور میشود

صفت آن

صفت آن گچ را از تافته بخته با آب گشنیز بسیار رقیق سرشته
آن مقدار بر هم زنند که گچ را بستگی زایل شود و مکرر طلا نمایند
انتهی و مراد سنگ گچ است چنانکه اشاره بهمین طلا در ذکر
جبب که سنگ گچ است نیز کرده

## الجمره والنار الفارسی

این هر دو مرض را بفارسی آتشک نامند

و جمره بجیم بمعنی پاره آتش است و مراد در اینجا دانهایست بسیار
سرخ غایر در عمق لحم چنانکه هر دانه پاره بسیاری از بدن
را گرفته چنان الم میرساند چنانکه گویا آتشی بران عضو
گذاشته اند و نار فارسی نیز قریب بهمین است لیکن این در هر
موضعی که ظاهر شود در انا خطوط طا دسیه شبیه بزبانه
آتش که مرتفع شود بهم میرسد و سبب هر دو صفرای شدید الحده
مخلوط بخون حاد است لیکن در جمره ماده سوداویت غالب
و در نار فارسی صفراویت و علاج هر دو استفراغ صفرا
و شکافتن موضع شکافتن عمیقی در جمره برای اخراج خون

محتبس که در عضو است و در نار فارسی بعد از فصد و اسهال
استعمال اشیائی که باعث ترقیق و ترطیب خون شود و
مائیت و بیاض بیض مثل ماء الشعیر و آب خیار و آب هندوانه
و بالجمله علاج هر دو قریب است بهم و از آنچه مخصوص است
بحمره اینست که دردی سرکه را با برطین ارمنی یعنی گل خالص
ریخته بگذارند تا بجوشد پس بر او قدری کافور باشند
طلا کنند و از آنچه نار فارسی با آن مخصوص است طلا کردن
حضض و کافور و لعاب بزر قطونا و بارتنگ که پاره پاره
را تا تر کرده زمان زمان بگذارند و تجدید کنند و همچنین
طلا کردن مازوی سحق کرده با سرکه نافع است و صاحب
تحفه در مرهمها گفته مرهم آتشک از مجربات و اسرار است
و در یک شبانه روز رفع دانها و زخم آن میکند توتیای
هندی شسته ۲ م شنجرف یک م گرد چوب چینی نیم م اگر نباشد
باز شوشتر است بازرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند

بقدر

بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب
چینی زیبق را مکرر از کرباس بگذرانند تا زیبق در آن
نماند پس بشوید پس آن کرباس را بسوزانند و در خاکستر او
نیم مثقال داخل کنند بسیار بعید است و در گرد زیبق یعنی
جیوه در شان طلای کشته او گفته که با کندر و راتیانج و
موم و روغن زیتون جهت دفع داغهای آتشک از مجربات است
و بدستور دود همین ادویه را این اثر است بشرطیکه بحلق
و بینی و گوش نرسد و در یک هفته سه بار بخور کنند و غذای
نمکدار و غیر لطیف نخورد و بعد از تنقیه دو دو هفته بعد از آن
گفته و ضماد غیر منقول او نیز جهت خشک کردن دانهای آتشک
و قروح مجرب است انتهی و در قروح مذکور میشود مرهم کافوری مجرب و همچنین [illegible] مرهم ابیض [illegible]
جهت حمره مذکور میشود و در باب نیز ضماد مجربی جهت سوزاک
آتشک مذکور میشود در روغن آنچه که در جزو اول رساله گذشته

و طریق [illegible] توتیا مثل [illegible] در روغن [illegible] رساله گذشت [illegible]

۳۵۹

و در انقلاق نیز جهت زخم آتشک مرهم
آزموده مذکور میشود

جهت اشتها بغایت نافع است و در سلس البول خوردن بلوط
بتفصیلیکه در اینجا مذکور است جهت تخفیف نار فارسی گذشت
الطاعون سرد فتی رباعی طاعون چو شود عارض تنت
ای غمخوارهٔ صبر تو ز دل خسته شود آوارهٔ خواهی که شود
بر تو در صحت باز شکاف که غیر آن نباشد چارهٔ و باید
دانست که فصد جایز نیست برای انتشار رطوبت در جمیع
بدن بلکه همان موضع را باید شکافت و با آب گرم شست
تا خون فاسد آن بسهولت روان شود و باید اهتمام تام
در تبرید دل و تقویت آن نمود بطلاهاییکه در سینه گذارند
مثل صندل و نیلوفر و کافور با گلاب و بوییدن بوهای
خوش که سرد باشد مثل اشیای مذکوره و سیب و به و غیرها
و از اغذیه آنچه مبرد و مغلظ خون باشد باید داد چون عدس
و از اشربه شربت انار و سیب و به و ترشی ترنج و امثالها
مناسب است و طلا کردن گل ارمنی و همچنین خوردن آن و خوردن

گل در عفونت بغایت نافع است اگر چه گل را حرام میدانند
لیکن در ضرورت مسیحه مقوی از استعمال آن نیست و گویند
کسیکه انگشتر کند با یاقوت یا اینکه بخود تعلیق نماید از
طاعون ایمن شود اگر چه العیاذ بالله تمام اهل بلد را
گرفته باشند و همچنین چون پارهٔ از درونج با خود دارند
الخنازیر آن اماسهایی بود خود و محکم و بگوشت
چسبیده که در میان گوشتهای رخو خصوصا در گردن
بهم میرسد علاجش تنقیه بدن از بلغم غلیظ بقی و
اسهال و تقلیل غذا بسیار و تلطیف آن و ریاضت
در خلای معده پس تحلیل آن با ضمادهٔ محلله و اگر تحلیل
نرود پس الضمادهٔ منضجه مفجره رباعی هر کس که گرفتار
خنازیر شده در ماند این مرض ز تقدیر شده

چون کرده ضماد فلفل و خطمی و زفت کارشن بره علاج
تدبیر شده صفت ضماد مذکور فلفل ده ل گل خطمی
ال کوفته و بیخته و با زفت ده م ~~بگیرد از خود اکمه را باج~~
آمیخته ضماد کنند ایضا ضماد ~~دگر~~ ضماد سرکین کبوتر با تخم
کتان کوبیده ضماد کردن است تحلیل خنازیر مجرب
دانسته اند ایضا سرکین گاو ماده با سرکه ضماد کردن
محلل خنازیر است ایضا ضماد زجاج سحوق با حنا است
خنازیر و امثال آن بسیار نافع است و همچنین چیزها بلکه
تحلیل اورام صلبه نماید که در بحث اورام گذشت

**الجذام** یعنی خوره نوعی از آن از خلط سوداوی
است که نه نشین خون و ثفل اوست که فرود عارض
دگشته باعث فساد و الشکل اعضا و غلظ و تکاثف آنها

میگردد و گرفتگی صدا و عطسه و استداره حدقه و بخیتین
سوی عارض میشود و این نوع را داء الاسد نیز
نامند و این اقرب به برء است اگر که در ابتدا معالجه کنند
و نوعی دیگر از آن از سودائی است که از احتراق
مرة صفرا بهم رسد و سبب تاکل اعضا و ریخته شدن
آنها میگردد و بغایت عسر العلاج است و علامت
ابتدای جذام گرفتگی آواز و تنگی نفس و تیرگی لون
چشم و سرخی رو و بسته شدن منفذ بینی و باریک
شدن مو و ریخته شدن آنست و علاجش تنقیه بدن از خلط
سوداوی چندین مرتبه و ترطیب مزاج بر فتن حمام
و باستعمال سعوطات و بمالیدن روغنهای سرد و تر خصوص
بعد از بیرون آمدن از حمام و با اغذیه لینه مرطبه سریعة
الانهضام و شیرها خصوصا شیر الاغ و چون مرغ خانگی را
با قرطم که خسک دانه نامند و به نموده لااقل تا دوانزده

بر ورتش داده بعد از ان مرغ را بکشند و پیه وی بر
مجذوم بمالند بغایت نافع افتد و ات میدو طبیخ
بیخ درخت گز را با سرکه تا چند نوبت جهت جذام
مجرب دانسته اند و بعضی بجای سرکه مویز را ذکر کرده
اند ایضا خوردن زبرجد که بنیک صلایه کرده باشند نافع
است و صاحب تحفه در ذکر حنا که خضاب معروف و مشهور است
گفته که ان میدن آب بقیع او روزی یکی ل با بعف(?)
منقال نشکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و چون
یکماه مداومت کنند و جذام زایل نشود قابل سایر
معالجات نیست و هر روز باید بعف(?) منقال و نیم اورا
در صد و پنجاه ل آب حیا بنده بجوش [illegible] تا نخمس(?)
[illegible] ایضا طلا کردن طلق محلول بانکه در قروح [illegible]
گذشته بغایت نافع است و گفته اند که چون انکشت [illegible] را
کی برخود آویزد از حدوث جذام ایمن شود و بعد از

حدوث نیز مناسب است

## الجدری والحصبة

جدری را بفارسی آبله نامند و آن دانه هائی است که چرک
که ظاهر میشود بر بدن از برای دفع طبیعت مر فضلات
طمثیه منعفنه(?) در بدن را که در رحم از تغذیه بخون حیض در
رحم باقی میماند در بدن تا وقتیکه محرکی از برای ان فضلات
بهم رسیده قوه در دفع آن ناهض شود و از این است واقعه(?)
که گفته اند که لابد است از بیرون امدن آبله هر شخص را
و آن محرک که تقاضای دفع این فضلات میکند غلیان
خون و تعفن وی است یا آنچه مخلوط با او میشود از فضول
رقیقه که متولد میشود در طفولیت و لهذا اغلب ا
در اطفال بهم میرسد و هر گاه طبیعت قادر شود بر
دفع ماده در بار اول بتمامها و چیزی از ان فضول در
بدن باقی نماند چون ثانیا دیگر اسباب محرکه فراهم آید عود
میکند اما حصبه پس ان دانه های سرخ متفرق بقدر

و انها کاورس که در ابتدا مثل ارزن بوده کیک ظاهر میشود
بعد از ان دانه دانه میگردد و بیشتر حدت خون و کثرت
وی و غلبه صفرا است بر آن و شیخ گفته که حصبه گویا جدری
صفراوی است و در اکثر احوال فرقی میان ایشان نیست
الی آخر کلامه و بدترین حصبه و آبله آنست که سیاه
باشد بعد از ان بنفش بعد از ان سرخ بعد از ان سبز
بعد از ان سفید کوچک دانه بهم پیوسته از بیماری
و بهترین و سالم‌ترین آنها سفید بزرگ دانه قلیل
العدد سهل الخروج بدون کرب و تب شدید و بعد از ان
کثیر العدد که مشتمل بر باقی صفات نیک باشد و علاج او
آنکه مبادرت کنند به بیرون کردن خون و فصد رگ بینی که دایم
مقام رعاف و در اعضای عالیه عام النفع است و اگر
آبله و حصبه در بیرون آمدن سستی کنند آب رازیانه یا کشک
یا آب کرفس بدهند که بزودی بتمامه بیرون آید و اگر آب طبیخ

با جوف بالای ... و عود از آن بادیان ...

انجیر

انجیر نیز با آب کرفس اضافه کنند قوی‌تر خواهد بود و
غذا مزوره کدو و همچنین عدس مقشر مناسب است
و چون عدس را با آب غوره یا سرکه بپزند در تنقیه
صاحبان آبله موافق است و شربت عناب جهت آبله
و حصبه و اطفای حرارت خون و تسکین تشنگی و تبها و سینه
و اصلاح حال اطفال نافع است نسخه آن به نحوی
در تحفه نقل کرده عناب یک رطل کشنیز خشک عدس مقشر بیخ کاسنی
از هر یک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا به
ثلث رسد پس صاف نموده بوزن آن شکر بقوام آورند
ایضا جلاب که در رقة البول گذشت جهت آبله و حصبه
و تبها و تشنگی و غیره ذلک نافع است و چون گل سرخ خشک
را سحق کرده بر آبله و حصبه بپاشند بغایت نفع کنند
و قروحیکه باشد خشک سازد و بهتر آنکه گل سفید رنگ

باشند و چون آبله دار را در جایگاه در بالش یا
بالای وی کبوتران مسکن داشته باشند
ساکن کنند بالی صبیه سورت نفی اوکرد و صاحب
تحفه ... گفته که از خواص است که
در هر سال که قلیلی از او باطفال دهند در آن سال
آبله بر نیارند و اگر بر آیند زیاده بر چند عدد نباشد
و از مجربات ... است و جهت خشک کردن آبله دود
دادن باطراف ... بغایت نافع
است چنانکه در زکام گذشت

## الجرب والحکة

جرب را بپارسی گر ... خارش ... مانند آنچه خشک بود ماده
وی صفرای محترقه است مخلوط بخون چنانکه از احتراق
گاه باشد که سودا گردد و آنچه تر بود ماده اش بلغم شور
مخلوط بخون است و حکه که بمعنی خارش است نیز مثل
جرب است الا آنکه بر آمدگی و دانه نبود و ... مثل جرب

باد و بیست و اکثر تولد جرب و حکه خصوصا ...
از خوردن چیزهای شور و ... ثقیل و ... و توابل
حاره و ... است و علاج جرب ... خلط حاد
محترق و بلغم مالح و بعد از آن اصلاح ... به خوردن
مزوره اسفاناج یا کدو و خوردن هندوانه و کاهو
و امثال ذلک از چیزهای ... مایل به برودت و رطوبت
و ملازمت حمام که انفع اشیا است برای ... جرب و حکه
و ترک جماع که اضر اشیا و باعث ثوران بخار حاد
عفن است که بنواحی سطح جلد میرسد و در آنجا متعفن
میگردد و بعد از آن استعمال اطلیه که بعضی از آن مذکور
میشود و شیخ گفته از جمله مستفرغات جیده برای اصناف
سوداء جرب مطبوخ افتیمون است بهمراه اهلیله زرد
و شاهتره و سنا و بسفایج و افتیمون که اضافه شده
باشد در آن گل سرخ و تخم کاسنی و ماء ... برای ... که

در راسیت و گاهی گردانیده میشود در او سقمونیا
طبیخ هلیلج گرفته میشود از هلیلهٔ زرد و سیاه
از هر یکی تا بیست درهم طبخ کرده میشود در سه
رطل آب تا باقی بماند ثلث و صاف کرده میشود
و گرفته میشود از جملهٔ آب آن دو ثلث رطل و
حل کرده میشود از مغز فلوس ده درهم و بار دیگر
صاف کرده میشود و گردانیده میشود در او یک درم
غاریقون آنچه یعنی نرم که باشد که مالیده شود از هم بریزد
که بهترین اقسام است و کلام در غاریقون و کیفیت استعمال
او در امراض معده در رسالهٔ تحفه گذشته بعد از آن
گفته و صواب است که خلاصه گردانیده میشود از حب روی
بر همین با انگبین مداومت کرده شود بخوردن با صبر لیکن
بجا در پی کرده میشود بر آن سه روز هر روز یک مثقال بعد

ازان

از آن غب کرده میشود یک روز در میان سه روز و بهتر
آنست که حب سازیده شود صبر را در آب برازیانه و گاهی
بمقتضای حال و وقت انتهی و علاج حکه فصد و
اسهال بمثل مطبوخ افتیمون و حب افتیمون بعد از
ترطیب خلط و تعدیل قوام وی چنانکه مستعد استفراغ
شود باشامیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و امثالها
بعد از آن اصلاح غذا بنحوی که آنجا گذشت و بعد از آن
مالیدن روغن گل سرخ با سرکه و قدری آب کرفس و
اندکی بورق در حمام و بعضی دیگر از معالجات تجرب
و حکه از مواضع مختلفه جمع کرده ایراد مینماید رباعی
در ما شده چونکه از جرب دل خسته ∴ خورده است ز آب
شاهترج پیوسته ∴ ازواج سواد کرده و بهر طلاء ∴ گوگرد و
قسط و دهن کنجد جسته ∴ صفت طلای مذکور گوگرد ده ...
کنکه ده ... کوفته و بیخته و برو چندان روغن کنجد آمیخته

طلا کنند وصباح بحمام روند وبخط جد حقیر اخوند
ملا محسن مشهور بود رکنی که این را تجربه کرده وخود
تاثیر سریع دیده که تریاک را با دو چندان روغن
کره کاوی باتش نرم حل نموده اندک سرکه نیز داخل
کنند وبعد از حمام وکیسه کشیدن طلا نمایند وتا سه
روز صبر کرده بشویند اگر چیزی از زخم باقی مانده باشد باز
اعاده کنند وصاحب تحفه در شان کمن یعنی روغن
گفته که با حنا جهت جرب بعد میل و در ضماد است که ضماد
جهت جرب رطب ویابس و مواد آتشک از مجربات است
منقول از حکمای هند ص ده مثقال سرب را در ظرف
سفال بگدازند وسیماب وگوگرد وزرنیخ هریک ده مثقال
سابیده بعد از انکه ظرف را از سر آتش بر داشته
بهوای آتش نگاه داشته باشند اضافه نموده اگث

سا یخته حمر

و در ذکر تاریخ گفته که ضماد حنا جهت جرب و حکه
تاریخ بتمامه جهت جرب و تبرزده
و جوشیدنهای سر و تن بعد
سوی و جلد بدن

اهنگ

دهلد تا منعقد گردد پس از انعقاد چون بدست
بمالند هرگاه مثل غبار شود استعمال نمایند و هرگاه
منجمد گردد سابیده طلا کنند و غیر منجمد نیز از موده
است و در باب انجوام گفته دوائیکه جهت اقسام جرب
و حکه عجیب الاثر است آنکه غیر مقشر ده هلیله زرد غیر مقشر
ده نوشادر سه زیبق مقتول ۳ در روغن کنجد حل نمایند
و با ثقل آن بمالند و نیز دیگری آتش عضو را ابرا کند
و مادامیکه از حرارت آتش ملتذ شود باید تکرار طلا
نمود و بعد از اکراه موقوف داشت و تصریح کرده اند
که این تدبیر در یکشب زایل میکنند و جهت حکه که از
حرارت مفرط باشد طلا نمودن مغز تخم کدو و صندل و اه
با شیر دختران از مجربات است و بد نشود خشنی بحوق
سرکه و همچنین صبر زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب

٣٧٤٥

کرفس بالمرکه بسیار مؤثر است انتهی ایضا طبیخ ... در
تمام سر جرب و حکه مالیدن نافع است نقلست از شیخ
عبدالله مصری که گفته است هفت بار مرا جرب شده بود
در دنیا هر معالجه که بود کردم نافع نبود بردی چون نگون
کردم و بنده کی خدمت او مشغول شدم مرا تعلیم داد
که این اوفق را بنویس و در لب آب روان دفن کن تا
قدرت خدا تعالی را ببینی با هم انکس که جرب دارد بنویسد
تا خلاصی یابی پس این کلمات را نوشتم و خلاصی یافتم بقدرت
خدا تعالی اوفق اینست ادع لا سعلطیعا
مر دهجعا عجیه لا امعد ااا کی در ههه ما ما
سهوه محد اتم وصلی الله علی سیدنا محمد
واله اجمعین الحمد لله الذی خلق السموات
والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین

کفروا

کفروا بربهم یعدلون هو الذی خلقکم من
طین ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده ثم
انتم تمترون وهو الله فی السموات وفی الارض
ممر سلاص فحلین فیهم بکم وصاحب تحفه در
ذکر عناب گفته که شرب آب طبیخ پنج برگ او هر روز
نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز رافع خارش
بدن و مجرب است ایضا خمیر آرد جو با دوغ بتفصیلکه
در العطش المفرط گذشت جهت حکه سعید است ایضا
صاحب تحفه در ذکر آبرون که بفارسی همیشه بهار نامند تحفه
در شب آب او گفته که با حنا جهت خارش بدن نافع است
طلا کردن نافع
آزموده و در شب انار دشتی کنجد گفته که با لعاب بزرقطونا
جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتیکه
از نوره بهم رسیده باشد مجرب

**نبات اللیل**

ایضا بول انسان جهت جرب و حکه و خارش تنها کرجهت جرب متواتر بار دیگر
مردود در معالجه و دو جرب سیل الطلاق مذکور شده
ایضا علک البطم با پیه بز الیة قلم دوید
در لغت مذکور نشده است

بخارسی شام نامند و آن دانه‌ایست کوچک خارش کننده
که در سرما و شب عارض میشود بسبب احتباس فضول
و ابخره در زیر پوست و تنگی مسامات پس چون در شب که حرارت
میل بباطن جمع شده و حرکت مخفضه(?) که غذا را از
هضم باز دارد نیست لهذا غذا اخر با هضم یافته و بخارش
از وی متصاعد شده و سردی هوا نیز در ضیق مسامات
افزوده و پوست را کثیف کرده باعث احتباس بخارات
و فضول میگردد علاج آن تنقیه بدن از مواد بخارات
و فضول بفصد و اسهال بعد از ان توسیع مسام بالحمامات
و مروخات و دلوکات معروفه و مالیدن آب کرفس و
دردی سرکه نافع است و سایر معالجات ان مثل معالجات شری(?)
رفع میتوان کرد **الثاليل** بفارسی وزوک و بزبان کیلی(?)
کلیچم نامند چند قسم میباشد و بسبب همه خلط غلیظ یا سوداوی
یا بلغمی یا مرکب از هر دو بلغمی است که در عروق صغار و دقاق محتبس شده و بسبب

قرب آن عروق باسباب محلله مجففه خارجیه خشکی یافته بشره
متحول گشته طبیعت آنرا بظاهر بشره دفع مینماید و علاج
آن در وقتیکه بسیار شود فصد است اگر خون غالب باشد
بعد از ان اسهال بمطبوخ افتیمون و بحبیکه اخراج
بلغم و سودا کند بعد از انکه ماده را بماء الاصول بارده(?)
بادام نضج داده باشند **رباعی** در علت ثالیل شو مشغله
داری می فهم آن اگر حوصله نه سازی چو فتیله بهر داغش
روغن نه ست مرض تو را اتود شعله نه طرح عمل [illegible]
بکن فتیله یکسر آنرا بر ثالیل چسبانیده یکسر دیگر را آتش زده
بگذار تا فتیله بسوزد و قریب بداغ رسد و سه روز تکرار
کنند که در رفع ثالیل در تجربه و غیرها مجرب شمرده و چیزهائیکه
باعث اسقاط در نهای ثالیل میگردد از آن جمله اشق(?) نیز محلوق
با سرکه یا با بول که بر ثالیل دلک نمایند و همچنین نمک با سرکه

۳۴۷

و همچنین طلا کردن آب دهن ناشتا با سرکین کنجشک و
همچنین کف بول آن نیز و همچنین ضماد کردن سرکین گاو و همچنین
بول سگ و همچنین ضماد کردن سداب و همچنین مکرر طلا کردن
آبیکه در اثنای سوختن رز انگور با آتش از سر دیگر آن
میچکد و همچنین ضماد کردن ذراریح سوزانیده با سرکه
سرشته و ذراریح را بزیت کیل دار ساس مانند و طلا کردن
شیر انجیر بر ثالیل سیاه که خال مانند و جمعش خیلانست
طلا کنند قطع کند ایضا خاکستر بادنجان که سوزانیده باشند
چون با سرکه سرشته بر ثالیل طلا کنند قطع کند و صاحب تحفه
درست ه روغن بادنجان که در برص مذکور میشود گفته که در قلع
ثالیل مجربست خصوصا هرگاه شب از ثفل او بر بندند و
در روز بار روغن او چرب کنند و در ذکر حمص گفته که از
خواص نخود آنست که چون در روز اول هلال بعدد ثالیل

بهریک

بهریک از ثالیل یکعدد نخود را مالیده مجموع را در لته بسته
از میان نابرد و با پای از بالای شانه آنکه گذشته را بر جانب عقب بیفکند از
در اواخر آن ماه جمیع ثالیل برطرف میشود و در ذکر ذراریح گفته
که با سرکین کنجشک جهت ثالیل مجربست و در شان مونس گفته
که قوت او جهت قطع ثالیل و سایر بثور مجربست انتهی و در
بو اسیر ضماد ثقل با قوری سرکه و همچنین بخور کردن با طراف
طرفا جهت ثالیل گذشته **البثور اللبنیة** بفارسی کنک مکی
نامند و آن دانهای کوچکی است سفید و ابدار که بر
صفحه روی و بینی منتشر میگردد که گویا هریک نقطه
شیر است و چون بشکافند از او چیزی شبیه بروغن منعقد
بیرون می آید سببش ماده صدیدیه ایست که منع
میشود بسطح جلد و میمانند در مسام و بتحلیل میرود و
علاجش استفراغ بدن و تنقیه بدن بعد از آن شستن

۳۶۸

روی ایشان مثل آرد کرسنه و همچنین تونیز با سرکه و همچنین
ضماد کردن ما بخواه با عسل وضماد کردن خاکستر زرانگور
که سوزانیده باشند با سرکه سرشته مربکرر نهایت نافع آنست

## فصل سیم در قروح و جروح و مانند آن

جروح زخمهایی را گویند که از آلتی مانند کارد و شمشیر
و غیرهما بهم رسیده باشد و قریب العهد باین تاثیر
باشد و قروح آنست زخمهایی را گویند که چنین نباشد
خواه اصلا بتاثیر آلت نباشد مثل قرحه ~~در~~
~~یا ورم~~ که از منفجر شدن قرحه و ورم وغیره بهم میرسد یا آنکه
بعد از تاثیر آلت زمان طولانی گذشته باشد و مواد
در او ریخته باشد پس در اینجا مناسب است که اول بعضی
از معالجات ~~کلیه و مرهم~~ جهت بعضی از
قروح مخصوصه نقل نماییم آنگاه سایر چیزها جهت مطلق
قروح و جروح مذکور سازیم الجزاز ... ای محله

و همچنین سیر با عسل طلا کنند

مفتوحه وزای معجمه و تشدید چنانکه صاحب ... بتصریح
کرده اجسام صغار ریزه دقیقست شبیه
به نخاله که منقشر میگردد از پوست سر بدون زخم
شدن و گاهی میرسد بزخم شدن و صاحب تحفه
در باب همچنین گفته که آنچه بار یک تر مانند موی
سر باشد و جلد را متقرح کند و از آن پرهیز کنند
و معروف به کلی است بر تقدیر سبب بخارات بلغمیه
مالحه یا بوره قیه یا خون مخلوط بمره سودا است که متصاعد
شده بسوی سر و لطیف اعلای آن را که پوست ظاهر است
خالد میسازد و متقشر میکند علاج آنچه قوی ... باشد محتاج
است به سهل که اخراج بلغم یا سودا کند بعد از آن
استعمال ادویه موضعیه چون مالیدن روغن بنفشه
یا کرد و شستن به بعضی از جالیات چون آب

... لفظ آن را ... باشد

٣٦٩

حضض در دبورق و آرد نخود و خطمی با سرکه انگوری و
همچنین آرد کرسنه و ترمس با لعاب بزر قطونا و صاحب
تحفه در شانه تنها کو گفته که خاکستر او جهت زخم دوا
و با روغن گل سرخ التهاب آتش سوختگی و ... ازو منع نزف
التیام جراحات تازه و تخفیف قروح متعفنه آزموده
است و در ... گفته که کوبیده او با صبر جهت کچلی
سر مجرب و در ضماد ات گفته ضماد جهت ... از که بخاری
کچلی کو بنید بغایت آزموده است سر را اثر تراشیده به روغن
کنجد چرب کنند و کنگر سوخته و پشم سوخته و جو سوخته را
با سوده بپاشند مؤلف گوید که کنگر بهتر آنکه تخمیر کرفته
در زیر خاکستر آتش کنند تا سوخته شود و طریق سوختن هم

در اکله

در اکله عنقریب مذکور میشود و سوختن بچه به تحریک
الا نشان کذشت ایضا صاحب تحفه گفته ضماد دیگر
جهت ... از مجربست زرد چوبه برگ حنا املیله
زرد عفص مرداسنگ آمله مقشر سه که هر
یک جزوی به روغن گل سرخ چهار جزو و ایضا بولدان

**السعفة والشهدیة** سعفه قروحیست که در سر
و روی حادث میشود که اول بثور متحجر متفرقه ظاهر شده
آنکه قروح خشکریشه مایل بسرخی میکرد و نوعی از آن خشک
است که سعفه یابسه نامند و سببش خلط سوداوی مخلوط
برطوبت حریفه است که مندفع میشود بسوی پوست و
از آن پوستهای رقیق جدا میکردد علاجش استفراغ خلط
و ترطیب مزاج بحمام و اغذیه مرطبه و اگاه نطول کردن
آب گرم و لعابها مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تدهین و ...

بمثل روغن کدو و بادام شیرین و بنفشه و امثال آنها و در
قوباء جهت سعفه یابسه تدبیرات مذکور میشود دو نوعی از سعفه
تر است که از او رطوبت صدیدیه ظاهر میشود که شیرینج و سعفه
رطبه نامند بسبب فضلات و رطوبات فاسده است که غلیظ
آن در تحت جلد محتبس شده رقیق آن منتشر میگردد و جلد را متقرح
میسازد و این قسم غالبا با طفال عارض میشود برای رطوبت
بدنها و بسیاری بخارات و ضعف اعضای ایشان علاجش
فصد قیفال و اسهال بطبیخ اهلیله و تمر هندی اگر ممکن باشد والا
پس حجامت و دوری کردن از شیر غلیظ و چیزهای حریف
و هرچه مفسد خون و مولد خون غلیظ باشد و استعمال چیزها
شیکه خون صالح از آن متولد شود و آنگاه طلا کردن با طلیه مناسبه
در خود در ابتدای آن خصوصا جهت صبیان و مرطوبان نافع است
و خشک میکند زردچوبه پوست انار مرتکب حنا با سرکه
و روغن گل است و شهدیه از جنس سعفه رطبه است که در پوست سر

تقبها

تقبها بمکه در آنها ریمی شبیه بعسل که هوا ایستاده ظاهر میشود
علاجش آنکه باب صابون یا سرکه و نمک بشسته و خشک نموده
تقبها را از زنگار سیر کنند تا گوشت متعفن و رطوبات فاسده آنرا
بخورد و گفته اند که چون صابون را با روغن گل یکجا ساخته بر
زخمهای سر اطفال مکرر بمالند خشک و زایل سازد ایضا علیق
که بزبان کیل وشی نامند ۷ **الآکله** اینها تاکل و تعفن و شادی
است که عارض عضو میشود بسبب فقدان روح حیوانی
آن عضو یا امتناع آن روح حیوانی از وصول بآن عضو
و علامت آکله عروض و لیت از رنگی که قبل از آن بوده
یا دانه سیاهی که حادث شده باشد از ماده محترقه حاده
یا سبزی که حادث شود از احتباس روح حیوانی از آن عضو
یا طاووسی که عبارت از سبز مخلوط بسیاهی باشد به تقدیر
زخم متعفن خبیثی بهم رسیده بتدریج باطراف و حوالی موضع
سعی میکند و وسیع میگردد **رباعی** از آکله هرکه ناتوان گردیده

هر لحظه فرو دن تیرش نزا اول دیده بایدکه گل ارمنی و سرکه
مدام بر دو در جراحتش بود مالیده و صاحب تحفه در ذکر
ان کفته در شان موی سوخته وی کفته که ذرور او جهت
اکله و نزف الدم و تجفیف جراحات و منع زیادتی زخمها
و قروح خبیثه و سعیه مجرب است و طریق سوختن موی سر
و ابریشم چنانکه خود در بحث اوقات کفته آنست که
بعد از ریزه کردن ان بمقراض در ظرف سفال یا اهن کرده
بر روی آتش کذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق کردد
و ابریشم و موی سر را الشرط است که شسته و شانه کرده انگاه
و در شان برگ عتاب کفته که ذرور خشک او در رفع آکله
و قروح خبیثه مجرب خصوصا چون بعد از طلا کردن عسل
ذرور نمایند و خود در بحث ذرورات کفته ذرور اعظم جهت
آکله و قروح ساعیه دهان و کلو و قضیب و سایر اعضا

مجرب و از تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار
است و در قطع خون جراحات و رویانیدن کوشت و منع ورم
و قروح و انصباب سواد از موده است ص موی سوخته گلنار
شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ
عناب گل ارمنی هر یک ۲ ج کندر سفید اب قلعی توتیای
کرمانی شسته هر یکی ج و از حریر گذرانیده استعمال
نمایند و هر گاه در غیر کلو و دهان استعمال نمایند صبر
زرد نیلج و مرداسنگ باتش هم زسرخ کرده و در سرکه انداخته
و معقول نموده دو ج و اضافه نمایند و هر گاه خواهند
که فتیله ساخته در سوزنک استعمال نمایند قدر دو دانک
افیون مخلوط کرده با سفیدی تخم مرغ سرشته فتیله
بسازند و در مجرای بول بگذارند بغایت مسکن درد و در
رفع سوزنک نظیر ندارد ذرور دیگر جهت اکله و قروح ساعیه
و بواسیر الانف و نواصیر مجربست ص استخوان رمیم بالوخته

تو تنها در اخراج ادرار نشد

صبر زرد بالسویه ذرور کنند مؤلف گوید که طریق غسل

~~مثل غسل سبیل است که در وقت ... از بر و اول رساله~~

گذشت و طریق غسل مرداسنگ چنانکه صاحب تحفه در دستور ...

گفته که جهت امراض حاره مرداسنگ را با مثل او نمک

نرم سائیده آنقدر آب سرد بر بریزند که چهار انگشت

بر روی او بایستد و هر روز سه بار بر هم زنند تا یک

هفته پس تجدید آب کنند و بدستور هر هفته تجدید نمایند

تا چهل یوم بگذرد بعد از آن خشک کرده استعمال نمایند

ایضا صاحب تحفه در ذرورات گفته ذرور دیگر در رفع

آکله و تخفیف قروح از مجربات است موی سوخته دو جزو

پوست پیاز سوخته یکجزو و تخم ریحان بو داده نصف جزو و کافور

قیصوری ربع جزو انتهی و بعضی از قروح مثل آتشک و خوره

و سرکان متقرحه و غیرها در فصل سابق گذشت و همچنین قروح گوشت

ذکر و خصیه و رحم و مقعد هر یکی در محلش گذشت و قروحی که از

سوختنی

سوختن نوره بهر سد علاجش چنانست که امام همام علی بن

موسی الرضا علیه السلام در رساله ذهبیه فرموده که هرگاه بنوره امر

نوره بدن را العیاذ بالله آفته میشود علاجش تقشیر و نرم

سائیده میشود و حل کرده میشود در گلاب و سرکه و طلا

کرده میشود ایضا نمو ضعیفیکه نوره در او اثر کرده پس هر سیکه

این چاق میکنند بعد از آن خود ایضا طلا کردن روغن گل

با لعاب بزر قطونا در معالجات حکه گذشت که مجرب صاحب تحفه است

اما ادویه قروح بر سبیل اطلاق (در قروح) پس از آنجمله گفته اند

کندر و دم الاخوین و برگ بارتنگ بر قروح خبیثه و ساعیه باطن گذشت

اگر و مانع پهن شدن آنها و بر جراحات تازه موجب التیام

و مانع ورم گردنست ایضا چون سماق را با آب بارتنگ رشته

بر زخمهای پلید بمالند خشک میگرداند و نافع افتد ایضا پوست

چوب بلوط کرده را چون سوزانیده بر زخمهای تر بپاشند خشک

کند ایضا چون مغز علیق را که بزبان گیل ولتش گویند بجوشانند

و جهت زخم ... انگشت ...
بائیده ... مرداسنگ ...
نافع است جو

ایضا سرگین گاو ماده که تازه
و گرم باشد ... 
پیچیده و در زیر خاکستر
گرم کرده بکوبند و بعد از آن
بر سر زخم ... نافع
چون بر جراحات ...
ورم آنها را زایل کند

برزخمهای تر ریزند خشک کنند و منع کند که رطوبتی را جذب
کنند یا رطوبتی پس دهند ایضا چون علک بس را کوفته و بیخته و بعسل
سرشته بر زخمهای عمیق ضماد کنند به سازد ایضا روغن بابونه
که در ذکر روغنها در جزو اول رساله گذشت جهت التیام جراحات
و پاک کردن چرک آنها بغایت مؤثر است و زوفای رطب که در دوا الشم
آنچه گذشت جهت قروح منداکیه و اعضای عصبانی بهتر ...
ادویه است ایضا زهره گاو را چون با عسل سرشته بقروح خبیثه
بمالند نافع است و درد را ساکن کند و در قروح ذکر و غلاف
خصیه را نیز ساکن میکند و بر تحلیل اورام او اعانت مینماید
و در قروح الذکر جهت جراحات اعضای عصبانیه ادویه چند گذشت
و صاحب تحفه در ذکر آبنوس ~~گفته~~ که ... گفته ... را و
گفته که با نوراده جهت تخفیف و گوشت آوردن قروح خبیثه و منع
جوششهای بر آب و آبله کردن اعضا مجرب است و در ذکر ارزغینی
برنج گفته که ذرور او جهت جراحات تازه نافع و در ذکر بول گفته
که چون بول را بجوشانند تا غلیظ شده منعقد گردد جهت

قروح خبیثه و نواصیر و اندمال و تخفیف بعد مل ...
و بول انسان جهت قروح خبیثه عمیقه و رطبه و ساعیه و
حکه و جرب و جرکت و قرار و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح
خبیثه و بثور بر آب که در سر بهم رسد و در ذکر اقاقیا گفته که خاکستر
او جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح
و قرار و منع ترف الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه
آزموده است و در ذکر خراطین که کرم سرخ زمین است گفته که طلای
تازه او بقدر سه شبانه روز جهت التیام عصب مقطوع مجرب
و بدستور جهت جراحات اعضای عصبانی مؤثر و مؤلف ...
باین مضمون گفته که هرگاه ... بینند خراطین را و بگذارند بر عصب مقطوع
نفع میکند ... لیکن سزاوار است که نگذارند از عصب تا
سه روز و گوشت بیرون و بانند جراحات اعضای عصبانیه را ایضا صاحب
تحفه در ذکر ... ذریرات سوخته او گفته که ذرور او مجفف
قروح ... و جهت قرحه قضیب بعد مل و در ذکر عناب گفته
که پوست ساق درخت او به تنهایی و با سفیداب جهت قروح خبیثه

[illegible]

بیعدیل ودراکله گذشت که در ورم کعثاب جهت قروح خبیثه
مجرب اوست خصوصا بعد از طلا کردن عسل و درد ذکر مرد اشتکه
گفته که برنده گوشت زیاد و رویانده صالح او والتیام
دهنده زخمهای عمیقه بعد از نقل ۱۲ امات مناسبه از مفردات
تحفه چون مناسبت بعضی از مراهم عجیبه جلیله النفع و مجربی برخی از
ذرورات نیز که در این خصوص در مرکبات کتاب مذکور است
که چندی از انها در این مختصر نقل شود لهذا ملخص کلام او که در
صدر باب مراهم مذکور است در آداب ترتیب مرهم در اینجا
نقل میشود که در همین خصوص و غیره احتیاج بان ادراب
می افتد و آن اینست که شرط است که موم زیاده از نصف روغن
و کمتر از ربع آن نباشد بلکه ادویه شش جزو روغن پنج جزو
و موم ربع جزو باشد و جهت مبردین روغن زیتون نرسیده
کنند و در غیر آن روغن زیتون نارس که زیت الانفاق باشد
و در مواد یابسه روغن کنجد کنند و موم را اولا با روغن و گوم

بگدازند و از سر آتش بزیر آورده ادویه صمغیه را داو
حل کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل
عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال آن
چنانست که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرفی را آب در او
کرده بر آتش گذارند تا آب بجوش آید و ظرفی کوچک را روغن
مخصوص کرده در میان آب ظرف اول بگذارند تا روغن
از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال او را در روغن ریزند
تا حل شود بعد از ان سایر ادویه را مخلوط نمایند و گفته مرهم
زنجار جهت التقاط داء بواسیر و تخفیف قروح و رویانیدن
گوشت جراحات و بردن گوشت زاید و رفع عفونات و مواد
فاسده بالکلیه مفید است ص موم زفت ۱۰ اشق محلول با آب
با آب سداب و سرکه ۷ روغن زیتون ۱۴ با آتش نرم مجموع را
حل کنند و زنجار ۴ انزروت ۳ زرنیخ ۲ درم اضافه نمایند
و بعد از چندی گفته مرهم موجوبه که شنگار نامند جهت زخمها

داورام وتشنج وتمدد جراحات نافع است صن هوجوبه را نرم
سا بیده با روغن کنجد ۵ موم ۴ مرهم سازند مرهم کافوری
جهت کل قروح حاره وسوختگی آتش وجمره وغله مجربست
صن ۴ موم را در ۱۵ درهم روغن گل گداخته با سفیداب
قلعی ا کافور قیصوری ا مرهم سازند مرهم زال منقول از
حکمای هند جهت جراحات مزمنه وعسر البرء بغایت مجربست
وبجهت قروح آتشک وناصور بغایت نافع ومنبت لحم ورافع
گوشت فاسد ومصلح عضو ضعیف وظاهر اعدیل نداشته باشد
وحقیر مکرر تجربه در قروح مایوس نموده است صن کافور قیصوری
زال هندی که لعل معبدی وبجره وقیقهر نامند کات هندی هر
یک ۴ ل کوفته وبیخته وموم را ۴ با روغن گاو تازه بی نمک
که صاف بجوش باشد در ظرف آهن گداخته اول زال ریخته دو
سه جوش کنند پس کات را بدستور پس کافور را بریزند ودیگر
جوش ندهند ودر قروح مزمنه قدیمه تا سه روز بقدری از



فوفل سوخته الشمی لنما یند وبعد از آن به تنهایی مرهم زنانی
از تالیف والد حقیر جهت جراحات مزمنه بغایت مجربست
ودر تاثیر کمتر از مرهم زال نیست وباعتدال اقرب است
صن انزروت کاغذ کبود سوخته پوست درخت کاج روناس
کات هندی هر یک ۲ ل سفیداب مغسول ۵ مرداسنگ مغسول
۳ کافور قیصوری یک موم سفید ۵ روغن گل سرخ ۲۰ مرهم
سازند مؤلف گوید که غسل سفیداب در ظرف سفالین از جرّه اول
ابخار ساله وغسل مرداسنگ در آنکه گذشت وبعد از چند گاه که
گفته ذرور سرقوبیون که جراحات مزمنه را بیکدفعه دو دفعه
التیام دهد وچون بر سلعه وغدد بی پایی آنچنان تا بس به بندند
بسرعت زایل سازد واز مجربات واسرار است صن کندر مرچ صافی
ام ونیم گلنار ۳ جفت البلوط ام گل ارمنی گل سرخ هریک دو
ثلث از حریر کز را بنیره الشمی لنما یند وبعد از چندی گفته ذرور
بر کرم ونخ ابخره جهت قروح متاکله وسرطان متقرحه بعید یل و

بی لدغ است و بعد از چندی گفته ~~عظیم~~ دیگر که از اسرار و در زنجار ...
جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل است ص صبر زرد
کلنار قت رکندر بالسویه ~~...~~ و دیگر جهت قروح حارة المزاج
و ملتهبه و متورمه بغایت مؤثر است و از عجایب این صنعت
است ص صندل سرخ بلوط صبر زرد بالسویه ذرور نمایند
انتهی و در اکله مناسبات قروح و ادویهٔ قروح سیّما قروح خبیثه و ساعیه
گذشته و گفته اند که در خشک بند ها که بر زخم کار دو شمشیر بکار
برند مجرب تر از سنگ آبنوس چیزی نباشد و مؤلف گوید
درشت روغن گل سرخ گفته کلامیکه مضمون آنچه مناسب مقام است
ایراد میشود که اینست میکند گوشت را در قروح عمیقه و پاک میکند
پلیدی قروح را و خشک میکند قروح تر را و تقویت میکند اعضا
را مسوحا و ردع میکند آنچه ریخته میشود به آنها و تحلیل میدهد
آنچه حاصل شده در آنها و نیست چیزی نافع تر از آن در تسکین
التهاب جراحات در ابتدای آنها و فعل میکند در جراحات
فعلی مثل سحر و اگر معالجه کنند بآن جراحات غایره را نفع

میکنند آنها را و مندمل میسازد و میرود یا بلع گوشت آنها را و او
یا در هر قروح و بثور حاره است مؤلف گوید که طریق گرفتن
روغن گل آنست که با روغن کنجد یا زیتون بنحویکه در جزو اول
رساله گذشت شد و ف را در ذکر روغنها گذشت و اکبر نمود جهت التیام جراحات عظیمه و ...

نزف الدم یعنی روان شدن خون از جراحت جزئیهای که
قطع سیلان کنند از انجمله گذاشتن موضع است خرقهٔ سرکه تر کرده یا تیمهٔ از باقلای مقشر با
و همچنین تبرید کردن ما فوق موضع تبرید که باعث غلظ خون و
جمود آن گردد و همچنین پاشیدن پوست کدوی سوخته چنانکه
در اکله گذشت و همچنین پاشیدن آهک یا کهربا یا سندر یا ...
یا دم الاخوین یا بقم و همچنین طلا کردن خاکستر قنب کوبیده و ...
گل آمیخته یا شب یمانی بدر دی سرکه سرشته یا ~~...~~ خاکستر
بیول اسن مخلوط کرده یا تسخین موضع بسرکه و همچنین ضماد
کردن بسرکه بار تنگ و همچنین مالیدن زاج

نشوب النصل و الشوکه و غیرهما یعنی بند شدن پیکان و خار و امثال آنها در عضوی

تنیدهٔ عنکبوت که با نیم درم ...
یا پنبهٔ تازهٔ سوخته که ...
صاحب تحفه است

یا گل ارمنی

یا پر مرغ سوخته که
در رعاف گذشت

هر گاه اخراج آن بالتی ممکن نباشد مثل خار یا شیشه که
در گوشت نشسته باشد در اینوقت ضماد کنند بچیزهای مرخی
تا شگاف را وسیع سازد مثل اشق و پیاز نرگس و بیخ نی که
همه بعسل سرشته باشند که با آنکه مرخی است جاذب نیز هست و امثال این
ضماد گستر باشیا که جذب آب از عمق مثل نفخة الانفخه [illegible] در استعمال
و زراوند و صاحب تحفه در ذکر اخثاء البقر یعنی سرگین گاو
گفته که بکرات ضماد پخته او در روغن زیتون و کهنه اش [illegible] تا
خشک شود جهت بیرون آوردن خار و پیکان و امثال
آن از بدن و در ذکر زراوند مدحرج گفته که ضماد نش جاذب
پیکان و خار از بدن و استخوان ریزه شده در اعضا
و در ذکر ضفدع که بترکی قورباقه و بفارسی وزغ گویند گفته
که ضماد نش کرده او جاذب قوی پیکان و امثال آن صاحب
ملالیج گفته که هرگاه ضماد کنند بضفدع آنچه را که دشوار باشد خلاص
از پیکان استخوان و تیر که فرو رفته باشد و دور باشد پس بدر آید الی

زراوند ی

و علک الانباط [illegible] که نیز [illegible]
علک البطم است فتق
و بعضی صمغ درخت
در انسته اند و گفته اند
که بر پسته علک البطم است
صح

بیرون می آورد بزودی و سزاوار است اینکه پوست کنده شود
و انداخته شود سر و اطراف و سر آن جانب گویند ضماد کردن آنرا
بهمین نحو گفته و تصریح کرده که چون بیخ نی [illegible] روز بر
موضع پیکان و شبیه آن ~~بندند~~ بجو که بهیچ وجه بیرون
نیاید به بندند بقوت بیرون آورد مجربست ایضا
صاحب تحفه در ذکر عکبر که بر موم است گفته که جاذب قوی
پیکان و خار از بدن و در ذکر فار یعنی موش گفته که ضماد شق
کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و در شان بیخ نی
گفته که ضماد تازه کوبیده او جاذب پیکان و استخوان و
خار از بدن و در مرهمها گفته مرهم جاذب از تالیف ابن
تلمیذ منقول از شان حل جهت اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو
فرو رفته باشد مجرب دانسته اند صه بیخ نی خشک [illegible] زراوند
طویل بالسویه سابیده و با عسل سرشته استعمال کنند ۵

که بعضی صح

الضربة والسقطة والکسر والوثی والوهن والاعیاء والتحوج والفجاء

ضربه و ضرب خورده یا از علو افتادن که شکسته شده یا فتق یا حرکت کردن
استخوان از موضع طبیعی خود که مفصل گویند و نسبت بدن حوالی استخوان
اعیا و خستگی بهم رسد و علاج منحصر است یا حجامت از جهت تخفیف
بعضو ماوف و اگرچه در بدن خون بسیار نباشد بجهت امن
از حدوث ورم مگر آنکه خون بسیار از عضو رفته باشد که در
اینوقت کافیست تلیین طبیعت بفتایل و حقنه و اگر طبیعت بخودی
خود اجابت کند یا بدن ممتلی نباشد احتیاج بمسهل نیست
و هرگاه احتیاج بمسهل افتد پس بهترین مسهلات لعوق خیارشنبر
است که در ذات الجنب گذشته باضافه ریوند چینی خیارشنبر
با آب کاسنی و روغن بادام و شکر و چون آب عنب الثعلب با شکر
سیاه مند نفع عجیبی دارد و همچنین اسهال بالجمله که با رشک باشد
با شربت سیب و غذا امراق ماش یا زرده تخم نیم برشت
و آنچه بقوت اعضا بود لیکن باید از گوشتها بقدر مقدور
اجتناب کنند و اما مومیائی قدری از مومیائی خالص با نیم حبه

[illegible]



باعث اصلاح کوفتگی و ورم و تسکین اوجاع است چنانکه
از مجربات مشهوره است و صاحب تحفه در [illegible] گفته
که برگ آن [illegible] بمکس عمل است گفته که در استحکام استخوان شکسته
و ضربه و سقطه و رفع خوف نایب مناب مومیائی است و لهذا
مومیائی نخلی نامیده اند و قدر شربتش یکمثقال که با ده ...
نبات و یا عسل که با شربت کرده باشند بنوشند و در رستنی [illegible]
که علک البطم نامند گفته که شرب او با عسل جهت زخمهای
باطنی و با سندروس و زرده تخم نیمبرشت جهت شکستگی اعضا
بهتر از مومیائی و دافع اعیاست و در او گفته مضر محرور
و مصلحش سکنجبین و گویند مضر عصب است و مصلحش عسل و قدر شربتش
یکمثقال و در رستنی دانه خرنوب که نوعی از خرنوب است [illegible]
درخت [illegible] نامند گفته که ضماد پخته او جهت صدمه و سقطه
و امثال آن و در ذکر زوفای رطب که در ذات الجنب گذشته

[illegible]

از منافع طلا کردن وی گفته تشنج و شکستگی اعضا و دوی ا نیست
و در ذکر ضان یعنی گوسفند گفته که پیچیدن در پوست او که تازه
ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروب است
و در ذکر طین الحکمة که قسمی از ان در ذکر روغن آجر از جربه اول بیان
گذشت گفته که ضماد او جهت شکستگی اعضا و تقویت التحوان و
عصب مؤثر است و در ذکر زرشت زرنگ و چوب عناب گفته که طلای
آن جابر شکستگی اعضا و بیرون رفتن و حرکت کردن التحوانست
و در ذکر زوفا گفته که ضماد او با عسل جهت التیام جراحات عظیمه
و با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحت عصب قوی الاثر انتهی
و گفته اند که طلا کردن کچ که بولی جص نامند با سرکه بر شکستگی
التحوان بغایت نافع است و جهت کوفتگی و شکستگی ضماد کردن علوک
زرد و ورد و مورد به تنهایی یا با روغن گل بغایت نافع است و
همچنین جهت ضربه و سقطه لیکن با اضافه مامیثا سائیده و گل ارمنی
و مسک و زعفران و گلاب بهم زده اگر ضربه و سقطه با وجع شدید

بالش

باشد عضو را در میان روغن گل نیم گرم گذارند و اگر ورمی با حرارت
قویه باشد پس این ضماد نظیر است صندل زرد و ورد و بنفشه خشک
جو مقشر زعفران قدری کافور با گلاب و روغن بسرشتند
پس به نرمی به بندند و اشربه مبرده مثل شربت نیلوفر و دیناری
با شیره تخم خیار و نحو آن بدهند ایضا جهت ضربه و سقطه گل
ارمنی و آق اقیا با آب مورد و اگر نباشد با آب خالص سرشته ضماد
کنند

## التفاق

یعنی ترکیدن اعضا سبب آن یبوستی که در پوست بهم رسد یا بسبب خارجی شل فرق مجفف و برد مفرط یا داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا اخلاط حاده مجففه و علاج آنچه از اسباب خارجیه باشد تلیین جلد است بموم روغن و ادهان مرطبه مثل روغن بادام تلخ که رافع آثار رض و چاییدن وی و کلف نیز هست و مثل پیه مرغابی و مرغ خانگی و آنچه از اسباب داخلی باشد علاجش تبدیل مزاج و ترطیب

و در روغن گوسفند گفته که چون بیم مصطکی در روغن زیتون طلا کردن ... جهت ...

ان بات میدن ا دهان ذات الشان و استفراغ خلط ردی
در مادّی بعد از اطلا کردن مرطبات مقویه باین تفصیل
که اگر ردی باشد طلی کنند بزرقطونای رطب و پیه مرغابی و
پیه بز ماده بت ستة و کتیرا و لعاب بهدانه و امثال ذلک
و اگر لب باشد بجز ما بکه در فصل چهارم از جزو دوم رساله
گذشت و اگر دست باشد بکنجد کوبیده و بنفشه سابیده و روغنها
و پیه‌ها و اگر پا باشد بزرقطونا یا دردی روغن زیتون
که با عنصل پخته باشند یا علک البطم که در زیت حل کرده
باشند و اگر پاشنه پا باشد به پیه بز گداخته که با زوفای سابیده
و کتیرا کوبیده در او داخل کرده باشند یا به مغز ساق گاو و موم و
روغن بنفشه با انزروت مرداسنگ این بود مجملی از معالجات
شقاق که اکثر آن ماخوذ از کلام اسباب است و صاحب تحفه
در ذکر بادنجان در شقاق آب مطبوخ او گفته که اگر آنرا با
روغن تخم کتان بجوشانند جهت شقاق و ورم صلب و

در دفع [illegible] دیگر از سرما و سرف [illegible] دست و پا رسیده باشد
بغایت مؤثر است و چون رسیده آنرا که تخم [illegible] زرد شده
باشد مقرا کنند و تخم آنرا با موم و روغن مالند شقاق میان
انگشتها را در حال زایل کند و در ذکر سرطان که بفارسی
خرچنگ نامند گفته که ضماد خاکستر او با عسل که باهم طبخ
داده باشند جهت شقاق پا و مقعد و شقاقیکه از سرما
بهم رسیده باشد و شقاق مادّه سرطان نافع جامع گوید
که باید سرطان را از سر و اطراف و احشا جدا کرده شکم
او را با نمک [illegible] شسته بعد از آن با آب صاف و در کوزه
مطین بگذارند در تنور یا تون معتدل بگذارند تا بقدر
حاجت بسوزد و در ذکر اسفند روس که صمغی است شبیه
بکندر [illegible] از آن سست تر و سرخ تر و با اندک تلخی گفته
که چون [illegible] او را با روغن بادام پخته به قوام

آید بجهت تشقق هر عضوی مجرب دانسته اند و در شرح
علک البطم با پیه گرده بز بنحوی که در خفقان گذشت گفته
که چون ضماد کنند جهت کجی ناخن و درد اعضا و تشقق
هر من خصوصا با قوری شنجرف مجربست و در ذکر گندر
گفته که با پیه مرغابی جهت جراحت و سوختگی آتش و تشقق که
از سرما بهم رسیده باشد نافع است و در ذکر مرداسنگ گفته که چون
با روغن زیتون بسیار بجوشانند تا غلیظ گردد بهترین
ادویه تشقق است و در مرهمها گفته مرهم تشقق مجرب
حقیر است و بغایت مؤثر ص علک البطم یکجزو پیه بز
۴ جزو در قدر مضاعف گداخته استعمال نمایند و در
کجی ناخن و تقشر آن و تشقق لب و اطراف و حکه و جرب
و زخم آتشک و تشقق چهارپایان آزموده است جامع گوید
که ظاهرا مراد به پیه بز همان پیه گرده بز باشد چنانکه

انف

انفا کلام او در ذکر علک البطم که قریب بهمین مضمون بود نقل شد
و بیان قدر مضاعف در مسهلات مطلق و توجیه ادغام کرده شد
و در باب [illegible] گفته دوائی که رفع تشقق روی و لب
و کف دست نماید بغایت مجربست موم زرد ۵ روغن
گل سرخ ۵ زوفای تر ۵ پیه مرغابی ۵ نشاسته ۵ کتیرا
۵ لعاب بهدانه ۵ موم را در روغن و پیه گداخته زوفا
و غیره را اضافه نموده در هاون برهم زنند تا یکی
گردد و شنجرف را اثر قوی در این امراض است و چون پنج مثقال
اضافه کنند بعقیده این حقیر مجرب یافته است و نسخه
مجربی در ضماد است مذکور شد دوای دیگر که بغایت نافع
است علک البطم ۳ زوفای تر ۳ مصطکی ۳ مقل ۲ با
پیه بز ۲ و موم ۳ در قدر مضاعف حل کنند نسخه
دیگر جهت تشقق رخسار آزموده است لعاب حلبه

و در ضماد ذکر گفته ضماد دیگر [illegible]
[illegible] جهت تشقق آزموده است
[illegible]

۳۸۲

لعاب بزر قطونا لعاب تخم خطمی لعاب بهدانه با روغن گل
و امثال آن چند جوش داده استعمال نمایند و با آب گرم شوینده
نسخه دیگر جهت تشقق با شنه پا و کف پا بعد از آنکه موضع
را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده باشد ضماد
نمایند و قدری بسیار گرم بوده در شگاف آن بچکانند
مرداسنگ را ۵ در روغن زیتون ۲ بجوشانند تا بقوام
رفته رسد پس استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند سندروس
بوزن مرداسنگ اضافه کنند و بدستور پیه بز را اگر گداخته
۵ ل مازو ی سائیده مثل غبار را با پیه ل آن مخلوط
نموده در شقاق مرض بچکانند و بدستور سرگین محرق
سائیده بروغن زیتون از مجربات است و بدستور کتیرا ۲۱
کهربا ۲ کندر ۲ علک البطم را ع با روغن بیدانجیر بیت
طلا کنند و باید علک البطم را با روغن بیدانجیر در ظرف
مضاعف حل نموده و سایر اجزا را مثل غبار سائیده

اضافه کرده

اضافه کرده و مؤلف ما لا یسع در ذکر سلق یعنی چغندر گفته
هرگاه بزیر آب طبیخ یا عصاره او را بر شقاق
سرمایی نافع است و در ذکر شلجم گفته که طبیخ او هرگاه پخته
شود بر نقرس و شقاق سرمایی نافع است و هرگاه ضماد
کنند با و یعنی به پیخ شلجم یا به تخم [illegible] برگ او یا به تخم او
کوبیده همین فعل کند انتهی ایضا مخزن الحکمه اندرا با
روغن زیتون جوشانیده بر شقاق دست و پا مالند
نافع است خصوصا مخزن شقاق کوسا له ایضا کنجد کوبیده
و همچنین روغن او را بر شقاق و خشونت بدن ضماد و
طلا کردن نافع است و همچنین نارنج پخته جهت تلیین جلد مجرب
است چنانکه در مجربات گذشت ایضا جهت شقاق دست و پا در
وجع الظهر موم روغنی گذشت **حرق النار والماء الحار**
**و غیرهما** یعنی سوختگی آتش و آب گرم و غیرهما مثل روغن
گرم و آفتاب گرم اما سوختگی آتش پس هرگاه بحدی رسد که

و همچنین کتیرا چنانکه در کلف
مذکور میشود

٣٨٣

تا ثبت از خون متمیز شده از اطراف عروق بزیر پوست مندفع
گردد و تنقط یعنی آبله پر آب کند پس بموضع تنقط قبیهائی که به
بر قاسره کرده باشند بنهند و اطلیه مبرّده استعمال کنند تا اطفای
التهاب جائی که در خون حادث شده کرده منع تمیز مائیت و تنقط
نماید یا بعد از آن بخته ضماد کنند که دی مبرّد و مجفف و مسکن حدّت
خون و مغلّظ آن است یا گل ارمنی و آب و سرکه که این نیز مبرّد
و مجفف و مسکن خون است و جالینوس گفته که چون حل کنند مداد
را با آب و جا لند بر سوختگی آتش در وا گذارند یعنی پاک نکنند
تا بخودی خود پاک شود نفع میکند همان ساعت لیکن گفته اند
که مراد اطبا از مداد آنست که با دوده چوب صنوبر یا
دوده راتینج که صمغ وی است یا دوده روغن تخم کتان
هر یک که باشد با اضافه صمغ عربی ساخته باشند و یا عرق
الجلود با زاج زرد ترتیب دهند و بعضی تصریح کرده اند
که حل کردن مداد در سرکه باعث قوت اثر اوست در سوختگی



و هرگاه که بحد تنقط رسد و آبله پر آب بسیار کنند که خوف انصباب
مواد بسوی آن بهم رسد در اینوقت فصد کنند و غذا کمتر
خورند خصوصا مولد خون و مرهم اسفیداج طلا کنند
صفتش اسفیداج ۵ م مرداسنگ را با سرکه بسایند و بعد روغن
گل تنقیه کنند تا غلیظ گردد و ۵ م سفیداب قلعی و اندکی
کافور اضافه نمایند و هرگاه تنقط آن بسیار فاحش
باشد مرهم نوره استعمال نمایند صفت آن موم ده م با
روغن گل سی م گداخته و ۵ م آهک را در ظرف آب ریخته
بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین شود آنگاه بر آب کنند پس [illegible]
کرده با آن موم روغن مذکور اضافه نمایند مرهم دیگر که در این
امر بغایت نافع است خاکستر استخوان پای دجاج یعنی مرغ
ماده و خاکستر نمک اندرانی که نمکی است صلب و صافی
شبیه به بلور و سفیداب قلعی و آرد برنج یا سفیده
تخم مرغ و روغن بنفشه سرشته و اما سوختگی که از روغن گرم

[illegible] در نسخه مذکور است [illegible]

سپس آب صافی را ریخته
تا نفخته مرتبه بهمین دستور

رون شارح اسباب بجای موم
[illegible] گفته صح

باشد پس مثل مراهم مذکوره ملاوا نمایند و آنچه مخصوص
بآتشست انکه سفیدی تخم و قدری از روغن زیتون و سفیداب
که مجموع را در ظرفی کرده آنقدر بر هم بزنند که یکی گردد پس
طلی کنند و اما سوختگی آب گرم پس قبل از تنفط باید بریزند بران
آب خاکستر که مترقی خاکستر را در آب خیسانیده بعد از ان صافی
آن آب را چند بار دیگر بخاکستر و هر مرتبه خاکستر تازه در او
خیسانیده باشند و یا آب نمک و زیتون بر ریزند و بعد از
تنفط مرهم نوره طلی کنند و از جمله چیزهائیکه مخصوص
باتشست مرهمیست که حارث بن کلده ثقفی که در زمان رسول
طبابت میکرده منقولست و آن اینست که خاکستر جو
سوخته را با زرده تخم مرغ میزده و طلا مینموده
و اما سوختگی که از حرارت آفتاب باشد مرهم کافوری که در قروح
کذشته معالجه کنند و وی جهت ~~کل قرحها~~ و سوختگی آتش
~~و مرهم نیز بجهت صاحب تحفه است~~

ما صحا نکه ممزوج باشتو وصم

ابن لود

روز ۱۵ ام روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ام کافور
قیصوطی ام مرهم سفیداب زنند این بود بعضی از معالجات
سوختگی که از کتب معتبره چون اسباب و ذخیره ما خوذ است و بعضی
معالجات دیگر متفرقه دیگر نیز نقل میشود **رباعی** از آتش
اگر دست تو سوزد یا پای ٭ یا عضو دگر بگیر کافور و بسای
آمیز بسرکه و بریخ سا خشکه ٭ وانکاه زمان زمان طلا میفرمای ٭
و مؤلف مالابد منه در ذکر آبنوس گفته که نفع میکند تراشه
او سوختگی آتش را به پاشیدن بعد از انکه طلی کنند موضع را
بروغن گل یا بسفیده تخم مرغ پس تسکین میدهد و منع
میکند از تنفط و در ذکر حمام در شرح سرگین کبوتر گفته
که هرگاه مخلوط کنند بزیت ابراء مینماید سوختگی
آتش را و بعد از کلامی گفته که هرگاه بسوزانند ~~کبوتر~~
در پارچه کتان تا خاکستر شود و مخلوط بزیت کرده بر
سوختگی آتش طلا کنند ابراء نماید و در ذکر سلق درشستن

در شرح سرگین کبوتر بیرسی

یعنی چغندر گفته که طبیخ برگ آن که سرد کرده شده باشد و عصارهٔ
او ابراء میکند بثور و سوختگی آتش را و در ذخیرهٔ مرد همکه
گفته که ابراء میکند از سوختگی آتش و آب گرم طلاء او و در ذخ
هندیه بعضی کاسنی گفته که آب او هرگاه مخلوط کرده شود به او
بیدانه قلمی و سرکه ببا شد لطوخ معتبر و نافع از سوختگی آتش
و حرارت عضو و صاحب تحفه در شرح ... سرکه گفته که طلای
او جهت منع انتشار قروح خبیثه تا آنجا که گفته و سوختگی
بغایت مجرب و در ذخیره گل در شرح لعاب بهدانه
گفته که طلای او جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت
آفتاب بغایت نافع و در مرهمها گفته مرهم ابیض
جهت سوختگی آتش والتهاب جراحات و ورم مقعد
حار و بثره و شقاق قبل که از حرارت باشد نافع است
حل موم ده روغن کنجد یا روغن زیتون نیم بعد از

گرفتن

گرم کرده حل موم از سر آتش برداشته با سفیدی تخم مرغ برهم زنند
و اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ
کنند و حضض و سفیدی تخم مرغ اضافه کنند و جهت تسکین
درد بجای حضض افیون کنند انتهی ایضاً جهت سوختگی آتش
روغن کنجد با لعاب بزر قطونا چنانکه در حکمه گذشت مجرب است
و همچنین کنند با پیه مرغابی که در شقاق گذشت

## فصل چهارم در بعضی از چیزها که تعلق بزینت کردن دارد

باید دانست که
مراد بزینت در این مقام آرایش ظواهر بدن است
بنحوی که سزاوار است مثل منع روییدن مو در جا بیکه روییدن
مطلوب است و روییدن آن در جا بیکه روییدن مطلوب است
و اصلاح مو و اصلاح سایر رنگهای بدن بتفصیلیکه

مذکور میشود **موانع نبات الشعر** یعنی چیزهائی که مانع
روییدن موی گردد و آن اینست که بعد از کندن یا نوره
کردن که منبت موی خوب وا شده باشد ادویهٔ مانعهٔ رو
ییدن طلا کنند چه تراشیدن موی مستاصل نمیشود
اثر دوا نیکو نمیرسد و بهتر از همه کندن است اگر مشکل
باشد قدری اشق در سرکه حل کرده طلا کنند و یک ساعت
صبر کنند که صاحب تحفه گفته موی آن اعضا بآسانی
قلع شود و باعث درد نگردد و بغایت مجربست انتهی
و از جملهٔ ادویهٔ مانعهٔ روییدن موی هر چیزیست که مخدر و مبرد
باشد مثل تریاک و بنج و شوکران هر یکی با سرکه سرشته
طلا کنند و صاحب تحفه در ذکر زرنیخ گفته که طلای زرنیخ
سرخ با بول حمار و بدستور با آب پیر تازه بعد از کندن
موی جهت منع روییدن آن مجربست و درشنا(?) مورچه

تحفه

گفته که طلای مسحوق او مانع بر آمدن موی و چون در اول
بار قلع کرده باشند به یکبار مالیدن رفع نبرو(?) از آن میکنند
و اگر موی را دیگر قلع کرده باشند محتاج به تکرار طلای او است
و در باب شانزدهم گفته ادویهٔ که منع روییدن مو کنند
از آنجمله طلا کردن بیضهٔ تازهٔ افعی است که تخلف نمیکنند
و بدستور مالیدن مغز سر کوکنار(?) و اکثت(?) موی را سقط
کرده دیگر نمیروید و بدستور موی را قلع کرده طلا کنند
و از مجربات است طلا نمودن تخم مورچه و بزر البنج و بزر قطونا
و شب و افیون با سرکه مصفی بعد از کندن موی و بدستور
بعد از نتف موی اکثر را در سرکه طبخ داده نموده طلا کنند
و بدستور خون شنگ پشت و قدید وزغ و خون زلو و
زلو بیکه در ظرف گلی خشک کرده باشند و همچنین جوز
زبد البحر را با ترشی ترنج بعد از قلع موی طلا کنند و

[illegible]

نوشت در محلول بزرهٔ کاو و برگ خشکهٔ توت با خون و طوطو
بغایت مؤثر است و خون خفاش و مغز سر و جگر او از
مؤثرات قویه است و قدما تصریح کرده اند که چند مسحوق مایل
در منع رویدن موی بعد از قلع آن مجربست و چون طلی
کرد را با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند اصلا
موی نروید و مجرب دانسته اند و در باب ابط هم گفته
دوایکه خصیه را از بول و مایر و مانع رویدن موی
پشت زهار کرده و از مجرباتست قیمولیا بصفیدا ب قلعی
بالسویه با آب بنج تازه سرشته ضماد نماید و اگر بنج تازه
نباشد بزر البنج را جوشانیده با آب او استعمال نمایند
و هر گاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند بر شود
منع رویدن نماید و آزموده است انتهی و جهت
منع رویدن موی در چشم در امراض عین گذشت

داء الثعلب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

## داء الثعلب و داء الحیة

این دو مرض است
که غالبا در سر و لحیه و ابرو حادث میشوند و هر دو
سبب میکنند در ریختن موی لیکن از داء الحیه پوستهای رقیق
نیز ریخته میشود چنانکه از حیه که مار است پوست می افتد
و سبب هر دو خلط فاسدی است پنهان در زیر پوست
و در رویدن گاه موی که میخورد موی را و منع
میکند از رسیدن غذای جید بموی آن پس آنچه
دموی باشد علامتش مایل بودن موضع بسرخی و سایر علامات
خون و بلغمی علامتش مایل بودن آن بسفیدی و نرمی و فربهی بدن
و تقدم استعمال از مولدات بلغم و مفردات آن
باشیای ترتیبه و مالحه و آن لهما و صفراوی علامتش
مایل بودن بزردی و نحیفی بدن و تقدم مولدات صفرا
و سوداوی علامتش تیرگی موضع و یبس آن و
تقدم مولدات سودا و علاج هر دو فصد در دموی

۳۷۸

و در بعضی کم کردن بلغم بعد از نضج با یارج یا یارجات و حبوب
و قی کردن بمقیئات بلغم مثل طبیخ شبت و بوره
و نمک هندی با سکنجبین عسلی بعد از امتلا از
غذایی که با شرب خورده باشند و در صفراوی
اسهال صفرا بحبوب مسهله آن و در سوداوی اسهال
سودا بحب افتیمون و نحو آن بعد از تلطیف خلط
و مهیا کردن آن برای خروج بعد از آن ترطیب
مزاج و بعد از استفراغ اخلاط استعمال ادویه مقوّم
کنند تا موضع متنقّط شده مادّه ردیّه از آن سیلان
کند و ادویه مقرّحه مثل سیر و خردل و ثافسیا که صمغ
نباتی است غیر سداب چنانکه بعضی اشتباه کرده
صمغ سداب پنداشته اند رباعی باشد خور زداء
ثعلبت بدحالی یا خود ز حدوث داء حیّه نالی

این بود بعضی از طلاها که نافع است و خورده از [illegible]
و بعد از [illegible] سرکه [illegible] استعمال
ادویه منبته موی کنند [illegible] بعضی
[illegible] و هم

بهبود

بهبود و بر روییدن آید اگر بر موضع آن بسیار عسل
مالی وصاحب قصد در ذکر ابهل که ثمر قسمی از سرو کوهی
است گفته که طلای او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب
و در ذکر نمکی گفته که نمک ارضی دوا جهت داء
الثعلب مجرب است و در ذکر زبد البحر که کف دریا
نامند گفته که ضماد محرق او با سرکه جهت داء
الثعلب مجرب و در ذکر سلخ الحیه که پوست مار است
گفته که طلای سوخته او با روغن زیتون یا با شراب
جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و در ذکر
عقرب گفته که طلای برشته کردهٔ او در روغن زیتون
بحدیکه بسوختن نرسد جهت رویانیدن موی داء
الثعلب بیعدیل مؤلف گوید که این مجرب داشته اند
چنانکه ابن بیطار و بغدادی هر یک در جامع خود
تصریح بتجربیت کرده لیکن بانحو نا گفته اند که
هرگاه بجوش آمد عقرب را در روغن زیتون تا بود

و طلی کنند آن ترتیب داء الثعلب را ببرد و باز موی برآرد و
مجرب است وحیله در تحصیل مقصود در جوالیر گذشت و
در ذکر کندش گفته که ضماد او باد و دراز و زرنیخ و
روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء
الحیه مجرب در رخصی درات گفته ضماد داء الثعلب و
داء الحیه از جرب [illegible] و سعید [illegible] است [illegible]
او بیکر جزوی زرنیخ سرخ ۲ جزو با روغن زیتون طلا
کنند ضماد دیگر ایضا جهت داء الثعلب مجرب است
موی [illegible] صدف سوخته کوکرد با [illegible] روغن
زیتون [illegible] اول موضع را با پیاز [illegible]
پیاز عنصل [illegible] ضماد داء [illegible]
را ضماد نمایند انتهی در طریق سوختن صدف در
[illegible] گذشت و دیگر [illegible] های موی
داء الثعلب ضماد کردن فلفل با [illegible]
الکلف طلای [illegible] داء الثعلب گذشت که
صاحب تحفه است [illegible] مجرب [illegible] میشود

قرانی

**فصل در آن [illegible] الحاجب و اللحیه و علاجه** یعنی تا بیان است
که موی [illegible] میشود از بخار دخانی [illegible]
[illegible] سعد و [illegible] باشند سبب کمی موی
سر و لحیه [illegible] بودن آن یا بسبب کمی بخار دخانی است
یا برای نقصان حرارت و از این جهت است [illegible]
لحیه در زنان و خصیه برکنده گان و یا از برای بسیاری
رطوبت است که کم میشود دخانیت چنانکه در صبیان
است و یا از برای تنگی منافذ است بجهت افراط کردن
گرم موی [illegible] سبب [illegible] مزاج یا [illegible] و یا از
برای وسعت منافذ است بجهت افراط بسبب حرارت یا
رطوبت مزاج که در انبوهی مادّه موی در [illegible] جمع نشود
و یا از برای کمی [illegible] است که [illegible] ماده بخار دخانی است
چنانکه در صاحبان نقاهت میشود و یا از [illegible]

مجسس در منافع ذرات چنانکه در داء الثعلب و داء الحیة
کذشت ۱۷ افراد و یه رویانندہ موی که از کتب معتبره مانند
موجز و الباب و تحفه و غیرهما جمع شده از انجمله سم الاغ
سوخته و شاخ مانند شاخ کاو و کاو میش سوخته است
که با روغن کنجد طلا کنند که بقول موجز قوی است و همچنین
خاکستر قیصوم که نوعی از برنجاسف است که بوی مادران
می باشد با روغن زیتون خصوصا زیت عتیق یا با روغن
کنجد یا روغن ترب طلا کنند لحیه را که دیر بر آید
موی بر آید و همچنین خاکستر شونیز که سیاه دانه نامند با
روغن زیتون خصوصا برای موی ابرو و شیخ صاحب تحفه خاکستر
شونیز را با آب گفته و دیگر لحیه ایضا جهت موی ابرو
بکیرند دو عدد کرکان و بسوزانند بعد که ... سیده شود



پس جمع کنند سوی آن دو مثقال از هسته سوزانیده
بدون آنکه بسیار بسوزانند و پانزده عدد فلفل طلا
کنند با روغن کل و همچنین صاحب تحفه نیز ذکر کرده
و گفته که در رویانیدن موی ابرو و غیره عدیل
ندارد ۱۷ دیگر از رویانندها ... موی مغز
سر روباه قیانی صبیه عجیب الفعل است و دبشتور ... مکس
و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفردا و مجموعا با روغن
زیتون استعمال نمایند و مؤلف حاوی کبیر و حذاق
اطبای متقدمین را اعتقاد آنست که چون کنند ...
با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی
بر دویانند حتی در پشت دست ... طریق گرفتن
روغن تخم مرغ آنکه زرده پخته آنرا در تابه آهنی کرده
بر سر آتش گذاشته بسوزانند تا روغن بیرون آید و زرده
تخم سی مثقال شود و باید در تابه بکجای برهم زنند تا ذوب

که موضع آنکه ابدار کرده موی بر آید و گاهی ذراریح
را برای کشتن دبر و ریختن در کوزه که سرش را
با پارچه کتان بپیچند و کوزه گذاشته معکوس بر بخار سرکه که
بر سر آتش بجوشند نگه دارند که ذراریح بمیر
نامند ایضا دخان الکندر جهت رویانیدن موی مجرب
صاحب تحفه است و طریق گرفتن وی آنکه کندر را بقدر
سنگریزه ها خورد کرده با آتش هر بار یکدانه را باتش
روشن نموده در میان ظرف سفالین که ظرف دیگر
مسی بر روی او چنان معکوس گذاشته باشند که
یکطرفش گشوده باشد بنهند و چون آن یکدانه
بسوزد دانه دیگر بهمین دستور بگذارند تا آخر
و هر بار پشت ظرف بالایین را آب بزنند که هر چه
آن ظرف سرد تر گردد دود را بیشتر بخود میگیرد و
همچنین طریق گرفتن هر دو دوده بهمین نحو است الا آنکه



بسوختن رسیده بیفشرند و اول مصرح به صاحب مالابد
و ثانی صاحب تحفه است و دیگر گفته ایضا چون نابوره
ارمنی ۲ تولت در یک راسوزانیده و با سرکه
کهنه طلا نمایند موی را در سه روز بشرط تکرار در
هر سه ساعت میرویاند و از بوده صاحب تحفه است
و همچنین روغن مگس که وی را در روغن کنجد بریان کرده
و در آفتاب گذاشته هر چند روز یکبار تجدید مگس کرده
باشند در رویانیدن موی مجرب است ایضا ذراریح
که جانوریست بقدر باقلای سبز با خانکیل دار است که گویند و بهترین آنست
که مایل بسیاهی و سرخی با خطوط زرد باشد که در گندم
زار ها یافت میشود چون سه درهم از ذراریح بعد از
انداختن سر و بال او سائیده با یکوقیه روغن بان
بجوشانند تا اندکی غلیظ شود و با عنبر و مشک خوشبو
کرده بمالند بحدیکه در رویانیدن موی قوی الاثر است

روغنها را با فتیله باید سوزانید بلکه صاحب تحفه
در کیفیت دود کردن نیز گفته که پارهای کندر را
اشنان را در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته
فتیله را بر افروزند و از برای جهت رویانیدن موی کره
قصعه سلحفات یعنی کاسه پشت سنگ پشت را که لاک پشت
نیز گویند چون بسوزانند و با روغن کنجد و روغن
گل و روغن تخم مرغ آمیخته بر سر بمالند مجرب صاحب
تحفه دعوی کرده است و طلا کردن شیشه مسحوق با روغن زیت
یا زیتون بتصریح معتبرین باعث رویانیدن موی است و چون
زهره خوک را با فلفل و عسل سوده بر سر اقرع بمالند
موی برآرد و بعضی دیگر از رویانندهای موی در بعضی از
مواضع یافته که محتاج به تجربه است و سندر آن به نظر فقیر
نرسیده از آن جمله آنست که نوشته یافته اگر بعملی این
عمل بسیار عزیزی است اگر شخصی عیاذاً بالله داء الثعلب

داشته

داشته باشد نخواهد که زود ریش برآورد چون این
روغن بمالد در عرض پنج روز چنان موی برآرد
که عقل را است نیاید و چون این روغن را بر سر پنج
شخصی سرانگشت کمی بمالند بنوشیند و بگذارند بعد از
پنج روز یا شش روز چنان موی برآرد که توان
خواند و این از عجایبات است بستانند زهره گاو
و روغن زرده تخم مرغ و پوست ریشه حنظل اما
باید که پوست را در روغن زیتون جوش بدهند
بعد از آن اینها را در یکدیگر بجوشانند اندکی و بعد
از آن بهر جا بمالند موی برآرد و ایضا در موضع دیگر
یافته که چون نکس را بسوزانیده و بر روغن زیتون گذاشته
بجای بی موی استعمال نمایند موی برویاند ایضا پشم
شتر و پوست سیر خشک هر دو را بسوزانیده و نرم
سابیده در روغن زیتون بگیرند اندکی از اینها زیاده

باشد کذاشته تا پنج روز صبر نموده که مزاج بگیرد انگاه
استعمال نمایند که مو بر آورد انتهی ودر امراض چشم
در معالجه شلاق جهت رویانیدن مژه کذشت وبعضی
ذرور باشد های موی نیز عنقریب مذکور میشود وباید
دانست که هرگاه از استعمال بعضی ازین ذرور یا ضمادهای موی جراحت
یا آبله بهم رسد بمرهم اسفیداج که در حرق النار کذشت
ومموم روغنها معالجه کنند **مطولات الشعر ومقویاته**
یعنی دراز کنندهای موی وقوت دهندهای آن
بباید دانست که در تطویل شعر اول حفظ موی موجود ضرور
است بادهان قابضه مثل روغن مورد وسایر چیزها که
جهت تقویت وحفظ موی مذکور میشود تا ریخته نشود
انگاه استعمال ادویه که دران قوت جذب وقبض
هردو باشد مثل مورد وگل سرخ وبرگ آزاددرخت
ومر وآمله وپرسیاوشان که موی را باین مذکورات

[illegible]

[illegible]

تغليف

تغلیف کنند یعنی بهبندند خواه مفرده وخواه مجموعه
برگ آزاددرخت بتنهایی نیز مطول شعر ومقوی آن
ومانع ازافات است بالخاصیه ومر مسخن ومجفف
وصاحب جلای معتدل است جو ناویرا باشل از روغن مورد
مخلوط کرده بمالند اما کسوی مست قطع کنند واز
جمله دراز کنندهای موی چیزی است که در جوهر او ازوجی
باشد که موی تواند ازان غذا گرفت مثل برگ کنجد
وبرگ کدو وروغنهایی که در انها حرارت وقبض
باشد هرگاه تدهین کنند بانها بعد از انکه شسته باشند
سر را بآب طبیخ چغندر وانکه فرو دل تا جذب مادهٔ غاذیه
موی کرده باشد وسر را جلا داده باشد واز چرکها و
رطوبات فضلیه که باعث سد مسام میگردد پاک کنند
تا دهان مطوله دران نفوذ تواند کرد واینجا بود نقل
بعض اشیای مناسبه که اکثر آن از کتاب اسباب ماخوذ است

واز جمله ادهانی که بعد از شستن سر با آب چغندر و دوال
که مذکور شد باید طلا نمود روغن مورد است که گذشته
و دیگر روغن امله است که بتصریح مؤلف ما لا یسع باعث
تحسین موی و تسویدان و تطویل وی و حفظش از
ریختن است و دیگر روغنی است که صاحب موجز گفته
[illegible] جهت درازی موی گفته [illegible]
باین صفت که چون مقشر سی درهم امله پنج درهم بجته
میشود در آب تا بگیرد آب قوت ایشان را پس اضافه
کرده میشود نصف آن آب روغن بنفشه و سه درهم
لاذن و برگ خطمی و برگ کدو و برگ کنجد هر یک ده م
و طبخ داده میشود تا روغن به تنهایی بماند و استعمال
کرده میشود و صاحب ذخیره نیز همین روغن را ذکر
کرده با ندک تفاوتی که بجای جوش کردن مطالغیر گفته که تره
جو است و مقدار آب ۳ من که شش رطل بغدادی است
معین کرده م برگ خطمی و کدو و کنجد خواه تر و خواه خشک

تا به نیم رسد بعد از آن [illegible]
که تره جو و [illegible]

را اضافه

روغن بنفشه
را اضافه کرده یکبار طبخ دیگر دهند بعد صاف کرده یا روغن بادام
نیم وزن آب باقی مانده
[illegible]
اضافه کرده بجوش دهند تا آب بسوزد و لاذن را
با آن در او بگداز ند که گفته عجب نافع است و دور
نیست که این بهتر باشد و بعضی دیگر از مواضع متفرقه
تحفه نقل میشود از آنجمله این روغن است که بغایت قوی
است جهت دراز کردن موی و تشقق و سیاه کردن و منع
تساقط بسیار مؤثر است آمله ۳۰ مازو ۱۰ پوست هلیله
۱۰ تخم مورد ۱۰ در هشت رطل شراب بعد از نیم کوب
کردن خیسانیده بجوش دهند تا به سه رطل رسد پس او را
صاف نموده بر روی این ادویه بریزند برگ مورد
۳۰ م تخم چغندر ۲۰ م حنا ۱۰ م و در بعضی نسخ ۱۵ ایر
سیاوشان ۱۰ و در بعضی نسخ ۴ سعد ۵ م کندر ۵ م
مصطکی ۵ م تخم کتان بوداده ۲۰ م و در بعضی نسخ ۱۵

٣٩٥

بجاله شبانه روز بگذارند و بعد از آن بجوشانند تا به
ثلث برسد آنگاه صاف نموده با صندل روغن
کنجد باتش نرم بجوشانند تا روغن بماند و دیگر روغنی
است که شب پره را با آن در ظرف مسی یا قلعی مهر آنچه
باشد که یک هفته با آن جهت رویانیدن موی و دراز
کردن آن بسیار مجرب است ایضا قضیب الاغ را در کوزه
آب ندیده با تش گذارند چندانکه قریب بسوختن گردد
و با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن
موی و دراز کردن آن بغایت موثر است نسخه دیگر که موی
برویاند و دراز کند و از ریزه شدن و ریختن نگاه
دارد بطون ارنب قضیب گاو خشک کرده هر دو را
بسوزانند سم سوخته الاغ شاخ گاو میش سوزانیده
بالسویه با پیه اسب ضماد نمایند و اگر پیه اسب بهم نرسد
با روغن کنجد استعمال نمایند و هرگاه مجموع اجزا متفرقه

صاحب تحفه فرموده است که آنچه گفته که چون بدان آب
با بعضی گویند در روغن زیتون
جوشانیده بر موی بمالند جهت دراز کردن
وسیاه کردن موی نافع است و ذکر الاغ
بر جهت این دارد و ضعیف‌تر از
اوست انتهی

باشد

باشد بعضی نیز کافی است و جهت تقویت مو و سیاه کردن
آن روغن لادن که کیفیت آنرا در ذکر طلی روغن زیتون
یا کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش ملایم گذارند
که قریب بسه سدس آن روغن بسوزد بغایت مفید است
نسخه آزموده جهت منع ریختن موی موافق جامع
و مختار روغن لادن ۳ نخود و اقراص اصطخر ا
مصطکی اقرده تا ۲ کنند ریگ با روغن گل سرخ ضماد
نمایند و جهت ریختن مژه و ابرو مالیدن زوفای
رطب که در ذات الریه گذشت نافع است انتهی جمعت
من التحفه و مولف گوید گفته از جمله چیزها یکه حفظ
صحت ابروها میکند بیخ فاشرا است و سر نیش و خاکستر
درخت صنوبر بکلها اجزا و بوره دو جزو استعمال
کرده میشود با روغن مورد و بیخ درخت غرب را که انقاره گویند بقول بعضی
سفیده دار گویند با روغن زیتون حفظ و نشو مجرب است و صاحب تحفه گوید که در اصفهان بید است

و در تنکابن بید ولیم او را جانی سفید گویند
ابدارم مشتق از او و طاعون بانی است
بید بیابانی را بیخ غرب در ضمن این است که
بزبان گیل در حقیقت گویند و

۲۹۶

نجاکتر بر لیسا ون ...

و بغدادی در جامع گفته که تغلیف موی مانع است از
ریختن و میرویاند موی را **تدبیر تشقق الشعر**
**و افراط جعودة** یعنی علاج شکافته شدن موی که تشقق بیس مزاج است
و هر گاه بجد افراط باشد از غلبه سودا یا بلغم مالح خواهد
بود بر غذا شود بعد از این وقت احتیاج بفصد و اسهال
بمطبوخ افتیمون و ترطیب مزاج بر طب بلکه
بعضی در تشقق گذشت ... و افراط باشد استعمال
مسبطات کافی است چون ادهان معتدله در حر و برد
مثل روغن بادام شیرین و روغن بنفشه و چون لعابات
از جمله مثل لعاب تخم کتان و لعاب خطمی **رباعی** چون
خسته دل از تشقق شوشوی ۞ گویم سخنی که باید از
من شنوی ۞ با مسکه لعاب خطمی امیز و بمال ۞ بهر چنین
مرض علاجی است قوی ۞ و در معقرات سابق نیز ... بر
مقام گذشته **تدبیر غلظ الشعر** یعنی علاج کلفتی

و درشتی موی و گفته اند که چون نوشادر را حک کرده بر موی عکبط
بنهند رقیق کند و صاحب موجز گفته که هر گاه بوره
هر گاه تغلیف کنند بآن موی را یعنی جو برا بر موی
به بندند چنانکه خضاب می بندند رقیق میکند موی را
و هر گاه بیاشند بر مویی که نتف کرده باشند یعنی
بر کنده باشند میروید رقیق و صاحب الباب
گفته از چیزهایی که رقیق میکند موی را اینست که داخل کنند در نوره یعنی
... در آهک خاکستر جو کرم یعنی ... یا داخل
کنند بوره و بسیار کنند تقلیب آنرا بر بدن یعنی بسیار
گردش دهند تا پوست را نسوزاند و بمالند بعد از
شستن نوره آرد جو و باقلا و تخم خربزه و
... رحش گفته که اینها نیز بجایی که داخل اعانت
میکنند بر باریک کردن موی و اصلاح میکنند آن

ادویهٔ حادّهٔ محرقه را و تسکین میکنند لدغی را که حادث
شده از آنها انتهی و در جربکرتست که ضمّاد نارنج
مهرا پخته به تمامه جهت تلیین موی و جلد بدن مفید
است **تجعید الشعر** یعنی مجعّد و پیچیده کردن موی
صاحب اسباب گفته که تجعید موی ~~[illegible]~~ مباشر
با ادویهٔ مقبّضه مثل سدر و مازو و مرداسنگ و
ارد شبلیله و آمله و برگ سرو و گلنار ج و بعضی از آن
گفته که در غوطه الهی از چیزهاییست که تجعید میکند
تجعید کردن شدیدی و شارحش گفته که آن کف نمک
است که یافته میشود بر مواضع صخریه نزدیک از دریا
و صاحب تحفه در باب ادویه موی گفته که آنچه
موی را مجعّد و پیچیده کند ضماد برگ چغندر با مازو
است و بدستور آرد حلبه و بزر البنج و مرداسنگ و
سدر و امثله را همین اثر است و بدستور عفص گلنار ج



برگ سرو و حبّ الدود بهدانه مرداسنگ کتیرا آمله گل
سرشوی از هر یک یکجز و اهل آب نبرده نیم جزو با آب
برگ چغندر استعمال نمایند **النمّوسة** و آن علّتی
است ظاهر میشود در سر گویا که سر را روغن مال کرده
اند چنانکه کلاه و عمامه و هرچه بر سر گذارند ملوّث
شود سببش چربی غذای موی و بسیاری آنست
که با بخارات از مسام بیرون می‌آید و موی و پوست
سر را چرب میکند علاجش تنقیهٔ معده و تنقیهٔ سر
با یارجات و اطریفل و شستن سر یکبار بچیزهاییکه
سر را جلا دهد و چرکها یکه چرب را زایل کند مثل نوشادر
و نخاله و تخم خربزه و بادام تلخ و یکبار دیگر بآنچه تقبیض
مسام نماید مثل آبیکه در او مورد و بلوط و جوز السّرو
پخته باشند و دیگر نباید مالید بر سر روغن زیتونیکه با غوره
زده باشند **الشیب** یعنی سفیدی موی و بعض چیزهای متعلّق بآن مثل رویانیدن موی سیاه

و بعض متعلّق به

[illegible marginal notes]

۳۷۹۸

وبعضی از اطبا تجربه کرده‌اند

بعضی از فضلا گفته‌اند که مو از بخار دخانی متولد میشود اما شیخ جالینوس ذکر کرده یعنی نیم ارکان غذا ایست که موی میگردد

و برای ارسطاطالیس گویند که سبب آن مستحیل شدن آن غذا است بر بلغم و بالجمله مادامیکه خون غلیظ و لخین حادّ

از خارج است موی سیاه میرود و چون نزد کم کند خون بما ئیّت بسبب ضعف هضم و قصور حرارت غریزیه در

اینوقت میل میکند موی بسفیدی و سفیدی موی که غیر طبیعی یعنی قبل از وقت سفید شدن باشد سببش

افراط یبس است چنانکه گیاه بسبب بی آبی از سبزی بسفیدی منتقل میشود و این در عقب امراض حادّه

محرقه مجففه میباشد و گاه باشد که از افراط رطوبت

نیز سفیدی موی قبل از وقت بهم رسد و از جمله چیزهاییکه

تباطئ می اندازد سفیدی موی را مداومت اطریفل

کبیر و صغیر و همچنین هلیله مربی هر روز یکدانه تا حفظ

کنند جوانی را تا آخر عمر با اجتناب عرق و شربت‌ها و بسیار آب نوشیدن و جماع کردن و بسیاری استحمام با آب

شیرین پس اگر استحمام کنند باید خشک کنند به زودی و دیگر ملتزم شود قی کردن بعد از طعام را باعانت شرب ماء گرم

وی با سکنجبین و استفراغ کردن بلغم و تدبیر محقّقه کردن و مالیدن موی بقطران تا چهار ساعت پس داخل حمام

شوند و بعد روغن قسط و روغن شونیز و روغن حنظل و روغن خردل همه اینها بتاخیر می اندازد سفیدی موی را

انتهی و صفت اطریفل مشهور و در کتابها کثیر مذکور است

اما صفت مربای هلیله چنانست که صاحب تحفه گفته

مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبت معده

و ملیّن طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر

و سوداییکه از احتراق بلغم بهم رسیده باشد نافع است

صد عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب بقدری که او
را بپوشاند بخیسانند و پنجاه درهم خاکستر چوب تاک
را بران بریزند و هر سه روز آب و خاکستر را تغییر
دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری
آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر چندان بجوشانند
که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند
و از جو پاک سازند و بالسر میخی ده سوراخ هر عددی را
کرده با عسل کف گرفته بقدر فرو گرفتن آن در ظرفی کنند
و بیست روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و چند جوش
باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از آب برداشته
بود در او نمانده و بعد از ان با عسل کف گرفته بقدری
که او را بپوشاند در ظرفی نگاهدارند و اگر خواهند قوی

ترا دد

ترکرده بازاء هر صد عدد هلیله مربی از ادویه که در مربای
شقاقل مذکور شد یکوقیه اضافه نمایند مؤلف گوید که ادویه
اینست دارچینی زنجبیل قرنفل هیل جوز بوا کوفته و بیخته
ایضا صاحب تحفه در خضابات گفته که از اهل تجربه
مکرر تصریح یافته و از متقدمین نیز منقولست که چون هر
روز هر روغن زیتون صحرائی تدهین نمایند موی سفید
نمیگردد و بعد شور هر روز یکعدد هلیله سیاه تنها و لقمه نمایند
و همیشه هلیله سیاه در دهان نگاهدارند باعث دوام سواد
موی است و آنچه سفید شده باشد بعد از مداومت یکسال شروع
بسیاه شدن میکند و این از مجربات است دوائی که چون موی
سفید را قلع کنند و در حال بران موضع ضماد کنند سیاه
بروید و از مجربات است زهره خطاف ۲ دل خون او
یک مثقال اشق دو دانگ و زرنیخ طلا نمایند و قدری پخته از زهره

او سعوط کنند دوای دیگر که صاحب جامع ابن الدوله
مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجایب آثار
شمرده است زهرهٔ گربهٔ سیاه زهرهٔ غراب زهره بز سیاه
زهرهٔ مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر
و لحیه بمالند تا خاصیت سیاه کردن موی سفید است که ابتدا
سفید نشود دوای دیگر علق را با سرکه در شیشه کرده چهل
روز در سرگین اسب دفن کرده بر موضع موی مقلوع بمالند
دیگر موی سفید بر نیاید ایضا بیخ الحوز را با شراب بر موضع
موی منتوف برص و داء الثعلب بمالند بجای موی سفید
سیاه بر می آید و مجربست دوای دیگر منقول از او
که زمان طویل سیاهی او بماند روغن نارجیل گفته هلیله
سیاه نوشته در مؤلف گوید که مغز نارجیل را کوبیده با آب
پخته روغن آنرا از سر آب جمع میکنند صاحب تحفه
در ذکر توت گفته که چون آب ریشه توت را که از نهال

اورا قدر

او را قدر شش بقدر یک اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه
در دیگ سر پوشیده بخمیر گرفته بجوشانند تا بسدس رسد
خضاب بغایت قوی و مجربست و در ذکر جوز گفته
گردکان گفته که پوست تازهٔ او که با خبث الحدید
سابیده با سرکه طبخ دهند و تا یک هفته خیس بیده هر
روز بر هم زنند خضاب قوی و با دوام است
و بعد از کلامی گفته که چون در فصل ... انار تازه در ...
آنرا سر بریده در روغن زیتون ... رنگ روغن سیاه گردد و در روغن مذکور
آن را سر بریده را بروغن در شیشه کنند که بقعر شیشه رسد
و دهن آنرا مسدود نموده بجای گرم بپوشانند
و قتیکه درخت بار آورد بیرون آورند چیزی
شبیه بمداد در شیشه یافت میشود و آن خضاب
است که مدتها اثر او بماند و مؤلف تذکره تا یک سال
تعهد نموده و در ذکر کبر گفته که بطلیموس در کتاب

و در ذکر حنظل گفته که چون حنظل را ...

زیبق سوده که چون بیخ کبر را نرم کوبیده و با مثل
او روغن کنجد و بوزن او آب بجوش کنند تا آب
بالتمام در روغن تا نصف بسوزد پس آنرا بر سر
ضماد غلیظی کنند موی را سیاه کند و هرگز سفید
نروید و مجرب دانسته اند و در خضابات گفته
خضاب منقول از حکمای هند و ذکر هست جوکیه و تر
جمه با هر تفریح شده که مجربست و گویند که در ریش پیری
موی سیاه میروید سفید و بیخ هل سرکه انگوری
و مثل او شیر تازه گاوی را باهم بجوش کنند تا قریب
با نصف گردد پس بگذارند تا سرد شود و پوست
انار و آمله مقشر و هلیله سیاه هر یک یکمثقال کوفته و
بیخته اضافه نماید و در شیشه کرده سه ماه در
سرگین اسب دفن کنند پس موی را با آب لیمو

شسته

شسته خضاب کنند خضاب دیگر ایضاً منقول از
حکمای هند که مدعی آنند که تا هفت سال اثر او باقی است
گلاه بادنجان ریشه درخت انار ۲ م توبال نحاس ۳ هلیله
سیاه یکم زیبق یکم مازوی سبز ۳ عدد گوز سیاه پوست دار
هفت عدد کوبیده و بیخته با شیشه قاشق سه که در روغن کنجد
سیاه سرشته در ظرف آهنی کرده چهل روز در ته آب دفن
کنند پس استعمال نمایند خضاب دیگر ایضاً منقول از حکمای
هند که تا شش ماه اثر او باقی است نارجیل را سوراخ
کرده مغز او را بیرون آورده ۱۷۵ م او را با ۲ م برادهٔ
آهن و یک درم بوره نرم کوبیده در میان نارجیل کنند
و سوراخ او را با همان پاره که از او بر داشته بودند
سد و د نموده بگل حکمت گرفته یک شب در تنور بگذارند
بحدیکه بسوختن نرسد پس روغنی که در آن جمع شده باشد
استعمال نمایند خضاب دیگر منقول از حاوی کبیر که

تصریح نموده که تا شش ماه اثرش باقیست و مجرب دانسته و گفته
تازه سیاه رنگین را نرم سائیده از حریر بیخته با زاج
هم وزن آن اهلیلج اندرانی و یکمثقال زاج سیاه داخل
کرده با سرکه خمیر نموده یکماه در آفتاب بگذارند پس
بقدر ربع او خطمی در وقت استعمال اضافه نموده
با آب سرشته خضاب کنند و ساعتی در حمام گرم نگه
دارند و بعد از چندی گفته خضاب دیگر منقول از مجربات
ذکریا که تصریح نموده که در غایت قوتست حتی اینکه هرگاه
در حمام خصیه را در آن گذارند و سرکه در دهن بدارند
که دندانها سیاه نکنند باعث تسوید موی سر و لحیه میگردد
و تا ده سال اثرش را باقی دانسته است خون بزغاله سیاه
که کمتر از یکماهه باشد و بر روی کاه ذبح کرده بگذارند
تا منعقد شود و از کاه دور کنند و ده مثقال از او را با
ده مثقال زاج سیاه و ده مثقال اهلیلج اندرانی نرم سائیده

از حریر بیخته با حنا مخلوط در شیشه کنند و شیشه را تا حلقو
در سرکه کهنه مدت چهل روز بگذارند و اگر زود تر خواهند
سه روز در سرکه و سه روز در سرگین تازه اسب باید گذاشت
انتهی و در بعضی از مواضع خضابی یافته باین نحو که
جوز مائل غالیه را می‌سایند و دانه دانه برنجی در روغن
گیرند و وقتیکه آن برنج سیاه شود فی الحال بشویند موی
را بغایت سیاه کند مجربست و اثر آن تا بیست سال
بماند اجنست آمله هلیله بلیله هر یکی نیم سیر پوست انار
نیم من شیر نیم من اجزا را کوفته و در شیر و سرکه جوشانیده
و در شیشه ریخته در زمین کنند و دو شیشه را با سرگین
اسب پر کنند و بعد از یکماه بیرون آورند و استعمال
کنند و در مطولات الشعر نیز چیزیکه موی را سیاه
کند گذشته اما سفید کننده های موی از آنجمله اجزایست

که صاحب تحفه گفته که چون موی را بگوگرد بخور نموده طلا کنند
سفید گرداند سرگین خطاف و ماش و پوست ترب خشک
کرده بیخ سوسن کوگرد مجموعه و یا بعضی از آنها را بزهره
گاو و کرسنه طلا کنند و بسر سوز سرگین خطاف با زهره
گاو موی را سفید کند و بسوز ضفدع را با روغن زنبق
در شیشه کرده چهل روز در سرگین اسب گذارند و استعمال
نمایند و اگر موی را با گلاب و کافور تر کرده به کوگرد
محروق بیالایند و بدود کوگرد بدارند و بعد از چند
ساعت بسرکه سرشته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه
موی را سفید نماید دوای دیگر که از اسرار عجیبه است
چه ضماد آن موی را سفید میگرداند و چون با توتیا بشویند
باز سیاه میشود و طلق محلوب را با انگور سرشته بیالایند

در ذکر خطاف گفته [illegible]

انتهی

یا بعضو ان کلام م فی الحبس والاطلاق

انتهی و طریق محلوب کردن طلق در رساله که در فصل
دوا سیزدهم از جزو سیوم رساله [illegible] مذکور شد

## فساد اللون

یعنی فاسد شدن رنگ تمام [illegible]
در سایر بدن بسببش غالبا دفع کردن طبیعت است
خلط مفسد رنگ را بظاهر پوست و علامتش
شستن روی است بی لبات که عنقریب انشاء الله مذکور
میشود و گاهی از یرقان است و در یرقان گذشت و گاهی
از مجاورت آفتاب است که اخلاط [illegible] گرم [illegible] تحریک
بظاهر جلد میشود و سوخته میگردد و در حمام بهما سود
باعث سیاهی رنگ میگردد و یا از مجی و رشوسر که حارة
غریزی بباطن گریخته حارت ناری [illegible] عایق گشته بر
ظاهر جلد مستولی شده پوست را میسوزاند و نیز جلد
متکاثف شده منجمد میشود در تحت جلد [illegible] و خونی که طبیعت
بسوی او دفع کرده برای اصلاح و دفع [illegible]

زرقة العین یعنی کبودی چشم
صاحب تحفه [illegible]
[illegible]
رفع ازرقی چشم
[illegible]
سیاه کردن چشم ازرق [illegible]
[illegible]
و کبودی چشم [illegible] مذکور میشود صح صح

پس سیاه میشود پوست و بالمره از رسیدن باد دست خواه گرم
بتوجیهیکه در آفتاب مذکور شد و خواه سرد بتوجیهیکه
آنفا ثبت دریافت و علاج اینها استحمام است که تلیین
جلد و تفتیح مسام و ترطیب فضول محترقه و ترقیق
آنها کند و همچنین نگهداشتن عضو فاسد اللون بر
سر بخار آب گرم و استعمال غمرهٔ جالیه مثل آرد باقلا
و عدس و پوست تخم مرغ و سفیداب و نشارهٔ عاج
و استخوان پوسیده و بادام تلخ و تخم ترب و نشاسته
با شیر یا با آب برگ ترب گاهی از سوء تدبیر اکل
و شرب مثل زردی رنگ که از ادمان خوردن
زیره و نانخواه بهم رسد که بالخاصیه باعث زردی
رنگ میشوند خصوصا نانخواه که بوییدن آن
بلکه نگاه کردن بآن را نیز بعضی صاحب این خاصیت
دانسته اند و همچنین اکثار خوردن گل که باعث

انسداد

انسداد دهنهای رگهای خورد شده خون صافی که بشره
بآن سرخ میشود مندفع نمیگردد بلکه چیزی رقیقی از مجاری
صفرا مندفع میشود علاجش اصلاح ماکول و مشروب است
و گاهی زردی رنگ از طول مقاسات امراض و فقدان
غذای صالح و حدوث غموم و کثرت جماع و عروض اوجاع
میباشد بسبب ضعف حرارت غریزیه و قلت خون علاجش
علاجش تقویت و تربیت بازالهٔ سبب و عرض و از اغذ
یهٔ مقویه و استعمال مولدات خون رقیق بسیار مثل ماء اللحم که برسم عرق
که در حرف العین و در عنوان کلام فی الجماع مذکور شد
و مثل زردهٔ تخم نیم برشت و نخود و انجیر و همچنین استعمال
آنچه صاف کند خون را مثل اطریفل و مربای هلیله که در
شیب گذشت و همچنین آنچه منتشر سازد خون را و تحریک
آن نماید بظاهر جلد مثل فلفل و سعد و مشک و زعفران

گوشت
الحمد ... رساله
از فضول غلیظ

که در اصل اطعمه کنند و همچنین استعمال الحجر فدیه خون نطاهر

کنند از اطلیه و غیره محمره مثل خردل و زرنیخ با شیر و همچنین

سایر محمرات که مذکور میشود و جهت گلکونی رنگش زرد

باشد و سببش معلوم نباشد تا نکهفته مداومت کردن

بخوردن مرق و گوشت مرغ جوان فربه با ناخمیده که

از آرد از حریر پخته میسازند مجرب صاحب تحفه

و غیره است و صاحب مالابد در این باب تصریح کرده

که هر روز یکمرغ باشد و گفته نفع میکند نفع عجیبی مجربست

ایضا خوردن کلم باعث نیکوئی رنگ بشره است

~~نیکو کردن سرخی درخت آلو بالو~~

## ذکر بعض الجالیات والمحمرات والمحسنات

یعنی بیان کردن بعضی از جلا دهنده های بشره

و سرخ کننده ها و نیکو کننده ها مؤلف مالابد در ذکر کمی

که روغن کاو و کوسفند است گفته که هرگاه جالنه بسمن بر

روی

روی در شب و بخوابند تا آن و چنین کنند هفت شب پاک میکند

روی را و نیکو میسازد دیباچه آثار او صیقلی مینماید آنرا

و همین فعل میکند زبد بقر یعنی روغن کره بی نمک مؤلف گوید

که زبد از جهتی بهتر است چه دیگر اخاصیتی است در تغذیه

عضوی که بوی طلا کنند پس باعث فربهی روی نیز میگردد

اگر چه روغن کهنه در خواص سابقه دورنیست که اقوی باشد

ایضا صاحب مالابد در ذکر شمع گفته که هرگاه بسازند

از او موم روغنی بر روغن سوسن یا روغن زنبق و طلی

کنند آنرا بر روی را حسن دهد و صافی سازد رنگ را و دیگرا

و به برد کلف اثر او در بیان صمغ درخت آلو بالو گفته

که نیکو میکند رنگ را با آنکه بیاشامند و طلا کردن عجیب نیز

آن و صاحب تحفه در بیان تخم خربزه گفته که ضماد کوبیده

غیر مقشر او بغایت جالی بشره و جهت کلف مجربست

و در ذکر حنطه گفته که ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل

و در بیان درخت کردکان ... جهت سرخی چوب او با سرکه ... جهت سرخی ... مجربست

۷ و در ... [illegible] ... گفته که ...
... [illegible] ...

جهت جلای رخ سپید ببابت ودرو علاجش گفته که با تخم
خربزه منقی بشره و در رفع زردی رخسار یعنی چون کوبیده ضماد
کنند و در شافی با دام تلخ گفته که طلای آن جهت رفع آثار
رخسار و کلف و چین گونه و شقاق آنجا و در باب غسولات
گفته غسول جهت صاف کردن رخسار تنها یا با سبز آرد باقلی ترمس
نخود پوست دار مغز دانه تخم خربزه زبد البحر گل ارمنی
بالسویه با شیر تازه و قدری عسل شب طلا کنند و روز بشویند
نسخه دیگر زعفران روناس کندر مصطکی بالسویه با آب پیاز سرشته
قدری از آنرا با آب گرم بمالند و بعد از سه ساعت بشویند
نسخه دیگر که روی را بغایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید
زرنیخ بالسویه با شیر تازه بغتد(?) در بیضی حل کنند و روی
خشک و زعفران شکر سفید مثل همه و بسرم(?) کوبیده روزی
۲ آنرا تناول کنند و روی را بطبیخ بادام تلخ بشویند و
بسیار خوردن حلبت و سیر و آب انار شیرین باعث سرخی

الف

... [illegible] ...

بالسفید و سرخ

رخ رنگ میگردد نسخه دیگر که در حال گونه را سرخ کند شیخ
را در سرکه دو سه جوش داده لته را با آب او تر کرده چند
بار رنگی هم برو زند دوائی که بشره را اشراق و سرخ
کند و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای
سیاه را زایل گرداند و باید که هفته ای استعمال نمود حب
محلب ۲ مقشر بیخ زعفص(?) ۵ وفینون(?) ۱۰ سماق(?) ۴
کتان(?) شش گل سرخ ۴ سرشن(?) ۱۰ خولنجان ۱۰ سورنجان
۱۰ مصطکی ۱۰ بیارزه(?) کول ۱۰ صمغ عربی ۵ ماهیران ۲ زرد
چوبه ۲ نبات ۱ نعناع خشک ۳ آرد نخود ۲ کثیرا ۲
آرد برنج ۲ پوست سبز پسته مغز بهدانه ۵ خردل سفید ۵
از ... [illegible] با آب سپوس گندم ۱۰ با شیر دختران ۱۵
سفیدی تخم مرغ ۶ انجیر درخت انجیر ۱ سرشته قرص
بسازند و در وقت احتیاج با زرده تخم مرغ شب

٤٠٧

مالیده ۵ روز با آب گرم و اشنان سوخته بشویند و بعد روغن
گل زرد برابر بکنند محمره که در سرخ کردن گونه عدیل
ندارد کنند ش زعفران روناس قرص صاف مصطکی
با توتیه با آب پیاز طلا کنند انتهی و در وجع الکبد
و دهن النوم گذشت که جهت سرخ کردن رخسار آزموده است

**الکلف والنمش والبرش** این مرضها نشانهای
است که در جلد خصوصا در رو بهم میرسد چنانکه اگر نقطه
مایل بسرخی باشد نمش است و اگر مایل بسیاهی باشد برش
است و اگر لطخی باشد یعنی مکان واسع تر را فرا گیرد کلف است
و سبب اینها انفتاح دهنه عرق دقیق لیفی است که محتبس
میشود خون در تحت جلد چنانکه مؤدی میشود رنگ
و شکل آن بسوی جلد و علاج اینها فصد و اخراج خلط
سوداوی و اخلاط محترقه بطبیخ افتیمون و غاریقون

وداء الجبن

وداء الجبن بحسب اقتضای حال و وقت انکه استعمال
اضمده و اطلیه و غسولات جالیه محلله که بعضی بر سبیل عموم
و بعضی بخصوص اینها گذشت و بعضی نیز در مزیلات
آثار مذکور میشود ولیکن شرط است در استعمال ادویه اینهای
مذکوره و خواص مجرب اینها انکه بعد از حمام یا بعد از انکه در اشنان
موضع را به بخار آب گرم و مالیدن آن تا انکه سرخ
شود استعمال کنند تا مسام جلد و خون جامد تلیین
بعمل آید و صاحب تحفه و قرص دارت گفته ضماد جهت
کلف و آثار رعایت مؤثر است صمغ عربی ۵ پوست تخم مرغ ۲
ایرسا ۴ ملح القلی که بهندی سجی گویند ۲ قسط تلخ ۳
شاخ گوزن سوخته ۳ بوره ارمنی تخم خربزه ۷ زراوند
طویل ۲ بادام تلخ ۷ نشاسته ۵ عاج ۲ سرگین کبوتر ۵
آرد نخود ۳ با سرکه طلا کنند و در باب البحر هم گفته

و در زاد [illegible] آورده که [illegible]
[illegible] جلد [illegible] کلف و [illegible]
و در [illegible] جلد و دفع [illegible]
و در [illegible] جلد و [illegible]
[illegible]

دوا ایکه جهت کلف مجرّبست اثر روت را در زهرهٔ گاو
حل نموده جا لند و بدستور تخم خربزه مغز بادام تلخ ۲
حب المحلب اخاکرزیق نیم با آب سرشته استعمال کنند
و بدستور جهت کلف و نمش و بهق بغایت نافع است
تضمید ترمس و تخم ترب ۲ و تخم ترتیزک ۲ و قسط تلخ ۲
و بوره ۲ و فلفل و اشق او نیم که مجموع را با آب عصفر
سرشته و بدستور جهت ازالهٔ کلف و نمش و امثال
آن آزموده بیخ سوسن سرگین گنجشک ۲ قسط تلخ ۳
با آب و سرکه طلا کنند و روز دیگر با آب سبوس گندم
شویند **البرص و البهق** این هردو علّت اند که هریکی
سفید و سیاه میباشد لیکن غالبا برص سفید و بهق سیاه است
و برص از پوست و گوشت گذشته با استخوان میرسد بخلاف
بهق که در ظاهر بشره یا با قلیلی از گوشت میباشد و جه

[illegible]



تفرقه میان برص سفید و بهق سفید آنست که در برص سفید
چون سوزن فرو کنند خون بیرون نمی آید بلکه رطوبت مائیه
سفیدی ظاهر شود و موئی که بر آن میروید سفید باشد و موضع
آن پست تر و فروتر از سایر مواضع بدن باشد و رنگ آن
سفید براق املس میباشد و چون دلک کنند سرخ
نشود و بهق سفید بخلاف این علامات است و تفرقه
میان برص سیاه و بهق سیاه آنکه برص سیاه درشت
و بر آمده است و پوستهای مدور مثل فلوس ماهی از او
جدا میشود و با خارش میباشد و این را گاهی قوبای
متقشره و گاهی نوعی از بهق سیاه نیز مینامند و بهق سیاه
متعارف را برامدگی و فلوس جدا شدن نمیباشد
و سبب عام در جمیع اقسام اختلال فعل مغیّره است
که غذای وارد را بتمام تشبیه عضو مغتذی نمیرسد
و ماده آنچه سفید باشد از بلغم است و آنچه سیاه بود از سودا

[illegible]

وعلاج اینها استفراغ ماده بادویهٔ قویه مثل ایارج
لوغاذیا و مطبوخات قویه مناسبه انگاه استعمال ادویه
موضعیه که بعضی مذکور میشود و بباید دانست که آنچه
امید بهبود رفتن علاج در او هست از برص سفید
همان غیر حقیقی است چنانکه هرگاه دلک کنند سرخ شود
و درشت باشد و چون پوست آن موضع را با بهام و سبابه
گرفته ببالا کشند و سوزن فرو برند چنانکه بگوشت نرسد
از آن خون بیرون آید یا رطوبت مورده یعنی رطوبتی که
برنگ گل سرخ گردد نمایان باشد چه هرگاه بگوشت رسد
گاه باشد که خون از گوشت آید و گمان شود که از پوست آمده
اما برص حقیقی که علاماتش سابقا مذکور شد پس شفای
آن محتاج است باعجاز مثل عیسی علی نبینا و علیه السلام که مصداق
کریمهٔ و تبرئ الاکمه و الابرص باذنی شفا دهد و الا علاج
پذیر نیست لیکن گفته اند که اگر روغن بادنجان بر برص و بهق

برص حقیقی باشد

---

سفید مالند اثر انگشت بجا کنند و تا یک سال اثرش باقی
میماند و این از خواص عظیمهٔ آن است صفت روغن بادنجان
آنکه چند عدد بادنجان کوچک را در آب بجوش نیمه بکوبند
و منحل شود و قوتش بآب رود و پس صاف نموده بار روغن
زیتون خصوصا زیت عتیق که در ذکر روغنها از بدو این
رساله گذشت بجوش بنهند تا آب سوخته روغن بماند ایضا در این خصوص و سایر منافع
روغن عجیبی که صاحب تحفه گفته صبغی که حمرهٔ منکره و برص
ناخن و برص و بهق اعضا و کبودی چشم را رنگ سیاهی
دهد و از اسرار است نخود پوست دار سوخته شیطرج هر یک
دانگی سرمه حب صنا هر یک دو دانگ نرم سائیده
در شیشه کرده روغن کنجد ده سیر سرکه ده برابر آن ریخته در
آفتاب گذاشته مکرر بر هم زنند و امتحان رنگ او
به پشت ناخن کنند هرگاه اندک تغییر دهد روغن را صاف

حب بنگ گیاهست معه

نموده بجوشانند تا روغن بماند و استعمال نمایند و جهت
رنگ کردن برص آنمقدار در آفتاب باید گذاشت که ناخن
را بسیار رنگین کند و از این روغن استخوان و شاخ و امثال
آنرا رنگ میکنند و در باب بهجه هم گفته و ابیطه برص و
آثار زخم را رنگ کند شیطرج سیاه خبث الحدید زاج سیاه
زنگار روناس پوست انار شقایق بالسویه با سرکه کهنه
بمالند و تصریح نموده اند که مجربست و بعد از صبغ دیگر
گفته که روغن بادنجان نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند
و ورق با قون خطاف سه نهجی رنگ میکنند که هرگز زایل نشود

## ۱۴۱ ادویه موضعیه برص و بهق پس از کتاب ملایع الطبیب

جهله و تحفة المؤمنین بترتیب تالیف کتابین جمع شده
اول از ملایع نقل مینماید که در ذکر ابوال آتان گفته که
زایل میکند برص و بهق را خصوصا هرگاه اضافه کنند
بآن بوره و آب ترشی ترنج جامع گوید بهتر آنکه بوره ارمنی

و وضح صح

بلغم

باشد که قطران تا سه روز و در ذکر انکل گفته که گویند اینکه مورچه
مصفرها که سیاه و بزرگ باشند هرگاه سحق کرده شود و
مالیده شود بآن برص را بعد از تنقیه زایل میکنند بزودی
و صاحب تحفه در ذکر اسقیل گفته که مجوف عنصل را با سرکه
کوبیده در حمام بر بهق بمالند بهق را که هیچ دوا بر
طرف نکند زایل سازد و مجربست جامع گوید که بعضی به سرکه
کهنه تصریح کرده اند و در ذکر بصل گفته که با بارود و عسل و
نمک جهت برص و کلف و ثآلیل و قروح شهدیه گویند مجربست
و در ذکر حمام و در ذکر سرگین او گفته که با آرد گندم و آب
و قطوری قطران که مرهم کرده سه شبانه روز بر برص ضماد
نمایند و باز برشود تجدید نمایند در ازاله برص بغایت
مؤثر جامع گوید که سرگین کبوتر را با آرد گندم و آب بقدر
برشته که با آب مساوی گردد پس قطران اضافه نموده سحق کنند
تا مثل مرهم شود و استعمال کنند مکرر تا زایل شود و در ذکر حنطه

و در ذکر سرگین ماکیان گفته که برص برشود گفته
که ... جلا بخشد
بهق و کلف را بقوت صح

گفته که اطوارس و در میزاطیس گویند که چون شکم مار را از
سر تا دنباله بشکافند و احشای او را بیرون آورده و از شمع موم
خالص که با آب خیس نموده نرم کرده باشند مملو ساخته محل
شق را دوخته در آتش گذارند تا پخته شود پس شمع موم
را بر برص ضماد کرده بعد از یکشبانه روز برگشت نماید بالکلیه
زایل کند و مجربست و در ذکر اسقیلیا که بفارسی دار شکنه
گویند و مستعمل زرگرانست گفته که با صندل سفید جهت برص
انسان و دواب مجرب و در ذکر شقایق که لاله نامند گفته
مداومت شربت او هر روز یک درهم با آب سرد جهت رفع
برص مجرب و در ذکر شونیز گفته که با سرکه جهت بهق و برص
و سعفه و قوبا مجرب و بعد از کلامی گفته که با خون افعی
و یا خون خفاش و یا خون خطاف جهت وضح بغایت مؤثر
و صاحب مالایسع در این خصوص باین عبارات گفته که یبری
الوضح و جیّد طلاء و در ذکر غراب گفته که زبل آن جهت برص

[illegible]

وجمیع آثار

و جمیع آثار مجربست و در ذکر فجل در شرح نافع صحیح تجربه
گفته که با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب و مؤلف مالایسع
بهق را گفته که در حمام طلا کنند زایل کند بزودی مجربست
و در ذکر فرس گفته که خون تازه ... او از سموم و طلای
آن تغییر دهنده رنگ وضح و در ذکر کرکی گفته که طلای او
جهت برص مجرب مشهور قوی الاثر است و در شرح نافع ترکی
بیمو گفته که جای بهق سیاه و کلف و قوبا و بعد از کلامی گفته
که ضماد و دهن محلول با آب لیمو بانوشادر در اندک زمان
رفع بهق و آثار جلد است مؤلف گوید که تغییر دادن در تحریر
الالوان گذشت و در ضمادات گفته ضماد برص و بهق از
مجربات حقیر و از جمله اسرار و در رفع برص حیوانات
که آلا گویند تخلف نمیکند و در رویانیدن موی داء
الثعلب و داء الحیة سریع الاثرات و بغایت حاد و

[illegible]

٤١٢

سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید که بماند و بعد از
شستن آن صندل لین بجهت رفع حدت و سوزش آن
طلا کنند و بر اعضای رئیسه طلای او جایز نیست و
هرگاه مکان برص و امثال آن متعدد باشد یکبار بر
همه مواضع نباید ضماد نمود بلکه بر موضع بعضی دون
بعضی تا همه ضماد شود و بعد از آبله کردن مراهم مناسبه
علاج کنند حق سلیمانی یکجزو و صندل سفید سوده ۵ جزو
با آب سرشته استعمال نمایند و اگر صندل ۲ مثقال و سلیمانی
مثقال خمیرمایه ۲ مثقال یا آرد نخود بدل کنند فقط تلخ ۲ مثقال
انزروت مثقال کنند بهتر است و حقیر تجربه نموده و صندل
جهت دواب لازم نیست ضماد جهت بهق عجیب الاثر است
کبریت یکجزو مغز گردکان روغن تازه بی نمک [illegible] ۲ جزو

بعد از ترکیب یک شب بگذارند و در حمام بعد از کیسه مالیدن
موضع بحد افراط ضماد نمایند در سه دفعه رفع بهق
و جمیع آثار کنند ضماد دیگر جهت بهق و جمیع آثار مجرب
منقول از تحفة الاسقام حق و ودع [illegible] را کوبیده
در آب لیمو بگذارند تا حل شود زرنیخ سرخ ۳ مثقال زرد
سفید ۳ مثقال که [illegible] بابلی است تخم ترب ۵ مثقال مغز پسته مغز
بادام تلخ مقشر خمیرمایه هریک شش مثقال و در باب [illegible] هم
گفته دوای هندی که در رفع [illegible] برص و بهق سفید
تازه مجرب است فقط تلخ شیطرج هندی زرنیخ سرخ فلفل
زنگار بالسویه با سرکه در ظرف مس سابیده بگذارند
و بعد از یک هفته بمالند و در آفتاب بنشینند و [illegible]
طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل
میکنند انتهی و جهت برص سیاه که [illegible] که قوبای متقشر

می نامند عنقریب در قوبا مذکور میشود **القوباء**

بفارسی گوشت نامند و آن خشونتی است که حادث میشود در
سطح پوست بدن گاهی مایل بسیاهی و گاهی مایل بسرخی
و سببش خون حاد لطیف است مخلوط بمرهٔ سودای غلیظه
و گاهی میشود که مخلوط گردد برطوبت غلیظه و بلغم شور که خون
حاد را بسوزاند و این در قوبا بیت فرمین که مستقر میگرداند
در او پوست علاجش فصد و تنقیهٔ بدن بطبیخ افتیمون
بعد از ان طلا کردن آنچه رقیق باشد بر روغن گندم که طریقش
در حرف را از رج در اول رساله گذشته و طریق سهل تر
آنکه گندم را بر روی شیشه ریخته پارهٔ آهن گنده را
بسیار گرم کرده بر روی گندم گذارند تا روغن بیرون
آید و روغن گندم محلل و ملین و مسکن لذع است و همچنین
طلا کردن اگر کرد ندانهای صایم و همچنین صمغها مثل

صمغ بطم که بترکی سقز نامند و صمغ الوبی را و صمغ بادام
و امثال ها و همچنین بیضها مثل بیه مرغابی و مرغ خانگی
و همچنین روغنها مثل روغن گل و روغن بادام تلخ و
روغن زیتون و آنچه غلیظ و مزمن باشد محتاج است
باطلیه قویه که در سعفه اشعی الکنند مثل زراوند و
اشق و زرنیخ و مقل و خردل و زاج بار روغن گندم
و سرکه بعد از آنکه موضع را ز لوداده باشند یا حک
کرده بجدیکه خون آید و شیخ گفته که قوبا غیر بعید است از سعفه
خصوصا سعفهٔ یابسه پس جایز است اینکه بوده باشد سعفهٔ
یابسه قوبای خبیث تر و بدتر و خورنده تر و غور
دارنده تر و صاحب تحفه ذکر کرده علکیه که بفارسی برموم
نامند که ضماد ش جهت اقسام قوبا نافع و در ضماد گفته
ضماد قوبا از مجربات والحقیر جهت قوبا و سعفه

بابه و جرب از موده است صمغ كوكرد ۱۰ صمغ عربی جو دو نیم
تازه ۵ ادر حمام و بعد از حمام بدو ساعت ضماد
نمایند و دیگر گفته ضماد جهت سعفهٔ یابسه و قوباها و امثال
آن كه با خارش و سوزش باشد در دو سه دفعه زایل میكند
و از مخترعات حقیر و مجربست صمغ تخم كدو ۱۰ الو تبادی
مغسول بول شنجرف ال با شیر تازه دوشیده ضماد نمایند
و در باب ابجد هم گفته دوائی كه جهت قوبای منتشر
نافعست كندر زاج كوكرد صبر هر یك یك جزو صمغ دو جزو
با سركه استعمال نمایند دوای دیگر كه جهت قوبا بغایت
نافعست شب ف ... كندر زرد ابجی كتیرا انزروت بال اسی
بورهٔ ارمنی زرنیخ سفید ترمس اشق بالسویه با سركه
طلا كنند و دستور خاكستر سوخته با عسل جهت
اطفال آزموده است و دستور حب البان و سركه بسیار

مؤخر است

مؤخر است و مؤلف ما لا یسع در ذكر سلق كه چغندر باشد
گفته كه هرگاه طلا كنند عصیر آن با عسل قوباها و ثالیلها
را زایل میكند آنها را انتهی ایضا جهت قوبا گفته اند كه در روز
چهارشنبه آخر ماه قلم مداد آلوده بر دور آن كشیده این
كلمات را در میان بنویسند الكم بلكم
تلكم فاخرج باذن الله تعالی بغایت
مجربست و در الكلمه گذشت كه طلای روغن گردكان
جهت زایل نمودن قوبا مجربست صاحب تحفه است
و همچنین شونیز با سركه چنانكه در برص گذشت ایضا ...

مزیلات الوسم والوشم وآثار القروح و~~الجدری~~ وسائر الآثار والالوان المنكرة

و وسم بسین مهمله رنگ كبود یا سرخ تیره یا سبز است كه در پوست

بهم میرسد بسبب ضربه یا سقطه که بر عضو رسیده و عرق بعضی از آن
منصدع شده و خون در تحت پوست منجمد شود و این را بعربی دم
میت و بفارسی خون مرده نیز مینامند و وشم نشانی است
معجمه خالی است که از سوزن زدن و نیل یا مداد یا آب کنند تا
یا نیله و نکته در ان ریختن بهم رسد اما وشم پس علاج خون بعد از سکون آن است
والم که ایمن از انجذاب خون یا ماده دیگر بموضع علت
و حدوث ورم بسبب وضع الضمده بهم رسیده باشد ضماد
کنند به برگ کلم یا ترب یا فوتنج یا به زرنیخ و اشق یا به
نطرون و سرکه تا خون مرده را تحلیل و ترقیق کند و
به تحلیل دهد و بعضی از تدبیرات وشم در عبارات آینده نیز
یافت میشود و اما وشم پس علاجش آن است اینکه دلک کنند اول
بنطرون و آب گرم پس ضماد کنند بعلک البطم نرم کرده با عسل
و سه روز چنان بگذارند پس بگشایند و دلک کنند به نمک

و باز علک البطم را اعاده کنند تا زایل شود و اگر باین زایل
نشود عسل بلادر و سایر ادویه مقرحه بران بنهند تا آنرا
زخم کند و بخورد و این بود بعضی از تدبیرات وشم دوشم
که اکثر آن ماخوذ از الباب است و اما سایر آثار که از
آبله و قروح وغیرها در بدن باقی مانده باشند شیخ گفته
که آثار ضربه و آثار سیاه را قلع میکند مرداسنگ سفید
کرده با چیزی از پیه ها یا با لباب خنز یعنی بانات سته
و همچنین برگ کلم و ترب و فودنج تازه و زرنیخ احمر
با مثل آن آب کشیده و آب کرفس جامع گوید که صاحب الباب
برای آثار آبله و قروح مرداسنگ سفید کرده را با روغن گل
و با پیه مرغابی گفته و حمله علی الظاهر روغن و پیه مذکور
هر سبیل به تثبیت است و طریق سفید کردن مرداسنگ مجویه

[illegible]
سیاه ... [illegible]
ضربه است و ضماد ... [illegible]
ملین جلد و رافع آثار زخمی
دوسم الفار

٤١٦

شارح اسباب اکمل طرق دانسته اگر مرداسنگ را با خل
آن نمک در آب ریخته در افتاب بحق کنند و هر بار تبدیل
آب نمایند تا سفید شود و چنانکه صاحب تحفه گفته آنست
که وی را در پشم [illegible] بپیچیده با باقلی بجوشانند تا باقلا
مهرا شود و پشم سیاه شود و بدستور تجدید پشم و باقلا نمایند
تا مرداسنگ بغایت سفیدی رسد ایضا شیخ گفته هر گاه بمالند
موضع را با آهک یا به نطرون یا سرکه صادق الحموضه
زایل میکند آثار سبز را و همچنین کنند رو نطرون و صبر
قلع کند آثار بادنجانیه را و افسنتین با عسل و همچنین
با علک البطم و لادن نیز و واجب است اینکه هر گز از سر
بر عضو چند روز و مرهم دیاخلیون جلا است یعنی
جهت قلع آثار چنانکه صاحب تحفه نیز جهت آثار آبله و قروح

مرهم
همین را ذکر کرده و صاحب تحفه گفته دیاخلیون بلغت
سریانی بمعنی لعابی و از تالیف بقراط است جهت اورام
حاره و اوجاع شدیده و تعقد عصب و قراح صلابت
بغایت مفید است صنعتش وقیه مرداسنگ مسحوق را با یک رطل
نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی و بزر
قطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان هر یک سه رطل جداگانه
خیسانیده لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر چهار
وقیه بالسویه اندک اندک سقیه کنند و بجوشانند تا
منعقد گردد و هر گاه زفت و خاکستر چوب رز و مرتخانی
ده صمغ اوکالحدید [illegible] اضافه کنند نمایند بغایت قوی
الاثر میشود و در باب هیجدهم گفته و اینکه بجهت جلای
ورفع آثار بغایت نافع است انزروت نبات مغز
بادام تلخ با آب صابون بمالند و بدستور اشق را در

در بعضی ... زرد آب ... روغن زیتون
با مرداسنگ ... بجوشانند ... و لیکن ...
آنقدر بجوشانند ... و لعاب ... روغن
و نوشتن ... از نصف ...
مرداسنگ ... و لعابات ... اواره
زیتون ... مرداسنگ ... ارده
بجوشانند ... نقل ...
خلاف ... ده ... و ...
که مرداسنگ ... 
و لعابات مجموع ... بوزن ...
تمت
صمغ ... علم
الحدید ... زنگار
اثنی ... زعفران
الحدید ... نامنده

سرکه حل نموده استعمال نمایند و اینکه آثار زیادتی نیله را رفع
کنند و وسمه را قلع نماید کنند بوره صبر زرد با لتویه بالسرکه
استعمال نمایند و بعد بشویند مرداسنگ سفید کرده را با پیه مرغ
بمالند و همچنین زرنیخ را با آب گشنیز طلا نمایند و اینکه
بهت جمیع آثار و خون مرده و خیلان و کلف از سوده
است مغز بادام تلخ ۱۰ صدف سوخته ۴ حرف بابلی ۲ نخود
مقشر ۲ کرسنه ۱ ترمس ۲ زبد البحر ال انجوان بوسیده
ال انزروت ۱ نبات ۳ با آب عصفر استعمال نمایند
انتهی اما آنکه آثار و الوان زشت را از جامه و غیره زایل
کنند پس صاحب تحفه نور الله مرقده آخر کتاب اعنی باب بیست و یکم
در این خصوص بغایت اهتمام کرده و فی الواقع جمع عجیبی کرده و چیزی
فروگذار ننموده پس هر که تفصیل مهم وی باشد در انجا
رجوع کند و مجملی از آن در این رساله نقل میشود که در وقت

[illegible]

حاضر نبودن

حاضر نبودن کتاب مذکور قضای وطر از این مختصر میسر
گردد قلع رنگ سیاهی دوده و جوز و اشنان و بحر و انار دانه را
با سرکه و آب بجوشانند و انجنان گرم بوده موضع سیاهی
جامه را دران بگذارند بعد یکدست تاب گرمی آورد بس بدست
بمالند و هر گاه اثر باقی ماند تاب و صابون بشویند
و تجربه نموده اند که هر اثری که به آب و صابون زایل نشود
نگردد باین عمل رفع شود و هم مشهور چون اشنان را با سرکه
بجوشانند و هر سیاهی و الوان مختلف را با آن بشویند
و بعد ازان تاب و صابون رفع آثار مینماید و متفق
علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آثار مینماید
قلع دوده موضع را خمیر آرد برنج مالیده صابون
و آب گرم بشویند و بعد بشویند ترشی ترنج و لیمو را فایده است
قلع جمیع الوان اول تاب قلی یعنی قلیاد شسته با نقیه تماکی

دو دکو کرده نهند ایغناد در اینجا باب مجرب داشته اند
موضع را بسرگین مرغ طلا کرده در آفتاب خشک کنند
پس بصابون بشویند قلع رنگ خون تا کهنه نشده ترنج — و در حاوی ابن تلمید مذکور است که
رافع جمیع الوان خونهاست انگور چون بکار برند و بر انگور
انجیر را با سرگین کبوتر بجوشانند و با آب او بشویند از
مجربات است قلع اثر و عفونتها تصریح نموده اند که چون زهره
گوسفند و بز طلا کرده با آب اشنان و قلی بشویند اثر جمیع
ادهان را از اوراق و البسه زایل کرده اند و هرگاه خواهند
که نانشسته زایل شود آهک و نمک را سائیده بر موضع
بپاشند و چیز سنگین بران گذارند و بعد از مدتی بیفشانند
قلع اثر نقط سیاه و سفید اول بدوغ ترش بشویند پس بآب
باقلا که گرم باشد و جهت رفع بوی آن اول بسرکه و بعد از آن
بصابون بشویند و آب طبیخ باقلا را جمیع تجربه مجرب کرده



اند و بر شوره چون بیر گوفته و نمک بهم کوب بر موضع بپاشند
بقوت بمالند بعد از آن بشویند زایل گرداند قلع روغنها
از اوراق کتاب و کاغذ هفت درم استخوان سوخته
را مثل غبار بسایند و بآب ام شب و یک درم نبات بسیار نرم
سحق کرده بر اوراق بپوشیده سنگی گران بر بالای آن از
شب تا صباح گذاشته پس اوراق را بیفشانند قلع
موم عسل را گرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا موم
عسل بیامیزد پس عسل را برداشته موضع را بآب گرم — گرم در
بشویند و بهمین قدر اکتفا نموده سعی نمودند برای آنکه برای
اشیای مذکوره و همچنین بس بر فواید که در همه جا ذکر کرده
مانند قلع رنگ زعفران و بقم و نیل و شکوفها و میوها و
خمر و نبیذ و غالیه و بوشتی ت و قیر و زفت و امثال ذلک
وطریق شستن جامهای رنگین و صیقل دادن جامها
وطریق شستن لایق هر جامه را در این مختصر متعرض نکردم

[illegible]

۴۱۹

## افراط الهزال والسمن

یعنی زیاده از حد بودن لاغری وفربهی صاحب اسباب گفته او را بهتر اینکه اعانت کرده شود بدنهای لاغر را بفربه کردن زیرا که بدنهای لاغر در معرض آفات وسریعة الانفعال از اسباب امراض واز تغیر اهویه واز مباشرت اکال میباشد وهمچنین فربهای مفرط میباشد صاحب آن بر خطر چه طبیعت ارسال خون بکند هر روز بسوی عروق وغیب شود در عروق وسعتی از برای قبول غذا پس حادث میشود یا ترکیدن رگ بزرگی ویا ضیق نفس کشنده بعلت پر بودن عروق وتنگی دیگر وبا هست که ریخته شود چیزی از امتلا بسوی فضای دل یا دماغ پس بکشد بزودی وسبب لاغری میباشد یا برای کمی غذا یا لطافت آن بسیار ویا برای ردی بودن آن ویا برای

قلت

قلت جذب اعضا بعلت سوء مزاجی که در انها هست یا برای علتی در احشا مثل بزرگی سپرز وحدوث کرمها ویا برای بسیاری تحلل بدن مثل آنچه میباشد از غم وهم وکثرت ریاضتها وسرعت آنها وعلاجش ازاله سبب موجب پس تناول اغذیه نیکو کیموس مرطبه مقویه مثل هریسه ها وحسوها و عصیده ها ومرغهای فربه وجربیها وبره های گوسفند وبز واکثار از اینها بعد از مراعات هضم وجذب غذا بسوی اطراف باستحمام دائم آب بسیار گرم ودلک بروغنهای مرطبه بعد از استحمام وپوشیدن جامه نرم ومشغول شدن باسباب سرور واما لاغر کردن بدنهای فربه پس میباشد بهرچه تخفیف بدن کند از اسهال وادرار وتعریق وتقلیل غذا وبسیاری تعب واستحمام یابس یعنی حمام رفتنی که بی استعمال آب حمام باشد بمعده خالی ودلک کردنها

[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] گفته [illegible]

42.

بروغنهای گرم خشک به تحلیل دهنده و کم کردن خوردن و
فواکه فتق اطریفل وادویهٔ گرم خشک انتهی کلام الاسباب.
و مناسب است که درین مقام بعضی ذکر از تدابیر و ادویه سمنه
و برخی از مهزله در اینجا نقل شود **المسمنات**
یعنی فربه کننده‌ها که اتفاقاً از کلام اسباب بعضی نقل شد و باید
دانست که حمام رفتن بعد از اکل بر امتلا سمن بافراط
است موافق طب و مضمون بعضی از احادیث نیز و نهیی که
وارد شده بجهت خوف حدوث سده است و احتراز از این
سده بسکنجبین ساده یا سکنجبین بزوری است چنانکه صاحب
موجز تصریح کرده و حمام بعد از هضم مسمن باعتدال است
و صاحب تحفه در ذکر انزروت گفته که چون پنج درم آن را
با نه قیراط بجرابو که عوام انزرزا کو بیند و ۲ درم مخلوط
کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از جماع

خوردن

خوردن چند عدد زردهٔ تخم نیمبرشت بنوشند باعث تسمین
عجیب گردد و در شان تخم نیمبرشت گفته که با ابزار گرم نمک و کندر
و انزروت جهت تسمین بدن بیعدیل و در شان انجیر تازه
گفته که مسمن بدن خصوصاً چون با جمل صباح با قدری از جوز
تنها و ناشتا بخورند و در تسمین عدیل ندارد و در شان کنجد گفته که
با مثل او شکر و خشخاش و عشر آن پنج ابیض و نصف آن بادام
که هر روز از مجموع او یکوقیه استعمال نمایند جهت فربه کردن بدن
مجرب و در ذکر کتیرا گفته که مداومت آن مسمن بدن او با مثل
آن از هر یکی از بادام و پسته و شکر بغایت مسمن بدن
خصوصاً چون بعد از آن شیر یکه دراو نارجیل طبخ یافته
باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند و در مسمنات
گفته مسمنه که قریب الاعتدال و بغایت نافع است مغز بادام
فندق پسته حبة الخضراء از هر یک ۱۲ مغز چلغوزه بالسویه

٤٢١

[illegible]

باعسل بوزنها مجموع سرشته هر روز از پانزده ال تا سی مثقال
تناول نمایند جامع گوید که همین را صاحب مواد نیز ذکر کرده
وگفته دواء جید للمعتدلین و در آخر گفته فیسمن و یحسن
اللون ... بعد از آن گفته مسمنه دیگر موافق مبرود
المزاج و بغایت قوی الاثر است و قوت این ترکیب تا سه
سال باقی میماند قدر شربتش از ۳ ال تا ۵ ال و باید بعد از
هضم غذا تناول نمایند کنجد مقشر بادام نخود حب صنوبر
کبار خشخاش سفید هر یک یک جزو منوی دلکافی آرد گندم
زرنباد حبة الخضراء هر یک نیم جزو حلبه شاهدانه حب
السمنه هر یک ربع جزو نرم کوبیده با مثل آن شیر تازه
بجوشانند تا شیر را جذب کند و سه وزن ادویه عسل کف
گرفته اضافه کنند و چون قریب الانعقاد گردد بقدر یکی
جزو مجد البقر را که با دزمه کاوی است در گلاب حل نموده
تقویه نمایند مسمنه دیگر موافق محرور المزاج و مقوی باشد

ما
۴۲

نخود پوست دار ۳ م را در شیر گاو یک شبانه روز خیسانیده
در تنور تجدید بریز کنند تا سه دفعه و برنج شسته ۲ شکر سفید
۳ خشخاش سفید ۳ و گندم ۲۰ و جو مقشر ۳ م و بادام
شیرین ۵ م اضافه نموده بکوبند و هر روز ۲۰ ال آنرا در شیر
پخته تناول نمایند و در حمام متوالی تکمید کنند **تسمین عضو مخصوص**
یعنی فربه کردن یک عضو مخصوصی مثل بازو و ساعد و انگشتان
و غیرها در معظمات ذکر چندی از مسمنات عضو مخصوص
گذشته در اینجا اعاده آنها نمائیم و اضافه بر آن که در
اینجا مذکور میشود آنکه طلا کردن روغن کره بی نمک باعث
تغذیه عضو و چون تکرار کنند اثر فربهی آن ظاهر میگردد
**المهزلات** یعنی لاغر کنندهای بدن در این خصوص نیز
تدبیرات از کلام اسباب نقل شد و صاحب تحفه در ذکر
زبد البحر که بخاری کف دریا نامند گفته که طلای او بار که

در مجربات مستعمل زرد است
و در دستور ضیا مندرج شده

بر بدن جهت لاغر کردن و اذابهٔ لحم از مجربات و در ذکر لاک
که بغاری رنگ لاک نامند گفته که از خواص او است که چون
هر روز یکدانگ او را با سرکه تا چهل یوم بنوشند بغایت لاغر
کنند و چیزی در این امر با و نمیرسد و اگر سه چهار دانگ او را در سه
چهار روز با سرکه بنوشند بدستور همین اثر دارد و قبل از
همین عبارت گفته که مستعمل در طب مغسول او است لیکن صاحب
مالابد منه غسل آنرا انقدر شرط ندانسته گفته و اذا غسل کان
اصلح فی مداواة الکبد بعد تغذیه بر طریق شستن لک آنکه وی را
از چوب و خاشاک پاک کرده بسایند و در اثنای که ساییده
آبیکه در آن ریوند و بیخ اذخر جوشانیده باشند در آن بریزند
و بدسته هاون انگشت دهند پس از پرویزن باز گرفته گذرانیده
و هر چه در پرویزن باقی مانده باشد باز با آب مذکور ساییده
همان عمل کنند بعد از ان آنچه از پرویزن گذشته و در ته آب
نشسته خشک کرده استعمال کنند ایضا صاحب تحفه درباب مفردات

گفته

گفته ادویه که هزال آورد و آن عبارت از لاغری است
چون فربه خواهد لاغر گردد باید صبر بر جوع و عطش و
قلت اکل نماید و بقول و ترشیها و غذاهای شور و قدری
تناول نماید و بیشتر غذای او نان خشک و نان جو و امثال
آن باشد و ریاضات عنیفه و کثرت استفراغات و مدرات
و تعریق بسیار موثر است و از مهزلات قویه درشت میده ناسرکه
و آب کامه است که ناشتا بنوشند مهزلی که بغایت سریع التاثیر است
نانخواه را زیانه سداب زیره هر یک یک جزو مرزنجوش بوره ارمنی
ربع جزو لک مغسول دو جزو سفوف کرده هر روز مثقال بنوشند
و عرق زیره که مانی بجای آب استعمال نمایند در اندک زمانی
لاغر میکنند و آزموده است جامع گوید که درزف و الثونداد ایشانکه
نانخواه و زیره هر دو باعث زردی رنگ میباشند فلا تغفل
ایضا گفته مهزل دیگر که بغایت سریع الاثر است تخم سداب

بوستانی ال و شاخ تازهٔ او را با ل چند روز بیاشامند شاول
نمایند و بدستور مداومت اطریفل و کمونی و فلافلی و
امثال آن باعث مزاست **كثرة العرق** یعنی بسیار عرق
کردن صاحب اسباب گفته که بسیاری روان شدن عرق هرگاه
از غیر سبب موجب آن باشد از قبیل حرکت و نخوابیدن و با تحلیل
قوت بود پس برای امتلای بدن خواهد بود یا از مطعوم
وقتی یعنی از طعامیکه در همین وقت خورده و معده وی
از طعام پر است چنانکه بقراط در بحث فصول گفته
و علاجش تقلیل طعام و گرسنگی و ریاضت است و یا از امتلای
متقادم از اخلاطیکه در بدن است و این در وقتی است که کثرة
الاکل بعمل نیامده باشد و علاجش استفراغ و تنقیه بدن است
و گاه سبب شود بسیاری سیلان عرق برای استرخای قوت ماسکه
و بسیار واسع بودن مسام و عاجز بودن قوت از ضبط
نیکو و در پی در می آید این نوع ثانی یعنی غیر امتلائی را

ضعف

ضعف بتبعی لامحاله و علاجش مالیدن بدن است بروغن گل
با مازوی کوبیده یا با قدری از اسفیداج جصاص انتهی
**رباعی** ای آنکه ز کثرت عرق مینالی * عارض شده
زین عارضه است بد حالی * بد بو چو بباشد عرق هست بد
کر صندل و آب غوره بر تن مالی * و صاحب تحفه در ذکر
مرد سنگ گفته که جهت رفع بد بویی اعضا و عرق و منع
ادرار عرق و بهجت جلد بغایت مؤثر است خصوصا با روغن
سورد و روغن گل سرخ و در ذکر ورد یعنی گل سرخ
درست نه در ورد خشک هم گفته که با سرکه سورد جهت قطع
عرق تا ابی که درست ن روغن گل گفته که تدهین او با سرکه
و آب سورد در رفع عرق الخ و در باب هشتم گفته ماء البزور
که در منع ادرار عرق مجرب است ص گشنیز خشک سماق یا کر
کرده هر یک سفید کم رشته از هر یک چهل بار مثل آن آب
محلول شد تا نیمه شود پس صاف نموده روزی ۲۵ ...

و در باب نوزدهم گفته ادویهٔ مجربه که قطع عرق مفرط
کند از انجمله دهن سفرجل است که آب به را با نفت او روغن
کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل با سرخ سوده
با روغن گل طلا کنند **نتن العرق والصنان و ما یناسب**
**المقام** یعنی بد بوی عرق و بد بوی زیر بغل و آنچه مناسب
مقام است مانند بد بوی میان انگشتان پا و سایر اعضا و
سبب اینها عفونت اخلاط بدن و حدت یا فتن آنها است
بحرارت غریبه و اواخر اعانت بر تعفن میکنند و بد بوی
رایحه بدن میکنند تاخیر غسل جنابت و حیض است چه حرکت
جماع و حرکت خون حیض حرکت میکنند بسوی خارج و بر
میخیزد بخارات عفن و بحوالی سطح جلد محتبس شده متعفن
میشود و لهذا در غسل جنابت بلا حیض نیز امر بر اکثر شده و
قریب بهمین است سایر حرکات متعفنه مزعجه اخلاط
و همچنین خوردن انچه با عث صیرورت مواد عفنه



بسم الله
بوی ظاهر بدن باشد مثل الحلوان و صمغ آن و حلبه
و سیر و خردل و نحو ذلک و علاج آن استفراغ بدن
است از فضول ردیه عفنه و تسکین حدت اخلاط و
تبدیل مزاج آنها باشربهٔ مبرده و سکنجبین و اغذیه مناسبه
مثل جوجها و طیهوجها و ماهی که بسرکه پخته باشند پس شستن
بدن با آب نیم گرم و دلک کردن بمورد و شب و برگ سوسن و
صندل و صاحب تحفه و در ضمادات گفته ضماد جهت رفع
بد بوی زیر بغل و کنج ران حق برگ سوسن که مرزنگوش نیز
ام مرد اسنگ توتیا دلگی پوست درخت کاج دو دانگ
جوز السرو محرق دانگی کنندر ۲ دانگ با سرکه طلا کنند
و در باب نوزدهم گفته دوائی که رایحه بدن و عرق را خوشبو
کند سوسنبر نعناع مرزنجوش برگ سیب بالسویه جوشانیده
و صاف نموده سعد برگ مورد پوست ترنج برگ ترنج صندل

[illegible]

سفید تخته نرم سابیده اضافه کنند و با روغن گل بجوشانند
تا روغن بماند ایضاً جهت رفع بدبویی زیر بغل و کنج ران
صندل سفید ثبت مرصاف مشک گل سرخ هر یک سه
جزو کافور نیم جزو با گلاب قرص ساخته و استعمال نمایند
ایضاً جهت بدبویی زیر بغل که صنان گویند بضاد معجمه مضمومه
است باید موضع را بطرف تیغ خدشها نمود و بیندازند دوا را مالید
تا خون بقدری دفع شود و بعد از گذشتن سه روز موضع را
بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجرب است راسن
خشک محرق زراوند طویل محرق زجاج زعفرانی محرق
زعفران هر یک جزوی با آب برگ مورد تازه سرشته قرص
سازند دوای دیگر جهت رفع بدبویی عرق بغایت موثر
است مرداسنگ توتیای مغسول خاکستر برگ سوس که مرزد
گویند و بترکی بیان نامند مرصاف صبر زرد گل سرخ
بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند و در رفع بدبویی انگشتان

با

[illegible]

بابستن برگ سوس تازه از مجربات است انتهی و در تذکرة الو
گفته شده مرداسنگ با روغن مورد و روغن گل سرخ جهت رفع
بدبویی اعضا و عرق گذشته و جهت بدبویی فرج زنان در فصل
چهاردهم از جزو دوم رساله بعنوان المختنقات گذشته
و جهت بدبویی دهان که بخر نامند در فصل چهارم از آن
مذکور شد

## القمل والقمقام والصیبان

قمل بفتح قاف و سکون میم شپش است نه بضم قاف و
تشدید میم چه آن از جنس قراد است که کنه نامند و ما نحن
فیه نیست و قمقام بر وزن قاف نیز از جنس شپش است لیکن
چسبیده بمسام بدن و فرو رفته در آنست چنانکه موضع
آن در بادی النظر گمان میشود که بیخ مویی است و نیز گرد و رم کرده
و چو گرم شود یا آب نیمگرم بآن رسد سر خود را بیرون می آرد
و صیبان تخم شپش است که رشک نامند و آن بصاد مهمله مکسوره

وبعد از ان یای منقلبه از همزهٔ ساکنه وبعد از ان
بای موحده وزن فعلان است چون قردان وجنان وجمع صئوابه
بهمزه است وگاهی جمع صئوابه صئواب نیز آمده واین
تصحیح مفهوم از کلام صحاح است وشرح اللباب گفته الصئبان
بالهمزه وهی بیض القمل والجمع بالصئواب انتهی وفیه ما فیه
بهر تقدیر تولد اشیای مذکوره از فضول است که طبیعت
دفع آن بحوالی جلد کرده وبسبب غلظت آن رطوبت از
مسام بیرون نیامده ودر تحت جلد مانده وبسبب حرارتی
که بان استعداد حیوة قمل یا صئبان یا حیوانیت بهمرسد در او احداث کرده واز مبدا
فیاض فیضان حیوة بحسب استعداد ان شده متحرک
میشود واز مسام بیرون می اید هر کم قمقام چون رطوبت
وی اغلظ وحرارت وی اقل است حیوتی بوی فایض

طبیعت از تدبیر آن فضول
بجهت بیمصرف بودن
حرارت غریبه بان
مستولی شده وانرا
تعفنی صحیح

نمیشو

نمیشود که حرکت معتد بها بان تواند کرد ولهذا در مسام
میماند وبعد از مصادفه حرارت خارجیه بحرکت می اید
چنانکه مذکور شد واز اینجهت که تولد اینها از فضول
محتبسه است اکثر حدوث شپش در کسیست که بحمام رود
وبدن را از چرک پاک نکند چه در اینوقت مسامات منفتح
شده فضول از انها ترشح میکنند وسیمی که مانع از
تعفن فضول بدن است بسامات منفتحه نمیرسد ولهذا سزاوار است
استحمام ودلک بدن وتنظیف آن تا فضول متلطف گشته
برخی از ان متحلل شود ومسامات گشوده گردیده بقیه آن دفع گردد
خصوصا استحمام با آب شور اولا که جلا وتنقیه وتحلیل
حاصل شود وبآب شیرین ثانیا تا بقیه اوساخ وعفونات
زایل گردد وهمچنین سزاوار است تبدیل لباس هرچند اولی
وپوشیدن حریر که بالخاصیه باعث قلت تولد شپش است
لیکن چون برای مردان حریر خالص محرم است شرعا پس

٤٢٧

لابد است که انوکی از تار یا پوست دی عجز و پیر باشد و گاه
هست که تولد شپش با فراط رسد چنانکه باعث سقوط لحم
و زردی رنگ گردد بسبب کم شدن خون و ضعف قوی و
هضم پس در این وقت تنقیه بدن از فضول آنگاه سایر
تدبیرات که بر جمی گذشت و بعضی مذکور میشود ضرور است
و چون سیر را با طبیخ فودنج که قسم نهری آن است باشد کل
خوردن مانند بیان مذکور باعث حدت رطوبات بدن و
تحلیل فضلات و تقلیل آنها گشته قبول صیوه قملیت
نخواهند کرد و مالیدن عسل قاتل قمل و شپش است
و نطول کردن آب طبیخ برگ و بیخ چغندر باعث قلع
رشک و نخاله سر و از آن است ایضا ترکیب لوسمار و
نوشادر که مرداسنگ را که حل کرده طلا کنند قاتل رشک است
این بود بعضی از تدبیرات که از کتب معتبره مانند اسباب
و موجز و تحفه و غیرها جمع شد و نیز صاحب تحفه در ضماد آن

گفته ضماد جهت منع تولد قمل موی سر زراوند طویل
بالسویه با روغن زیتون طلا کنند و طلای کردیسیا ب
درستاصل کردن قمل از مجربات است جامع گوید که استعمال
سیماب که جیوه باشد خوب نیست چنانکه شارح موجز گفته
که آن سد میکند مسام را بسیار و موجب مفاسد میشود
هر تقدیر لا اقل بحوالی اعضای رئیسه نباید استعمال کرد
و بعد از ذکر طلای کردیسیا ب گفته که ضماد روغن ترب
رافع قمل است و بعد دستور صبر زرد و طلای بهمین قاتل
قمل است و چون ناشته ره چوب گردکان را چند روز در روغن
زیتون بخیسانند تدهین او رافع قمل و مجرب است و روغن
گردکان نیز همین اثر دارد و بعد دستور طلای شب یمانی
با آب کشنده قمل و صیبان است انتهی و جهت دفع لیکه
و رشک و سایر موذیات در فصل چهارم از جزو مذکور میشود
چهارم رساله

**كلام فى الاظفار** یعنی این سخنی است در احوال ناخنها

**برص الاظفار** یعنی لکه سفید مثل برص که در ناخن بهم رسد
سببش اجتماع رطوبت غلیظه فاسده است در زیر ناخن
که سفیدی آن رطوبت بر سطح ناخن ظاهر میشود علاجش
استفراغ بدن است هرگاه در بدن فضلی باشد بعد از آن
ضماد کردن بزفت تر و علک الانباط که گویند صمغ درخت
پسته است و خاکستر سم بز و بیخ نی با ضماد کردن بزرنیخ
و ثافسیا و زراریح و دبق که بسرکه سرشته باشند یا بجوز السرو
و ترمس با سرکه یا ضماد کردن بفلفل با زفت و در برص جهت
برص ناخن روغن عجیبی مذکور شد **جذام الاظفار**

**و تعقفها** یعنی جزه ناخن و غلیظ شدن و کج شدن و در یکجا
مجتمع شدن آن خصوصا بیخ ناخن که مثل اخگوان رسیم باشد

چیزی که خورد و از هم پاشیده پیدا گردد و سبب فاعلی آن خلط
سودای محترقه است و علاجش استفراغ سودا بفصد
از رگ اکحل و اسهال و اصلاح خون با غذیه نیکو
کیموس و تضمید کردن بر روغنهای طینه و مغز استخوانها
مثل مغز ساق گاو و بموم روغن و بمرهم دیاخلیون که
در مزیلات آثار گذشت و در اکثر کندن شدن ناخن و کجی آن
در عقب افتادن ناخن بهم میرسد که در وقت روییدن
درست محافظت نکرده باشند از مس اشیای صلبه و متوجه
آن شده باشند پس ناخن بد هیئت و کج و کور شده من بعد
نیز هرچه بیرون آید بهمان هیئت بیرون می آید چه در اول
از وجه که مستقیم و روان نگردد و بر سر هم مجتمع و متراکم گردد
هرچه بیرون می آید نیز برای نیافتن راه نفوذ و از وجه
متراکم و مجتمع میماند و بر هیئتی که در اول شده بهمان هیئت پیدا گردد

و علاجش نرم کردن انگشت به پیهها مثل پیه مرغابی
و مرغ خانگی و بز و نحو ذلک و زعفران است بعد از آن
تراشیدن ناخن با کارد آنقدر که بشکل طبیعی باز
گردد و جهت کجی ناخن علک البطم با پیه گداخته بز در
شقاق گذشت **تقلع الاظفار** یعنی بر کنده شدن
ناخن و این یا از آزارهای سر انگشتان است از افراط رطوبت
علامتش آنکه المی با وی منسوب شد و علاجش تنقیه بدن
از بلغم و ادهان کردن بچیزهائیکه اثر خارشی زایل کنند و یا
از حدت خون است علامتش آنکه با الم مقلق باشد
و گویا سوزن میزنند علاجش فصد صافن و حجامت
ساق و تسکین حدت خون بشربت عناب که در جدری
و حصبه گذشت و همچنین سایر مسکنات حدت خون که بعضی
خون و مولد خون صالح است ایضا مذکور شد فوت **صفرة الاظفار**

یعنی

یعنی زرد شدن ناخن سببش کمی خون و استیلای صفرا
و غذا از خلق ناخن است از صفرا علاجش خوردن صفاوه تخم جرجیر
و سرکه است **رض الاظفار** یعنی کوفته شدن ناخن
از ضربه و سقطه و امثال آنها علاجش ضماد کردن اولا به
برگ مورد و برگ انار تا تقویت عضو و منع انصباب
مواد بسوی آن کند و بعد از سکون وجع و امن از
حدوث ورم ضماد کردن بآرد گندم و روغن زیتون
یا به پیه بز و اندکی کلم و چون از لغزیدن یا ناخن
آفت یابد و در این باب دوای مجرب سهل الحصول که در کتب اطبا مذکور است از آنجمله
در اسباب و شرح آن تخمینا دو جزو یا کتاب مانده
مذکور است و چون نجس و مانع نماز است غالبا در این رساله
نقل نمیشود هرگاه زن حایض یا غیر او که نتوانند نجوی نمود
که نقصی به نماز واجب برسد از همان کتاب برای ایشان بیان نمود

و هرگاه در زیر ناخن بسبب ضربه و نحو آن خون جمع شود
به بعضی از اضمدهٔ مناسبه که در وسم گذشت تضمید کنند
و همچنین بدقیق ورقت و سرطان نهری مطبوخ به زرنیخ
سرخ یا بقطرات لیمون و دی بخته که عبارت از زرد و تخم
انگوریست و همچنین مکیدن موضع بدهان هر روز چند
دفعه زایل میکند آن خون را چه مکیدن باعث جذب
از عمق است و آب دهن منضج و ملین و محلل است ٥

**قلع الظفر المنکر** کندن ناخن زشت چون ناخن
فاسد شود و قابل اصلاح نبود اول مرهم دیاخلیون
به نهند تا نرم شود آنگاه زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد
و جاوشیر طلا کنند یا کبریت و رفت و زرنیخ و روغن زیتون
تا ناخن بر کنده شود بعد از آن لازم است مراعات امر
نمو و نگهبانی او و ابله دست مالیدن و استعمال کردن تا



بار دیگر کج و زشت بر نیاید و چون ذراریح را الحق کرده
با موم و روغن بر ناخن زشت ضماد کنند قلع کند و
ناخن خوب برویاند و چون ناخن روزی ۲ دل حنا را با آب
خیسانیده آب بنقیع او را بیاشامند در ده روز باعث
باعث رویدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متآکل
است چنانکه صاحب تحفه در ذکر حنا تصریح کرده

**تتمه**
بدانکه بعضی دیگر از چیزها که تعلق بزینت دارد و در ضمن
امراض گذشته یا برای علاج مرضیت آن با قطع نظر از زینت یا برای
شعر و سعفهٔ چشم و ترکیب ثعلب و لقوه و بخر و فم و دندانها
و شیح بزرگی بینی و مضیقات و مطیبات و تا کل
و شور لبنیه و تشقق اعضا و کلف و غیره ذکر چنانکه
اکثر امراض منافی زینت اند و دفع آنها باعث زینت است
پس آنچه عادت جاری شده در ذکر آن در باب زینت در اینجا
مذکور شد و سایر چیزها هر یک در موضع خود مذکور و مؤلف در فهرست رساله مسطور است

# جزو چهارم در وبا و تحرز از آن و تدبیر شرب سم و گزندگی جانورات و دفع بعضی از موذیات

و بعضی از مناسبات مقام و در آن نیز چهار فصل است

## فصل اول در وبا و تحرز از آن

بدانکه وبا فسادیست که عارض جوهر هوا میگردد
بجهت اسباب سماویه یا ارضیه چه هوا ما دام که بحال
بساطت خود باشد فاسد نمیگردد بلکه بمخالطه ابخره و ادخنه
ردیه که ممزوج میشود باو کیفیت ردیه بهم میرساند و گندیده
و متعفن میگردد چنانکه گاهی بسبب وزیدن بادها است از
مواضعی که از اجسام مردار در کم که در قتال یا غیر ذلک بر زمین
مانده باشند یا از ذره های گندیده و یا بودن آبهای
متعفن در مکان نزدیک و گاهی عفونتی که در باطن زمین است

مانند آب جو

بهم رسد

بهم رسد برای اسباب که بر ما مخفی است تفصیل آنها که بر آن اشارت
میکنند سوی آب و هوا و گاهی بسبب اختلاف هواست در گرمی
و سردی بحدی که گفته اند که سبب بعید از برای وبا
اشکال سماویه و سبب قریب آن احوال ارضیه است
پس چون قوای فعاله سماویه و قوای منفعله ارضیه
موجب ترطیب شدید هوا گردند و بلند شود ابخره و
ادخنه سوی هوا متعفن میشود بحرارت ضعیفه و چون
هوا چنین شد وارد میشود بر دل و فاسد میکند مزاج
روح دل را و متعفن میسازد رطوبات حوالی دل را
و احداث حرارت خارج از طبع مینماید و آن حرارت
و عفونت در بدن منتشر گشته باعث تب وبائی
میگردد و این فساد مردمانی را عارض میشود که در بدنهای
ایشان استعداد قبول این فساد باشد مانند کسانیکه
بدنهای ایشان از اخلاط مملو بود یا ضعیف البدن باشند

بسبب کثرت جماع و سایر اسباب ضعف یا واسع المسام و رطب
البدن و کثیر الاستحمام باشند و علامات ظهور وبا بعضی
سماویه و بعضی ارضیه است اما سماویه از انجمله بسیاری
شهب و رجوم است در فصل تابستان و در پاییز و همچنین
بسیار وزیدن باد جنوب و باد صبا در کانونین اعنی کانون الاول
که اولش از اواسط قوس است و کانون الثانی که آخرش
تا اواسط دلو است و همچنین هرگاه فصل بهار کم باران
و سرد باشد و بعد از آن باد جنوب بسیار بوزد و هوا
تیره شود چند روز پس صاف شود تا یکدفعه تو بیابی
پس گرمای روز و ابرناکی هوا و تیرگی آن و سرمای شب
حادث گردد پس وبا آمده خواهد بود و همچنین هرگاه
تابستان قلیل الحرارت باشد و انجاد به تغییر شروع
کنند و در پاییز بخار گرمی شهابهای شبیه به نیزه کوتاه
و همچنین مطلق شهاب بیاید پس البته وبا باید بود و هرگاه

در زمستان

در زمستان نا کم از علامات باران بهم رسد و بنا بر این پس هوا
فاسد خواهد بود و اما علامات ارضیه جهت وبا
پس اینست که حشرات و وزغها بسیار شوند و حیوانات زیرک
مثل الکلک از امکنه خود بیرون روند و موشها از سوراخهای
خود گریخته بجوش و بجس بیفتند که در اینوقت البته وبا
خواهد بود **اما کیفیت احتراز** از وبا و تاثیر
آن در ابدان و ارواح اینکه تنقیه بدن و تعدیل
مزاج کنند و ترک میوه و شراب و عرق کنند و تقلیل
در غذا نمایند و اکتفا بغلیهای خشک و ترشی دار نمایند
چه اقسام ترشی در این باب نافع است خصوصا ترشی
کبر که سبر که کهنه شده باشند و همچنین خوردن پیاز و سیر اهلی
رافع عفونت هوای وبایی و اختلاف آبها است لیکن از
سیر مراعات مزاج و سن و فصل ضرورت و از چیزهایی که
از ضرر هوای وبایی محفوظ میدارد ~~تریاق فاروق~~ خوردن

۳۷۴

~~بصورت~~ همچنین بخور کردن با بخه اصلاح
کیفیت هوا کنند مثل کافور و سعد و صندل و مشک و
عود و عنبر و کشته که بوی تیز ناسند و صفتش در حرف
کاف از جزو اول رساله گذشت و همچنین باشید ... بلا
و عرق بید و نزدیک شدن بمیوه‌های عطریه چنانکه بوی
آنها در هوا پیچیده شود مثل سیب و به و امرود
و از کیلن و مجوالی درختها و شکوفه‌های بارده ...
~~...~~ و بوییدن نارنج و ترنج و ~~...~~
بوییدن سرکه و مورد و پیاز و نعناع که جمیع این
تدبیرات ماخوذ از کتب معتبره مشهوره است که از راه
اختصار تسمیه آنها نشد و بوییدن شش چیز آخر
یعنی نارنج الخ را صاحب تحفه در حرف ها در ذکر
هوا گفته که رفع ضرر هوای وبائی میکنند و از سوده است

فصل دوم

# فصل دوم در تدبیر کسیکه سم قاتل خورده

بدانکه سم معدنی میباشد و نباتی و حیوانی معدنی مثل
سیماب و سفیداب و زنگار و سنگ گچ و آهک و زرنیخ
و زاج و غیرها و نباتی مثل بیش که زهر هلاهل نامند
و شیر گیاههای شیردار و سقمونیا و بلادر و پوست
شلغوک و ترمس زرد و سیاه و غاریقون سیاه
و مغزهای فاسد شده از قبیل مغز گردکان و غیره و تریاک
و تاتوره و فطر غیر ماکول که در حرف شین مع الغین
المعجمتین از جزو اول رساله گذشت و حیوانی مثل ذراریح
که نیز با ناکیل در رسالی نامند و جلیاله و وزغ و زهره
مار و شیر فاسد و شوراء مسموم یعنی گوشت بچه و کباب بکر
با ... بسیار سر را بپوشانیده باشند که بخارات او دفع نشده
سرد گردد و بالجمله سموم بسیار است و حصر آن با معالجات

هر یک مخصوص شان از این مختصر نیست و صاحب تحفه بعد از
اتمام مفردات کتاب بلا فاصله معالجات مشترکه و مختصه
انها را ~~مخصوصه بیان کرده~~ و همچنین در مفردات کتب
مبسوطه الطباشل کتاب مالابد مشهور بجامع بغدادی
وغیره در ذکر هر دوای سمی معالجه مخصوص آنرا ذکر
کرده اند و غرض از وضع این رساله جمع متفرقات
که ذکر در تحت ضابطه نباشد لیکن برای خالی نبودن رساله
از این مقوله نبذی ذکر میشود تا عندالحاجه رفع الحاجه
توان کرد از انجمله از مضمون کلام موزونی نقل میشود که گفته
تدبیر کسیکه شرب سموم کرده باشد واجب است مبادرت کردن
بسوی قی با آب گرم بسیار و روغن کنجد و روغن زیتون یا
با آب طبیخ بزر الجزره یعنی تخم گزر با اضافه روغن گاو و
اکثار کنند از این هر قدر که ممکن باشد و همچنین اکثار کنند
از طعام پس شاید که این اگر قی نکنند سم را عادة

[illegible] بیان کرده [illegible]
تدبیر احتراز از سموم [illegible]
[illegible]

انرا بشکنند

انرا بشکنند و از انچه بیرون می آورد سم را لا محاله بقی
تریاق گل مختوم است هر گاه آنرا بنا عاینده شود در اول
امر جامع گوید که تریاق گل مختوم را ضرورت بسبب چنانکه هرگاه اشتهای آن نکنند خوف
تلف نفس محترم بود ~~هر گاه اشتهای آن نکنند~~ بغایت اشکال
دارد چه مجموع ادویه حرمت اطبای عام است الا ما استثنی
پس علی عهده راستی او آن بر مستعمل بغیر وجه شرعی است تا قبل عهده
نیست صفتش چنانست که صاحب تحفه گفته تریاق الطین
که بدستور مشترک النفع است با این صفت است طین مختوم
و اگر نباشد خاک صوفی حمید و خاک داغستان با مساوی
آن حب الغار بروغن گاو چرب کرده بوزن ادویه
عسل سرشته دو درهم از آن بنوشند جامع گوید
که گل مختوم در این اوان نایاب است چه معدن آن جزیره
طیمون از دریای مغرب بوده و الحال آب بآن جزیره
احاطه کرده و سیر خاکها را بنام آن نامیده اند

یعنی در سموم [illegible]

صاحب تحفه خاک صوفی حمید را که در بلاد شیروان از
بقعهٔ صوفی حمید می‌آورند خاک داغستان را بدل
آن کرده و مراد یکی از این دو خاک است علی الظاهر چه در
مواضع دیگر هر یک از این دو خاک را بر سبیل بدل گل مختوم
دانسته خصوصا گل داغستان را که در جمیع افعال بهتر و
قوی تر از گل مختوم میداند انتهی صاحب موجز بعد از
ذکر تریاق گل مختوم گفته که چون تریاق را باستقصا بیان شد
شیر و قی کنند باز بپر در عقب این حقنه کنند اگر به بعضی که
از بیت بطرف اسفل فرود می‌آید و آسوده کنند علیل را
و بوی خوش به بویانند و عطسه فرمایند و بدمند در دهان
او دوای معطس و بکنند موی بینی او را بعد از آن هر گاه
بنشاندند سم را معالجه کنند بآنچه مخصوص اوست از آنچه مذکور
است در مطولات و علاج نیز کرده از برای همه مخرقات
یا قوتیه و تریاق کبیر جامع که مسمی است به تریاق فاروق است

وآن

وآن با وجود در اشتمال بر اجزاء وا ام بیتی ملوک و قرص افعی است مشتمل بر
اجزای مختلفة الماهیة نیز هست و صاحب تحفه در تریاق [illegible]
تریاق اعظم ترتیب داده که بهتر از آن است و دیگر صاحب موجز بعد از آن
گفته و گل مختوم و تریاق آن و تریاق اربعه و از آنچه بگوید
اینست که بگیرند الجدوار و بیخ آن هر یک دام [illegible] بسرشتند
بعسل و بیاشامند بآب سیب انتهی و صفت تریاق اربعه
اینست جنطیانا حب الغار مر صاف زراوند طویل بالسویه
با عسل سه وزن آن بسرشتند و صاحب تحفه در تدبیر [illegible] مختوم
گفته آنچه در اوراق ام آن بانی حصیه نافع است فادزهر [illegible]
یعنی معدنی که به سنگ پازهر مشهور است و تریاق فاروق
و نارجیل بحری [illegible] است و منع خواب تا یک روز لازم است و بعد از
کلامی گفته اما تدبیر آنچه معلوم نشد کلی آنست که اگر شود به
باشد در حالتیکه اندک تغییری ظاهر گردد بآب و روغن گل
سرخ یا روغن گاو و مطبوخ شبت و آب نمک و عسل
و بوره مکرر قی کنند الی آخر التدابیر المذکورة [illegible]

بعد از ان گفته واین دوا بجهت سموم مشروبه ولدغه
مشترک النفع است مغز گردکان ... نمک برگ سداب خشک
از هریک ۵ دانه ترنج مقشر ده ... انجیر کوبیده بعضی
اجزا را جمع کنند قدر شربتش تا ده ... و در تحفه
معتبره یافته که علاج کسیکه سم خورده باشد خواه معدنی
وخواه نباتی وخواه حیوانی بگیرند تخم حنظله ... او
وی را نیمکوب کرده در نیم پیاله آب بجوش دهند تا بنیمه
اید انگاه صاف نموده دو درم روغن زیتون یا روغن
گاو اضافه کنند و نیم گرم بیاشامند و غذا شیر گاو کنند
و صاحب ... در ذکر هندبا گفته که هرگاه ...
آب کاسنی ... را و ... در ان روغن زیتون و
بخورند خلاص میکنند از بسیاری از سمهای مشهوره
ماکوله و صاحب تحفه در شان دانه اترج گفته که
دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی تر

از تریاق کبیر

[illegible]

از تریاق کبیر ... بود و نقل بعضی از تدبیرات ...
سموم مشروبه و الحال مناسب است که چون تفصیل سموم
بخصوص مذکور نشود لا اقل تدبیر شرب افیون که بفارسی
تریاک نامند و تدبیر شرب انواع سموم که تفصیل آنها
گذشت بخصوص مذکور شود که عام البلوی است اما شرب
افیون و امثال آن از سموم بارده مخدره مثل بزر
البنج و شوکران و تاتوره چنانکه صاحب تحفه گفته
سورت خارش بدن و ظلمت بصر و سدر و دوار و
سردی دست و پا و ... اعضا و سستی است و چون
بحد عرق سرد و خفگی اعضا و سبات مفرط رسد علاج
ندارد و مداوای آن قی کردن با ماء العسل و سکنجبین
بوره و سکنجبین در وغنها است و شرب ... طبیخ ... خواه
و نارجیل بحری و تریاق کبیر و حقنهای تند ... با صعتر

[illegible]

وافسنتین در روغن گل سرخ دو شربت بیاشیرو کدکان و ترهلیلی
بدن نادود و مانع بر روغنهای گرم حار مانند ناردین و سوسن
وا ستسقی جند و حلتیت نافع است و در ذکر علاج گفته که
با عسل و سکنجبین را رفع مضرت افیون و سموم مجمده
و گزیدن هوام انتهی ایضا فی اذن بر روغن گاو گرم
کرده نافع است اما حشو اکه مسموم بین صاحب تحفه
گفته که اکل آن باعث بدرود دوار و هیضه و بیهوشی
میگردد و سر او اوای او قی و بعد از ان سکنجبین بقولجل و
مقویات معده است و منع خواب و حمام لازم است و هرگاه
باعث قی و غثیان شدید و اسهال مفرط گردد بعلاج هیضه
مبادرت کنند

## فصل سیم در گزیدن جانوران

بباید دانست که تفصیل این نیز موکول بهمان موضع تحفه
است که در فصل سابق اشارت رفته و همچنین باب مطول الله

وبعضی

وبعضی از مناسبات مقام در فصل سابق گذشته و تریاق الافاعی جهت تمام هوام در دو باب گذشت
وبعضی نیز در این فصل مذکور میشود اما بطریق عموم بصاحب
تحفه گفته که اگر علم و ظن باشد بعضی از گزیدن جانور بود
نه از خوردن دوای سمی در بستن محکم آن عضو سعی
کنند و مکیدن آن و ریختن آب دهان و باید الشخص
ناشتا نباشد و الا مضمضه بروغن گل سرخ و روغن زیتون
یا شراب کرده بعد از ان بمکند و آب دهان را بریزند
و یا ادویه تریاقیه مثل زراوند و امثال آن لطخ
کنند و بعد نشتر موضع گزیده را حجامت کنند که
باعث جذب سم گردد و ادویه جذابه مثل دماغ
مثل سرگین کبوتر و زفت و سرگین بز و کبوتر
و امثال آنرا با پیاز و روغن زیتون و عسل
که حاضر باشد و مهره مار در این باب عجیب الجذب است

و باید بعد از چسبیدن مهره شیر برآورد بجهت و تا شیر بسته
شود تکرار در یخانیدن آن نماید و چون شیر منجمد نگردد و مهره بچسبد
علامت نجات باشد و در بعضی قطع عضو لازم است اگر
عضوی ممکن القطع باشد مانند دست و پا و اطراف بدن
و داغ کردن موضع گزیده بسیار نافع است و اما طریق
خصوص پس اکثر آن موکول بکتب مبسوطه مانند تحفه
و غیرها است و بعضی که اهم است بطریق اختصار در این
مختصر مذکور میشود عَضّةُ الکَلْبِ الکَلِب
یعنی گزیدن سگ دیوانه و در حکم همین است گزیدن
حیوانات دیگر از سباع که دیوانه شده باشد و همچنین گزیدن
انسان یا حیوانات دیگر که از گزیدن سگ دیوانه و
امثال آن دیوانه شده باشد باید دانست که کَلب بسکون
لام بمعنی سگ است و بفتح لام مرضی است که عارض سگ

اشتغال

و اشتغال او گرسنه میشود بسبب استحاله مزاج ایشان
بسوداویت خبیثه سمیه پس یکی سوزاننده مانند گرمای
شدید تابستان اخلاط ایشان را که در فصل پاییز
این مرض در ایشان بهم رسد و یکی جامد سازنده
سرمای شدید زمستان چون اینها را چنانکه میل
بسوداویت کنند که در فصل بهار این مرض در ایشان
بهم رسد و آنچه از اغذیه سوداویه است پس اینست که مردار
در خون و قصها بها و بخورند از مردارها و بیابانها
از آبهای گندیده پس میل میکنند اخلاط ایشان بسوی
سودای گندیده و باعث تغیر مزاج و هیئت ایشان
میشود مانند صاحبان جذام و کَلِب بکسر لام صفت
مشبهه است مثل صَعِب و خَشِن و قَذِر و غیرها و مراد از آن
حیوانی است که این مرض عارض او شده باشد پس معلوم
شد که در عنوان این بحث کلب اول بسکون لام و ثانی بکسر است

علامت کلب گشتن سگ و غیره سرخی چشم و اتفاق دهان [illegible]
گشودن و سیلان لعاب از دهان و بینی و برخاستن [illegible]
سر و کج کردن پشت بسمتی که بوی آن اگر [illegible]
دم خود را و راه رفتن بی ضابطه ~~مانند مستان~~
با خوف و غم و بی ضابطه مثل مستان و چیزی گزیدن
و نباتات میدن و از آب ترسیدن و از خانه خود
دوری کردن و گریختن سگان دیگر ازاو و چنانکه هرگاه
اتفاقا باو برخورند دم بجنبانند و کج کنند و چون
درصورتی را ببینند حمله بران آورد بی آنکه فریاد کنند
و علامت زخم سگ دیوانه در صورتی که معلوم نباشد
آنکه پاره نانی [illegible] آن زخم آلوده کرده به پیش سگ
غیر دیوانه اندازند هرگاه نان را نخورد علامت [illegible] دیوانه
است و الا غیر دیوانه و همچنین چون مغز گردکان را [illegible]

[illegible]

بلی

بخشند بر زخم مذکور ببندند آنگاه نزد مرغ خانگی اندازند
هرگاه نخورد یا آنکه خورد و بمیرد زخم سگ دیوانه است
و اگر خورد و تا یک شبانه روز نمیرد زخم غیر سگ دیوانه است
و عوارضی که بسبب سگ دیوانه و اشباه آن و [illegible] باشد
باشد آنکه بعد از [illegible] عارض وی میشود عوارض
مالیخولیا مثل خلوت نشینی و ناخوشی در نشستن روشنی
و غم و گریه و فکر فاسد و وسواس و خوابهای هولناک
~~و [illegible]~~ بعد از آن ترسیدن از آب و آینه
و [illegible] و ترسیدن از هر چه نزدیک او شود که
در آن خیال سگ دیوانه میکند و [illegible] جنون سبعی
که [illegible] ~~[illegible]~~ بعد از آن [illegible]
تشنج و [illegible] در روشنی و بهوت و جنون سبعی چنانکه [illegible]
که فریاد کنند [illegible] ~~[illegible]~~ عرق سرد کردن و [illegible] قطع شدن قوت

[illegible]

٤٤

هلاک شود و جمیع این عوارض بجهت غلبهٔ شدیدهٔ مواد
خبیثهٔ سمیه است و گفته اند که چون تا روی خود را در
آیینه نشناسد علاج پذیر نیست و ما بین یکهفته تا
شش ماه هلاک میشود و غالب بحران طغیان و نقصان
آن تا چهل روز است و بعضی تا یکسال و بعضی تا هفت
سال نیز گفته اند و بالجمله بحسب امزجه مختلف میباشد
و یابس المزاج را بحران نزدیکتر از مرطوب است
و مجربان تصریح کرده اند که گزیدن بار اول خطرش
بیشتر از بار دوم و بعد از بار اول خطر کمتر دارد این
بود کلامات مناسبهٔ مقام که از کتب معتبره التقاط
شده و الحال بعضی از معالجات نیز از ان کتب نقل
میشود **العلاج** اول چیزیکه باید مبادرت بان کرد
حجامت نهادن بموضع زخم و مبالغه کردن در کشیدن تمام

آن

آنست مکرر و باید نگذارند که زخم بهم آید تا چهل روز
چه بهم آمدن زخم باعث هلاک است چنانکه خطا زخم
اگر سنبل مل شود باید زخم را دوباره شکافته زخم را وسیع
سازند و ضماد نمود مثل پیاز و تره تیزک و چغندر بخته در
روغن و مرهمهای زنگار و همچنین ضماد کنند بچیزها یکه
جذب سم کند مثل کبوتر و بول انسان و خاکستر چوب
تاک با سرکه و تره تیزک با روغن بقدر بیست چهار
روز مبالغه در جذب سم باید نمود خواه با دویه جذابه
و خواه به تیغ حوالی آن و مکیدن بحجامت و بعد از
بیست و چهار روز فایده در جذب نیست چه درینوقت
سم منتشر در بدن شده خواهد بود پس باید بعلاج
مالیخولیا کوشید و استفراغ سودا و تقویت تمام نمود
و از جمله مستفرغات که در این باب گفته اند آنکه هر روز
صبح ماء الشعیر ساده یا مبرد بشکر برهنه و هر سه روز

یکبار دو مثقال از این حب مسهل بخورانند صفت
آن اهلیلهٔ کابلی مزال عنها الیقون افتیمون هر یک … درم
نمک هندی نیم … بسفایج … هر یک … حب سازند
و از جمله … ماء الجبن است که در طریق دوم
از قسم اول دستور تحفة المومنین مذکور است بهمراه مطبوخ
سودا که در فصل چهارم از قسم دوم آن کتاب که مبحث
مطبوخات است مذکور است و اگر ضرورت باشد بهر سه تریاق
اعظم که در مبحث تریاقات همان کتاب مذکور است در
بعضی از اوقات بدهند و تریاق اربعه که در فصل
دوم گذشت نیز نافع است و دیگر باید در ترطیب و
تقویت اعضای رئیسه و تفریح دل و استراحت
و خواب سعی کرد و غذا بجوجهای … فربه
و اگر خون غالب باشد باید فصد بسیار
کرد و الا فلا لیکن چنان فصد کنند که خون … ببندند

که گاه باشد از خون … و اجتناب کردن از … و حمام
و هوای سرد و جماع لازم است و خوردن … شده
از آب پیاز در عوض سه روز جهت دفع ضرر سگ
دیوانه گزیده بغایت مجرب صاحب تحفه است چنانکه
در ذکر بصل تصریح کرده و همچنین خوردن آب …
… که … کیل … باشند روزی صد مثقال به دفعه
از سه روز تا یک هفته از مجربات او است و همچنین آب
گیاه … از نیم رطل تا یک رطل جهت رفع سم سگ دیوانه و
… مجرب او است و … گیاهیست در …
و غیره … تا … باشند
و زیادتی تحقیق صفات و علامات آن در حرف کاف
از جزو اول رساله مذکور شده و چون … را تحقیق
کرده … هر روز دو درهم از آن با آب نیم گرم باشند
… از … سگ دیوانه شفا یابند چنانکه
صاحب ما لا یسع تصریح کرده و شیخ نیز در این باب گفته

دانسته نیز عجیب فی هذا الباب حتی ان اسمه فی الیونانیه
مشتق من النفع فی عضة الکلب الکلب و چون گزیده
سگ دیوانه بحدی رسد که از آب بترسد و از دیدن آن
بلرزد متقدمین را مذهب آنست که علاج پذیر نیست
و متاخرین قابل علاج میدانند مگر آنکه به نهایت مرتبه
جنون رسد بهر تقدیر دست از علاج نباید کشید و بهر
حیله که میسر بود آب بخورد او باید داد چه گاه باشد
که از تشنگی تلف آید و حیله آنست که بنحوی کنند که
آب را نه بیند مثل آنکه از ظرف لوله دار ریزند و اگر باز
خوف کنند انبوبهٔ طویلی ساخته یکسر انبوبه را در دهان وی گذاشته
سر دیگر را از مکان مخفی آب بریزند و گفته اند که هرگاه
ظرف آب از پوست کفتار باشد یا گردانیده شود در سر
ظرف یا بالای آن خرقه که بآن استنجی کرده باشند که عفنی

گوید

گویند مراد آنست که پارچه حیض است خصوصا هرگاه ظرف
از چوب گز باشد از ان آب نمیترسد و میآشامد

## لدغ الحیات والعقارب یعنی گزیدن مارها

و عقربها دانستنی که تفصیل اینها موکول بکتب مبسوطه است
و اینکه در گزیدن سگ دیوانه اندکی بتفصیل داده شد بجهت
آن بود که در این ولا عام البلوی است بخلاف گزیدن
مار و عقرب و غیرها که بحمد الله در این مواضع قلیل
الوجود است و در اوایل این فصل و همچنین در گزیدن سگ
دیوانه ادویه چند از تدبیرات مناسبه عامه مذکور
شد از الجمله آنچه قابل بود که آشامیدن آن تا یک رطل و همچنین
و همچنین بستن جرم ثقیل که جهت گزیدن مار از مجرب است
صاحب تحفه است و از غایت تاثیر آن در گزیدن مار و بیرون آوردن
فیلیان ابو دی ناسر الغفات میدن روغن گاو کهنه که گرم کرده باشند

و از الجمله تریاق الافاعی بود که در دوا نوشته

خصوصا با عسل بغایت رافع سمیت مارست و مانع انتشار
از آنکه سمیت آن بدل رسد چنانکه صاحب مالابد
وغیره گفته اند که شخصی را افعی قاتل گزیده بود
و با وی چیزی حاضر نبود سوای روغن گاوی کهنه
پس از آن آشامید و آفتی باو نرسید پس باید که
بر روغن مذکور ثقه کنند و از راه غذا نیز بیان شده
و اکثار از خوردن سیر با چیزی از قایم مقام
شراب که در حرف شین از جزو اول رساله گذشت
بغایت عجیب است و همچنین خوردن قایم مقام مذکور
با پیاز و کندنا و فودنج از جمله خلاص کنندها از سم
مارست و همچنین مخلصه چنانکه در فصل دوم گذشته
نافع است فی الحال از جمیع سموم و شربت زرشک در
خفقان گذشت که در رفع سم افعی مجرب صاحب تذکره است
و ماسیدن و خوردن گوشت آن مار گزیده افعی نافع است

[illegible]

اما گزیده عقرب پس تدهین بروغن زیتون گرم در تسکین
درد آن بغایت سریع الاثر است و همچنین سواهر شده
بر الاغ معکوس و همچنین در گوش او گفتن که مرا عقرب
و دیگر باعث تسکین درد او است
گزیده و خوردن سیر و ضماد کردن او نافع است خصوصا
چون سیر را کوبیده و بجنبد بیدستر آمیخته و بر روغن زیتون
کهنه سرشته ضماد کنند که جاذب سم عقرب و مبطل فعل
آن است چنانکه صاحب مالابد تصریح کرده و ضماد کردن
پنیر که بزبان گیلانی سبز نامند با عسل جهت
گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب
صاحب تحفه است و همچنین ۲ مثقال از مغز دانه اترج
با آب گرم آشامیدن جهت گزیدن عقرب مجرب است و
ضماد او نیز بغایت نافع است

## نهش الرتیلا

یعنی گزیدن رتیلا که از اقسام عنکبوت است و تدبیرات

[illegible]

گزیدن رتیلا در عبارات سابقهٔ این فصل عموما
وخصوصا گذشت حتی آنکه صاحب تحفه گفته که جمیع
ادویه که بجهت عقرب نافع باشد در او مؤثر است
واز جمله تدبیراتی که برای گزیدن رتیلا گفته جلوس
در آب گرم است که گفته چه آب گرم باعث تسکین
درد و استراحت بقدر ساعتی میگردد و باید بعد از
تسکین موضع را بآب نمک تند نطول نمود که آن
بسیار گرم باشد و حمام دایم و تعریق تا چند یوم
بغایت نافع است و موضع گزیده را با خاکستر چوب
انجیر و الک و قلی که با آب گرم سرشته باشند ضماد
نمایند و دو درهم شونیز بالخاصیه تریاق او است
و بعد از کلامی گفته و این معجون جهت رتیلا و سایر
هوام مفید است تریاق الرتیلا شونیز ده درم دوقو
زیرهٔ کرمانی از هر یک [illegible] درم ابهل جوز السرو و هر یک سه درم

بنی

سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج دارچینی
جنطیانا تخم یونجه تخم کرفس تخم شبت هر یک ۲ درم با عسل
دو وزن ادویه بسرشتند قدر شربتش تا ۳ درم است

## لسع الزنبور والنحل والبق والبعوض

یعنی گزیدن زنبور و مگس عسل و پشه بزرگ و پشه کوچک
صاحب تحفه ادویهٔ مذکوره را بزیادتی [illegible]
آن ذکر کرده گفته مراد او از همه آن مانند سموم حاره است
و تبرید در آن شرط است تبرید با وضماد او و چون مگس را اگر کنده
تخمه را بر موضع گزیدهٔ مذکورات بمالند درد او را
در ساعت ساکن کند و بدستور گل ارمنی با سرکه و برگ
بادروج و دوشاب آن نافع است انتهی و ایضا جهت گزیدن
زنبور ضماد کردن اسفناج و همچنین سرگین گاو و حضض با
سرکه و همچنین طلا کردن خود زنبور با نمک و عسل
و همچنین ضماد کردن به نمک و سرکه و عسل و همچنین کنند تا

چون نیش زنبور [illegible]
[illegible]

[illegible] مذکوره [illegible]
[illegible]

که کوبیده ضماد کنند و همچنین ضماد کردن سیسنبر با انگبین
چنانکه هر یکی نافع است چنانکه از کتب معتبره جمع شده و
چون موضعی که زنبور را سوزن زده بسیار بمکند
و آب دهن را بیندازند بعد از آن گل زمین با سرکه
یا کافور با سرکه طلا کنند به شود چنانکه در کتب معتبره یافته

## فصل چهارم در طرد بعضی از موذیات و دفع اذیت آنها عموماً و خصوصاً

اما عموماً پس صاحب تحفه بعد از اتمام ادویه مذکوره
در فصل احتراز از سموم گفته که در خانها نگاه داشتن
مرغ و طاوس و کبوتر و مرغ آبی و مرغ خانگی و
امثال آن که حشرات را طعمه کنند نهایت مستحسن است
و با خود داشتن شاخ گاو کوهی و فاد زهر معدنی و حیوانی
و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک دراغشان که

کمتر از

کمتر از طلای مختوم نیست و نارجیل بحری از ضروریات است
و در موضعی که بودن هوام دارند اکثر ادویه مذکوره را
از مجربات و حضور آن جهت تداوی سموم مشروب قائم
مقام تریاق اکبر خصوصاً ساقین زاد داشتن یکی
از آنها از واجبات است انتهی و سایر تدابیر که در این
فصل مذکور میشود خواه عموماً و خواه خصوصاً از مواضع
متفرقه کتب معتبره جمع شده که نشان هر یکی را ذکر کردن
باعث تطویل است عموماً بخور کردن شاخ گوزن ... کتب سوز
و مالا یسع و تحفه ... از آنجمله بخور بیخ درخت انار و شاخهای
وی و پوست مار و شاخهای حیوانات و سمهای این
که بخور هر یکی باعث گریختن هوام است و همچنین پیاز عنصل چون بخور
دارند بخانه ... یا طبیخ آنرا بخانه افشانند جانوران
هوام و مار و مور و موش و ... و سباع خصوصاً گزنده
دملکی

از اغوال بکر عز نره و یا شیره نوشادر محلول که در جای
نمناک گذاشته حل کرده باشند و یا با سرکه حل نمایند و همچنین
بخور کردن به نوشادر باعث گریختن مار و هوام است
از اماکن و چون محلول او را بر کاغذی نقش کرده
در اطراف خود گذارند هوام پیرامون آن نگردد و
چون ریسمانی را قطران آلوده بر دور خود حلقه کنند هوام
داخل آن حلقه نمی‌گردند و چون چراغ بیا در روشن
در جایی گذارند حشرات متوجه آن می‌شوند و مکان
بعید از چراغ محفوظ می‌شود و بدستور بخور ریگ مؤلف
امان الاخطار فی الاسفار ذکر نموده در گریزانیدن هوام
دیگر بعد بیان زاج سفید تخم ترب زیره سکبینج چند
مثقال تخم ترب با قطران کوفته حب‌ها ساخته زنند و در مکانی بگذارند

و صاحب تحفه [...] بعینه در ذکر خواص تخم ترب همین را ذکر کرده و تصریح کرده که مجرب است صح

دود کنند

دود کنند ایضا با فود دانستن سداب و همچنین باعث گریختن جوندگان بوده مجرب
طلا کردن آب ترب بر بدن مانع مقاربت هوام است
و اما خصوصا به بعضی دیگر از کتب مذکوره سابقه
نقل می‌شود **طرد الحیات** یعنی راندن مارها بخور کردن با
شاخ گوزن و همچنین سم بز و گوگرد و موی انسان و زفت
و مقل و سکبینج و چوب انار و بارزد که بزبان گیل بارزه
گویند باعث گریختن مار است و فرش کردن برگ السفر اصابع
تحفه گفته نهایت از سوده است و چون طبیخ مسک را در مکانی
بپاشند مار ترک آن مکان کند و از دار شده زمرد افعی کور ان
است و گذاشتن خردل در سوراخ مار باعث گریختن مار است
**طرد العقارب** یعنی راندن کژدمها سوزانیدن تا چند عدد
عقرب در مکانی باعث گریختن سایر است و همچنین دود کردن
عقرب را میرانند و چون ترب را پاره پاره کرده در

تا از انجمله [illegible] ... صح

سوراخهای عقارب بگذارند جرأت بر خروج ننمایند
وکسیکه ترب خورده باشد احساس گزیدن عقرب نمی‌نماید
**طرد البعوض والبق** دود کردن نشاره چوب درخت
صنوبر که درخت جلغوزه نامند و قلقدیس که زاج
سفید است و شونیز که سیاه تخمه است خواه سوده و
خواه مجموعه که بهتر میباشد باعث گریختن پشه است و
همچنین دود کردن برگ مورد و همچنین کبریت و همچنین
کرکین گاو و همچنین پاشیدن خانه بطبیخ این اشیا باعث
گریختن پشه است و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه
گاو چند روز در مکانی بخور کنند مانع تولد پشه
در آن مکان است و مجرب یافته اند و طلای روغن
با آب لیمو رفع اذیت گزیده پشه میکنند و مجرب صاحب
تحفه است **طرد الزنابیر** یعنی راندن زنبورها از

بخار کبریت

بخار کبریت و سیر مبکر نیز نیزد و کسیکه دلک کند بدن خود را بخطمی
یا عصاره خبازی یعنی آب افشرده پنیرک یا همراه روغن
زیتون زنبور نزدیک او نمیشود و گفته اند که چون در
وقت گزیدن زنبور کسی زبان خود را بدندان بگیرد
بالخاصیه گزیدن زنبور و سایر آزار نمیدهد **طرد الذباب**
یعنی راندن مگسها چون صورت مگسی از زرنیخ و کندر بسازند یا چوب وه بدل کندر [illegible]
و در جایی گذارند مگس از آن مکان بگریزد و همچنین از گاو خورد و روغن زیتون [illegible]
و چون زرنیخ را در شیر حل کنند مگس از عبور بر سر آن هلاک
شود و بوی پیاز عنصل و همچنین طبیخ خربق سیاه و همچنین
دود مگس و همچنین دود کندر هر یک کشنده مگس است و در
در اختیارات در ذکر خولنجان مذکور است که از خواص وی
است که هر جا که دود کنند و کاشانه که باشد مگس از آن بگریزد و جهت دفع پشه در قریب باد [illegible]

[illegible]

**طرد البراغیث** یعنی راندن کیکها بدانکه طبیخ
حنظل یا نقوع آن پاشیدن در خانه باعث گریختن کیک
است و همچنین طبیخ افسنتین و شونیز وافر شدن کیکوانش
فلفل بر داشتن و غیره باعث جستن و بیخود کردن کیک
است تا آنکه بمیرد و از مجربات مشهوره است و کیکوانش بلغت
طبرستانی اسم حشیشة البراغیث است که قسمی از دو قسم
باشد و پاشیدن طبیخ حسک جای مهلد را که بفارسی خارخسک
نامند جهت کشتن کیکها از مجربات دانسته اند و چون
خون بز نر را در چاه کوچکی بریزند جمیع کیکها آنجا
مکان گیرند و همچنین چوب که بیه خار پشت مالیده باشند
کیکها همه در آنجا جمع شوند و بوی کبریت و دفلی
که گیاهی است و بفارسی خرزهره نامند کیک را میگریزانند

**طرد الفار وقتلها** یعنی راندن موش و کشتن آن

**دفع البق** [illegible]

چون

چون موش نر را گرفته پوست وی را بر کنند اگرچه تنها پوست اوی
هم باشد یا آنکه دم او را قطع کنند یا خصیه وی را بر کنند
یا ریسمان ابریشمین بر روی به بندند بهر تقدیر وی را سر
دهند سایر موشان آن مکان میگریزند و پوست بر کندن
قوی تر از سایر تدبیرات مذکوره است که بیشتر باعث ترسیدن
موشان است ایضا دود زاج کبریت گریزاننده موشان است
و مرتک و زرنیخ و بنج و بیخ کلم و بصل الفار که پیاز عنصل
است کشنده موشان است خصوصا پیاز عنصل را داخل
چیزی کنند و موش از آن بخورد در ساعت بمیرد دیگر
اگر آبی بیابد و در آن آب غوطه ور شود که از اذیت عنصل
خلاصی یابد و همچنین شوکران که تراب الهالک نیز نامند که مرگ
موشها معروف است کشنده موش است و رایحه بوئی که از آن خورده
باشد باعث مردن موشان دیگر است و دیگر بر دیگ

و چون سرشب بره گرد سوراخ موشان گذارند از آن مکان گریزند

که چون در

مرکب موش علی است که زرنیخ و آهک و زنجار و زیبق

مجموع را بسیار بسیاره در دو دیگ مضاعف تصعید کنند

ایضا خبث الحدید که نفل آهن است و از گداختن آهن

بهم میرسد کشنده موش است **طرد الأرضة** یعنی راندن

کرمی که بچوب و تخته می افتد و بزبان گیل پت نامند بودن

هدهد در خانه و همچنین دود کردن اعضای هدهد

هر آن ارضه را میراند و جهت کشتن ارضه که فته

گرفته نزد اطبیع ذقلی از مجربات صاحب تحفه است و در

بعضی از حواشی کتب طب یافته که چون زهره سبز را

کوبیده یکشب نه روز در آب خیسانیده آب منقوع را

بر چوب و تخته بمالند ارضه با آن چوب و تخته نزدیکی

نمی آید **طرد النمل** یعنی راندن مورچه دود از سنگ

**طرد البق** [illegible]

آهن ربا و زهره گاو نر و زرنیخ و حلتیت بیکار نرود و چون

قطران در سوراخ مورچگان گذارند مورچه نزدیک نیاید و همچنین

از ریسمان بقطران آلوده شی و زغ نکنند و چون تا خیز بیخ

و سایر اشیا را در مکانی گذارند و در وقت گذاشتن

ضبط نفس کشیدن نکنند هادامیکه دست احدی بآن چیز

نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و از مجربات شمرده اند

و دود کردن خود مورچه مورچه‌ها را میگریزاند و در جاییکه

زرنباد را بخور کنند مورچه در آنجا عود نمی‌نماید و از

مجربات دانسته اند حتی صاحب تحفه در ذکر زرنباد نیز

گفته مجربست و جهت منع بالا رفتن مورچه بر درخت که شکوفه

و میوه آنرا بخورد و فاسد سازد تر نمودن ساق درخت

و پاشیدن خاکستر بر آن به نهجی که پوست درخت از خاکستر پوشیده

اگر چوب درخت ... معتبری یافته شد ... باشد

شود مجرب تحقیق است در هر باری که زایل شود باید بار دیگر آب بزند و ...

## خاتمه در بعضی از اشیای متفرقه

در بعضی از نسخ یافته که جهت دفع کرم که در درخت افتد
جاورسی را در آب نموده بساق و برگ درخت بپاشند دفع شود
و چون گل ارمنی را با آب ... درخت نارنج بمالند باعث قوت
و نمو وی گردد و در کتب معتبره مسطور است که چون از قلعی برای
درخت میوه طوقی بسازند موجب حفظ میوه او است از
ریخته شدن و همچنین چون پاهای سرطان را که بفارسی خرچنگ
مینامند بر درخت میوه بیاویزند و صاحب تحفه گفته
که بخور نخاله باقلا جهت منع ریختن شکوفه درختان
آزموده است و نیز از کتب معتبره از قبیل تحفه و غیرها بعضی
از متفرقات جمع نموده رساله را ختم مینمایم بعون الله تعالی
از انجمله آنکه چون درخت انار ترش را بعصیر چغندر که بفارسی

... بزرگ که گویند لقاحت کنند انار شیرین شود و چون
پاره از قلعی را در ... کرده بگذارند از زنگ ... ایمن سازند
و از انار روغن زنگ دار بر هر آهنی که بمالند آن آهن
هرگز زنگ نگیرد و چون دو سه شاخ از نعناع را در شیر
داخل کنند مانع منجمد شدن و فاسد گشتن وی گردد و گویند
چون عصیر چغندر را در شراب بریزند بعد از دو ساعت
سرکه شود و اگر در ... ۳ ریزند بعد از چهار ساعت ۴ ۲ ... 
کرده و چون پوست بگعده اترج را بتمامه در شراب اندازند
در ساعت ترش کنند و این را صاحب تحفه نیز تجربه کرده و چون
و چون مغز گردکان را در روغن متغیر الطعم یا سایر اطعمه
که طعم آنها متغیر شده باشد بجوشانند رفع تغییر آنها کنند و چون
و چون ... را بر ... بمالند یا بر زخمهای ... بمالند
... بزرگ عناب را که سی ...
... تا قریب به یک ساعت ...
... تغییر ...
...
... طعم ...
... عجیب ...
...
... برای ...

مانع تعفن و بد بو شدن گردد و همچنین مالیدن قطران
بر جسد میت حتی انکه قطران را حافظ الموتی مینامند
و چون پوست سوخته سوسمار را بعضوی مالند که خواهند
لجا حس شود که اگر قطع کنند صاحب ان متألم نگردد و اکتحال
عسل بلادر سوزش بیاض چشم چهارپایان و اکتحال از برای
رفع آن قال البغدادی فی ذکر ... اذا اخذ
غطاها و کشف عتیقة لو محرقة و ... بها
الجا... ت من غیر الم و هذا السر فی کتمه و چون
... سکت و کر بهرا درهمی ان جماعتی به
... باعث ... ایشان شود
بشرط انکه ایشان ندانسته ... شود
و چون خلود را که بدبلی کابیش نامند در استانه در
... دفن کنند مانع تاثیر سحر گردد و چون ...

اورا

او را در ... ج ... ی انداز موجب
... ه ایشان شود و همچنین در آ... اعزا خلفی
ب ... و ایضا انیاب خرس را بر بازوی چپ
بستن مانع سحر است ایضا چون عنکبوت را بسوزانند
و در خانه سوخته وی را بطرف مشرق ببندد از برای رفع
سحر و چشم بد کنند ایضا چون وقت نماز جمعه اشنان
برشتوک شنه را خراب کرده و در آب حل نموده بدان
غسل کنند باعث بطلان سحر و نشر ان شود و چون حجر
المحلب را در پارچه کبودی با خود دارند وی را بخور
کنند سطل سحر گردد و همچنین تعلیق رطل که اسفند باشد
با پارچه کبود رافع سحر و چشم بد است و چون شوق سیاه را
که بفارسی شبه گویند و موش سیچ است با خود دارند رافع
چشم بد است و چون بربر بیاورند ... مانع صداع شود و تعلیق

مجرب الیتف که بفارسی رگ شم نامند بر دست جهت رفع حمی
و چشم بر و بر کردن جهت خناق و بر مری و معده
جهت تقویت معده و بر ران جهت عسر ولادت مؤثر است
و چون پوست پیشانی خر را بر اطفال تعلیق کنند جهت
رفع ترسیدن ایشان مؤثر است و همچنین تعلیق پاره
طلای خالص که جهت رفع فزع اطفال مجرب دانسته اند و
جهت رفع صرع از اطفال که ام صبیان باشد نیز مؤثر
میدانند و چون بعقیق انگشتری کنند باعث هیبت
در نظر خصم و رفع دعوات گردد و چون کسی بر سر [illegible]
باز بان وی را با خود دارد و نزد دشمن رود ظفر یابد
بهر نحوی که خواهد و چون کسی تمثال [illegible] را بست خود [illegible] را با خود
دارد باعث قبول در نزد مردم و چون انگشتری [illegible] گیرد موجب
ظفر بر خصم است و چون کسی دیوان [illegible] را با خود دارد

[illegible]

[illegible]

اسپای (؟)

هیچ سگ بر وی بانگ نکند و چون دیوان آدمی را [illegible]
بال راست [illegible] بر سر [illegible] تا آنرا بر
[illegible] شود و در کتاب اختیارات مذکور
است که چون زبان وزغ که ضفدع باشد بر ناف خفته
بنهند هر چه کرده باشد بگوید [illegible] باشد
و صاحب تحفه در باب بیستم چنین گفته که از جمیع [illegible]
منقولست که چون زبان ضفدع سبز را در حالت خواب
بر روی دل زن بگذارند و یا فراش او را بخور دهند وی
[illegible] ضفدع کنند آن زن هر چه در روز کرده باشد
بیان کند و چون ناخن [illegible] را [illegible] بر زر دسته
در زیر سر دو خصم بگذارند موجب الفت ایشان شود
خصوصا در وقتیکه قمر در سنبله باشد و نظر دوستی با زهره

در گفته باشد ابتدا بخور کردن صحبة المحلب باعث الفت
خصمین است و چون باد رنجبویه که گیاهی است معروف
و بفارسی باد رنجبو نامند بوته از وی با حریر پیچه و ساق
و هر گونه گرفته مجموع را خشک نموده در پارچه
کتان ساخته و بخیاطه ابریشمی بسته در جیب نهند تا داخل
آن در جیب باشد صاحبش در نظر هر که وی را ببیند محبوب
و مقبول نماید و باعث طول عمر گردد و حوایج وی
بر آورده شود و این از خواص عظیمه عجیبه مذکوره در
بسیاری از کتب معتبره است و نیز در [illegible] از
غرایب نقل کرده که چون خرقه بخیه بر گردن رونده گان
بندند خستگی بر ایشان آثار نکند و هیچ زحمت نرسد و صاحب
مالابد [illegible] گفته که گوینده از خواص است که چون

به بندند خرقه معموله از پشم در پای راه رونده تعب را که
فرود آورد و خستگی او را و نمی باید الی انتهی و چون از پشم باشد
که بر پای کبک و اشک نامند بسیار رجه کبود بسته بر بازوی
چپ بندند از طپش ساعت مانده نشوند و همچنین و دندان
تبهای شب که هر ساقی کسی به بندند از حرکت ماندگی نیابد و چون
حلق مجلوب را بانشت بجای و خطمی و خطمیان مغز و [illegible] که و
عنبری تخم [illegible] از اعضا بجا بالند [illegible] سوزانند تا آتش
است و حلق مجلوب در فصل دوازدهم از جزو دوم
رساله و [illegible] تنقیه [illegible] کرفت و مغز [illegible]
خاکی است سرخ مایل بزردی که از روم ارند و طین مغره
نیز نامند و از غرایب خواص عاقرقرحا است که هر گاه
او را با خود در هر کام و زبان بمالند و آتش در دهن

کبوتر و همه را بمیسوزانند و در بعضی از مواضع یافته که اگر
خواهی آتش را در دست گیری و دست تو نسوزد قدری از
کافور خالص بگیر و آنرا در آب حل کن و دست و انگشتان
را بدان بیالای بعد از آن آتش را بر دست گیر که نسوزد و دیگر
در همانجا یافته که اگر بپیه عملا۱۲ی ا۵ سیاه را در چشم کشی
تو همه کس را ببینی و ۳۲ عه ۱۰ ۲ ۲ ۱ ۸ ع و در موضع دیگر
یافته که چون کسی ع ۲۳ ستور اسود را در پوست ۲ ۴ بپیچد
و بر بازوی چپ بندد [illegible] ا۵ ی عن ۱۲ ب ی ۷ ج و در
همین نسخه پوست [illegible] نوشته بود و ظاهر است که بلا و او بشد
چنانکه از [illegible] این بود سه سطر که از نسخه عبدالله نقل شد
و باز بکتب معتبره عود نمائیم بتجربه مجرب رسیده که چون آیه
وعنده مفاتح الغیب را تا الا فی کتاب مبین بر یک کف خردل
در سوره انعام
بخوانند

بخوانند و بعد از آن صد و ده بار یا مبین بگویند
و علی هذا القیاس هر بار آیه مذکوره را بر خردل بخوانند
پس صد و ده بار یا مبین بگویند تا صد مرتبه بعد از آن
آن خردل را در خانه که کافران [illegible] باشند
اوقات [illegible] روز در آن خانه را [illegible] روز دیگر
خردلها را در جایی [illegible] باشد مجتمع یابند
و چون هفت عدد قفل را که [illegible] نامند در زیر
طاس مس [illegible] حبس کنند باعث برودت هوای حار
و بارید ن باران میگردد و چون سرهای [illegible] را در برج
کبوتران نهند اجتماع و اتفاقی در میان ایشان بهم رسد
که از هم جدا نشوند و در بعضی از حواشی از کتاب عجایب
المخلوقات نقل کرده که هرگاه زیره سیاه را در برج کبوتران

بیاویزند از آنجا بجای دیگر برد و هر کبوتری که بوی
آنرا بشنود آنجا می‌شود انتهی و چون گندم را بکف دهان
شتر مست یا بعرق او تر کنند از خوردن آن مرغان بیهوش
گردند و صید شوند و در نسخهٔ غیر مضبوطی یافته که اگر خواهی
مرغان را صید کنی بی احتیاج بدام قدری گندم بستان
و قدری کبریت زرد و باهم بجوشان و گندم را بدان بیالا
و آنرا پیش مرغان ریز و صبر کن تا هر چه بچینند پس همه را بدست
بگیر انتهی و چون دبق را با عسل و دوشاب و سپستان طبخ
بلیغی داده ضماد ضماط ترتیب نموده بر روی انجار
گذارند طیور رنگه بران نشینند پای بسته گردند و صید شوند
و دبق را بفارسی سوبزک علی و کشمش کاولیان نامند
و چون حبوب مثل گندم و امثال آنرا در طبیخ خربق سیاه
بخیسانند قاتل طیور و وحوش گردد جهت ثبات رنگ

جامه

جامه خرنوب نبطی را کوبیده در آب بخیسانند و جامهٔ
رنگین را بآن تر کنند باعث ثبات رنگ او می‌شود در
صاحب تحفه در ذکر خرنوب نبطی همین را گفته که مجربست
لیکن در باب بیست و سیم چنین گفته که چون نبطی را کوبیده
بخیسانند و جامه را بآن تر کرده در رنگ بعد از آن
کنند ثابت باشد و زایل نگردد ایضا قبل از این گفته
تغییر الوان بهائم چون بهائم را خواهند تغییر در رنگ
موی آن شود باید خاکستر بجنه را با آب خمیر کرده بقوت
بمالند تا چرک زایل شود و با آب گرم بشویند و بعد از آن
موضع را با ۲۳۳ یمانی بقوت تمام بمالند و جهت سیاه
کردن بعضی را با آب نیل بجنه بمالند سیاه گردد و جهت
سرخ کردن بعضی را با آب ملح القلی بجنه ضماد نمایند
و جهت کبودی نیل را اکثر از بعضی کنند و جهت تغییر دادن

خرنوب

بعد روغن ورنج تدهین نمایند انتهی و روغن ورنج در
ضمن سفید کنندهای موی گذشت انطاکی فرموده که
چون کبریت را با آب اثل ده وزن او سقیه کرده ۷۰
بار تقطیر کنند ۲۹ ع الاول ۱۷۲۱ و چون مرداسنگ
را با آب ترنج جوشانیده سنباده بمالند رفع چرک و زردی
او کند و صاحب تحفه گفته که این از اسرار است و سنباده
سنگی است مستعمل حکاکان جهت قالب و غیره و چون کلس البیض را
بسرکه حل کرده و خمیر کرده بر نقشی که کنند زایل نگردد
مگر آنکه باز دیگر در سرکه گذارند و در آن بل حل کنند و کلس
البیض در امراض چشم در بیاض گذشت تم ما اردناه
فی هذه الوجیزه بالخیر والعافیه والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
والحمد لله علی محمد و آله الطاهرین
فی سنه ۱۱۹۸

تمام شد

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲ هجری

ط

۴۵۷

٤٥٨

E0.9

کوزجه

VHΛ93